

چشم انداز ایران

۱۰۸

بهرنام مجریان

دوماهنامه چشم انداز ایران

اسفند ۹۶ و فروردین ۹۷

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: لطف‌الله میثمی

طراح جلد: فرزین آدمیت

صفحه‌آرا: کیوان موسویان

طراح صفحات آغازین بخش‌ها: سیمین هدایت منفرد

عکس: احمد شریف

ویراستار: اکرم گشتاسبی

چاپ: ایرانچاپ

توزیع: مؤسسه اطلاعات

نشانی: تهران، میدان توحید، خیابان نصرت

غربی شماره ۲۴، طبقه سوم

کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۱۳۴۴۵ - ۸۹۵

تلفن: ۶۶۹۳۶۵۷۵ - تلفکس: ۶۶۴۳۳۲۰۷

پیامک: ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷

www.meisami.net

meisami40@yahoo.com

@cheshmandazmagz

cheshmandaziran

تلگرام:

ایستاگرام:



آغازین

چگونگی دستیابی به آزادی و عدالت ۲ لطف‌الله میثمی
مهم‌ترین خبر سال؟! ۵ مهدی غنی

چشم‌انداز سیاست داخلی

پندها فراوان؛ پندپذیری اندک ۸ گفت‌وگو با سید محمود حسینی
چگونه سوریه «سوریه‌ای» شد ۱۳ لطف‌الله میثمی
شفاقیت و همبستگی ملی ۱۴ فائزه حسینی
نیاز جوامع متکثر امروز؛ «رئیس جمهور» یا «رئیس شورای جمهور» ۲۰ علیرضا مسبوق فردوس
چشم‌وکوش‌ها ۲۱

چشم‌انداز اندیشه

فقه شافعی در ایران ریشه تاریخی دارد ۲۶ گفت‌وگو با شیخ یوسف جمالی
زبان و سلطه ۲۹ حمید نوحی
زبان آلوده ۳۵ سروش رزمی

چشم‌انداز اقتصاد و توسعه

شتاب‌زدگی، آفت جان توسعه ۳۸ گفت‌وگو با مصطفی معین
دانشگاه مسئله‌گریز ۴۳ گفت‌وگو با هادی خانیکی
جایگاه آمایش سرزمین و توسعه پایدار ۴۶ گفت‌وگو با داوود رضا عرب
دچار بحران سرزمینی شده‌ایم ۵۰ گزارش نشست نقد کتاب یاریگری گروداران در حکمرانی فراگیر آب
ساخت اقتصاد با ابزار سیاست ۵۳ سمانه گلاب
چگونه استارت‌آپ‌ها شهر را می‌بلعند ۵۷ احمد هاشمی
رفاه قربانی خاموش سیاست‌های اقتصادی ۶۰ گزارشی از نشست «بودجه ۹۷ تشدید یا کاهش فقر؟»

چشم‌انداز جامعه

مقابله با ترک تحصیل دانش‌آموزان؛ مسئولیتی همگانی ۶۴ زهرا بازرگان
تحلیلی به طرح حضور بسیج در مدرسه ۶۸ مهدی بهلولی
آموزش تاریخ در راستای تحکیم صلح ۷۰ رحیم روح‌بخش
پرخاصگری ۷۳ گفت‌وگو با حسین مجتهدی
کلبه چوبی خودمان را می‌سازیم ۷۷ گفت‌وگو با فیروزه صابر
نقطه عطف بیداری - بخش بیست‌وششم ۸۰

چشم‌انداز تاریخ

به نام انقلاب به کام سرمایه ۸۲ گفت‌وگو با حسین آبدیان
رضاخان، ماکیاولیستی تمام‌عیار ۹۰ گفت‌وگو با داریوش رحمانیان
یک نفر به‌جای همه؛ نگاهی به خدمات و لطمات دوران رضاشاه ۹۵ مهدی غنی
زیر بیرق نظامیان ۹۹ گفت‌وگو با سعید مدنی
نحوه بازجویی؛ خاطرات سیاسی بهمن بازرگانی - بخش هفتم ۱۰۲ امیر هوشنگ افتخاری
معرفی کتاب یک قرن انقلاب در ایران: جنبش‌های اجتماعی در ایران ۱۰۷ محمد حسین رفیعی

چشم‌انداز سیاست خارجی

دنیای خاکستری سیاست؛ نگاهی به تحولات اخیر منطقه ۱۱۰ گفت‌وگو با امیر محمود موسوی
صلح؛ تنه‌اره نجات؛ ارزیابی طرح صلح فلسطین ۱۱۵ گفت‌وگو با احمد زیدآبادی
این خانه مال ماست؛ نگاهی به تحولات جدید فلسطین ۱۱۸ گفت‌وگو با محمد عطایی
خطر رئیس جمهور «پنس» ۱۲۰ برگردان: آیدین طوافی
متن سخنرانی مایک پنس در کنست ۱۲۴ برگردان: هادی عبادی

ایران در رسانه‌های جهان ۱۲۵

عیدی نوروز ۹۷ ملت ما چیست؟ ۱۲۷

فبرت هست که در باغ کتون شام درفت

مژده تو بشنید از گل و دست‌افشان شد

فبرت هست که بان مست شد از جام بهار

سرفروش و رقص کتان در مرم سلطان شد

مردگان پهن از دعوت حق زنده شدند

کفرهاشان همه از رحمت حق ایمان شد

نوروز بر همه هم‌وطنان گرامی خجسته باد



چگونگی دستیابی به آزادی و عدالت

زمانی برای اعتراف به خطاها



لطف‌الله میثمی

نمی‌توانیم توازن برقرار کنیم. حتی جامعه‌های مانند چین با نزدیک به ۱/۵ میلیارد جمعیت تمام مسائل خود را در سه محور طبقه‌بندی کرده است: ۱. وحدت و ثبات ملی؛ ۲. توسعه اقتصادی؛ و ۳. مبارزه فکری. طبیعی است این سه محور باید در تعامل با هم لحاظ می‌شوند. البته در زمان هریک از رهبران چین یکی از این محورها اولویت پیدا می‌کرد. در زمان مائو محور سوم، در زمان دنگ شیائوپینگ محور دوم و زمان هوا کوفنگ محور اول برجسته شدند. یکی از ویژگی‌های جامعه ما نقش دین و دینداران به‌ویژه نظام دیرپای حلال و حرام جاری در حوزه‌های علمی ماست. طبیعی است برای یک عالم دینی که در چنین نظامی رشد کرده به لحاظ معرفتی چندان آسان نیست بین خود و یک پیرمرد یا پیرزن بی‌سواد احساس برابری کند یا حق رأی زنان را طوری بپذیرد که در وی نهادینه شود. درست است که در قانون اساسی حق شهروندی و برابری زن و مرد در رأی دادن پذیرفته شده، ولی از آنجا که در نظام حلال و حرام پذیرفته نیست سعی می‌شود قانون اساسی دور زده شود که گاهی از طریق تصویب قوانین یا طرق دیگر اعمال می‌شود. برای نمونه در ابتدای انقلاب مجلس خبرگان قانون اساسی تساوی رأی زن و مرد را پذیرفت و عده‌ای از علما می‌خواستند نظر مخالف خودشان را اعلام کنند، ولی وقتی متوجه شدند اگر این کار را بکنند مرحوم امام مصمم است نظر خود را اعلام کند، منصرف شدند. همچنین پس از رحلت امام در جریان انتخابات مجلس چهارم یکی از فقهای شورای نگهبان از نهاد شورای نگهبان درباره نظارت استصوابی استفسار کرد و شورا نظارت استصوابی را پذیرفت و بسیاری از نمایندگانی که صلاحیتشان در زمان امام در دور دوم و سوم تأیید شده بود مشمول رد صلاحیت شدند و پس از شکل‌گیری مجلس چهارم نظارت استصوابی به‌صورت قانون مصوب درآمد. بدین معنا که فقهای شورای نگهبان حق دارند بدون تشکیل دادگاه، صلاحیت یک نامزد را تأیید یا رد کنند که در عرف به‌نوعی دور زدن قانون اساسی و مردم تلقی می‌شود و عملاً بدین معناست که آرای مردم نمی‌توانند صلاحیت کسی را تشخیص دهند. توضیح اینکه شاید دلیل نظارت استصوابی و نحوه اعمال آن بدین شکل آن باشد که فقهای شورای نگهبان تساوی رأی زن و مرد یا تساوی رأی باسواد و بی‌سواد را به لحاظ شرعی قبول ندارند و راه آن را نظارت استصوابی می‌دانند. بدین معنا که کسانی تأیید یا رد صلاحیت شوند تا انتخاب مردم را به همان دیدگاه اجتهاد مصطلح محدود کنند. در این باره دکتر نجات‌الله ابراهیمیان، از حقوق‌دانان و سخنگوی سابق شورای نگهبان که هم‌اکنون نیز عضو این شورا هستند، رسماً اعلام کردند حتی بر اساس قانون نظارت استصوابی که بعداً به تصویب مجمع تشخیص مصلحت رسید، شورای نگهبان حق ندارد صلاحیت نامزدی را رد یا قبول کند، مگر از طریق یک دادگاه انتخاباتی با هیئت منصفه. دیگر اینکه غیر از چهار نهادی که در قانون ذکر شد نباید پای نهاد دیگری مانند اطلاعات سپاه در انتخابات باز شود؛ البته تاکنون هیچ شخصیت حقیقی و حقوقی صحبت‌های ایشان را نقد نکرده است و شاید نگرانی ایشان این باشد که با دخالت اطلاعات سپاه پای نیروهای مسلح به انتخابات باز شود. در سرمقاله شماره ۱۰۳ با عنوان «صدایی که شنیده نشد»، گفته شد آقای ابراهیمیان نه دشمن و نه برانداز و نه مخالف نظام جمهوری

جامعه ایران چند خصوصیت دارد: نخست اینکه جامعه‌ای مرکب است بدین معنا که ملت ما کثیرالمذهب، کثیرالاقوام و کثیرالزبان و کثیرالهیجه است؛ بنابراین تجربه صدر اسلام در مدینه و تجربه بشریت این است که فقط قانون اساسی مورد قبول همه ملت می‌تواند توسعه جامعه ما را تضمین کند. دوم اینکه در جامعه ما به‌طور تاریخی سه نظام متفاوت وجود دارد که گاهی این سه نظام هم‌پوشانی دارند و گاهی با هم در چالش هستند. این سه نظام عبارت‌اند از: نظام ریش‌سفیدی؛ نظام حلال و حرام؛ و نظام قانون اساسی. اگر ما بتوانیم نظام ریش‌سفیدی و نظام حلال و حرام را در نظام قانون اساسی جای دهیم و تا آنجا که ممکن است از چالش بین آن‌ها جلوگیری کنیم، گام بلندی برای توسعه ایران برداشته‌ایم. خوشبختانه در انقلاب مشروطیت تا حد بسیاری این گام برداشته شد و صاحب قانون اساسی ثمره انقلاب شدیم. هنر چشمگیری که در انقلاب مشروطیت ظهور و بروز پیدا کرد این بود که علمای دین به‌ویژه علامه نائینی دین و فقه را به‌صورت قانون و حقوق درآوردند تا اینکه در یک جامعه مرکب همه شهروندان از حقوق شهروندی به‌طور یکسان برخوردار باشند و همه شهروندان بتوانند در چرخه مدیریت مشارکت داشته باشند. در واقع همه انسان‌ها و جوامع نفس آزادی و عدالت را پذیرا هستند، ولی بحث بر سر مکانیسم و چگونگی دستیابی به آزادی و عدالت است. به‌نظر می‌رسد در پرتو قانون اساسی و قانون‌گرایی است که از طریق حق شهروندی شهروندان می‌توان هم به آزادی و هم عدالت و عدم تفکیک این دو از هم رسید. تجربه قانون اساسی در مدینه با حضور پیامبر اکرم به آزمایش گذاشته شد. در آن جامعه مسلمانان، مسیحیان، یهودیان و حتی مشرکان و ستاره‌پرستان با هم به‌طور مسالمت‌آمیز زندگی می‌کردند و تنها صیغه مذهبی این قانون عبارت «بسم‌الله الرحمن الرحیم» بود که همه حتی مشرکان خدای خالق، هستی‌بخش و مهربان را پذیرا بودند؛ بنابراین تضمین دستیابی به آزادی و عدالت، قانون اساسی و قانون‌گرایی است. تضمین قانون‌گرایی هم نهادینه کردن حق شهروندی است. در چنین جوامع مرکبی بدون قانون اساسی

اسلامی ایران است و این می‌تواند کف و حداقل مطالبات مردم باشد که جدا باید این صدا شنیده شود وگرنه باید منتظر حوادث نامطلوب بود.

در ادامه عوارض اعمال نظارت استصوابی بدین شکل و کم‌رنگ کردن حق شهروندی باید گفت وقتی عده‌ای از نامزدها به شیوه‌ای مخالف قانون اساسی و قوانین مصوب حذف شوند مردم احساس می‌کنند شورای نگهبان اعتمادی به آن‌ها ندارد و طبیعی است که مردم هم متقابلاً اعتمادشان به تصمیمات شورای نگهبان شکاف بردارد و نتیجه‌اش واکنش مردم به تصمیمات شورای نگهبان باشد. برای نمونه در سال ۹۴ مجلس شورای اسلامی از کارشناسی کارشناسان هر دو جناح محروم شد که جای تأسف بسیار است. معلوم نیست این بی‌اعتمادی متقابل تا کجا ادامه خواهد داشت. امید است در قدم اول حداقل به صحبت‌های دکتر ابراهیمیان عملاً توجه شود تا ثبات و آرامش جامعه با توجه به خطرات زیادی که مملکت را تهدید می‌کند، پایدار بماند.

در زمان امام چالش بین آرای مردم و دیدگاه‌های فقهای شورای نگهبان به یکی از مشکلات مملکتی تبدیل شده بود. مرحوم امام برای برون‌رفت از این وضعیت اعلام کردند اگر نصف به اضافه یک نمایندگان مجلس شورای اسلامی طرح یا لایحه‌ای را پذیرفتند شورای نگهبان دیگر با آن مخالفت نکند. چرا که نمایندگان هم با عبور از مراحل زیادی توانسته‌اند درون مجلس راه یابند. این نظر امام به مردم‌سالاری دینی نزدیک بود ولی از یک سو مراجع دینی با آن به مخالفت برخاستند و از سوی دیگر جامعه روشنفکری چندان از نظر امام حمایت نکرد. امام گرچه اعضای شورای نگهبان را خود انتخاب کرده بودند، ولی سعی داشتند برای توازن نیروها در جامعه نظر مراجع متفاوت از خود را لحاظ کرده باشند، اما هم‌زمان با آن‌ها برخورد فکری و تعامل فقهی هم می‌کردند. در مرحله بعد نصف به اضافه یک را به دوسوم تغییر دادند و گفتند اگر دوسوم نمایندگان مجلس طرح یا لایحه‌ای را قبول کنند شورای نگهبان مخالفت نرزد که این هم با مخالفت شرع دینداران مواجه شد. تلاش شد از طریق احکام ثانویه بعضی لوایح تصویب شود. در این باره گفته می‌شد حکم ثانویه منوط به شرایط اضطراری بوده و هنگامی مورد قبول است که موقت و مشروط باشد و باید به محض رفع شرایط اضطراری به حکم اولیه برگردد. برخی هم مدعی شدند اگر بخواهد حکم ثانویه مرتب تکرار شود، در واقع حکم اولیه از بین خواهد رفت. بدین سان از این طریق هم با مخالفت‌هایی روبه‌رو شد که امام در سال ۶۶ و در اوج موشک‌باران تهران دو قرائت از اسلام را مطرح کردند و هم‌زمان روحانیون مبارز از روحانیت مبارز انشعاب کردند که این انشعاب را امام تأیید کرد. این در حالی بود که رؤسای مملکت با این انشعاب مخالف بودند.

یک قرائت از اسلام مؤید آرای مردم بود و قرائت دیگر به محدود کردن آرای مردم نظر

داشت. یکی می‌گفت در مردم‌سالاری دینی، دین تقویت‌کننده و وسعت‌دهنده به مردم‌سالاری است و دیگری معتقد بود دین، مردم‌سالاری را محدود و مقید می‌کند و راه حذف نیروها را در چرخه مدیریت باز و هموار می‌کند. قرائت اول دو مؤلفه داشت: یکی قرآن‌مداری و دیگری اولویت احکام اجتماعی قرآن بر احکام فردی و فرعی. از آنجا که روح قرآن بر اساس آیه پنجم سوره قصص و آیات بی‌شمار دیگر، حاکمیت مستضعفین بر مستکبرین است؛ بنابراین این روند سمت‌دار و جهت‌دار قرآنی جایگزین احکام اولیه فقهی شد و از این طریق بود که مصلحت مردم مبنای تصمیم‌گیری‌ها شد و لوایح زیادی از این طریق تصویب شد: از جمله قانون کار.

مردم وقتی به جمهوری اسلامی رأی می‌دادند شعار اصلی «جمهوری اسلامی آری، حکومت خودکامه هرگز» بود. مرحوم امام در بهشت‌زها گفتند به اعتبار همین مردم کابینه تشکیل می‌دهم. نظریه تشخیص مصلحت مردم و نظام هم بر این اساس بود که «میزان رأی ملت است»؛ حتی اگر اکثریت مردم استبداد را بخواهند، نباید به‌زور با آن‌ها برخورد کنیم. می‌بینیم در ضمن پذیرش استقلال و تمامیت ارضی تعامل فکری هم متوقف نشد. امام در آن مقطع تحلیل آیت‌الله آذری قمی را در روزنامه رسالت تأیید کردند. آیت‌الله آذری قمی به پرستش گوساله سامری در بخشی از بنی اسرائیل اشاره‌ای کرده بود که وقتی حضرت موسی از کوه طور پایین می‌آیند ملاحظه می‌کنند انشقاقی درون امت به وجود آمده و با نگرانی و غضب با برادرشان هارون برخورد کردند که چرا چنین وضعیتی به وجود آمده است. اعتراض حضرت موسی و استدلال‌های هارون به‌وضوح در قرآن آمده است. واقعیت این بود که هارون نه گوساله سامری را قبول داشت و نه

جنگ داخلی را. بلکه صبر کرد تا حضرت موسی بیاید و قوم را وحدت دهد. اگر به جنگ پرداخته بود، مردمی باقی نمی‌ماند که در کنار موسی باشد. علت اصلی پیروزی انقلاب اصالت دادن و به کرسی نشاندن آرای مردم بود که در دوران پهلوی اول و دوم به آن بهایی داده نمی‌شد و آن‌قدر آن پدر و پسر قانون اساسی و حقوق شهروندی را دور زدند که مردم تصمیم خود را گرفتند. وقتی شاه قول داد از این به بعد به قانون اساسی وفادار باشد حرف او را قبول نکردند.

امام در راستای به کرسی نشاندن آرای مردم در ۹ اسفند ۶۲ بدین مضمون گفتند که ابتدا می‌خواستند دینداران و فقهای ما را از سیاست بازدارند، ولی حالا این‌ها می‌خواهند همه سیاست را در اختیار خود بگیرند. حتی گفتند «مردم بروند سراغ کارشان، هیچ کار به مسائل اجتماعی نداشته باشند و چند نفر پیرمرد ملا بیایند دخالت بکنند که این از آن توطئه سابق بدتر است برای ایران... این تمام ملت را می‌خواهد کنار بگذارد.» (صحیفه ج ۱۸: ص ۳۶۸-۳۶۹) متأسفانه نظریه تشخیص مصلحت مردم و نظام نیز مورد پذیرش کارگزاران نظام قرار نگرفت و عنصر مردم به‌تدریج حذف شد و فقط تشخیص مصلحت نظام ماندگار شد. همچنین احزاب و سمن‌ها نیز اعتراضی نکردند. امام خطاب به فقهای شورای نگهبان گفتند اگر خودتان مصلحت مردم را لحاظ می‌کردید، نیاز به ارگان مجمع تشخیص مصلحت نبود و هزینه آن به نظام تحمیل نمی‌شد. توجه شود که هدف انقلاب عملی شدن آرای مردم بود، وگرنه مردم چه در جریان انقلاب و چه به‌ویژه پس از انقلاب این قدر هزینه نمی‌دادند.

یکی از تلاش‌هایی که در راستای اجرای قانون اساسی و تضمین دستیابی به حق شهروندی شد انتشار رساله حقوق آیت‌الله‌العظمی منتظری است. ایشان با الهام از آیه ۱۲۶ سوره بقره و دیگر روایات به صورت‌بندی فقهی حق شهروندی رسیده و آن را اعلام کردند. در گفت‌وگوی مستندی نیز تقدم انسان بر ایدئولوژی را مطرح کردند. این بیان که به صورت‌بندی فقهی درآمد گام بزرگی است که همه شهروندان علی‌رغم اختلافات مذهبی، قومیتی و زبانی بتوانند در چرخه مدیریت مملکت مشارکت داشته باشند. در واقع اصل ششم قانون اساسی ثمره انقلاب نیز دارای این مضمون است که هیچ عملی در مملکت انجام نمی‌شود مگر اینکه معتبر به آرای مردم باشد و در اصل ۵۶ قانون اساسی نیز بدین مضمون می‌گوید گرچه خداوند خالق ماست، اما خدا مقرر داشته هر فرد و جامعه‌ای سرنوشت خود را به دست خود رقم بزند؛ حتی در اصل پنجم قانون اساسی معروف به «اصل ولایت‌فقیه» ضمن برشمردن ویژگی‌های ولی‌فقیه، رهبری او را مشروط و منوط به پذیرش عامه مردم کرده است تا در مواقع عادی و بحرانی نفوذ کلمه داشته باشد و مردم را در برابر مخاطرات کشور بسیج کند.

قانون اساسی انقلاب مشروطیت نیز سلطنت را ودیعه الهی دانسته که به‌موجب رأی مردم به



شخص پادشاه واگذار می‌شود. ما می‌توانستیم در آستانه انقلاب به آن استناد کنیم و بگوییم مردم می‌خواهند آرای خود را به فرد دیگری که به او اعتماد دارند واگذار کنند. اگر این کار می‌شد، هزینه‌های اجتماعی ما بسیار کم می‌شد، چراکه سلطنت‌طلبان نمی‌توانستند اهداف استبدادی و وابسته خود را پشت سند انقلاب مشروطیت مخفی کنند. تقدم انسان بر ایدئولوژی یادشده در بالا همان چگونگی دستیابی به آزادی و عدالت و حق شهروندی است.

قرائت دیگری از قانون اساسی از طرف مقام رهبری در روز ۲۴ خرداد سال ۹۲ مطرح شد که آرای مردم حق‌الناس تلقی شد که همه فرهیختگان از این قرائت استقبال کردند و مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی گفتند اگر همین عبارت سرلوحه امور مملکتی قرار گیرد و نهادینه شود، همه کارها درست می‌شود.

یکی دیگر از موانع معرفتی دستیابی به آزادی، عدالت و حق شهروندی دیدگاهی است که می‌گوید تک‌تک مواد قانون اساسی ثمره انقلاب مشروط به اصل چهارم قانون اساسی است. اصل چهارم هم مشروط به موازین اسلامی و موازین اسلامی نیز مشروط به فهم فقهای شورای نگهبان است. در این باره باید توضیح داد که نخست تک‌تک مواد در مجلس خبرگان قانون اساسی از مشروعیت برخوردار شدند و فقهای زیادی آن را امضا کرده و مرحوم امام نیز آن را تأیید کردند و در نهایت به رأی مردم هم گذاشته شد؛ بنابراین نمی‌توان تک‌تک مواد قانون اساسی را که از مشروعیت و مقبولیت برخوردار است به اصل چهارم مشروط کرد. دوم اینکه مگر تک‌تک مواد قانون اساسی از وزانت اسلامی برخوردار نیستند که آن را به موازین اسلامی مشروط کنیم؟ سوم اینکه مگر فهم فقهای شورای نگهبان که جزو ارگان تقنینیه هستند و مشروعیت خود را از قانون اساسی دارند نباید مبتنی به تک‌تک مواد قانون اساسی باشد؟ چهارم اینکه اگر قرار است فهم فقهای شورای نگهبان مبتنی بر «اجتهاد مصطلح غیرکافی» باشد، چه ضرورتی برای انقلاب باقی می‌ماند؟ این سؤال مطرح می‌شود که آیا ما قانون اساسی‌ای داریم یا فهم شورای نگهبان آن هم مبتنی به اجتهاد مصطلح است؟ آیا با این روش قانون اساسی و مردم به طور سیستماتیک دور زده نمی‌شوند؟

در پاسخ به آخرین نامه نمایندگان مجلس سوم به امام، ایشان گفتند سعی بر این است که همه کارها روی مَر قانون اساسی انجام گیرد. شنیده‌ایم ایشان قانون اساسی را رساله اجتماعی خود می‌داند و تحولات فکری سال ۶۶ یعنی اولویت احکام اجتماعی بر احکام فردی برای این بود که قانون اساسی پشتوانه دینی و قرآنی پیدا کند.

در سال ۶۴ از مرحوم مهندس بازرگان پرسیدم شما که به شیوه حکومتی ولایت‌فقیه اعتقاد نداشتید چه شد به قانون اساسی رأی دادید. ایشان توضیح دادند در آن شرایط مخالفت‌های بسیاری با نفس قانون اساسی و قانون‌گرایی می‌شد که من به نفس

قانون‌گرایی رأی دادم تا مبادا دچار هرج و مرج شویم. همچنین ایشان گفتند قرار بود فقهای شورای نگهبان نیز مانند نمایندگان مجلس به قانون اساسی سوگند یاد کنند که برتافتند و گویا تنها اصل چهارم را قبول داشتند؛ بنابراین تا آنجا که مسائل معرفتی مطرح است باید به گفت‌وگوی پیگیر و شفاف ادامه داد. متأسفانه دیدگاه‌هایی وجود دارد که می‌گوید کار دین را به دیندار و کار سیاست را به سیاستمدار باید واگذار کرد. کاری به درست و غلط این گزاره ندارم. ولی عینیت این دیدگاه در جامعه ما با وجود قانون اساسی این می‌شود که دینداران یعنی شورای نگهبان باید به وظیفه دینی خود عمل کنند و با همان دیدگاهی که دارند صلاحیت عده‌ای را قبول نکنند. به نظر می‌رسد راه درست راهی است که مرحوم امام انتخاب کردند و اگر با اعضای شورای نگهبان وارد چالش‌های دینی می‌شدند، به اعتبار قرآن و سنت قطعی پیامبر و آرای مردم با آن‌ها تعامل می‌کردند.

آنچه حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی در سال ۷۶ مطرح کرد و رأی بیست میلیونی مردم را به دست آورد تنها دفاع از قانون اساسی، قانون‌گرایی و احیای آن نبود، بلکه او مدافع قرائتی از اسلام بود که مؤید آرای مردم باشد که با قرائت رسمی مصطلح در آن زمان مغایرت داشت. در طی هشت سال ریاست‌جمهوری‌اش نیز سرسختانه از آن دفاع می‌کرد. گویا اصلی‌ترین جرم او این بود که می‌گفتند مگر غیر از قرائت رسمی قرائت دیگری هم می‌تواند باشد. در واقع او یادآور تحولات فکری

سال ۶۶ و انشعاب روحانیون از روحانیت بود. به‌منظور قوام بخشیدن به قانون اساسی، قانون‌گرایی و حق شهروندی سزاوار است از آیه ۱۰۳ سوره آل‌عمران الهام بگیریم. در صدر آیه، جمیع مردم را به وحدت و عدم تفرق دعوت می‌کند. در ادامه به مردم نعمت الهی را یادآور می‌شود که شما قبلاً در جاهلیت با هم دشمنی می‌ورزیدید ولی مابازای انسانی و اجتماعی پذیرش خداوند این شد که همه باهم برابر و برادر شدید. باز به یاد آورید که در لبه پرتگاه جنگ داخلی بودید و خداوند با این مکانیسم برابری و برادری، همه شما را نجات داد. در انقلاب کبیر فرانسه شعار برابری انسان‌ها تبیین عمیقی نداشت. همچنین در تدوین قانون اساسی امریکا، جیمز مدیسن گفت برابری انسان‌ها یکی از حرف‌های نادرست مسیحیت است که خلایق انسان را مخدوش می‌کند. ما می‌بینیم در قرآن این برابری و برادری در پرتو احساس مخلوقیت تبیین می‌شود و می‌تواند مقوم حق شهروندی باشد. محمدرضا شاه در جریان انقلاب به وزارت خارجه انگلیس نامه‌ای نوشت و اعتراض کرد چرا بی‌بی‌سی از اعتراضات حمایت می‌کند. در ادامه توضیح داد علمای اسلام نه‌تنها برابری آرای سیاسی مردم را می‌خواهند برابری اقتصادی را هم طلب می‌کنند؛ بنابراین غرب با معیارهای اقتصاد آزاد نمی‌تواند با آن توافق داشته باشد.

یکی دیگر از موانع معرفتی اجرای بدون تنازل

قانون اساسی این است که ما خطاناپذیر هستیم. نه‌تنها بشریت در تجربه تاریخی‌اش آزمون‌وخطا و خطاپذیری را پذیرفته و جزو زندگی او شده است، بلکه انبیا نیز در اعمال شخصی خود خطاپذیری را پذیرفته بودند. فریادهای «ظَلَمْتُ نَفْسِي»، «ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا» «كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» «لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا» برای این است که وقتی انسان دچار هبوط می‌شود، سقوط نکند و با اعتصام و چنگ زدن به ریسمان الهی صعود کند و صراط مستقیم را ببیند. چرا ما به اشتباهات خود پی نمی‌بریم و وقتی هم پی می‌بریم جرئت ابراز آن را نداریم؟ به نظر می‌رسد شاید به این دلیل باشد که وقتی می‌خواهیم احکام خدا را اجرا کنیم می‌گوییم احکام خدا که قطعاً درست است و بنابراین نباید برای اجرای آن شک و تردیدی به خود راه بدهیم. حتی اگر به خشونت هم کشیده شود باید آن را ادامه دهیم و راه برگشتی وجود ندارد. حالا از کجا معلوم که فهم ما از احکام خدا درست باشد؟ از کجا معلوم که محکم و مشابه و ناسخ و منسوخ را درست فهمیده باشیم؟ از کجا معلوم کلید فهم‌های فلسفی و منطقی، ما را از معارف اسلامی دور نکرده باشد؟ از کجا معلوم توان تاریخی جامعه را درست ارزیابی کرده باشیم؟ و از کجا معلوم در اجرای یک حکم به زمان و مکان و شورا و عقلانیت توجه کرده باشیم؟ این‌ها به ما نشان می‌دهد باید «این است و جز این نیست» را کنار بگذاریم و بگوییم «این است و جز این هم می‌تواند باشد». برای نمونه دکتر احمدی‌نژاد هولوکاست را نفی کرد. کیهان و بعضی از مسئولان نیز این حرف را تکرار کردند و بازتاب آن در دنیا این شد که گفتند ایرانی‌ها شب را روز می‌کنند و روز را شب و به ما بی‌اعتماد شدند و برای اعتمادسازی چه هزینه‌ها نپرداختیم و چه تحریم‌ها که نشدیم. راه چاره این بود که بگوییم اشتباه کردیم. مگر چه می‌شود؟ یا بگوییم حمایت بی‌دریغ از دکتر احمدی‌نژاد اشتباه بوده است. عده زیادی در زمستان ۷۹ و بهار ۸۰ به اتهام براندازی دستگیر شدند و در تمام رسانه‌ها هم اعلام شد. با وجود اینکه اتهامشان در دادگاه ثابت نشد نه‌تنها اعاده حیثیت نشدند، بلکه به زندان‌های سنگین هم محکوم شدند. عده‌ای دستگیر می‌شوند و بدون تشکیل دادگاه و گرفتن وکیل اتهام آن‌ها در جامعه مطرح می‌شود. نمونه دیگر ماجرای دکتر کاووس سیدامامی که اعتراض چند هزار استاد دانشگاه و برخی نمایندگان و مسئولان را برانگیخت. در این مورد هم نه وکیل بود و نه دادگاهی. بعد هم بدون قانع کردن خانواده و مردم گفتند خودکشی کرده است. آیا این کارها در کادر قانون اساسی، قانون‌گرایی و حق شهروندی است؟ زنده‌یاد علامه جعفری تبریزی می‌گفت وقت آن رسیده که روحانی و غیرروحانی به خطاهای خود اعتراف کنند تا راه برای اصلاح سبک کار، چنگ زدن به ریسمان الهی و خالص کردن دین برای خدا باز شود. ■

مهم‌ترین خبر سال!؟

به کجا چنین شتابان...



مهدی غنی

آن هم دختری که معلوم نیست چه دین و مذهبی داشته است؟ اصلاً ضوابط شرعی را رعایت می‌کرده یا نه؟ مرگ وی چه اهمیتی دارد؟ چطور در ادامه آن دگرگونی‌های عظیم آسمانی و زمینی پرسش از عامل مرگ یک دختر آمده است؟! مگر نه اینکه در همین سال‌ها امثال چنان دختری به‌انحاء مختلف آسیب دیدند و مشکلی هم پیش نیامد. با گلوله‌های ناشناس در خیابان کارگر، ظرف اسیدی در اصفهان و آرنج مردی در مراسم تشییع جنازه مهندس سبحانی یا اصابت جسم سختی بر سر و... در گور خفتند، اهمیتی داشت؟

آن زمان هم که این کلام تازه آمده بود، اهمیت دادن به این مسئله سؤال برانگیز شد. مردمان حاضر در اصالت این پیام شک کردند: واقعاً خداوند چنین نگرشی دارد؟ نکند این مرد که خود را پیام‌آور او می‌داند، دچار جنون شده است؟ شکی نیست که وجود این دختر با فرهنگ و اعتقادات جامعه وصله ناجوری است. موجب سرشکستگی و خدشه‌دار کردن حیثیت ما می‌شود. نابودی او مهم است یا شأن و حیثیت و فرهنگ ما؟ هر آدم عاقل و منصفی اگر ریگی به کفش نداشته باشد، این را می‌فهمد. چطور این محمد مسئله به این سادگی را نمی‌فهمد و کشته شدن یک دختر را با در هم پیچیدن خورشید و ستارگان و کوه‌ها و دریاها مهم‌ریف کرده است؟! حتماً جن در او حلول کرده و این سخنان را به او القا کرده است.

گوینده کلام می‌داند آن‌ها که ثروت و قدرت و موقعیت و عقلانیت وابسته به آن‌ها، چشم و دل‌شان را پر کرده، این پیام را نشان دیوانگی می‌دانند. بی‌جهت نیست که در ادامه کلام به ستارگان و سیارگان و صبح و شب قسم یاد می‌کند: «وَ مَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ»: این رفیق شما جن‌زده و دیوانه نیست.

اینکه خداوند برای اعلام عاقل بودن و صادق بودن پیام‌آور خود، چهار بار قسم یاد می‌کند نکته شگفتی است. نشان می‌دهد باور مردم جاهلیت به اینکه محمد جن‌زده و القاپذیر است مسئله‌های ریشه‌دار است. انصاف دهیم اگر این آیات در قرآن نبود و امروز کسی می‌گفت اهمیت کشته شدن یک انسان (با هر گرایش و مذهب)، کمتر از دگرگونی کره زمین و منظومه شمسی نیست و باید قتل‌های مشکوکی که در این سالیان اتفاق افتاده پیگیری شود، آیا وی به وابستگی به اجانب و حداقل محافل حقوق بشری و القاپذیری از جانب آنان متهم نمی‌شد؟

در بخش پایانی سوره یک پرسش خواننده را به چالش می‌کشد: «فَأَيُّ تَدْبِيرُونَ؟» (آیه ۲۶) با این وصف، پس به کجا می‌روید؟ آیا این پرسش فقط از مردم جاهلیت چهارده قرن پیش است و ربطی به ما ندارد؟ بلافاصله می‌گوید: «آن نیست مگر پندی برای جهانیان، بی‌تردید. برای هر یک از شما که بخواهید به راه راست آیید، و جز آنچه خدا خواهد، نمی‌خواهید». بی‌تردید ما هم که جزو جهانیان هستیم، مورد خطاب این آیات قرار داریم. آیا ما هم آنچه خدا می‌خواهد می‌خواهیم؟ (آیات ۲۷-۲۹)

درباره اهمیت موضوع ناگفته نماند در جای دیگری قرآن (سوره مائده آیه ۳۲) با کشته شدن یک انسان مانند ما برخورد ریاضی و کمیتی نکرده و آن را با کشته شدن همه انسان‌ها برابر دانسته است.

به کجا می‌رویم؟

خانمی در دوم تیرماه ۱۳۸۲ به دلیل عکس گرفتن از بیرون ساختمان یک زندان (که از طریق ماهواره به‌راحتی امکان‌پذیر است) بازداشت می‌شود، بعد از هجده روز اعلام می‌شود جسم سختی به سرش خورده و فوت کرده است. هیچ‌کس مسئول شناخته

آیا با خود فکر کرده‌اید مهم‌ترین خبر سال چه بود؟ اگر از چند نفر پرسید، خواهید دید هر یک چیزی می‌گویند. هرکس بنا به موقعیت شغلی یا گرایش فکری و سیاسی مسئله‌ای را مهم می‌داند مانند زلزله غرب کشور، سیل‌ها و طوفان‌ها، خشکسالی و کم‌آبی، سقوط هواپیمای مسافربری، ریزگردهای مناطق جنوب، هوای آلوده شهرهای بزرگ، افزایش نرخ ارز، رشد صعودی سکه و طلا، حضور اسنپ و تپسی در شبکه حمل و نقل، اعتراض‌های خیابانی مردم در دی‌ماه گذشته، ورود رئیس‌جمهور دهم به

حوزه اپوزیسیون، فساد سیستماتیک و فرار اختلاس‌گران، سردرگمی مال‌باختگان، مشروعیت انتقاد به نظام و رهبری، شکست داعش در منطقه، کشتار در یمن و سوریه، تهدید اتمی کره شمالی، دستگیری یا آزادی، نامه سرگشاده و...

شما می‌توانید با تعیین مهم‌ترین خبر سال از جانب هر فرد به گرایش و دغدغه فکری او پی ببرید، اما هیچ اندیشیده‌اید اگر از این اختلافات فکری و بشری بگذریم و از خداوند عالم بخواهیم مهم‌ترین خبر سال را مشخص کند، چه جوابی خواهد داد؟ مسائل حجاب؟ مراسم حج؟ ساخت و افتتاح مسجد؟ جمعیت زائران؟ از نظر خداوند کدام‌یک اهمیت خبر سال شدن را دارد؟

لا بد خواهید گفت باز این مفسران و متولیان دینی هستند که باید نظر خدا را روشن کنند که آن‌ها هم اختلاف نظر فراوان دارند. یا هر کس با نگاه هرمنوتیکی می‌تواند پاسخی به این سؤال بدهد. این هم درست، اما از دیدگاه مسلمانان که قرآن را کلام خداوند می‌دانند پاسخ این سؤال شاید چندان دشوار نباشد. می‌گویی این کتاب که خلق آن به ۱۴۰۰ سال پیش برمی‌گردد چه کار دارد به مهم‌ترین خبر سال؟ این هم کاملاً بجاست و از همین رو می‌خواهم بگویم قرآن مهم‌ترین خبر جهان را فرای زمان و مکان مشخص کرده است که طبعاً شامل مهم‌ترین خبر سال هم می‌شود.

از حاشیه بگذرم برویم سراغ اصل متن تا ادعا روشن شود. یکی از سوره‌های کوچک قرآن به نام «تکویر» است؛ یعنی در هم پیچیدن. بخوانید:

«آنگاه که خورشید به هم در پیچد و آنگاه که ستارگان تیره شوند و آنگاه که کوه‌ها روان گردند و آنگاه که شتران ده‌ماهه فرومانند و آنگاه که وحوش گردآیند و آنگاه که دریاها برافروزند و آنگاه که جان‌ها بیپوندند و...»^۱

می‌دانیم هر یک از این اتفاقات حاکی از یک تحول بزرگ در زندگی حیوانات و انسان‌ها در روی کره زمین و بلکه در منظومه شمسی است. رانش کوه‌ها و برافروختن دریاها که امروز نامش را سونامی گذاشته‌اند، تغییرات درونی خورشید و... سرنوشت کره زمین و همه انسان‌های روی آن را دستخوش تغییر و بلکه نابودی قرار می‌دهد. بذیریم که این خبرها از همه اتفاقات سال ۹۶ و بلکه چهارده قرن گذشته مهم‌تر است، اما منظور گوینده از ذکر این وقایع دهشتناک چیست؟ «و آنگاه که از آن دختر زنده به گور پرسند به کدامین گناه وی را کشتند؟»

راستی این جمله چه ربطی به آن تحولات و حوادث عظیم دارد؟ کشته شدن یک دختر در برابر رانش کوه‌ها و سونامی دریاها چه اهمیتی دارد؟ در حالی که آن تحولات طبیعی نسل بشر را تهدید می‌کند، پرسش از چگونگی و چرایی قتل یک دختر چه معنی دارد؟



کاووس سیدامامی



هدی صابر



زهرا کاظمی



ستار بهشتی



هاله سحابی

نوع پرونده‌ها، دو نکته را یادآور می‌شود که مربوط به عاملان این جنایات است. یکی یادآوری زمانی است که مسئله شفاف شود: آیه ۱۰ (وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ، آنگاه که کارنامه‌ها گشوده شود) و دیگری ارجاع به وجدان و واقع‌بینی آن‌هاست: آیه ۱۴ (عَلِمْتُ نَفْسِي مَا أَخْتَصَرْتُ)، هرکس هرچه آورده بداند؛ یعنی، بدانید واقعیت به هر حال روشن می‌شود و چه بهتر که هر که دچار خطایی شده به بزرگی گناه خویش بیندیشد و در پی جبران برآید. و اما درباره خودکشی در زندان‌ها یاد واقعه‌ای افتادم که نوشته را با یادآوری آن پایان می‌دهم. چند سال پیش حجت‌الاسلام علیزاده، ریاست وقت دادگستری تهران و تعدادی دیگر از دست‌اندرکاران امر قضا، از زندان‌ها و دادگاه‌های چند کشور اروپایی دیدن کردند. هیئت همراه در زندان‌های سوئیس با این مسئله مواجه می‌شوند که همه نوع دستگاه‌های برقی مورد نیاز مثل اطو و ریش‌تراش و لوازم دیگر در اختیار زندانیان است. در پایان هیئت ایرانی از وضعیت زندان‌های آنجا ایراد می‌گیرند که در دسترس زندانی قرار دادن این همه وسایل برقی و غیره از نظر امنیتی درست نیست. وقتی دلیل این حرف را می‌پرسند، مقام ایرانی می‌گوید چون آن‌ها به راحتی می‌توانند با این وسایل دست به خودکشی بزنند. مسئولان آنجا پاسخ می‌دهند زندانیان ما وقتی شرایط به این خوبی دارند، دلیل و انگیزه‌ای برای خودکشی پیدا نمی‌کنند. ■

پی‌نوشت:

۱. ترجمه موزون و آهنگین قرآن، حجت‌الاسلام محمود صلواتی

نمی‌کند. کسی هم اعتنا نمی‌کند؛ این مسائل راست یا دروغ با ذهنیت جامعه و اعتماد مردم چه می‌کند. در دی‌ماه ۹۶ کودکی در سرپل ذهاب از سرما و بیماری می‌میرد، اما کسی زیرسؤال نمی‌رود. جوانی به وضعیت بد اقتصادی و فضای بسته سیاسی در خیابان اعتراض کرده و روز دهم دی‌ماه ۹۶ در ایستگاه مترو دستگیر می‌شود، شش روز بعد گفته می‌شود در دستشویی زندان خودکشی کرده است. باز هم کسی مسئول نیست. یک استاد جامعه‌شناسی که قبل از این خوش‌نام و خوش سابقه بوده، در چهارم بهمن ۹۶ بازداشت می‌شود و پس از پانزده روز جنازه‌اش راهی گورستان می‌شود، گفته می‌شود وی در دستشویی زندان خودکشی کرده است. هنوز کسی مسئول شناخته نشده است.

اما گویا جامعه ما پس از چند دهه دارد به پیام خداوند نزدیک می‌شود. یکی از مقامات (دکتر حسام‌الدین آشنا) در تویتر خود نوشت: «قاضی‌ها و دادستان‌ها و ضابطه‌ها و بازپرس‌ها و بازجوها نه معصوم‌اند، نه بی‌خطا و نه خالی از حب و بغض. همان‌گونه که نظارت بر قوه مجریه ضروری است، اعمال نظارت بر رفتار با متهمان و محکومان هم ضروری است. مصیبت یک مرتضوی برای یک کشور کافی بود، او را تکثیر نکنیم.»

البته باید اذعان کرد که پرونده‌های قضایی تو در تو و درهم پیچیده است و روشن شدن آن‌ها زحمت دارد، اما عجیب است که خداوند در همین آیات درباره روشن شدن این

نمی‌شود. حتی ماهیت آن جسم سختی که خودش را به مغز وی کوبیده است نیز معلوم نشد. نام مسئول این پرونده بعدها به خاطر چند قتل دیگر در حوادث ۱۳۸۸ بر زبان‌ها افتاد.

خانمی در یازده خرداد ۱۳۹۰ جنازه پدرش را که عمری برای دلسوزی و بهروزی هم‌وطنانش کوشید تشییع می‌کند، مشتی محکم به سینه‌اش اصابت می‌کند و جان به جان‌آفرین تسلیم می‌کند؛ هیچ‌کس مسئول نیست.

دیگری در بند، برای اعتراض و پرسش از اینکه وی به چه گناهی کشته شد از غذا خوردن امساک می‌کند، بیست‌ویکم خرداد ۹۰ دچار مشکل قلبی می‌شود و بی‌اعتنا در فقدان پزشک و رسیدگی، جان به جان‌آفرین تسلیم می‌کند؛ باز هم کسی مسئول نیست.

جوانی کارگر و نان‌آور خانه، در وبلاگی که چند نفر بیننده دارد، نقدی به رفتار حاکمان می‌نویسد و در نهم آبان ۹۱ بازداشت می‌شود و چهار روز بعد جنازه‌اش به گور سپرده می‌شود. ابتدا هیچ‌کس مسئول نیست، اما پس از اعتراض‌های فراوان و پیگیری مردمی که برای جان مخلوق خدا ارزش قائل‌اند، دو سال طول می‌کشد تا یکی را به این دلیل سه سال حبس تعزیری می‌دهند.

شخص دوم کشور که مدتی است با برخی منتقدان هم‌نوایی می‌کند، در حالی که در سلامتی کامل به‌سر می‌برد، ناگهان در نوزدهم دی‌ماه ۹۵ اعلام می‌شود به دلیل سکه قلبی فوت کرده است. اطرافیان می‌گویند به آلودگی مواد رادیواکتیو مشکوک‌اند، کسی پیگیری

حسرم انداز سیاست داخلی



اعتراض‌های دی‌ماه، پنجره‌های جدیدی بر وضعیت سیاست داخلی ایران تاباند. اعتراض‌هایی که نباید با تحلیل‌های سطحی از آن‌ها گذشت و باید به تحلیل آن‌ها نشست. در این شماره با سید محمود حسینی که سابقه استانداری اصفهان و سیستان و بلوچستان را در پرونده خود دارد، به واکاوی آن شورش‌ها و بررسی مشابهت آن‌ها با شورش‌های تابستان ۸۲ اصفهان پرداختیم، لطف‌الله میثمی از روند سوری‌های شدن سوریه گفته است و فائزه حسینی نیز به چگونگی بررسی بودجه سال آینده در مجلس پرداخته است.

چگونه سوریه «سوری‌های» شد؛

لطف‌الله میثمی



شفافیت و همبستگی ملی؛

فائزه حسینی





پندها فراوان؛ پندپذیری اندک

بررسی مشابهت‌های اعتراضات دی‌ماه ۹۶ در تهران و شهرستان‌ها با شورش تابستان ۸۲ در اصفهان در گفت‌وگو با سید محمود حسینی

مثلاً برقراری حکومت نظامی ۵ رمضان از اصفهان بود، سپس به شهرستان‌های دیگر کشور رفت.

«همچنین اداره شهر قبل از پیروزی انقلاب، اصفهان اولین شهری بود که با همیاری مردم اداره می‌شد. تعاونی و اتحادیه تشکیل شده بود و خواربار و اجناس را به قیمت ارزان به دست مردم می‌رساندند، نفت را به در خانه‌ها می‌رسانند. مردم به‌ویژه فقرا را کمک می‌کردند که در اعتصابات دچار مشکل نشوند. حتی از همان موقع به نوعی نظم و امنیت روزهای آخر حکومت شاه را خودشان به عهده داشتند. به تعبیر خبرنگاران خارجی یک حکومت محلی ایجاد شده بود.

قضیه انتخابات زمستان ۷۴ و بهار ۷۵ هم که مدلی شد برای ۷۶. آقای مهندس سبحانی گفت همان مدل انتخابات اصفهان بود که سراسری شد. اولین بار بود که راست افراطی در لیست نبودند. بقیه، راست سنتی، راست مدرن، راست معرفت طلب، راست منفعت طلب همه بودند، جز راست افراطی.

«بله در آن مقطع رویکرد جدیدی در اصفهان شکل گرفت. من جمله مردم به نامزدهای سسلک خاصی رأی ندادند. گرایش بیشتر به سمت افراد نوگرا بود. مثلاً یک آقایانی بود به نام واهب، با لباس و ظاهر خیلی مرتب و ادبیات متفاوت، ایشان گویا مسئول اتوبوس‌رانی شهرداری اصفهان بود و آمد و اقبال زیادی به ایشان شد. آن انتخابات را که اواخر سال ۷۴ بود، شورای نگهبان باطل کرد. بهار ۷۵ تجدید شد.

«بله تجدید شد. افرادی مثل دکتر معین و آقای مهندس خالقی و آقای تاج‌الدین به میدان آمدند و در مجلس پنجم انتخاب شدند و این جالب بود. آقای دکتر کامران و خانم اخوان هم در همین لیست بودند و رأی آوردند. قبل از اینکه به دو رویداد سال ۸۲ بپردازم اجازه دهید به یک پژوهشی که وزارت کشور در سال ۸۱ انجام داد اشاره کنم. عنوان آن طرح پژوهشی «میزان و ابعاد تمایل خشونت جمعی در جوامع شهری ایران» و معاونت اجتماعی وزارت کشور مدیر پروژه بود و مجری طرح، خانم دکتر افسانه کمالی، جامعه‌شناس، بودند. مشاوران علمی طرح هم آقای دکتر تقی آزاد ارمکی، دکتر ژاله شادی‌طلب، دکتر فرشاد مؤمنی و دکتر منصوره اعظم آزاد بودند یعنی افراد معتبری این پروژه را انجام دادند. این تحقیق زمینه‌های شورش‌های اجتماعی و خشونت‌های جمعی را بررسی کرده است. وزارت کشور این مطالعه را به «دلیل ضرورت تحقق ثبات و امنیت در کشور و گسترش اقتدار سیاسی به حوزه فرهنگ و ایجاد اقتدار فرهنگی که موضوع آن ایجاد نظم پویا و تحول‌پذیر است» انجام داده بود. در این پژوهش آنچه نتیجه‌گیری شد این بود که پتانسیل خشونت

اعتراضات دی‌ماه ۹۶ در تهران و شهرستان‌ها، به گمانم با آن ده شب شورش که در تابستان ۸۲ در اصفهان اتفاق افتاد مشابهت بسیاری داشت. به‌علاوه این ورشکستگی و پول‌خوری تعدادی از مؤسسات مالی اعتباری که خیلی به ورشکستگی صندوق‌های قرض‌الحسنه پلکانی اصفهان در زمستان ۱۳۸۲ شباهت داشت. شما در آن مقطع استاندار اصفهان بودید و در متن این قضایا قرار داشتید، ابتدا بگویید آیا شباهتی داشت؟ شما چه راهکاری برای بررسی و یا مقابله و مهار این‌ها اتخاذ کردید؟ به بیان دیگر چه درس‌هایی از این پدیده گرفتید؟ آیا این تجربه شما به تهران منتقل شد؟ گوش شنوایی داشت یا نه؟

«شکر می‌کنم از شما که به این نکات توجه دارید، به‌ویژه در بررسی اعتراضات دی‌ماه امسال که در سراسر کشور رخ داد و اتفاقاً جرقه آن از مؤسسات مالی اعتباری زده شد و سپس مسائل دیگر به آن پیوند خورد.

ما در کشورمان از یک طرف با تمرکز شدید در عین تصدی‌گری دستگاه‌های حاکمیتی مواجهیم که بنیه اعمال حاکمیت را ضعیف می‌کند و از طرف دیگر نبودن مراکزی برای اینکه تجارب را جمع‌آوری، جمع‌بندی و تحلیل کند، باعث می‌شود که اشتباهات یا مشکلات در کشور تکرار شود و حتی برای چندمین بار تکرار شود. امام علی (ع) در حکمت ۲۸۹ نهج‌البلغه می‌فرماید: «ما اکثر العبر و اقل الاعتبار». پندها چه بسیار است و پند گرفتن چه اندک به شمار می‌آیند.

من با وجود بعد زمانی بین حوادث دی‌ماه ۹۶ با ناآرامی‌های تابستان سال ۸۲ اصفهان و نیز پدیده ورشکستگی صندوق‌های موسوم به قرض‌الحسنه اصفهان در همان سال با پدیده ورشکستگی اخیر مؤسسات مالی مشابهت بسیاری می‌بینم. بعد از سال ۸۲ پدیده ورشکستگی مؤسسات مالی بارها در کشور تکرار شده، اما نهادهای ذی‌ربط به‌ویژه بانک مرکزی که دستگاه تخصصی مربوطه است هنوز تصمیم اساسی و فصله‌بخشی برای این مؤسسات نگرفته‌اند. خوب حالا که مراکزی نیست که از این تجارب استفاده و جمع‌بندی کند، شاید بهترین کار همین طرح در رسانه‌ها باشد. نکته این است که اصفهان کلاً از نظر تحولات، مسائل مختلف اقتصادی و اجتماعی و موقعیت جغرافیایی و سوابق تاریخی در شرایطی است که گویی حوادثی که بعدها در کشور اتفاق می‌افتد، از اصفهان عبور می‌کند. بعضی از محققین، مثل مرحوم عبدالحسین زرین کوب ایران را چهارراه حوادث دنیا نامیده‌اند و اصفهان همین نسبت را در ایران دارد؛ یعنی اصفهان هم چهارراه حوادث کشور است. وقایع زیادی بوده که از اصفهان شروع شده و بعد در بقیه جاها بسط پیدا کرده است.

فردی و اجتماعی در بعضی از استان‌ها بالاتر از بقیه است و در بعضی استان‌ها پایین‌تر است. مثلاً استان‌هایی که بالاست استان‌های کردستان، اصفهان و تهران بود و این یک هشدار برای مدیریت اصفهان بود که چنین پتانسیل خشسوتی در اصفهان وجود دارد. حالا عللش را اگر بخواهیم بررسی کنیم به چند نکته می‌توانیم اشاره کنیم. یکی به شکاف درآمدی که در اصفهان خیلی بالاست و معمولاً در شهرها و استان‌های صنعتی شکاف درآمدی زیاد است. اصفهان هم استان صنعتی و کارگری است. دوم کاهش رضایتمندی و افت اعتماد بود. اگر یادتان باشد اواخر دوره اصلاحات اتفاقاتی افتاد که حکایت از یأس از اصلاحات و بی‌اعتمادی نسبت به کارگزاران حکومتی و دولتی، مخصوصاً در نیروهای نخبه مثل دانشجویان و قشر تحصیلکرده بود. کاهش مشارکت در انتخابات دور دوم شوراها زنگ هشدار بود. سپس فضایی که یک گارد منفی نسبت به اصلاحات و حتی نسبت به آقای خاتمی ایجاد شده بود که نمونه‌اش را در دانشگاه تهران در آذر ۸۳ دیدیم که روز ۱۶ آذر آن عکس‌العمل‌ها نشان داده شد. در هر حال این پژوهش هم اوضاع اصفهان را از جهت رضایتمندی و اعتماد خیلی خوب تعریف نمی‌کرد. من در چنین شرایطی در مهرماه ۸۱ به‌عنوان استاندار وارد استان اصفهان شدم.

این پژوهش در همان سال ۸۱ به دست شما رسید؟

❖ نخیر. جمع‌بندی این پژوهش در اردیبهشت ۸۲ انجام شده بود و من بعد از آن دریافت کردم. ناآرامی‌های زیادی را در اصفهان شاهد بودیم. مشکلات کارگری فراوان بود. کارخانه‌های نساجی که وضعیتش خیلی بد بود. اکثر این کارخانه‌ها تعطیل و کارگرانش بلا تکلیف بودند. علاوه بر مسائل کارگری، مسائل دانشجویی هم داشتیم.

مسائل دانشجویی چه بود؟

❖ مسائل دانشجویی همین اعتراضاتی که در دور دوم آقای خاتمی در دانشگاه‌ها بروز کرد. در تابستان ۸۲ سعید عسگر به خوابگاه‌های دانشجویی در تهران حمله کرد. گویا خوابگاه‌های خیابان آل احمد بود. دانشجویهای تهران اعتراضات و اجتماعی داشتند که به دانشگاه اصفهان سرایت کرد.

دانشگاه اصفهان یا صنعتی؟

❖ دانشجویان دانشگاه اصفهان و دانشگاه علوم پزشکی اصفهان که در خوابگاه‌ها تجمع کرده و اعتراض می‌کردند و شعارهای تندی می‌دادند. لذا رؤسای دو دانشگاه و معاونین دانشجویی‌شان را به شورای تأمین دعوت کردیم و این‌ها قول دادند خودشان قضایا را مدیریت کنند و از ما خواستند، از بیرون دخالت نشود و مشکلی ایجاد نشود.

یعنی نیروی انتظامی و سپاه داخل دانشگاه نیایند؟

❖ بله. مثلاً فرمانده نیروی انتظامی نیروهایش را دم در جمع کرده بود که به داخل بروند. من به‌شدت مخالفت کردم، یک اختلاف نظری هم بین ما و فرمانده نیروی انتظامی در آنجا پیش آمد ولی بالاخره اجازه ندادیم که از بیرون دخالت کنند.

شما تجربه ۷۸ را هم در کوی دانشگاه داشتید که این‌ها وارد کوی شدند.

❖ بله البته اینجا فرمانده نیروی انتظامی از سوی بعضی افراد شورای تأمین زیر فشار بود که چرا به مقامات مملکت، توهین می‌کنند و شما نباید بی‌تفاوت باشید. با این حال مدیریت شد و اجازه ورود داده نشد؛ اما به تدریج این حرکت و اجتماع دانشجویان مانند جرقه‌ای به بیرون سرایت کرد. در میدان آزادی یا دروازه شیراز و چهارباغ بالا اجتماعاتی شکل گرفت. تصور ما در روز اول این بود که این حرکت ویژه بالای شهر است.

اول فکر کردید اعتراض‌های تیپ مرفه و بالای شهری است؟

❖ بله ولی از روز دوم و سوم حرکت به محلات پایین‌شهر و مناطق فقیرنشین (شمال شهر اصفهان) کشیده شد و حتی به مناطق و روستاهای اطراف مثل خیابان جی، ابهر، خیابان صمدیه و محله‌هایی مثل آفران، ده نو، محمودآباد و... ابعاد بسیار پیدا کرد. به همه جا کشیده شد. این برای ما خیلی عجیب بود. ما سریعاً جلسه شورای تأمین تشکیل دادیم. روز دوم و تقریباً در طول این ده شبی که این ناآرامی‌ها ادامه داشت، هر شب شورای تأمین تشکیل می‌شد.

اعتراض‌ها شب‌ها انجام می‌شد؟ روزها نبود؟

❖ روزها کمتر و بیشتر شب‌ها بود و خیلی هم خشن بود. مثلاً در محله‌هایی جاده‌ها را می‌بستند. حتی چند مورد اتوبوس‌های مسافربری عبوری از شیراز به تهران را که بعد از نیمه‌شب به اصفهان می‌رسیدند آتش زدند. برای نیروی انتظامی با وجود تحت امر داشتن بسیج خیلی اوضاع قابل کنترل نبود. مردم هم بیشتر این قضایا را تماشا می‌کردند. این جور نبود که فرض کنید به کمک نیروها بیایند. حالت تماشاگر داشتند.

عکس‌العمل مردم بینابینی بود یا سمپاتی به معترضان داشتند؟

❖ ما ارزیابی دقیقی نداشتیم. ولی یادم هست بچه‌های سپاه گلایه می‌کردند که چرا مردم بی‌تفاوت‌اند. احساس می‌شد بخشی از مردم سمپاتی هم دارند. روز سوم گزارش دادند هزار نفر دستگیر شده‌اند. البته به نیروی انتظامی تأکید کرده بودیم که به هیچ وجه از سلاح گرم یا جنگی استفاده نکنند، تیراندازی نکنند و کسی کشته نشود. تا آخر هم بحمدالله کسی کشته نشد. دستگیری البته زیاد داشت. وسط کار هم فرمانده نیروی انتظامی مرکز بدون هماهنگی با نیروی انتظامی استان و بدون هماهنگی با شورای تأمین یگان ویژه‌ای از تهران و از استان‌های مجاور اعزام کرد. این نیروها برخورد‌های خشنی داشتند که مورد اعتراض ما بود. حتی جاهایی از طرف شورای تأمین آقای آوایی (وزیر فعلی دادگستری) رئیس کل دادگستری استان و فرماندار اصفهان در جمع مردمی که مورد خشونت قرار گرفته بودند، رفتند و دلجویی و عذرخواهی کردند. مثلاً در محله ده نو این اتفاق افتاد. به‌ویژه بعضی از خانواده‌های شهدا هم مورد ضرب و شتم یگان ویژه اعزامی واقع شده بودند. به خاطر اینکه آن‌ها اصلاً تحت امر فرماندهی نیروی انتظامی استان نبودند، تحت امر شورای تأمین نبودند و از تهران اعزام شده بودند و حق و ناحق با مردم برخورد می‌کردند.

روز سوم وقتی دیدیم از یک طرف دستگاه‌های اطلاعاتی امنیتی تحلیل درستی از وقایع ندارند و حتی تحلیل‌های قالبی منحصر به توطئه خارجی و تحریک اپوزیسیون داخلی دارند و از طرف دیگر خبر دستگیری هزار نفر در متن ناآرامی‌ها رسید، سریعاً همه مدیران مربوطه اعم از مدیر زندان، فرماندهی نیروی انتظامی، فرماندهی سپاه، فرماندهی بسیج، مدیران اطلاعات و دادگستری استان را به شورای تأمین دعوت و از آن‌ها خواستیم چند شاخص را سریعاً از دستگیرشدگان در اختیارشان استخراج کنند، تا به‌عنوان مشت نمونه خروار به یک جمع‌بندی از ماهیت اعتراضات برسیم. سن، تحصیلات، شغل، درآمد، هر نوع سابقه اعم از سابقه کیفری و سیاسی، تقریباً پنج شاخص بود که سریعاً تهیه و آمارش را در جدولی دسته‌بندی کردم. اینجا به نتایج آمار دریافتی اشاره می‌کنم:

۷۵ درصد دستگیرشدگان زیر ۲۵ سال (۱۴-۲۵) و ۸۵ درصد زیر ۳۵ سال سن داشتند؛ یعنی اکثریت قاطع جوان بودند. تحصیلات اکثر آن‌ها زیر دیپلم بود. تنها دو دانشجوی در بین آن‌ها بود که آن‌ها هم در محلات و نه در دانشگاه، دستگیر شده بودند. اکثر آ دارای مشاغل کم‌درآمد مثل شاگردی و یا کارگری بودند. ۸ درصد سوابق نزاع یا مسائل اخلاقی داشتند و فاقد سابقه سیاسی بودند. با ملاحظه این آمار و مطالعه و ایده گرفتن از کتاب چرا انسان‌ها شورش می‌کنند، تألیف تدرار برنگر که خشونت و انگیزه‌های آن را تبیین می‌کند به این نتیجه شگفت رسیدیم که هرچند کبریت و آتش‌زنه این شورش، سیاسی است، اما جنس واقعی آن سیاسی نیست بلکه اجتماعی است.

شعارهایشان چه بود؟

❖ در شروع کار دانشجویان شعارهایشان سیاسی و تند بود. در روز دوم هم که در دروازه شیراز و چهارباغ بالا اجتماعاتی شکل گرفت شعارها سیاسی بود. حتی عده‌ای به نفع «هخا» شعار دادند. روزهای آخر هم در خیابان امام خمینی و اطراف محله ده نو شعارهای ساختارشکنانه داده شد. در بقیه موارد شعارهای سیاسی و جهت‌دار داده نشد، اما حملات و تعرضاتشان به مراکز حکومتی و نیروها شدید بود. کار دانشجویان هم که سیاسی بود اتفاقاً مدیریت و جمع شد؛ یعنی خود رؤسای دانشگاه‌ها عهده‌دار شدند، انصافاً این کار را کردند و اتفاق حادی نیفتاد.

کارگرهای بیکار شده هم بودند؟

❖ نه! اکثراً جوان بودند و کارگرهای بیکار شده در آن جمع نیامده بودند. ما با جمع‌بندی که کردیم به این نتیجه رسیدیم که حرکت از تهران شروع شد سپس به خوابگاه دانشجویان اصفهان رسید، از آنجا هم جرقه‌اش به چهارباغ بالا و بعد هم به همه محلات اصفهان خورد. گویی جرقه‌ای به انبار باروت آماده خورده بود. زمینه مهیا بود. یک سابقه دیگری که چندین سال در اصفهان وجود داشت این بود که شب‌های ۱۵ شعبان که اصفهانی‌ها جشن‌های باشکوهی می‌گیرند و همه کوچه‌ها شربت و شیرینی پخش می‌کنند، طاق نصرت برای ۱۵ شعبان می‌زنند. چند سالی بود که جوان‌ها در این مناسبت جمع می‌شدند و با استفاده از این فرصت، به رقص و شادی می‌پرداختند. این کارناوال

کار شود؟ روی شکاف درآمدها، روی غمزدگی، روی عدم شادی و شادکامی در مردم، کاری شد؟

«ببینید وزارت کشور مثل بقیه وزارتخانه‌ها خودشان را خیلی درگیر مسائل ریز و جزئی در سراسر کشور می‌کنند و وارد جزئیات می‌شوند. این باعث می‌شود که (هنوز هم البته همین‌جور است) به مسائل اساسی و کلان نپردازند. معمولاً استانداردهای این نوع گزارش‌ها را به‌صورت روزانه، توسط دفتر سیاسی استانداری‌ها گزارش می‌کنند و مرتب برای وزارت کشور، چه معاونت امنیتی و چه معاونت سیاسی می‌فرستند. البته یک اشکال ساختاری هم در وزارت کشور پیش آمد و آن هم این بود که قبلاً معاونت سیاسی، امنیتی و اجتماعی در یکجا متمرکز بود. بعداً معاونت امنیتی، معاونت سیاسی و معاونت اجتماعی از هم جدا شدند؛ یعنی سه معاونت شدند. به همین جهت مرکزی که بنخواهد این‌ها را چک کند، جمع‌بندی بکند وجود ندارد. شاید کار دفتر مطالعات سیاسی به‌عنوان یک مرکز پژوهشی باشد، آنجا باید این‌ها را جمع‌بندی کند. مثلاً این پژوهشی که من عرض می‌کنم: «میزان و ابعاد تمایل به خشونت جمعی در جوامع شهری ایران»، توسط معاونت اجتماعی صورت گرفته است. حالا چقدر بعد این حوادثی که در کشور اتفاق افتاد در زمینه‌های مختلف، ناآرامی‌هایی که اتفاق افتاد، خشونت جمعی که در جوامع شهری مثلاً در مناطق کردنشین و یا در مناطق مرکزی مثل اصفهان یا تهران اتفاق افتاد، چقدر این‌ها را تطبیق دادند، واقعاً من در جریان نیستم. البته من یک‌بار در هیئت دولت بودم، خانم دکتر بروجردی که آن موقع معاونت اجتماعی وزارت کشور بود و آقای اکبر نعمتی که مدیرکل اجتماعی بودند و نتیجه این گزارش را در هیئت دولت ارائه دادند و خیلی مورد توجه آقای رئیس‌جمهور خاتمی قرار گرفت.

سال ۸۲ بعد از آن شورش‌ها؟

«بله بعد از آن شورش‌ها، این گزارش را فکر کنم مثلاً نیمه دوم سال ۸۲ دادند. خلاصه این‌ها هم تمایل به خشونت جمعی را در سه مرحله اعتراض، یأس از اصلاحات و سودمند قلمداد کردن تظاهرات برای دستیابی به اهداف مورد نظرشان تقسیم کرده بودند که میانگین کلی تمایل به خشونت جمعی ۶/۱۵ از ۱۰ بود که بسیار بالاست. از این جهت بالاترین نمره مربوط به اصفهان با ۶/۶، پایین‌ترین نمره مربوط به کهگیلویه و بویراحمد ۵/۲۴، در یأس از اصلاحات بالاترین نمره مربوط به کردستان ۴/۹۷ و پایین‌ترین نمره مربوط به کهگیلویه و بویراحمد ۳/۵۴، میانگین کلی‌اش هم ۴/۱۶. در سودمندی تظاهرات که آیا تظاهرات مفید است یا نه. نتیجه می‌گیریم معدل و نمره کلی‌اش ۴/۹۸ است. ضمن اینکه اردبیلی‌ها بالاترین نمره را داشتند: ۵/۴۸. قزوینی‌ها پایین‌ترین نمره یعنی ۴/۶۴. البته این اطلاعات در پایان سال ۸۱ و پیش از سال نو و دورانی بوده که یک رکود سیاسی در کشور بوده است. از نظر اینکه اعتراضات در میان مردم خصوصاً نمره تحصیل‌کرده‌های تهرانی خیلی بالاست؛ یعنی ۶/۵۶. همان‌طور که گفتیم زمان جمع‌آوری پرسشنامه قبل از سال جدید بوده است. استان‌های کردستان، تهران، اصفهان، اردبیل، زنجان از نظر تمایل به خشونت جمعی

و مجموعه برنامه‌هایی که انرژی جوانان به‌نحو صحیح فعلیت یابد. البته مسائل اقتصادی و کم‌اعتمادی‌ها هم سر جای خودش بود؛ یعنی شکاف‌های درآمدی هم یک واقعیتی بود که ما دومین استان از نظر بیشترین شکاف درآمدی در ایران بودیم، بعد از تهران. این شکاف و تبعیض بعداً در انتخابات سال ۸۴ خودش را نشان داد، آقای احمدی‌نژاد با توجه به شعارهای ضد تبعیض و ضد فقری که می‌داد رأی بالایی را در استان اصفهان به خودش اختصاص داد. البته در سایر استان‌های صنعتی و کارگری مثل استان تهران، استان یزد، استان قم، استان مرکزی.

خراسان جنوبی؟

«استان خراسان جنوبی جنبه‌های صنعتی نداشت، جنبه‌های سنتی و سازمان‌یافتگی سنتی داشت. بالاخره این شورش بعد از ده شب آرام گرفت و جمع شد. هرچند خسارت‌های بسیاری وارد شد، اما کسی کشته نشد.

بیشتر چه خسارت‌هایی بود؟

«خسارت‌ها، آتش زدن اتومبیل‌ها و اتوبوس‌ها، شکستن بانک‌ها و تخریب مراکز اداری و حکومتی.

به تضاد فقر و غنا می‌خورد؟

«آمارهایی که داشتیم، بیشتر طبقات پایین‌آمده بودند. البته باسوادها در آن مقطع نبودند. باسوادها بیشتر تماشاگر بودند. بقیه مردم بیشتر تماشاگر بودند و به کمک نیروهای انتظامی و نظامی هم نیامدند. این موجب گلاویه سپاه و نیروی انتظامی هم شده بود.

آیا این ارگان‌ها ریشه‌یابی کردند که چرا مردم به کمکشان نیامدند؟ یا فراموش شد؟

«نه! این قضیه به‌صورت علمی مطالعه نشد، اما در آن مقطع بی‌تفاوتی خیلی دامن‌گیر جامعه شده بود. همان‌طور که گفتیم وجه غالب این ناآرامی‌ها جنبه‌های اجتماعی و اقتصادی بود. اعضای شورای تأمین هم قانع شدند که جنس این اعتراضات سیاسی و امنیتی نیست. به همین جهت هم بعد از این قضیه همه این‌هایی که دستگیر شده بودند، آزاد شدند و اوضاع آرام شد.

دادگاهی نشدند. کفالتی آزاد شدند یا سندی؟

«اکتراً کفالتی آزاد شدند. آقای آوایی، رئیس کل دادگستری، آقای طباطبایی دادستان و آقای ذوالفقاری فرمانده نیروی انتظامی بودند و خیلی کمک کردند.

شما بعد از پایان شورش ده شب با وزارت کشور چکار کردید؟ مثلاً توانستید وزارت کشور را تحریک کنید که روی این باید

شادی از چهارباغ عباسی تا ساحل زاینده‌رود، چهارباغ بالا، دروازه شیراز و کوه صفه راه می‌افتاد. تدابیر مسئولین امنیتی هم در آن شب، استقرار فضایی شبیه حکومت‌نظامی بود؛ یعنی تمامی نیروها با تمام تجهیزات برای برخورد به خیابان‌ها می‌آمدند. ولی جوانان گوششان بدهکار نبود و ترسی از این برخوردها و تهدیدها نداشتند و کار خودشان را می‌کردند. در دوره ما هم سال اول اتفاق افتاد اما از سال بعد مدیریت شد. معاون سیاسی-امنیتی استانداری با همکاری نیروی انتظامی و مدیران امنیتی، سپاه و قضایی نشستند و تدبیر کردند که ما بیایم شادی‌ها را خودمان در پارک‌ها برنامه‌ریزی کنیم. لذا آتش‌بازی، جشن، شادی، موسیقی در چند نقطه اصفهان در پارک‌ها اجرا شد. این تدبیر جواب داد. سپاه هم کمک کرد وسایل آتش‌بازی را آورد. بدین ترتیب جوان‌ها در این مراکز و محلات توزیع شدند. حدوداً پنج نقطه از شهر جشن گرفته شد و آن قضیه مدیریت شد و دیگر هم تکرار نشد.

نتیجه آمار به دست آمده از دستگیر شده‌ها چه بود؟

«بالاخره از آن آماري که در آورديم به این جمع‌بندی رسیدیم که اصلاً پدیده ناآرامی‌ها سیاسی-امنیتی نیست، بلکه پدیده اجتماعی است. آن هم برمی‌گشت به اینکه اصفهان با توجه به نظرانی که وجود داشت، مخصوصاً برخی از علما و افشار سنتی داشتند، اجازه هیچ کنسرت و هیچ مراسم شادی داده نمی‌شد و بلکه برخورد می‌شد. به همین جهت یک بحران غمی به وجود آمده بود که انگیزه و بهانه اصلی همین بود؛ یعنی اگر مردم هم در این ایام جمع می‌شدند و اگر هم شعار سیاسی هم می‌دادند، واقعیت این است که اصل و ماهیتش سیاسی نبود.

در این مرحله چه تصمیمی گرفتید؟

«وقتی به این جمع‌بندی رسیدیم که جنس حوادث سیاسی و امنیتی نیست و بیشتر جنبه اجتماعی و اقتصادی دارد تصمیم گرفتیم موضوع از دستور شورای تأمین خارج شود و این شورا فقط مسئله امنیت استان و شهر را پاسخگو باشد و ریشه‌یابی این قضیه و راه‌حل‌هایش به شورای اجتماعی، شورای آموزش و پرورش و شورای فرهنگ عمومی برود.

شورای اجتماعی کدام ارگان؟

«این‌ها همه داخل خود استانداری و به ریاست استاندار است. به این ترتیب وقتی در دستور کار آن شوراها قرار گرفت، از اساتید و صاحب‌نظران هم دعوت کردیم، مسائل را در میان گذاشتیم. به این جمع‌بندی رسیدیم که واقعاً اصفهان نیاز به شادی و نشاط دارد. مثل همه جای کشور کنسرت‌ها دعوت بشوند. مسابقات ورزشی بیشتر در اصفهان برگزار شود؛



در سطوح بسیار بالا قرار می‌گیرند و خصوصاً شدت واگرایی کردستان بسیار بالاست. به علاوه واگرایی تحصیلمردگان و به‌ویژه تحصیل کردگان تهرانی بسیار بالاتر از سایر گروه‌های اجتماعی است.

آقای مهندس این تا چه حدی مربوط به آب اصفهان می‌شد؟ چون دور دوم آقای خاتمی به خاطر اینکه آب کوهرنگ به یزد رفته بود و کم شدن آب اصفهان اقبال به ایشان کاهش یافت. چقدر این ناراضی در مورد آب در این ده شب شورش تأثیر داشت؟

بینید در آن مقطع سال (۸۱) مخصوصاً نیمه دوم، همیشه رودخانه پر از آب بود و من در مدیریت آب حضور فعال داشتم و شرق اصفهان را که الآن سال‌هاست خشک است آن موقع نمی‌گذاشتیم از آب بیفتد و کشاورزان ناراضی نباشند. مردم اصفهان هم از این جهت ناراضی نباشند. سابقه‌ای که اشاره کردید به سال ۷۹ برمی‌گردد که در آن مقطع آب بخشی از شهر اصفهان، مخصوصاً شمال و شمال غرب اصفهان قطع شد و مردم به خیابان‌ها ریختند، تظاهرات کردند و شعارهایی دادند ناراضی داشتند و این را این گونه جناح مقابل تبلیغ کرده بود که به خاطر انتقال آب زاینده‌رود به یزد است و روی این موضوع کار زیادی کرد که در نتیجه انتخابات سال ۸۰ اثر خودش را گذاشت؛ یعنی هم مردم کم شرکت کردند و هم رأیشان به آقای خاتمی در مقایسه با دوره قبل و در مقایسه با سایر استان‌ها بالا نبود. ولی در آن مقطع، سال ۸۲ مشکلی از نظر آب زاینده‌رود نبود. البته باید یادآوری کنم که کلنگ انتقال آب زاینده‌رود به یزد در سال ۷۲ توسط مرحوم آقای هاشمی زده شد و کاری به آقای خاتمی نداشت. منتهی چون وزیر نیرو آقای بطرف، یزدی بود و البته نگذاشته بود با تأخیر این کار انجام شود و بلکه تسریع کرده بود، بدینی‌هایی وجود داشت. ضمن اینکه قرار بود در دوره آقای هاشمی که انتقال آب زاینده‌رود به یزد از محل اجرای تونل سوم کوهرنگ انجام شود که هنوز بعد از حدود ۲۴ سال آن سد احداث نشده و متوقف است. من معتقد نیستم که شورش‌ها از آب بود. تصور من این است که ناآرامی‌ها ریشه‌اش برمی‌گشت به جنبه‌های اجتماعی، اقتصادی و تا حدودی فرهنگی. بعد اجتماعی و فرهنگی‌اش محدودیت در آزادی‌های اجتماعی و سختگیری‌های فرهنگی-هنری در اصفهان است. به‌ویژه که اصفهان یک شهر با ذائقه هنری و فرهنگی است. در بعد اقتصادی هم به خاطر فقر و احساس نابرابری است که در اصفهان بالاست.

کلاً تناثر سپاهان و ارحام صدر یک سمبلی در ایران بود، همه به آنجا می‌آمدند برای دیدن تناثر ارحام که بخندند.

بله. یکی از مکان‌های جذاب برای بازدید سینما-تناثر سپاهان بود. به‌خصوص که کار ارحام صدر از جنس طنز اجتماعی بود. نکته دیگری که لازم به ذکر است اینکه از اواخر سال ۸۱ در انتخابات شوراهای دور دوم شاهد بودیم که شهر اصفهان با مشارکت بسیار پایین، یعنی مشارکت ۱۳ درصد رکورد پایینی زد.

مشارکت تهران هم همین جور بود.

تهران کمتر بود. تهران حدود ۱۲ درصد بود. ولی اصفهان حدود ۱۳ درصد مشارکت کردند و این خیلی معنی دار بود. در انتخاب شوراهای دور دوم در کل استان تهران حدود ۲۴ درصد، (۲۳/۸ درصد) و در استان اصفهان ۳۴/۷۷ درصد یعنی حدوداً ۳۵ درصد شرکت کردند. خود شهر تهران و اصفهان به ترتیب ۱۲ درصد و ۱۳ درصد بود. در استان قم هم ۳۰/۹۶ درصد یعنی در استان قم از استان اصفهان هم کمتر شرکت کردند؛ اما در مقابل استان‌های سیستان و بلوچستان، کهگیلویه بویراحمد، ایلام و گلستان با وجود رتبه پایین توسعه، بالاترین میزان مشارکت را داشتند. سیستان و بلوچستان ۷۹ درصد مشارکت بود. در کهگیلویه بویراحمد هم ۷۹ درصد، در ایلام ۷۳ درصد و در گلستان ۷۵ درصد، در حقیقت یک بخشی از این برمی‌گردد به تغییرات ارزشی-نگرشی که توسعه در استان‌های نسبتاً توسعه‌یافته مثل اصفهان و تهران ایجاد کرده بود و از سوی دیگر میل به توسعه در استان‌های کمتر توسعه‌یافته.

حالا بیایم سر این مالباخته‌های اصفهان در دی ماه سال ۸۲ که مثل توپ صدا کرد.

از اول دهه ۸۰ صندوق‌های قرض‌الحسنه‌ای در شهر اصفهان تشکیل شد که با صندوق‌های قرض‌الحسنه متعارف که در اصفهان هم خیلی پایگاه سنتی خوبی داشت، به‌صورت متفاوتی ظهور کرد. حدود ۱۵ صندوق جدید مشهور به پلکانی شکل گرفت.

سال ۸۰ دوره استانداری آقای سید جعفر موسوی بود. مجوز این نوع قرض‌الحسنه‌ها را چه کسی داده بود؟

به اسم قرض‌الحسنه مجوز گرفته بودند اما به اساسنامه عمل نمی‌کردند. یکی از مشکلات کشور این بوده که مجوز قرض‌الحسنه‌ها را نیروی انتظامی می‌داده در حالی که دستگاه تخصصی آن بانک مرکزی است. کم‌اینکه مجوز NGOها را تا مقطعی نیروی انتظامی می‌داد الآن هم نیرو باید تأیید کند. بانک مرکزی از اول، چه در زمان آقای نوربخش و چه بعد از آن خودش را درگیر مدیریت این بنگاه‌های پولی و مالی موسوم به قرض‌الحسنه‌ها نکرد و برنامه‌ای برای نظام‌مندی این‌ها صورت نداد. به همین جهت حدود ۱۵ صندوق قرض‌الحسنه در اصفهان به شکل پلکانی شکل گرفت که نقدینگی مردم را جمع می‌کردند. در رأس آن‌ها دو صندوق یکی به نام کریم آل طه در

خیابان پروین، دیگری به نام محمد رسول‌الله در خیابان جی پیشاز این صندوق‌ها بودند و بیشترین سپرده‌گذار و بیشترین پول و سود را می‌دادند و با هم در رقابت بودند. البته شروع‌کننده و خط‌شکن صندوق‌های پلکانی، آل‌طه بود که مؤسسین آن جوان بودند. این‌ها با افراد منتفذ در ارگان‌ها ارتباط برقرار کرده بودند و به اعضای آن‌ها هم وام می‌دادند. فرمولشان هم این بود که می‌گفتند هرکس بیاید سپرده‌گذاری کند بعد از چهار ماه همان سپرده به علاوه همان میزان، یعنی اگر ۱ میلیون تومان گذاشته بود، بعد از چهار ماه ۲ میلیون تومان وام با کارمزد یا سود ۴ درصد به او می‌دادند. این در شرایطی بود که بانک‌ها در آن مقطع ۱۶ درصد و حتی بالاتر سود و کارمزد می‌گرفتند. این صندوق‌های قرض‌الحسنه از چارچوب‌های اساسنامه‌شان کاملاً خارج شده بودند و بیشتر هم از اوایل دهه ۸۰ کارشان را شروع کرده بودند. وام‌هایشان معروف به وام‌های پلکانی بود. توانسته بودند بخش قابل توجهی از جمعیت شهر اصفهان و اطراف اصفهان و حتی سایر نقاط را به‌عنوان مشتریان خودشان جلب اعتماد کنند و سپرده‌هایشان را به‌سوی خود جذب کنند.

محمد رسول‌الله توسط چه کسی اداره می‌شد؟

در رأس صندوق محمد رسول‌الله یک معلم به نام آقای گودرزی و در رأس صندوق آل طه جوانی به نام ناصر و جمعی از دوستان و بستگانش حضور داشتند. این دو صندوق به‌تندی تا ۵۰۰ هزار نفر را جذب کرده بودند به‌عنوان مشتریان خودشان. مثلاً در صندوق آل طه حدود ۲۳۰ هزار سپرده‌گذار بود که از این ۲۳۰ هزار، ۸۰ هزار نفرشان وام دریافت کرده بودند؛ اما اکثر این سپرده‌گذاران نوبتشان نشد و نتوانستند این وام را بگیرند. صندوق آل طه سازمان‌یافته‌تر بودند. مخصوصاً با جریانات اصولگر و نهادها و ارگان‌های انقلابی ارتباط برقرار کرده و جلب اعتماد کرده بودند. پشتوانه داشتند و ایستادن در مقابل آن‌ها هم ساده نبود. البته فقط این‌ها نبودند. به تبعیت سیزده صندوق دیگر هم بودند که به‌صورت پلکانی، یعنی با همین روش سپرده‌گذاران را جذب خودشان می‌کردند. در اینکه مثلاً با شرایط بهتری وام بدهند رقابت می‌کردند.

اقدامات شما به‌عنوان مدیریت استان چه بود؟

در بدو ورود در مهرماه سال ۸۱ نامه‌ای به وزیر

وقت اقتصاد، آقای طهماسب مظاهری، نوشتیم و برای آینده این صندوق‌ها اعلام خطر کردم و خواستار رسیدگی شدم. ایشان موضوع را به رئیس بانک مرکزی آقای شیبانی ارجاع و او هم بازرسی بانک را مأمور رسیدگی کرد، اما عملاً اتفاقی نیفتاد. در اردیبهشت ۸۲ از سوی روابط عمومی استانداری اطلاعاتی منتشر و به مردم هشدار داده شد که پول‌هایشان را در این صندوق‌ها نگذارند؛ اما با تبلیغات این صندوق‌ها متهم به مقابله با سنت قرض الحسنه و دفاع از رباخواران شدیم!

«**»** بالاخره همان گونه که پیش‌بینی می‌شد با یک تنش مالی که ثبت نام گسترده برای عمره توسط سازمان حج بود، بخشی از سپرده گذاران در دی ماه ۸۲ پول‌های خود را خارج و در نتیجه ابتدا صندوق آل طه با بالغ بر ۲۳۰ هزار سپرده گذار دچار مشکل شد. سپس به سایر صندوق‌های پلکانی و در آخر نوبت به صندوق محمد رسول‌الله با تعداد بیشتر سپرده گذار رسید. هرچند صندوق‌های قرض الحسنه سنتی مشکل حادی نداشتند؛ اما صندوق‌های پلکانی دچار بحران ورشکستگی شدند و انبوه سپرده گذاران برای برگرداندن پولشان صف کشیدند. از یک طرف صندوق‌ها و به ویژه آل طه و از سوی دیگر سپرده گذاران به صورت کتبی و حضوری به استانداری مراجعه و خواهان دخالت شدند. بیش از ۵۵۰ هزار نفر سپرده گذار در سطح اصفهان و شهرستان‌های اطراف به همراه خانواده‌هایشان نگران بودند و این پتانسیل عظیمی برای ناآرامی و خشونت ایجاد کرده بود.

بدین ترتیب مسئله داشت امنیتی می‌شد.

«**»** دقیقاً. لذا موضوع را هم در دستور کار شورای تأمین استان و هم به معاونت برنامه‌ریزی استانداری ارجاع دادیم. تصمیم‌گیری در مورد این صندوق‌ها که پسوند قرض الحسنه داشتند کار سختی بود و این گونه تبلیغ کرده بودند که این‌ها داشته‌اند کار خیر می‌کرده‌اند، اما دولت مانع کارشان شده است! از اساتید میرز اقتصاد، مالی، بانکی و پولی دانشگاه مانند دکتر شجری، دکتر اکبری و دکتر شهشاهانی و حسابرسان خبره کمک و مشاوره گرفتیم. آن‌ها را دعوت کردیم تا در جلسه شورای اداری برای مدیران دربارہ عملکرد غیرقانونی این صندوق‌ها و اثرات منفی آن بر اقتصاد و تورم استان مسئله را تشریح و رفع ابهام کنند که خیلی مؤثر بود. مخصوصاً امام‌جمعه، سؤالانی داشت که با توضیحات اساتید تا حدود زیادی قانع شد. در واقع این صندوق‌ها بنگاه‌هایی بودند که ورشکسته شده بودند اما اگر می‌خواستیم به این قاعده عمل کنیم و به اداره ورشکستگی ارجاع دهیم، مردم به حق خود نمی‌رسیدند و بحران نیز ادامه پیدا می‌کرد. لذا در گام اول با حکم قضایی قاضی طباطبائی دادستان و معاون دادگستری استان دو تیم کارشناسان حسابرسی خبره در دو صندوق آل طه و محمد رسول‌الله مستقر شدند. این دو هیئت

گزارش کاملی از این دو صندوق شامل زمان ثبت، اساسنامه، اعضای هیئت‌امنا و هیئت‌مدیره، خلاصه وضعیت مالی و صورت‌های مالی سال ۸۲، بدهی به سپرده گذاران و دارندگان حساب‌های جاری، اموال منقول و غیرمنقول، شرکت‌ها و پروژه‌های جانبی و مطالبات از اشخاص تهیه و ارائه کردند. این حسابرسی، اطلاعات خوبی برای تصمیم‌گیری فراهم کرد و البته زوایای تاریک درون این مؤسسات را هم روشن کرد. میزان وام‌های مضاربه‌ای سنگین به خواص و... خلاصه تخلف از اساسنامه بارز بود. مثلاً صندوق آل طه شرکت‌های ساختمانی به نام اعضای خود تأسیس کرده و از صندوق به آن‌ها وام‌های میلیاردی می‌داد و حال آنکه طبق اساسنامه صندوق نباید به اعضای هیئت‌مدیره و هیئت‌امنا وام اختصاص دهد و فعالیتشان افتتاحی است. به علاوه از محل منابع در اختیار پروژه‌هایی هم در قالب شرکت‌های تعاونی و مصرف و مسکن کارکنان صندوق راه انداخته بودند که با مقررات و سنت قرض الحسنه نمی‌خواند.

«**»** در آغاز حسابرسی به دادستان گزارش داده شد که صندوق محمد رسول‌الله با اینکه بیش از ۵۰ میلیارد تومان نقدینگی ندارد اما با شرایط جدید اعلام پرداخت وام کرده و این اوضاع را بدتر می‌کند. دادستان با هماهنگی معاون سیاسی استانداری دستور توقف هر گونه وام جدید داد؛ اما عکس‌العمل مدیر این صندوق تحریک مراجعین علیه استانداری بود فردای آن روز جمعیت انبوه مراجعه‌کننده در خیابان جی اجتماع اعتراضی کردند و با شعار به سمت استانداری هدایت شدند. در بین راه مراجعین آل طه هم طبق برنامه به آن‌ها پیوستند و طبق گزارش‌ها کارکنان این دو صندوق هم میاندار جمعیت بودند، تعداد این جمعیت خشمگین ۷ هزار نفر تخمین زده شد. فی‌الغور شورای تأمین تشکیل و تصمیم‌گیری شد که نیروی انتظامی مراقبت کند خون از دماغ کسی ریخته نشود، فقط تا استانداری جمعیت را همراهی کند. سپس مقرر شد یگان ویژه نه در بیرون بلکه در داخل استانداری مستقر تا امکان اشغال استانداری و نیز زمینه درگیری ایجاد نشود. در ادامه تصمیم گرفتیم دستور توقف پرداخت وام توسط صندوق محمد رسول‌الله لغو شود. این تصمیم همراه با دعوت مردم به آرامش توسط حاج آقا آوایی، رئیس دادگستری، به تظاهرکنندگان اعلام شد و جمعیت متفرق شدند، اما مشکل ختم نشد.

از اینجا به بعد چه تدابیری اندیشیدید؟

«**»** اطلاعات گروه کارشناسان رسمی کار تصمیم‌گیری را تسهیل کرد. از جمله اهم این اطلاعات عبارت بود از:

۱. صورت‌های مالی نشان می‌داد که جمع‌داری‌ها و مطالبات این صندوق‌ها از اشخاص و وام‌گیرندگان

بیش از بدهی به سپرده گذاران است اما باید نقد شود و زمان می‌برد.

۲. اکثریت بستانکاران را ۱ تا ۵ میلیون تومان تشکیل می‌داد.

۳. موضوع اعطای وام‌های سنگین، خرید مستغلات، تشکیل شرکت از منابع صندوق و عدول از اساسنامه قابل پیگرد است.

با استفاده از این اطلاعات ذی‌قیمت اقدامات زیر انجام شد:

۱. اطلاع‌رسانی به مردم و دعوت به آرامش از طریق رسانه‌ها و صداوسیما صورت گرفت. ناگفته نماند که به همین جهت مدیر صندوق آل طه از من شکایت کرد و وکیل معروفی هم گرفت اما با ادله‌ای که ارائه دادیم، منع تعقیب خورد.

۲. دادستانی طی اطلاعیه‌ای به بدهکاران اعلام کرد ملزم‌اند سر موعد اقساط خود را پرداخت نمایند و نیز زمان اتاق تهاتر تشکیل شد تا بدهکاران با طلبکاران تهاتر کنند. ۳. در مرحله اول پول سپرده گذاران زیر یک میلیون تومان داده شد و لذا اکثر طلبکاران کنسار رفتند. در مرحله بعد به نوبت تا ۱۰ میلیون تومان داده شد که تعداد کمی ماندند به این ترتیب مشکل اجتماعی ختم شد.

۴. رأی حل مشکل بقیه طلبکاران، در هیئت دولت شرکت کردم و پیشنهاد دادم با توجه به تراز مثبت این صندوق‌ها بانک مرکزی به کمک بیاید و یکی از بانک‌ها یا مؤسسات مالی را عهده‌دار تحویل گرفتن این صندوق‌ها کند. آقای شیبانی ابتدا مقاومت کرد و سپس مؤسسه قوامین، صندوق‌ها را تحویل گرفت و تا کمتر از دو سال از شروع بحران، اصل سرمایه و سود سپرده گذاران تصفیه شد و داستان به سر رسید.

جمع‌بندی:

- هرچند این بحران مدیریت و ختم به خیر شد اما بارها و بارها تکرار شد که نمونه اخیر آن ورشکستگی مؤسسه کاسپین و چند مؤسسه مالی دیگر بود که دولت بالغ بر ۱۲۰۰۰ میلیارد تومان خسارت آن را از بیت‌المال پرداخت کرد.

- عامل ایجاد این بحران‌های مالی علاوه بر ترویج فرهنگ پول‌سالاری در جامعه، ضعف اعمال حاکمیت و تداخل کار دستگاه‌های موازی بود، مثلاً هم‌زمان صداوسیما سراسری و استانی به تبلیغ گسترده این صندوق‌ها می‌پرداخت. از همه مهم‌تر عدم سیاست‌گذاری درست بانک مرکزی در مورد این مؤسسات و کنترل و نظارت مستمر بر کار آن‌هاست.

- هرچند در ایجاد این بحران ضعف اعمال حاکمیت و نظارت عامل مؤثر بود اما در مدیریت این بحران هم بعد از لطف الهی، اجماع ارکان مختلف حکومت در استان اعم از دستگاه قضایی، اطلاعات، نیروی انتظامی، سپاه، امام‌جمعه، شورای تأمین، صندوق‌های قرض الحسنه اصیل، دانشگاه و سایر سازمان‌های اجرایی و همکاری آن‌ها با مدیریت استان، بسیار مؤثر بود؛ و اگر این ارکان همدلی و هماهنگی نمی‌کردند امکان حل مسئله به‌سادگی مقدور نبود. ■

چگونه سوریه «سوریه‌ای» شد

لطف‌الله میثمی

در دهمین دور از انتخابات ریاست‌جمهوری در پی انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸ و راهپیمایی ۲۵ خرداد و حوادث بعدی، سه مقاله از روزنامه‌های امریکایی به فارسی برگردانده شدند که محتوای آن مقالات این بود که محافظه‌کاران جدید امریکایی (کسانی که حمله به افغانستان و عراق را ترتیب داده بودند) از اواما مصرانه می‌خواستند امریکا به نفع جنبش سبز دخالت کند، ولی اواما درباره ایران تنها می‌گفت اپوزیسیون نباید سرکوب شود. این سه ترجمه را نزد مهندس میرحسین موسوی برده بودند و به ایشان گفته شده بود که نتوانانند نه شما و جنبش سبز را دوست دارند و نه طرف مقابل شما را، بلکه می‌خواهند این دو جریان با هم به درگیری بپردازند و مستحیل شوند. ایشان بسیار هوشیارانه از این توطئه باخبر بودند و علی‌رغم فشارها و تلفات خویشتن‌داری تحسین‌برانگیزی داشتند. بگذریم از اینکه وقتی ترامپ رئیس‌جمهور شد او و اطرافیان خطرناکش، اواما و همکارانش را متهم کردند که چرا در آن مقطع در مسائل ایران دخالت نکرد. همین امر نشان داد اتهاماتی که جریان افراطی به مهندس موسوی می‌زد واهی و فاقد هرگونه واقعیت بود.

همین‌طور که می‌دانید بهار عربی از تونس شروع شد و به مصر سرایت کرد. هر دو تلفاتی دادند. به‌ویژه مبارزان مصری هر روز هزاران شهید می‌دادند، ولی دست به اسلحه نبردند و بدین‌سان بود که با خویشتن‌داری مبارزان، بهار عربی در تونس و مصر پیروز شد. مهندس موسوی هم بهار عربی را در ادامه جنبش سبز می‌دید. ما شاهد بودیم که به‌طور انکارناپذیری عربستان و امارات از یکسو و اسرائیل از سوی دیگر به‌شدت با بهار عربی، قانون‌گرایی، حق‌شهرندی و صندوق‌رأی مخالفت کردند. اسرائیل که ادعا داشت تنها کشور دموکراتیک بین صد میلیون عرب است در آن مقطع به‌طور عجیبی با دموکراسی‌خواهی در این کشورها مخالفت می‌کرد. حتی رادیو اسرائیل گفت خیانتی که اواما به اسرائیل در مورد مصر کرد کمتر از خیانت کارتر درباره ایران نبود. ملک عبدالله هم با جان‌کری به‌شدت مخالفت کرد و جان‌کری به او گفت امریکا قرار است برای مبارزه با تروریسم به جریانات میانه‌روی دموکراتیک میدان دهد تا این‌ها خودشان با تروریسم مقابله کنند و صرفاً راه نظامی را موفق نمی‌دانست. بهار عربی در بحرین بدون خشونت به اوج خود رسید و وقتی مردم کاخ سلطنتی را محاصره کردند عربستان با نیروی نظامی به اشغال بحرین پرداخت و مخالفت خود را با بهار عربی آشکار کرد.

اسناد ویکی‌لیکس نشان می‌دهد اواما با تهاجم به لیبی مخالف بود، ولی وزیر خارجه، خانم هیلاری کلینتون، اواما را دور زد و از رئیس پنتاگون بابت موافقت با تهاجم به لیبی تشکر کرد. روشنفکران مذهبی و نواندیشان ایرانی قصد داشتند بیانیه‌ای بدهند که اپوزیسیون لیبی از مدار بهار عربی خارج شده و دست به اسلحه زده‌اند و از حمایت فرانسه و انگلیس برخوردار شده‌اند و از آن‌ها بخواهند که مانند تونس و مصر در پی دستیابی به اسلحه و حمایت خارجی نباشند که این امر متأسفانه به سرانجام نرسید. دیدیم ابتدا در شورای امنیت، منطقه پرواز ممنوع به تصویب رسید، ولی بعد تمام ساختارهای لیبی را از بین بردند و نتیجه آن شد که دیدیم. به‌طوری‌که کمتر خبرنگاری از لیبی گزارش تهیه می‌کند؛ چراکه موجب شرمساری ناتو و غرب است. متأسفانه اولین پیام رئیس شورای مقاومت لیبی این بود که مردان می‌توانند چهار زن اختیار کنند!

در پی اشغال لیبی و نابودکردن زیرساخت‌ها متوجه سوریه شدند و حتی گفته شد اسد طی شش ماه سقوط می‌کند. در سوریه هم اعتراضات مردم به‌شدت سرکوب شد، ولی اپوزیسیون مانند تونس و مصر خویشتن‌داری نکرد و به‌سرعت از کمک خارجی برخوردار شد. در واقع آنچه در سوریه اتفاق افتاد ضد حمله عربستان و قطر و امارات به بهار عربی بود. این در حالی بود که هیشک المناع از جریان اپوزیسیون اصیل معتقد به «سه‌نه» بود: نه به دخالت خارجی، نه به جنگ داخلی و نه به طایفه‌گری و فرقه‌گرایی. او معتقد بود شعار «علوی‌ها به تابت و مسیحی‌ها به بیروت» مشکلی را حل نمی‌کند، جز اینکه علوی‌ها و مسیحی‌ها به دور اسد حلقه خواهند زد و از بقیه جناح‌های اپوزیسیون گله داشت، چرا سکوت تأییدآمیز اختیار کرده‌اند. هم‌زمان سایر رهبران اپوزیسیون در سخنرانی‌هایشان از سرکوب اهل سنت توسط شیعیان سخن می‌گفتند. گویی که فراموش کرده بودند بسیاری از فرماندهان و بدنه ارتش سوریه اهل سنت بوده و طبقات شهری و تجار بزرگ سنی دمشق و حلب عمده‌تأ در کنار ارتش سوریه ایستاده‌اند. پس از شش سالی که از جنگ داخلی در سوریه می‌گذرد و با بروز اختلاف بین عربستان و قطر، مقامات قطری افشاگرایی‌هایی کردند و اعلام کردند با چراغ سبز امریکا، قطر و عربستان با اولویت قطر به اپوزیسیون سوریه از نظر مالی و تسلیحاتی حمایت کرده‌اند. گرچه همه چیز در سوریه روشن بود، ولی اظهارات مقامات قطری قضیه را اظهار من‌الشمس کرد. آل‌سعود با مخالفت شدیدی که با بهار عربی داشتند و بهار عربی در بحرین را با اشغال نظامی و در مصر با کودتای خون‌بار ژنرال عبدالفتاح السیسی پاسخ دادند و لیبی را نیز به دست تروریست‌ها سپردند، طبیعی است که به تغییر رژیم در سوریه به هر شکل ممکن مبادرت ورزیدند، هرچند به جنگ داخلی بی‌پایانی منجر شود. هیچ دیپلماتی تصور نمی‌کرد سوریه و حزب بعث سکولار به چنین ورطه‌ای بیفتد. مهم‌ترین مسئله ارتش سوریه، که سابقه مقاومت با کودتاهای قبلی امریکا و درگیری با اسرائیل را داشت، تجزیه‌ناپذیری سوریه بود و محاسبه کرده بودند اگر سوریه تجزیه شود آمار کشته‌شده‌ها در جنگی بی‌پایان از چند میلیون هم تجاوز خواهد کرد و در نتیجه تصمیم به مقاومت گرفت. تاکنون نیز ارتش حدود ۶۰ هزار نفر را در میدان‌های نبرد از دست داده است. بر خیلی‌ها معلوم نیست که حساب ارتش سوریه از بشار اسد جد است. هسته مقاومت در سوریه نیز مختص ارتش است. یکی از مسلمات جنگ داخلی سوریه این است که عربستان و قطر



هیشک مناع



شفافیت و همبستگی ملی

نگاهی به کلیات لایحه بودجه ۱۳۹۷

اقتصاددانان می‌گویند دولت در هزینه‌های غیرضروری مبتنی بر رانت بازنگاری اساسی انجام نداده و در عوض کالاهایی را که در اختیار دارد گران می‌کند، در حالی که سیاست‌های تورم‌زا از طریق قیمت ارز، بنزین، افزایش قیمت‌های کلیدی و کالاهایی که به قصد رفع بحران از غیر مولدهاست به بهای تشدید بحران معیشت مردم تمام می‌شود.

با توجه به چالش‌های موجود در جامعه ایران که اکنون به گفته کارشناسان پاره‌ای از آن‌ها عنوان ابرچالش را به خود اختصاص داده‌اند، نیازمند اقداماتی اساسی به منظور ایجاد تحول در ساختار معیوب است و در این راه هدایت منابع مالی بخش خصوصی و عمومی به مسیر سرمایه‌گذاری‌های مولد و اشتغال‌زا ضروری است. آیا بودجه سال ۹۷ گامی در جهت سالم‌سازی وضعیت اقتصادی-اجتماعی ایران است؟

بودجه برنامه مالی یک‌ساله در کوتاه‌مدت برای رسیدن به اهداف کلان میان‌مدت و بلندمدت است. در بودجه لازم است اصل عدالت توزیعی منابع رعایت شود و کارایی تخصیص منابع افزایش یابد. برای نمونه باید مشخص باشد منابع بودجه‌ای به چه مراکزی تخصیص داده می‌شود و این مراکز تاکنون چه دستاوردهایی داشته‌اند؟ در بررسی کلیات لایحه بودجه ۹۷، ۱۲۰ نفر از نمایندگان، مخالفشان را با این سند اعلام کردند. رد کلیات بودجه در نوع خود اتفاقی نادر است. این نخستین بار پس از انقلاب است که کلیات سند بودجه در صحن علنی رد می‌شود. این موضوع بدون توجه به وقایعی که در دی‌ماه سال جاری افتاد قابل تحلیل نیست، اتفاقی که نمایندگان را مجاب کرده که نقش نظارتی خود را پررنگ‌تر نشان دهند و اصلاحات کمیسیون تلفیق را در لایحه پیشنهادی دولت ناکافی تلقی کنند. پیش از این، کلیات در کمیسیون تلفیق با رأی شکننده ۵۲ درصدی به تصویب رسیده و فرآیند بررسی در جلسه علنی با وجود تردیدها آغاز شده بود.

مشارکت با بخش خصوصی برای اجرای طرح‌ها، استانی شدن بودجه آموزش و پرورش، ضرورت افزایش اعتبار برای همسان‌سازی حقوق بازنشستگان و نیز پاداش پایان خدمت فرهنگیان از مواردی بود که از نظر نمایندگان نیاز به اصلاح داشت. همچنین حذف تعدادی از یارانه‌بگیران هم مخالفان جدی داشت و نیز پیش‌بینی عملکرد بودجه عمرانی در تحقق، نشان از انحراف از مسیر اهداف قانون بودجه دارد که یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های نمایندگان است.

کاهش ۴۰ درصدی یارانه‌بگیران، افزایش ۳ برابری عوارض سفرهای خارجی و گرانی ۱۷ هزار میلیاردی انرژی

با چراغ سبزی آمریکا اولین دخالت‌ها را انجام دادند و سعی کردند که رژیم سوریه را تغییر دهند. در چنین وضعیتی بود که رژیم سوریه از روسیه و ایران تقاضای کمک کرد که این کشورها در میدان سوریه حضور یافتند. بعد از جدایی عربستان و قطر شاهد بازگشتی به «سه‌نه» هبثم المناع بودیم که در چشم‌انداز ایران نیز مقاله‌ای با عنوان «بازگشت سوریه به سه‌نه» در شماره ۱۰۵ منتشر شد.

ناتو در ترکیه کودتایی انجام داد که موفق نبود و ترکیه به محور روسیه و ایران نزدیک شد. داعش، هم در عراق و هم در سوریه، ضربات هولناکی را تحمل کرد و شاکله فیزیکی خود را از دست داد. آمریکا شرق فرات در سوریه را اشغال کرد و اسلحه‌های مدرن و معتابیهی را به آنجا سرازیر کرد و سوریه را وارد بحران جدیدی کرد. این در حالی بود که سوریه به مرحله انتخابات سراسری با نظارت سازمان ملل و تدوین قانون اساسی جدید نزدیک می‌شد.

علت اصلی اینکه سوریه «سوریه‌ای» شد این بود که اسد نسبت به اعتراض‌های درعا با خشونت وارد شد. ولی اپوزیسیون مانند تونس و مصر و بحرین خویشتن‌داری نکردند. میشل کیلو، از رهبران ائتلاف ملی سوریه، از آمریکا و غرب خواست کاخ اسد را بمباران کنند تا قضیه یکسره شود. گزارش‌های پیاپی در مطبوعات دنیا نشان می‌دهد اگر مردم مخالف اسد می‌دانستند چنین عواقبی در انتظار آن‌هاست، دست به چنین اقدامی نمی‌زدند و همان خط‌مشی بهار عربی را دنبال می‌کردند.

درسی که از «سوریه‌ای» شدن سوریه می‌گیریم این است که نباید اپوزسیون را منفعل تلقی کنیم و راه حرکت جبری را در پیش بگیریم و مسئولیت خویشتن‌داری را از اپوزسیون سلب کنیم. زنده‌یاد مهندس سبحانی مبارزه مسلحانه مجاهدین دوره شاه را تأیید می‌کرد و یکی از دلایل او این بود که آمریکا و اروپا و اسرائیل تمامیت ارضی ما را قبول دارند. ولی پس از انقلاب، از آنجا که استقلال و تمامیت ارضی ما با مخالفت آمریکا، اسرائیل، عربستان، عراق و امارات روبه‌رو بود مخالف حرکت‌های حساب‌نشده و عبورنکرده از مسیر شور و مشورت و عقلانیت بود.

ما در ایران چندین انتخابات رفتارندوم‌گونه داشتیم که از نظارت نهادهای مختلف نظیر نهادهای چهارگانه قانونی، وزارت کشور، شورای نگهبان عبور کرده و به تنفیذ مقام رهبری رسیده است؛ بنابراین بایستی از افراطیونی که به‌ظاهر، هم قانون اساسی و هم شورای نگهبان را قبول دارند و هم مقام رهبری را فصل الخطاب می‌دانند بپرسیم چرا با وجود این سختگیری‌ها و به قول سخنگوی اسبق شورای نگهبان با اعمال خلاف قانون، زیر بار نتیجه انتخابات نمی‌روید؟ بایستی همه دست به دست هم بدهند و آرای مردم را در هر انتخاباتی به کرسی بنشانند و موانع را به‌تدریج تضعیف کنند. این راهی است بسیار کم‌هزینه و پرراندمان. باید هوشیار بود. جریان‌های افراطی مایل‌اند با اعمالی چون قتل‌های زنجیره‌ای، حمله به کوی دانشگاه و قتل‌های مشکوک این روند را مخدوش و مردم را مأیوس کنند. ■



فائزة حسینی

برای اشتغال‌زایی در لایحه دولت، سه خبری بود که در رسانه‌ها به بمب خبری لایحه بودجه ۹۷، با دلار ۳۵۰۰ تومانی و نفت ۵۵ دلاری، عنوان گرفت. رئیس‌جمهور گفت مبنای لایحه اشتغال فراگیر، رفع فقر و ایجاد عدالت است. وی به حضور بخش خصوصی در اقتصاد کشور به‌عنوان خواسته اصلی مردم در انتخابات ۹۶ و پیگیری آن در لایحه بودجه نیز اشاره کرد.

علی اصغر یوسف‌نژاد، سخنگوی کمیسیون تلفیق، به برگزاری بیش از سی جلسه در کارگروه‌های مختلف اشاره کرد که به مسائل گوناگون جامعه مانند اشتغال، هدفمندی یارانه‌ها، صندوق‌های بازنشستگی، طرح تحول سلامت و... پرداخته شده و تغییراتی در برخی از بندهای لایحه به‌وجود آمده است.

در جلسه علنی مجلس ده نفر مخالف خود را در کلیات بیان کردند و ده نفر نیز به دفاع از آن پرداختند. فلاحت‌پیشه، نماینده مردم اسلام‌آباد غرب، در موافقت با لایحه بودجه به مواردی از قبیل اختصاص ۶۵ درصد برداشت‌ها از صندوق توسعه ملی برای تقویت بنیه دفاعی کشور، حذف جدول ۱۷ و عنوانی پنهان شده در آن، افزایش ۲ برابری کمک به مستمری بازنشستگان و همچنین اصلاحات کمیسیون تلفیق بر لایحه مانند مخالفت با افزایش قیمت‌ها به‌عنوان مهم‌ترین نقاط قوت لایحه بودجه ۹۷ اشاره کرد.

نمایندگان موافق به مواردی از قبیل ایجاد شفافیت، افزایش بهره‌وری و کاهش هزینه‌ها، بازسازی بافت‌های فرسوده، واگذاری طرح‌های نیمه‌کاره عمرانی به بخش خصوصی، توجه به گردشگری به‌عنوان فرصتی برای اشتغال‌زایی و توجه به افشار ضعیف جامعه را مهم‌ترین شاخصه‌های مثبت لایحه بودجه ارزیابی کردند.

نمایندگان مخالف با اشاره به افزایش انتشار اوراق مشارکت در سال‌های گذشته اشاره کردند که اوراق قبلاً برای بودجه‌های عمرانی بود، اما حالا به سمت هزینه‌های جاری سوق پیدا کرده است. این یعنی برای سال بعد بودجه می‌نویسیم، اما در عمل مشغول پرداخت بدهی‌های سال قبل هستیم. بی‌توجهی کافی به تشکیل صندوق‌های تأمین اجتماعی و افزایش قیمت حامل‌های انرژی نیز از دیگر اشکالات وارد بر لایحه بود.

به این ترتیب تنها ۸۳ نماینده از ۲۱۶ نماینده حاضر در صحن علنی با کلیات لایحه بودجه موافقت کردند و به کمیسیون تلفیق سه روز فرصت داده شد تا اصلاحات مورد نظر نمایندگان را در لایحه اعمال کند و بار دیگر آن را به صحن علنی بیاورد.

مخالفت برخی نمایندگان درباره بودجه برخی مؤسسات و نهادهای بودجه‌بگیر هم قابل توجه بود. ازجمله جلال میرزایی، نماینده مردم ایلام، در مخالفت با کلیات بودجه به‌نوعی تداخل و موازی‌کاری با توجه به کمبود منابع مالی اشاره کرد چنان‌که برای وزارت ارشاد برای هر نوع فعالیتی بودجه در نظر گرفته شده، همچنین برای شورای عالی انقلاب فرهنگی، سازمان تبلیغات اسلامی، جهاد دانشگاهی و برای هر فعالیت ۱۲۰ میلیارد بودجه تعیین شده که به‌نوعی موازی‌کار محسوب می‌شود. عضو فراکسیون امید از بودجه ۶ میلیارد تومانی شورای نظارت بر صداوسیما با شش نفر عضو و برگزاری یک جلسه در طول ماه نیز انتقاد کرد.

انتقاد دیگر این نماینده اصلاح‌طلب به بودجه در نظر گرفته شده برای بنیاد سعدی بود که آن را با بودجه راه‌آهن مقایسه کرد و افزود عملکرد این بنیاد در کنار فعالیت سایر دانشگاه‌ها در این رابطه، از کارایی لازم برخوردار نیست و نیز در مورد بودجه "مرکز الگوی اسلامی، ایرانی، پیشرفت" که خروجی مشخصی ندارد مخالفت خود را بیان کرد.

مخالفت دیگر نمایندگان در رابطه با جداول بودجه بود. چنان‌که بیگدلی، نماینده مردم خدابنده، اظهار داشت که اصل مسئله بودجه مربوط به جداول بودجه است که در صحن علنی بررسی نمی‌شوند. او به بودجه ۲۰ میلیارد تومانی فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی یا بودجه بنیاد ایران‌شناسی و فرهنگستان علوم پزشکی نیز اشاره کرد که این مبالغ در رفع مشکلات اساسی جامعه تأثیری ندارند. اما نوبخت، سخنگوی دولت، درباره حذف ۵۹ مؤسسه ویژه از بودجه ۹۷، به‌عنوان ۵۹ مؤسسه بودجه‌بگیر فرهنگی گفت کمک دولت به فرهنگ

حذف نمی‌شود و افزود در مورد این مؤسسات که از محل بیت‌المال کمک‌هایی به آن‌ها تعلق می‌گرفت این جدول در سال اخیر مورد انتقاد جامعه قرار گرفته است و افزود برخی از آن‌ها به زیرمجموعه وزارتخانه‌های مرتبط انتقال یافته‌اند تا دستگاه‌های ناظر بتوانند روی آن‌ها و عملکرد بودجه‌ای آن‌ها نظارت کنند. نوبخت افزود وقتی اطلاع نداریم این رقم را به چه ساز و کاری هزینه می‌کند شرعاً و قانوناً مجاز نیستیم این اعتبار را به آن پرداخت کنیم. به‌ویژه با روش بودجه‌ریزی مبتنی بر عملکرد تا احراز نکنیم که هدف مورد نظر پیش نرفته، حتماً بودجه آن‌ها را تخصیص نخواهیم داد. نوبخت گفت آن‌ها باید ما را قانع کنند بدین گونه اگر بر کارشان نظارت کردیم و ما را قانع کردند قسط دوم را به آن‌ها می‌دهیم. در این صورت به شکل هدفمند عمل می‌کنیم.

سخنگوی دولت افزود باید ببینیم این ۵۹ نهاد در چه شرایطی در ردیف‌ها گنجانده شده‌اند با چه تشخیصی آمده‌اند و چرا بقیه نیامده‌اند. الآن تشخیص عوض شده و اکثریت قاطع رأی خود را به یک تفکر داده‌اند که معتدل و همه‌جانبه است و انحصاری نیست. البته نوبخت اظهار داشت از ظرفیت تخریب نهادهای حذف‌شده که دارای تریبون‌های پرسروصدا هستند هم باخبر است، ولی گفت اگر دولت می‌ترسد چنین کاری را انجام نمی‌داد. او به کنایه گفت آن‌هایی که از بودجه فرهنگی استفاده می‌کنند به وضعیت فرهنگی موجود معترض هستند درحالی‌که در سال جاری شش هزار و ۳۰۰ میلیارد تومان در امور فرهنگی هزینه می‌شود و بیش از ۷۰ درصد این مبلغ به‌وسیله نهادهای غیردولتی انجام می‌شود، ولی جامعه و بخشی از آن‌ها نسبت به وضعیت فرهنگ اعتراض دارند. قابل ذکر است که

برخی از این نهادها از جدول ۱۷ به جدول هفت کوچ کردند و به قول نوبخت آن‌ها که اصلاً ماهیانه‌بگیر هستند در واقع حقوق‌بگیر دولت می‌شوند؛ یعنی این نهادها نظارت‌پذیر می‌شوند و برخی هم با حذف از بودجه روی پای خودشان باید بایستند.

یادآوری سخنان رئیس‌جمهور در روز تقدیم بودجه خالی از لطف نیست که گفت ردیف‌های زیادی درست شده و معلوم نیست این پول‌ها کجا مصرف می‌شود. وی درباره کاهش ردیف‌ها طلب استمداد کرد و به نمایندگان گفت حتماً به شما مراجعه کرده و فشار می‌آورند باید به این ردیف‌ها نظارت کنیم که کجا می‌رود و چگونه هزینه می‌شود.

یکی از موارد حاشیه‌ساز بودجه، اختصاص ۵۰ میلیارد تومان با نام برنامه نظارت بر انتخابات به زیرمجموعه دریافتی شورای نگهبان بود که با توجه به آنکه در سال آینده انتخاباتی در پیش نیست مورد انتقاد بسیاری واقع شد. هرچند سخنگوی شورای نگهبان آن‌ها را نقدهای

غیرمنصفانه نامید و گفت بودجه انتخابات ردیف دیگری دارد که سازمان برنامه و بودجه در لایحه بودجه امسال آن ردیف را نیاورده است. وی همچنین گفت بودجه شورای نگهبان مختص کارشناسان و پژوهشکده شورای نگهبان، کارشناسان و دفاتر استانی که پس از فرمایشات مقام رهبری در سال ۷۹ ایجاد شده است که آن را هم کمتر از پول‌توجیبی برخی مسئولان توصیف کرد، خلاصه آنکه ۲۰ هزار برابر شدن بودجه شورای نگهبان نسبت به سال ۶۷، با این طنز روبرو شد و کدخدایی توضیح نداد که منظورش از پول‌توجیبی چیست و آیا مسئولان از بیت‌المال پول‌توجیبی دریافت می‌کنند!

بررسی بودجه ۹۷ در شرایطی در کمیسیون تلفیق آغاز شد که شاهد اعتراضاتی در کشور بودیم. به گفته فاطمه حسینی، نماینده تهران، بخشی از مخالفت‌های نمایندگان نسبت به اصلاحات اقتصادی نظیر افزایش قیمت حامل‌های انرژی نشان از نگرانی آنان برای تبعات اجتماعی و اقتصادی اجرای این سیاست‌ها در لایحه بودجه ۹۷ بود.

برخی در تحلیل اعتراضات اخیر، ریشه آن را در وضعیت نامطلوب اقتصادی می‌بینند. بدیهی است وضعیت اجتماعی به‌تبع شرایط اقتصادی نامطلوب است، بحران در نظام بانکی و صندوق‌های بازنشستگی، شمار کثیر بی‌کاران تحصیل‌کرده، کارخانه‌های فرسوده و عدم گرایش به سرمایه‌گذاری و نوسازی بنیان‌های تولیدی برخی از واقعیت‌های تلخ اقتصاد بیمار است و به‌دنبال آن آمار نگران‌کننده فقر، خشونت‌ها، اعتیاد، فحشا، خودکشی و سایر آسیب‌های اجتماعی مدت‌هاست زنگ خطر را برای مسئولان به صدا درآورده است. یکی دیگر از مشکلات جدی کشور در وضعیت

رئیس‌جمهور: مشکلاتی که در کشور داریم از بیرون مرزها نیامده، بلکه در بسیاری از موارد تصمیم خودمان ناقص بوده است، از جمله در رابطه با صندوق بازنشستگی، صندوق تأمین اجتماعی و بانک‌ها که باید دست از بنگاه‌داری بردارند

نامناسب محیط زیست، کاهش شدید منابع آبی و مشکلات خشکسالی، آلودگی هوا و مشکل ریزگردها و امواج زیان بخش است که بر کسی پوشیده نیست به طوری که برخی ریشه اعتراضات اخیر را در این وضعیت نامطلوب قابل تحلیل می دانند.

چرا کلیات رد شد؟

کارشناسان اقتصادی اصلاح موارد مورد اختلاف مانند میزان انتشار اوراق مشارکت، بازپرداخت بدهی های دولت، نحوه حذف بخشی از یارانه بگیران، سهم اعتبارات عمرانی، برداشت از صندوق توسعه ملی ظرف ۷۲ ساعت را تعجب برانگیز دانستند و اینکه نمایندگان چگونه به تفاهم می رسند که در مدت کوتاهی مخالفتشان را به موافقت تبدیل کنند و همین احتمال سیاسی بودن مخالفت با کلیات بودجه را پررنگ تر می کند. آن ها به فرآیند تهیه و تصویب بودجه اشاره می کنند که آیا دولت نمی توانست در طول تنظیم لایحه با مجلس ارتباط بیشتری برقرار کند تا لایحه پیشنهادی این چنین دور از انتظار نمایندگان نباشد؟ البته وجود احزاب تابلودار و مشخص و موضع گیری صریح آن ها در مجلس می توانست با موافقت ها و مخالفت ها با لایحه پیشنهادی دولت تصویری نسبت به کلیات لایحه به دست بدهد که تا چه اندازه برخوردارها، کارشناسان یا سیاسی است.

اما نباید از نظر دور داشت که شرایط اقتصادی که دولت تحت تأثیر آن لایحه را تصویب کرده است، شرایط سخت و دشواری است و کمبود منابع و مشکلات که تحت عنوان بحران و ابربحران از آن ها نامبرده می شود، به سختی با بودجه پیشنهادی قابل اصلاح است و تغییرات و اصلاحات آن ها با اصلاحی اساسی در نظام تدبیر اقتصادی کشور قابل انجام است.

تحلیل های بسیاری درباره علل رد کلیات لایحه بودجه در صحن علنی مطرح شد. عده ای این تصمیم مجلس را تصمیمی سیاسی و حاصل رایزنی های صورت گرفته برای نمایش دقت و توجه نمایندگان به نقش نظارتی خود توصیف می کنند و برخی هم آن را نوعی گروکشی برای افزایش اعتبارات عمرانی می دانند. لازم به ذکر است عدم توافق بر سر منابع و هزینه ها نه تنها بین نمایندگان، بلکه بین دولت و مجلس نیز وجود داشت. چنان که حتی موافقان کلیات لایحه هم آن طور که باید باشد از لایحه دفاع نکردند. لابی نمایندگان فراکسیون امید، مستقین و ولایی برای مخالفت قابل توجه بود، هرچند دکتر عارف در جلسه فراکسیون اظهار کرده بود می توان با کلیات موافق بود و نظرات خود را در تبصره ها و ردیف ها و جزئیات لایحه اعمال کنیم.

شفافیت و نهادهای قدرت

شاید بتوان گفت لایحه پیشنهادی ۹۷ اولین لایحه بودجه است که در سطح عمومی و میان مردم به بحث گذاشته شد و حواشی زیادی را هم برانگیخت. در این راستا انتشار بیش از ۶ هزار صفحه سند مرتبط با لایحه بودجه سال ۹۷ نشان دهنده رویه مبتنی بر گردش آزاد اطلاعات و شفاف سازی به عنوان سیاست جدی سازمان برنامه و بودجه است. هرچند شفاف سازی سدهای اعتراض آمیزی را به همراه داشته است. البته با شفافیت، نقاط کور بودجه نیز شناسایی شده و در



هیچ وقت شفاف نبوده است. مورد دیگر در مورد تعلق یارانه ها به فولاد کشور است که در نهایت قیمت صادراتی آن ارزان تر از قیمتی است که به تولید کننده داخلی داده می شود و با این وضعیت امکان شفاف سازی وجود ندارد. این اقتصاددان معتقد است مافیاهای متعددی در اقتصاد کشور شکل گرفته اند و از منابع عمومی ارتزاق می کنند.

اصلی ترین عدم شفافیت مربوط به یارانه انرژی است که به این بخش ها تعلق می گیرد و معلوم نیست که این مبلغ به چه کسانی داده می شود.

راغفر می گوید باید مطالبه ای عمومی باشد که این مسائل در عرصه عمومی به گفت و گو گذاشته شود و سرانجام افکار عمومی، دولت را وادار به شفاف سازی این اقلام نماید.

افزایش تصدی دولت

به گفته اقتصاددانان، ۷۰ درصد کل مداخلات دولت در اقتصاد تصدی گرایانه شده است که باید از آن رمزگشایی شود. از یک طرف از خصوصی سازی صحبت می شود و از طرف دیگر به حقوق مالکیت مردم تعرض می شود، هزینه های تولید افزایش می یابد. مثلاً در چهار سال گذشته دولت، افزایش بار مالیاتی برای کسب و کارهای کوچک و متوسط ۳۱ برابر افزایش بار مالیاتی برای مالیات بر ثروت و همچنین ۲۵ برابر افزایش بار مالیات بر مستغلات بوده است. از سویی وارد کردن شوک به قیمت های تولیدی به منظور افزایش درآمد و ایجاد اشتغال به بن بست منتهی می شود و دولت را با بحران کسری مالی مواجه می سازد. در این رابطه شکاف بین ادعای میزان منابع تخصیص یافته به بودجه عمرانی در لایحه و با عملکرد آن، قابل بحث است. به گفته نمایندگان بر اساس برآوردهای مرکز پژوهش های مجلس و بر اساس بودجه پیشنهادی دولت در سال ۹۷ با کسری بودجه مواجه خواهد شد. البته معمولاً در جریان بررسی لایحه بودجه حجم بودجه تا حدود ۶ درصد کاهش می یابد با این حال احتمال کسری بودجه و در نتیجه بازگشت تورم دورقمی در سال آینده دور از انتظار نخواهد بود.

نمایندگان چه می گویند

حاجی دلگانی، عضو کمیسیون تلفیق، از افزایش بودجه جاری انتقاد کرد و گفت این روند باعث می شود تا همه بودجه کشور را بخش جاری بیلد و در نتیجه تنها قشر خاصی از این منابع عمومی استفاده کنند. وی افزود حدود ۱۷ درصد از بودجه صرف بخش عمرانی می شود در حالی که در ۳۰ سال گذشته حدود ۷۸ درصد بودجه صرف بخش عمرانی شده است، این یعنی کمتر از یک سوم بودجه مختص بخش عمرانی است. به علاوه مشکل این است که اعتباری که به بخش عمرانی می دهیم اعتبار نقدی نبوده و تنها یک برگه اوراق مشارکت است. انتقاد دیگر این نماینده این است که برابر برنامه ششم توسعه باید سالانه ۱۵ درصد از حجم دولت کاهش یابد که این مسئله در لایحه رعایت نشده و انطباق مواد لایحه با برنامه توسعه کم است. وی در رابطه با رد کلیات گفت از یک سال گذشته نمایندگان برخی از فشارهای مردم

میان افکار عمومی به بحث گذاشته شده است؛ یعنی نهادهایی پیدا شدند که از بودجه ارتزاق کرده اما علیه دولت اقدام می کنند. رئیس جمهور رسماً اعلام کرد ۲۰۰ هزار میلیارد تومان از منابع بودجه در جایی خارج از دولت به مصرف می رسد که این رقم نزدیک به ۶۰ درصد منابع می شود. در چنین فضایی پیام ساختار اقتصادی و سیاسی به سیاست گذار این است که نمی توان بدون توجه به نهادهای قدرت و ذی نفعان اقدام به بودجه نویسی کرد. به گفته برخی نمایندگان از آنجا که قوه مجریه در برخی از وظایف قانونی خود دارای قدرت تمام و کمال نیست و نمی تواند بدون توجه به ساختار قدرت اقدام به بودجه نویسی کند.

چنان که در گزارش تفریغ بودجه ۹۵ دیوان محاسبات عنوان شده که ۳۰ ردیف بودجه ای متفرقه وجود دارد و مشخص نیست منابع آن در اختیار کدام نهاد است و این به آن معناست که در حقیقت ۳۰ ردیف بودجه ای به صورت محرمانه هزینه می شود.

عمدتاً نهادهایی بودجه بیشتری می گیرند که به حاکمیت نزدیک بوده یا قدرت چانه زنی بیشتری داشته باشند. نمایندگان بر این باورند که منابع بودجه به سمت فعالیت هایی حرکت کند که رفاه اجتماعی را بالا برده و شاخص هایی نظیر آموزش، بهداشت و درمان را در مناطق مختلف کشور افزایش دهد در حالی که در حال حاضر این تخصیص ها عادلانه نیست.

عدم شفافیت های بودجه

علی رغم آنکه لایحه بودجه از روز اول روی سیایت قرار گرفت و دسترسی به آن میسر شد شفاف شد، ولی گفته می شود اقلام بزرگ تری در بودجه وجود دارد که هیچ گاه شفاف نشده اند. به گفته راغفر، کارشناس اقتصادی، ۱۴/۵ درصد از کل بودجه درآمدهای نفتی برای فعالیت های اکتشاف و وزارت نفت تعلق می گیرد. برای این ۷ میلیارد دلار کنونی، پاسخگویی وجود ندارد که چگونه خرج می شود، از سوی دیگر حدود ۵ میلیارد دلار صادرات نفت و گاز در هیچ جا ثبت نمی شود. راغفر در این رابطه افزود آنچه به عنوان درآمدهای عمومی دولت ثبت می شود تنها ۵۳/۵ درصد از کل درآمدهای نفتی است که وارد بودجه می شود. با توجه به دلار ۳۷۵۰ تومان و میزان تخمینی صادرات نفت و قیمت آن، اطلاعات واقعی در این زمینه وجود ندارد. مورد دیگر عدم شفافیت، منابع شهرداری ها است. بودجه شهرداری ها بخشی از سند مالی عمومی کشور است که معلوم نیست. عدم شفافیت در مورد سهم یارانه ای که به پتروشیمی ها تعلق می گیرد و همچنین یارانه خودروسازان

را بیان کرده‌اند اما دولت به آن توجه نداشته، لذا برای شفاف‌سازی خواستار برخی از اصلاحات بوده‌اند.

ابراهیمی، عضو کمیسیون کشاورزی، نیز در رابطه با لایحه پیشنهادی دولت گفت انتشار اوراق قرضه سبب می‌شود تا بدهی‌های دولت به سنوات بعدی موکول شود و این موضوع به‌منابه سال‌های گذشته گریبان‌گیر کشور خواهد بود. وی افزود انتظار این است که ارقام و اعدادی که به‌عنوان درآمد آمده واقعی‌تر شوند و میزان وابستگی صندوق‌های بازنشستگی و بیمه به دولت تقلیل یابد. وی افزود که رد شدن کلیات لایحه تلنگری است تا یکسری جراحی‌های اقتصادی انجام دهیم و بدانیم تداوم روند گذشته امکان‌پذیر نیست.

ابطحی، عضو کمیسیون آموزش و پرورش، می‌گوید تاکنون مجلس در ادوار مختلف تنها ۵ درصد کلیات را تغییر می‌داد اما این بار نمایندگان حدود ۱۵ درصد کلیات لایحه را تغییر دادند. به گفته وی ۸۰ درصد بودجه در اختیار دولت خواهد بود که این مسئله شفاف نیست. درحالی‌که دولت درصدد است بودجه‌ریزی عملکرد ارائه دهد اما در لایحه این اتفاق رخ نداده است.

رضایی کوچی، رئیس کمیسیون عمران، در ارزیابی بودجه سال ۹۷، بودجه سالیانه را فرصتی برای شناسایی چالش‌های کشور می‌داند تا بدین طریق و بر اساس اولویت‌بندی‌ها منابعی برای رفع مشکلات کشور صرف شود. برای نمونه بحران آب یکی از مهم‌ترین بحران‌های کشور است و تخصیص منابع آبی به شهرها، شهرک‌های صنعتی و بخش کشاورزی از مهم‌ترین دغدغه‌های دولت است، اما پیشنهاد مشخصی از سوی وزارت نیرو برای کاهش مصرف بی‌رویه آب در این بخش‌ها دیده نشده است.

وی در رابطه با افزایش هزینه‌های جاری و صرف قسمت عمده‌ای از درآمدها در شرکت‌های دولتی برخلاف برنامه‌های بالادستی نیز هشدار داد، به گونه‌ای که هیچ‌گونه نظارتی در این بخش‌ها وجود ندارد.

محمود صادقی دلایل رد کلیات را چنین برشمرد که بحث قابل توجه در مخالفت‌های نمایندگان، موضوع کمبود منابع دولت بود. با توجه به محدود بودن منابع بخش قابل توجهی از آن صرف امور جاری می‌شود و به‌عنوان بودجه جاری مصرف می‌شود. انتظار نمایندگان این بود که توزیع این درآمدها و منابع به شکلی بهینه‌تر اتفاق بیفتد، در صورتی که در لایحه فشار بیشتری متوجه اقشار فرودست می‌شود. نکته منفی دیگر این بود که دولت در لایحه بودجه ۹۷ بیش از حد

متکی بر بدهی‌هایی شده که قرار است وصول شود و درواقع این گونه به نظر می‌رسد که دولت می‌خواهد بودجه سال‌های آینده را پیش‌خور کند و با همین سبک دولت به‌جای مدیریت بحران، بحران‌های موجود را به تعویق می‌اندازد و بحران ابعاد گسترده‌تری پیدا می‌کند. به گفته صادقی پس از اعتراضات دی‌ماه، فضایی در مجلس شکل گرفت که منجر به عدم تصویب لایحه بودجه ۹۷ شد و اعتراضات و التهابات در به تصویب نرسیدن لایحه بی‌تأثیر نبود. بنابراین مخالفان کلیات لایحه علت مخالفت خود را به خاطر افزایش انتشار اوراق مشارکت، برداشت از

صندوق توسعه ملی، عدم تطابق بودجه با برنامه ششم توسعه، بی‌توجهی به مشکلات معیشتی معلمان و آموزش و پرورش اعلام کردند.

از موارد مهم بودجه توجه به نابرابری‌های منطقه‌ای است از جهت اینکه با مسئله امنیت ملی در مرزها و تمامیت ارضی کشور گره خورده است و با توجه به شرایط فعلی که در حاشیه‌های مشترک با همسایگانمان در مرزها پتانسیل‌های ناپایدارساز افزایش یافته، بسیار بااهمیت است.

دولتی شدن به جای خصوصی سازی

یکی دیگر از مشکلات در رسیدگی به لایحه بودجه عدم رسیدگی دقیق درباره بودجه شرکت‌های دولتی است و این در حالی است که رقم بودجه شرکت‌های دولتی همواره بسیار بیشتر از بودجه عمومی دولت بوده است. برخی کارشناسان با در نظر گرفتن ارقام مربوطه نشان می‌دهند که اقتصاد ایران، اقتصاد دولتی است با در نظر گرفتن اینکه تعدادی از نهادهای اقتصادی بودجه‌شان در این سند انعکاس ندارد، اما در اقتصاد فعالیت چشمگیری دارند و نتیجه می‌گیرند که اداره حدود ۸۰ درصد اقتصاد ایران در اختیار دولت و حاکمیت است و دولت فعلی هم توانسته برای برون‌رفت از اقتصاد دولتی راه چاره‌ای بیابد و راه اقتصاد ایران را بر روی بخش خصوصی باز کنند...

این دسته از کارشناسان اقتصادی به تأمین درآمدهای مالیاتی در لایحه اشاره می‌کنند و معتقدند باید برای آن برنامه عملیاتی در نظر گرفته شود تا راه مبارزه با فساد اقتصادی و اقتصاد سیاه و غیررسمی باز شود. در فساد اقتصادی بخش قابل توجهی از منابع که باید در خدمت تولید و رفاه عمومی باشد به جیب رانت‌خواران و فاسدان اقتصادی ریخته می‌شود و هزینه‌های سنگینی را بر نظام و اقشار محروم و متوسط جامعه تحمیل می‌کند. علی‌دینی ترکمان، اقتصاددان، معتقد است سیستم اقتصاد سیاسی ایران نیازمند اصلاحات اساسی است و این سیستم باید به شفافیت بیشتر بودجه کمک کرده و اعلام کند که سیاهچاله‌های بودجه‌ای با بودجه چه کرده‌اند. وی بر این باور است که نمی‌توان توسعه اقتصادی را بدون توجه به فضای سیاسی کشور پیش برد. در اقتصاد سیاسی چانه‌زنی حرف اول را می‌زند. اگر چانه‌زنی در فضایی تفاهم‌آمیز صورت نگیرد سبب اعتراض‌هایی خواهد شد که به‌منابه سرعت‌گیر در مقابل اهداف دولت قرار می‌گیرد.

سیاه‌چاله‌ها و اصلاح نظام بودجه‌ریزی



محمدباقر نوبخت

در رابطه با بودجه‌ریزی در کشوری مانند ایران که بخشی از درآمدهای خود را از طریق نفت تأمین می‌کند، نقش آفرینی کارشناسان به‌منظور اتخاذ تصمیم‌ها و سیاست‌گذاری‌ها بسیار مهم است. پیشنهاد این اقتصاددانان این است که درآمدهای نفتی به سمت هزینه‌های عمرانی برود و درآمدهای مالیاتی برای تأمین منابع مورد نیاز برای هزینه‌های جاری مانند حقوق و مزایای کارکنان دولت، بازنشستگان، تأمین یارانه‌ها و... مصرف شود اما همواره در نظام بودجه‌ریزی ایران، هزینه‌های جاری دولت افزایش یافته و درآمدهای نفتی به جای هزینه شدن در امور عمرانی، صرف هزینه‌های جاری می‌شود، هرچند به گفته این کارشناسان ابعاد دولت رفاه در ایران کوچک است، اما دستگاه‌ها و نهادهایی که از این بودجه سهم می‌برند سبب شده‌اند که دولت بزرگ‌تر از حد مجاز باشد و در حقیقت در دل بودجه سیاهچاله‌هایی وجود دارد که منابع را در خود فرد می‌برند.

پیشنهاد کارشناسان اقتصادی برای اصلاح نظام بودجه‌ریزی و راه‌هایی از این وضعیت آن است که تا اصلاحات نهادی صورت نگیرد نمی‌توان امیدوار به داشتن اقتصادی پویا بود. آن‌ها به سازمان‌های ناکارآمدی اشاره می‌کنند که نقش بالایی در بودجه‌خواری دارند و راه برون‌رفت را در شکل‌گیری نهادی خارج از دولت می‌دانند زیرا دولت به‌تنهایی نمی‌تواند در این زمینه نقش آفرینی کند و در خوش‌بینانه‌ترین حالت دولت ۳۰ درصد قدرت را در دست دارد. از این رو پیشنهاد اقتصاددانان این است که در درون حاکمیت یک گفت‌وگو برای مصالح ملی به‌وجود آید و حاکمیت بر سر تخصیص منابع به نهادهای مختلف به اجماع برسد. می‌بینیم که هر موقع قیمت نفت بالا می‌رود نهادهای قدرت وارد سهم‌خواهی بیشتر می‌شوند و اجازه نمی‌دهند پول نفت به‌صورت پس‌انداز در صندوق ذخیره شود یا صرف پروژه‌های عمرانی گردد. در این میان یک اراده سیاسی نیاز است که برای همیشه تکلیف را روشن کرده و خط قرمزی روی برخی بودجه‌ها و نهادهای مصرف‌کننده آن بکشد.

درخواست مخالفان بودجه این است که دولت بار سنگین هزینه‌های نهادهای فرهنگی را از بودجه کاهش دهد تا بتواند منابع مالی بیشتری را به طرح‌های عمرانی و زیست‌محیطی اشتغال‌زا اختصاص دهد و همچنین از پروژه‌های مقابله با بحران آب و حمایت از رشد شرکت‌های دانش‌بنیان را که از طرح‌های قابل توجه جوانان خوش‌فکر است بهره‌مند سازد. نحوه تخصیص منابع نشان می‌دهد که در سال ۱۳۹۷، در جهت حل چالش‌های فرساینده ناشی از کمبود آب، افزایش ریزگردها در استان‌های کشور، رشد شمار بیکاران به بیش از ۳/۵ میلیون نفر بیکار از جمعیت فعال ایران و گسترش فقر، گام مؤثری برداشته نخواهد شد.

بودجه نهادهای مذهبی و فرهنگی

در بودجه ۹۷ شمار زیادی از سازمان‌ها و نهادهای مذهبی نام برده شده و مبالغی به آن‌ها اختصاص یافته است. بودجه جامعه المصطفی‌العالمیه که یکی از سازمان‌های مهم برای تدریس علوم اسلامی و ترویج اسلام است و در

کشورهای دیگر نیز شعبه دارد و گفته می‌شود تاکنون بیش از ۲۵ هزار نفر فارغ‌التحصیل داشته است.

سازمان‌هایی مانند فرهنگ و ارتباطات اسلامی، شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، شورای سیاست‌گذاری حوزه‌های علمیه زنان، دانشگاه شهید مطهری، مؤسسه نشر آثار آیت‌الله خمینی نیز در ردیف بودجه مبالغی به آن‌ها اختصاص یافته است. به‌علاوه سازمان تبلیغات اسلامی با یازده نهاد زیرمجموعه‌اش و بودجه زنان طلبه از سازمان‌ها و نهادهایی هستند که در بودجه ۹۷ حواشی ایجاد کردند. معافیت مالیاتی آستان قدس نیز بر انتقاد مخالفان افزود درحالی که روزنامه قدس طی گزارشی نوشت که آستان قدس رضوی مالیات تکلیفی، مالیات ارزش‌افزوده و مالیات عملیاتی را پرداخت کرده و علاوه بر آن

چندین برابر در مناطق محرومی که رسیدگی به آن‌ها وظایف دولت است، هزینه می‌کند. البته رئیسی، تولید آستان قدس، گفته بود که آستان قدس به دلیل آنکه اموالش وقف یا نذر است از پرداخت مالیات معاف شده است.

رقابتی شدن اقتصاد

برخی نمایندگان اقتصادی در ارزیابی لایحه معتقدند که اقتصاد باید به سمت رقابتی‌تر شدن برود، زیرا در این صورت فساد کاهش پیدا می‌کند. آن‌ها یادآور می‌شوند که رقابتی شدن پیش‌نیازی دارد که شامل واقعی شدن نرخ ارز و قیمت کالاها و مختلف به‌خصوص

کالاها و حوزه انرژی است. در غیر این وضعیت بودجه به سمت اصلاح ساختار حرکت نمی‌کند.

این نمایندگان در رابطه با ایجاد اشتغال نیز انتقادهایی دارند ازجمله اینکه دولت منابعی در اختیار ندارد و به‌علاوه بخش خصوصی تشویق به سرمایه‌گذاری نمی‌شود در این صورت چگونه اشتغال فراگیر رخ می‌دهد. از طرف دیگر وقتی صادرات کالا و خدمات غیرنفتی هرسال در حال کاهش است، در این شرایط شغل جدید ایجاد نمی‌شود و شاهد رشد بیکاری خواهیم بود.

فرشاد مؤمنی، استاد اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی، معتقد است سیاست‌گذاری‌هایی به نفع غیرمولدها در اقتصاد ایران وجود دارد که این امر تورم‌زاست و معیشت مردم را تهدید می‌کند. وی می‌گوید وقتی به امور اجتماعی توجه کافی نمی‌شود طبیعتاً سرمایه‌های انسانی و فیزیکی کارکرد خود را از دست می‌دهند. مردم در واکنش به سهل‌انگاری دولت، خود بخش اعظم هزینه‌های تحصیل فرزندان را به عهده می‌گیرند و کمابیش اقتداری در فرایند انباشت سرمایه انسانی رخ نداده و این انباشت سرمایه انسانی قادر نیست منشأ خلق ارزش‌افزوده شود، زیرا مناسباتی وجود دارد که به‌موجب آن فعالیت‌های تولیدی تحت‌تأثیر فعالیت‌های

غیرمولد شده و ادامه این وضعیت هزینه‌های جبران‌ناپذیری دارد. مؤمنی در ارائه راهکار گفت که نقطه عزیمت دولت این است که باید از تقویت چسب اجتماعی شروع کرد و یکی از مهم‌ترین این بخش‌ها در نظام تأمین اجتماعی است که مردم احساس امنیت کنند. وی اظهار تأسف کرد که با آشفتگی فکری حاکم بر سیستم تصمیم‌گیری دولت تاکنون موفق به چاره‌اندیشی مناسب برای آن‌ها نشده است.

شفاف‌سازی بودجه در سخنان رئیس‌جمهور

اما سخنان رئیس‌جمهور در روز تقدیم لایحه بودجه هم شنیدنی است. رئیس‌جمهور با بیان شفافیت در روند بودجه‌ریزی اشاره کرد که زمینه‌ساز تشویق دستگاه‌ها برای اجرا را فراهم می‌کند.

رئیس‌جمهور گفت دولت باید توانایی رقابت با بخش خصوصی را داشته باشد و بر مبنای عملکرد، با هدف و نتیجه بودجه‌ریزی کند. وی افزود همه بودجه‌های گذشته ما بر مبنای هزینه پارسال بود، ولی کار جدیدی در بودجه امسال آغاز شده است و افزود در بخش استانی صد درصد بودجه عملیاتی خواهد بود و از طرف دیگر بحث تمرکززدایی را باید در نظر گرفت و به گونه‌ای نباشد که همه اعتبارات و هزینه‌ها در اختیار تهران قرار گیرد. روحانی در رابطه با کاهش ردیف‌های بودجه گفت حتماً به شما مراجعه و فشار می‌آورند، اما باید بتوانیم بر

این ردیف‌ها نظارت کنیم و بدانیم پول‌ها کجا می‌رود و چطور مصرف می‌شود. از محورهای مهمی که رئیس‌جمهور در سخنان خود به آن اشاره کرده این بود که تلاش دولت این است که اقتصاد بر مدار رشد، تورم قابل قبول، اشتغال قابل قبول بوده و بانک‌ها نظم داشته باشند و صندوق‌های بازنشستگی در مسیر درست قرار بگیرند. وی به مسئله اشتغال ازجمله در بخش مسکن و ساخت سالانه ۲۰۰ هزار واحد مسکونی در بافت‌های فرسوده پرداخت. صادرات غیرنفتی، کاهش نرخ سود تسهیلات به‌منظور گران نبودن سرمایه‌گذاری در کشور، استفاده از اعتبار بانک‌های خارجی که به‌موجب قراردادهایی که با بانک‌های آسیایی و اروپایی بسته‌ایم می‌توانیم از آن بهره‌برداری کنیم و با آوردن آن در کنار سرمایه داخلی یک تحول بزرگ در اشتغال ایجاد کنیم. رفع مطلق فقر در بودجه ۹۷ و اینکه از طریق اصلاح قیمت‌ها رقمی به دست خواهیم آورد که معادل آن را از صندوق توسعه می‌گیریم و این دو با هم در بانک قرار می‌گیرد و بانک هم سهم خود را می‌گذارد و این مجموعه منبعی جدید برای اشتغال به‌ویژه در بخش صادرات غیرنفتی، بافت‌های فرسوده و در کشت‌های گلخانه‌ای هزینه خواهد شد. راه افتادن شش هزار طرح نیمه‌تمام ملی و ۶۵ هزار طرح نیمه‌تمام استانی که راه

افتادن آن‌ها موجب ایجاد اشتغال و رونق، رفاه و حل مشکل آب، برق و مسکن و بیمارستان و بسیاری از مشکلات مردم می‌شود. رئیس‌جمهور افزود که ۳۶۸ هزار میلیارد ریال منابع عمومی دولت که در لایحه، پیش‌بینی شده و در چارچوب بودجه عمرانی به اهرم تبدیل می‌شود تا بتوان در کنار صندوق، منابع بانک‌ها، بخش خصوصی و دولت طرح‌های نیمه‌تمام را تکمیل و واگذار نمود.

رئیس‌جمهور به ۳۲ درصد درآمد نفتی که به صندوق ریخته می‌شود اشاره کرد و از نمایندگان درخواست کرد که ۱۲ درصد از آن برای طرح‌های مهم استفاده شود که مهم‌ترین آن اصلاح امور بانکی است که تا اصلاح نشود اقتصاد ما درست نمی‌شود. روحانی در این رابطه به شش تعاونی متخلف اشاره کرد و گفت آن‌ها هر روز که اراده می‌کردند سود نرخ سپرده‌گذاری‌ها را افزایش می‌دادند و هر زمان هم که می‌خواستند بازار ارز، سکه و املاک را به هم می‌ریختند.

روحانی گفت با استمداد از مقام رهبری و طرح این معضل و برخورد با صندوق‌ها درحالی که از همه‌جا به او فشار آورده و از همه ارگان‌ها نامه می‌نوشتند که مسئولان این صندوق‌ها انسان‌های خدمتگزار هستند و چرا مؤسسه این‌ها را می‌بندیم درحالی که سه یا چهار مؤسسه‌اند که کشور را به هم ریختند و یادآور شد که حل ۹۸ درصد مشکل سپرده‌گذاران به یک معجزه شبیه بود که در اجرای آن مقام رهبری و شورای عالی امنیت ملی کمک کردند.

رئیس‌جمهور به برداشت سه میلیارد دلار برای اصلاح امور بانکی و بیش از ۱۵۰ میلیارد دلار برای محیط زیست از صندوق ذخیره اشاره کرد و رفع گردوغبار و ریزگردها و هوای آلوده، مشکل آب و راه‌حل بهره‌وری از آب، وضع تالاب‌ها، مشکل پسماند را به‌عنوان معضل بزرگ کشور عنوان نمود. روحانی گفت مشکلاتی که در کشور داریم از بیرون مرزها نیامده، بلکه در بسیاری موارد تصمیم خودمان ناقص بوده است. ازجمله در رابطه با صندوق بازنشستگی، صندوق تأمین اجتماعی و بانک‌ها که باید دست از بنگاه‌داری بردارند و تمام بنگاه‌ها را بفروشند و مدیریت بنگاه‌ها را نباید داشته باشند، ولی بخشی از سهام را بگیرند.

تعهدات بی‌سابقه رانتی

به گفته نمایندگان با توجه به سخنان رئیس‌جمهور در دوران سرخوشی نفتی بودجه دولت به طرز غیرمتعارفی خصلت رانتی پیدا کرد؛ یعنی تعهدات برای پرداخت‌های بسیار گسترده‌ای ایجاد شد که از جهاتی در تاریخ پس از انقلاب بی‌سابقه بود و این پرداخت‌ها در حوزه‌هایی اتفاق افتاد که بخش عمده‌اش در رابطه با مسئولیت‌های دولت بوده و آن بودجه‌بگیران کمترین اراده‌ای برای پاسخگویی برای نحوه هزینه‌کردنشان نداشته‌اند. حال آن‌که به‌زعم نمایندگان منتقد رشد متوسط هزینه‌ها در لایحه، همواره به‌اندازه چشمگیری از رشد تورم در آن سال بیشتر بوده و نوعی آشفتگی در ساختار هزینه‌های دولت تثبیت شده است.

از سوی دیگر اقتصاددانان در رابطه با بودجه ۹۷ می‌گویند وقتی مناسبات رانتی استمرار داشته باشد، رانتی شدن دولت به رانتی شدن ملت منجر می‌شود و

کارشناسان اقتصادی معتقدند وقتی بحران سیستمی می‌شود دستکاری‌های رفوکارانه و کوتاه‌نگرانه به هیچ وجه کفایت نمی‌کند، بلکه عمق بحران‌ها را افزایش می‌دهد و به بحران بی‌عدالتی دامن می‌زند



محمود صادقی

کردن ارقام ردیف‌های بودجه دانسته است. مؤمنی به يك طرح تحقیقاتی در دانشکده علوم اجتماعی اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که اعتراض مردم بر سیاست‌های نابرابری در دوران پهلوی بوده است. به همین جهت می‌گوید وقتی سیاست‌های ناموجه فقر گسترده می‌تواند مشروعیت‌سوز باشد باید تمرکزمان را در لایحه بودجه بر روی منشأ انواع نابرابری‌های ناموجه قرار دهیم تا بودجه در خدمت تشدید آن نابرابری‌ها قرار نگیرد.

نگاهی به گزارش طرح جامع مسکن نیز نشان می‌دهد که فقر مسکن و نابرابری‌ها در این زمینه در حال افزایش است. مطالعات موجود نشان‌دهنده این است که تعداد حاشیه‌نشینان افزایش یافته و سهم آن‌ها در کل جمعیت؟ سهم نگران‌کننده‌ای را رقم می‌زند که بازتاب سیاست‌های اشتباه است. اقتصاددانان در رابطه با مناسبات رانتی که در دوران رئیس‌جمهور پیشین بی‌سابقه‌ترین مناسبات رانتی حاکم بوده است معتقدند قربانی بزرگ آن تضعیف حس ملی است. در آن دوران احساس همبستگی اجتماعی تنزل یافت و در تدوین برنامه ششم هم به آن توجهی نشده است.

پیشنهاد اقتصاددانان این است که اگر دولتی می‌خواهد نیروی محرکه توسعه باشد باید از سیاست‌های نامان‌کننده حقوق مالکیت، سیاست‌های افزایش‌دهنده فساد، سیاست‌های افزایش‌دهنده هزینه‌های مبادله و سیاست‌های بی‌ثبات‌کننده اقتصاد کلان دست بردارد و اجازه دهد رونق در تولید اتفاق بیفتد و دولت عایدات خود را از طریق مالیات تأمین کند. گرچه بخش بزرگی از نابسامانی‌ها میراثی از دولت قبلی بوده است و رئیس‌جمهور روحانی بر اساس نقد آن جهت‌گیری‌ها اعتماد مردم را به خود جلب کرد و الان از ادامه آن سیاست‌ها، گرچه با شیب کم، خودداری می‌کند. ■

دست‌کاری‌های رفوکارانه و کوتاه‌نگرانه به هیچ‌وجه کفایت نمی‌کند، فقط زمان را می‌بلعد و گستره و عمق بحران‌ها را افزایش می‌دهد. این سیاست‌ها به بحران بی‌عدالتی و نابرابری‌های ناموجه شکستگی آور دامن می‌زند. مثلاً سال‌هاست که صرفه‌جویی‌های مردم به سمت مواد پروتئینی رفته است، که به قول مؤمنی "مدارای نجیبانه مردم ایران با فقر" نامیده شده است و بحران‌های نابرابری‌های فزاینده و غیرقابل‌تحمل را افزایش می‌دهد.

فرشاد مؤمنی افزایش قیمت‌های کلیدی را به‌منظور ابزاری برای کسب درآمد، یک توهم می‌داند و معتقد است به‌زای هر يك واحد کسب درآمد از محل دستکاری قیمت‌های کلیدی، خود دولت بیش از ۳/۴ برابر ضرر می‌کند. او با اشاره به آمارها در اسناد رسمی دولت این رویه را اضافه کردن گستره فقر و فساد و رفتن دولت به سمت فروپاشی مالی توصیف می‌کند که از سویی تولیدکنندگان را با يك وضعیت فاجعه‌آمیز مواجه می‌سازد و با این جهت‌گیری‌های سیاسی، فشارهایی فوق‌طیقت بر فقرا افزوده خواهد شد. وی اصلاح جهت‌گیری‌های سیاستی دولت را مهم‌تر از کم و زیاد

کانون اصلی تمرکز به نحوه توزیع رانت است درحالی‌که اگر ابعاد بودجه را در نظر می‌گیریم مطالباتمان از رسانه و دولت و دانشگاه تفاوت می‌کرد. این دسته معتقدند اختصاص بودجه به ردیف‌های آن و مبلغ در نظر گرفته شده در اهمیت بعدی قرار داد، مهم‌تر آن است که بخش‌هایی که بقا و بالندگی کشور به آن‌ها مربوط می‌شود از گردونه حساسیت‌ها خارج شده است. باید دید نسبت این بودجه با بقا، بالندگی و عدالت چگونه است و چگونه با مسائل سطح توسعه کشور برخورد می‌کند، برخورد با فقر، نابرابری، فن‌آوری، امنیت حقوق مالکیت، مسئله فساد و... سرنوشت بلندمدت کشور را رقم می‌زند.

تجربه‌ها و ذخایر دانایی

فرشاد مؤمنی "پارادوکس توسعه‌خواهی در يك اقتصاد رانتی" را مطرح می‌کند و در صورت‌بندی موضوع و تعریف اقتصاد رانتی می‌گوید که کوتاه‌فکری گرفتاری ماست، یعنی ترجیح نظام‌وار ملاحظات و مصالح کوتاه‌مدت به امور بلندمدت سیطره دارد. وی معتقد است در فضای سیاست‌زده مسائل بنیادی‌تر قربانی می‌شود. وی به دولت دکتر مصدق در مدت‌زمان کوتاه اشاره دارد و می‌گوید نرم‌افزارهایی که نحوه اداره کشور از آن دوران به یادگار مانده اهمیتش به‌مراتب بیشتر از ملی کردن نفت است. وی از اینکه نظام آموزشی ما مسئله‌محور نیست و به تجربه‌ها اعتنا نمی‌کنیم انتقاد می‌کند و در این رابطه به گزارشی از بانک جهانی اشاره می‌کند که قاطعانه در آن آمده است که ایران مطلقاً کمبود منابع نداشته است، بلکه به گفته وی ذخیره دانایی مان را در جهت‌های کلیدی در اقتصاد به کار نرفته‌ایم. این کارشناسان معتقدند وقتی بحران سیستمی می‌شود

صفحه امن | بلاگ | هدیه | رمز | سید خرید | ورود

فیدیبو | فروشگاه قانونی کتاب الکترونیک

دریافت اپلیکیشن

جستجو در میان ۶,۰۰۰ کتاب

کتاب‌ها

عرضه نسخه الکترونیکی چشم‌انداز ایران در «فیدیبو»

خوانندگان گرامی در سرتاسر نقاط ایران و جهان می‌توانند از این پس نسخه الکترونیکی دو ماهنامه سیاسی-راهبردی «چشم‌انداز ایران» را از طریق اپلیکیشن فیدیبو با مبلغ مناسب خریداری و مشاهده نمایند. برای این منظور دارندگان موبایل یا تبلت کافی است اپلیکیشن فیدیبو را از سایت آن (<http://fidibo.com>) دریافت نموده و نصب نمایند و پس از نصب با مراجعه به بخش مجلات فیدیبو، نسخه الکترونیکی چشم‌انداز ایران را دریافت و مطالعه نمایند.

این اپلیکیشن امکانات بسیاری را برای خواننده فراهم می‌کند از جمله رنگ کردن متن، مطالعه در شب، اشتراک گذاری نظرات با دیگران و بسیاری امکانات متنوع دیگر که در کنار هم، لذت مطالعه را دوچندان می‌کند. مجله ارائه‌شده در فیدیبو پی‌دی‌اف نبوده و این بدان معناست که لازم نیست نگران اندازه فونت یا کوچکی اندازه اسکرین موبایل یا تبلت خود باشید. این نسخه بطور هوشمند خود را با اسکرین شما مطابقت داده و به شما اجازه انتخاب فونت و اندازه دلخواه را می‌دهد.

دانلود کتاب

نیاز جوامع متکثر امروز؛ «رئیس جمهور» یا «رئیس شورای جمهور»؟!



سید علبرضا مسبوق
فردوس *

به جریان افتادن مجدد طرح پارلمانی شدن انتخاب رئیس قوه مجریه در مجلس شورای اسلامی که در پی تغییر نظام انتخاباتی ریاست جمهوری است با انگیزه‌ها و آیشخورهای متفاوتی صورت می‌گیرد که می‌تواند تأمل برانگیز باشد. نظام انتخاباتی هر کشوری عصاره نظام سیاسی آن کشور است که به نوعی روابط درونی و بیرونی آن کشور را سامان می‌دهد. به قول کولارد «قانون انتخاباتی یک کشور، قانون اساسی آن جامعه محسوب می‌شود چرا که قانون انتخاباتی، تعیین کننده ثبات و پایداری یا ضعف و قدرت حکومت است.»

به طور کلی هر انتخابی بر پایه چند شاخص صورت می‌پذیرد: نوع سلیقه انتخاب کننده و محدودیت‌های گوناگون وی در فرآیند انتخاب به همراه دامنه کمی - کیفی گزینش، از مهم‌ترین شاخص‌های هر انتخابی است که علاوه بر شکل دهی نتیجه انتخاب، می‌تواند احساس انتخاب کننده و اطرافیان را پس از اتمام فرآیند گزینش، متأثر سازد و رفتار آن‌ها را جهت دهد؛ احساسی که قوی‌ترین علت شکل‌گیری رفتار و عکس‌العمل‌های انتخاب کنندگان نسبت به انتخاب محصول مورد انتخاب شده است. این احساس می‌تواند، هم رضایت و هم دل‌زدگی به وجود آورد. در انتخاب‌های سیاسی و اجتماعی نیز همین گونه است، احساس مثبت می‌تواند رضایت و مشارکت ایجاد کند و احساس منفی می‌تواند دل‌زدگی و بی‌تفاوتی و حتی اعتراض به دنبال داشته باشد. از این رو توجه به شاخص‌های فرآیند انتخاب و دقت و تفحص در عکس‌العمل‌های ایجاد شده پس از آن می‌تواند نواقص فرآیند را آشکارتر و سطح کیفی انتخاب را مطلوب‌تر سازد. به عبارت دیگر آنچه در کنار مطلوب بودن ماحصل هر انتخابی - و شاید بیشتر از آن - مهم و حیاتی است احساسی است که از فرآیند و نتیجه آن در ذهن انتخاب کننده یا انتخاب کنندگان شکل می‌گیرد؛ زیرا همین احساس است که رفتارهای بعدی دو سوی این فرآیند را شکل می‌دهد. هر چه فرد یا اجتماع در فرآیند انتخاب، احساس آزادی بیشتر و محدودیت کمتر کند و نتیجه را به معیار و سلیقه خویش نزدیک‌تر بیابد رضایت بیشتری خواهد داشت.

نظام انتخاباتی کشور ما نیز همچون همه نظام‌های انتخاباتی دنیا از همین منظر قابل بررسی است؛ بنابراین هر نظامی اگر بتواند در بستر اجتماع، عمق و سطح احساس ایجاد شده نسبت به فرآیند و نتیجه انتخابات را به لحاظ خوشایندی افزایش دهد، کاراتر به نظر خواهد رسید. واقعیت آن است که در نظام‌های سیاسی و انتخاباتی امروز حتی نظام‌های دموکراسی خواه و حزب‌محور هم به دلیل زمینه‌های منفعت‌طلبانه صاحبان قدرت و دست‌اندرکاران سیاست، بیش از آنکه گزینش شایسته‌ترین فرد، مد نظر باشد معرفی‌مقبول‌ترین شخصی مد نظر است که بتواند منافع مشترک پس‌زمینه‌های قدرت را تأمین کند. از این رو باید پذیرفت هیچ نظام سیاسی بی‌نقصی که بتواند دغدغه همه طیف‌های اجتماعی زیرمجموعه‌اش را پاسخ دهد وجود ندارد و با رویکردهای منفعت‌گرای این جهانی اگر امکان آن محال نباشد که هست، عزمی برای ایجاد آن نیست، ولی حداقل از نظام‌های سیاسی می‌توان انتظار داشت در جهت افزایش و فراگیر کردن خوشایندی احساس اجتماع نسبت به فرآیند انتخابات تلاش کنند تا بتوانند به صورت نسبی رضایت و مشارکت بیشتری در اداره کشور ایجاد کنند.

حال صرف نظر از اینکه مطرح شدن طرح مذکور در شرایط امروز ایران با چه نیت‌هایی صورت گرفته است باید در این نکته دقت کرد که با فرض تصویب و رأی مردم، اجرایی شدن آن چقدر می‌تواند در افزایش خوشایندی احساس مردم از فرآیند و نتیجه انتخابات و

به تبع آن، ارتقای سطح رضایت و مشارکت آن‌ها در اداره کشور کمک کند؟ در شرایط امروز با مرور تجربه‌های گذشته و برشمردن نقص‌های موجود در قوانین و سیستم سیاسی کشور می‌توان مطمئن بود پارلمانی شدن انتخابات ریاست جمهوری نه تنها نمی‌تواند در افزایش ضریب خوشایندی اجتماعی نسبت به فرآیند انتخابات و رضایت و مشارکت مردم در اداره امور کمکی کند، بلکه همین حس خوشایندی نصفه‌نیمه‌ای را که هر چهار سال امواج و تکاپوی اجتماعی به وجود می‌آورد با چالش مواجه کند و دل‌سردی و بی‌تفاوتی را در بستر اجتماع و اداره امور کشور افزایش دهد. این شیوه انتخاباتی حتی اگر موجب هماهنگی بیشتر میان قوا و کاهش دوگانگی‌های موجود شود، به دلایل متعدد که ذکرش در این مجال نمی‌گنجد منفعت‌طلبی‌ها و لابی‌گری‌هایی را شکل خواهد داد که در نهایت به ضرر جمهوریت نظام و آرمان‌های مردم تمام خواهد شد.

روند انتخابات مجلس شورای اسلامی در سال ۹۴ و انتخاب ریاست آن که نتیجه‌اش در تضاد با خواست قاطبه طرفداران جریان پیروز بود مثال واضح و در دسترس است؛ برداشته‌های سلیقه‌ای در نظارت و بررسی صلاحیت‌ها، لابی سیاسی برخی از اصولگراها و اصلاح‌طلبان به اصطلاح معتدل، تاکتیک‌های سیاسی بر اساس منفعت‌طلبی برخی از دولتی‌ها و کنش‌های دوجانبه و غیرشفاف نیروهای نفوذی به لیست اصلاحات نتیجه رقابت را به سود چه شخص یا اشخاص و جریانی رقم زد. آیا به احساسات اجتماعی - سیاسی حامیان جریان اکثریت خدشه‌ای وارد نشود؟! البته یکی از تبعات یا بهتر است بگوییم ویژگی‌های سیستم پارلمانی در بهترین شرایط، کاستن از ضریب احساسات اجتماعی و کنترل آن است، اما لزوماً این کاستن از احساسات، همیشه به معنای افزایش عقلانیت نیست و گاهی به سمت منفعت‌به‌ویژه منفعت‌طلبی‌های پنهان، سوق پیدا می‌کند.

در اینکه پارلمانی شدن انتخابات ریاست جمهوری با وجود برخی از اشکالات، نسبت به سایر روش‌های رایج در دنیا از امتیازات بیشتری برخوردار است شکی نیست؛ چرا که در نظام‌های سیاسی و انتخاباتی منطبق بر شاخصه‌های مردم‌سالار، این روش می‌تواند ضریب خطا و عوام‌فریبی را به شدت کاهش دهد و هماهنگی بیشتری در اداره امور ایجاد کند، لیکن در شرایط امروز ایران با توجه به کاستی‌های فراوان فعالیت احزاب و وجود برداشته‌های سلیقه‌ای از قوانینی چون نظارت استصوابی و تبعات منفی و خطرآفرین آن بر هیچ فرد و جریان مطلع و مردم‌باوری پوشیده نیست!

از دیگر سبب، یکی از مهم‌ترین نقص‌های روش کنونی (انتخاب رئیس جمهور بر رأی مستقیم مردم که در ردیف نظام‌های انتخاباتی حداکثری قرار دارد) نادیده گرفته شدن آرای اقلیت و حذف حداکثری دیدگاه‌ها و رویکردهای آنان از گردونه اداره امور اجرایی کشور است؛ البته این حذف حداکثری، غالباً در حوزه‌ها و بخش‌های زیرمجموعه دولت‌های منتخب اتفاق می‌افتد و در ایران امروز بیشتر شامل حال جریانی می‌شود که دیوارش از سایر جریان‌ها کوتاه‌تر است. آسیب دیدن احساسات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اقلیت (که غالباً هم به لحاظ گستره جمعیتی از اکثریت پیروز فاصله زیادی ندارد) به تبع شکست در انتخابات و حذف از دایره بازی در بهترین حالت، دلگیری اجتماعی نسبت به طیف‌های رقیب و بی‌انگیزگی رفتاری در اجرا و اداره امور کشور ایجاد می‌کند و در صورت تکرار و استمرار این حس حذف‌شدگی، معمولاً ایجاد تنش کند گاه‌ها تخریبگر ظاهر می‌شود. به این معنا که احساس شکست به‌ویژه زمانی که با چاشنی تبعیض و حق‌کشی همراه شود می‌تواند اقلیت را وارد فاز تنش کرده یا در صورت برخورداری از حمایت و قدرت لازم به صورت عملی تخریب کننده در روند اداره امور توسط دولت اکثریت عمل کند. خوب یا بد باید بپذیریم جوامع امروزی در بسیاری از حوزه‌ها با پدیده تکثر مواجه هستند و حاکمان آن‌ها اگر بخواهند از تمام پتانسیل نیروی انسانی و معنوی مردمان در توسعه کشورشان بهره ببرند و ضریب امنیت پایدار نظامشان را ارتقا بخشند، چاره‌ای جز

چشم‌ها و گوش‌ها

کانون ناآرامی‌های احتمالی پیش رو / داود فیرحی

جامعه ما نیز همانند زمین زیر پایمان، پر از گسل‌ها و شکاف‌های اجتماعی است؛ برخی از این شکاف‌ها تاریخی-جغرافیایی است؛ برخی قدیم و برخی جدید؛ برخی فعال و برخی نیز غیرفعال‌اند. از جمله مهم‌ترین شکاف‌های جامعه ما می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. گسل ملی-مذهبی که شکاف ملت-امت، ایرانیت و اسلامیت نیز خوانده می‌شود. این گسل که از قبل از مشروطه تاکنون برجسته شده، از جمله گسل‌های قابل توجه در آینده نزدیک خواهد بود.

۲. گسل زبانی-قومیتی؛ که البته جز موارد اندک تاریخی، وضعیت فعلی در ایران نداشته است. با این حال کشور چند زبانی مثل ایران هرگز نمی‌تواند نسبت به چنین گسل‌هایی غفلت کند.

۳. گسل مذهبی-مذهبی؛ شکاف تشیع و تسنن، شاید مهم‌ترین گسل اعتقادی درون‌دینی است که معمولاً نه تنها انسجام داخلی، بلکه سیاست خارجی ما را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد.

۴. گسل مرکز-پیرامون؛ فقر و غنا و نابرابری‌های شمال و جنوب، دارا و ندار و فساد ناشی از این نوع بی‌عدالتی‌ها، از جمله گرفتاری‌های مهم جامعه ایران است و به تدریج نیز به مرحله بحران رسیده است.

۵. شکاف ایدئولوژیک؛ شهروند درجه یک و دو؛ انقلابی و غیرانقلابی، خودی و غیرخودی،... از جمله مرزبندی‌های سنگینی است که فضای اجتماعی ما را تحت تأثیر دارد.

۶. شکاف بومی-جهانی؛ ایده خاص بودگی، دگرستیزی، بومی‌گرایی و انزواگرایی، در عین تلاش برای زیستن با نهادها و جهان جهانی شده، نیز از جمله گسل‌های ۷۰-۶۰ ساله جامعه ایران است.

۷. گسل دولت-جامعه؛ عقب‌افتادگی نهاد دولت و نظام حکمرانی نسبت به تحولات اجتماعی چهل ساله، از جمله مهم‌ترین گسل‌های فعال جامعه امروز است.

۸. گسل جنسیتی؛ مردانه بودن حوزه سیاست و اجتماع و اقتصاد از یک سوی و گسترش توانمندی‌های علمی، اجتماعی و رسانه‌ای بانوان، شکاف جنسیتی را به مسئله‌ای جدی در جامعه ما بدل کرده است.

۹. گسل نسلی؛ پدیده رهبران پیر و شهروندان جوان، از جمله مهم‌ترین مسائل در جوامع پسا انقلابی است. پدیده‌ای که به «تله بنیانگذار» معروف است؛ تله بنیان‌گذار ناظر به وضعیتی است که بین بنیان‌گذاران و مقتضیات یک نظم جدید به تدریج فاصله می‌افتد؛ رهبران قدیم که نسبت به تحولات و آینده جامعه اعتماد ندارند، میل به کنترل نظام سیاسی دارند و برعکس نظم سیاسی برای حفظ و تداوم خود میل به انطباق با شرایط جدید دارد؛ این شرایط معمولاً به قفل‌شدگی و ناکارآمدی دولت‌های برآمده از انقلاب‌ها ختم شده، رهبران انقلاب را در تقابل با نسل جدید شهروندان که فرزندان همان انقلاب‌اند قرار می‌دهد.

۱۰. گسل جمهوری-اسلامی؛ یا گسل دولت انتصابی-دولت انتخابی، یکی از تازه‌ترین و در عین حال مهم‌ترین گسل‌های حکمرانی در نظام جمهوری اسلامی است که پیامدهای سیاستی و اجرایی گسترده‌ای دارد. معمولاً چنین گسلی را بیماری «دو سر شدن دولت» می‌نامند. رویدادی که بی‌سابقه نیست و در برخی کشورهای مهم دنیا هم زمانی بروز کرده است؛ دوسر شدن به معنای نهادینگی دو دولت درون یک نظام سیاسی است و نتیجه عملی آن بدکارکردی یا اختلال در نظام‌های سیاسی این گونه است.

۱۱. گسل آرمان-واقعیت؛ نظام‌های انقلابی، به دلایلی، آرمان‌ها را تا منتهی‌الیه ممکن توسعه می‌دهند و به همین دلیل انتظارات فراوانی تولید می‌کنند؛ اما دولت پساانقلاب که اغلب «وضعیت استثنایی» دارد، به دلایل بسیار، توان تحمل و تأمین این آرمان‌ها را ندارد. گسل آرمان-واقع محض این وضعیت است.

این شکاف‌ها کانون‌های بالقوه یا بالفعل ناآرامی‌های اجتماعی در جامعه ما هستند. نسبتی از نوع همبستگی یا حتی علت و معلولی بین اغلب این گسل‌ها دیده می‌شود و این امکان وجود دارد که فعال شدن یکی، خواه گسل کوچک یا بزرگ، دیگر شکاف‌های مهم‌تر را تحریک و فعال کند.

تکثرگرایی و محترم شمردن همه اندیشه‌ها و پاسداری از احساسات و دغدغه‌های همه مردم و طیف‌های اجتماعی ندارند.

حال راه چاره چیست؟ آیا در شرایط امروز، انتخاب مستقیم یک رئیس‌جمهور توسط مردم، یگانه روش کم‌نقص موجود است یا می‌توان راهی دیگر در پیش گرفت و با طراحی روشی متفاوت، نواقص این دو روش را تا حد امکان، زدود و از مزایای آن‌ها بهره برد؟

به‌زعم نگارنده با توجه به آنچه مطرح شد یکی از راه‌های ممکن و چاره‌ساز، کمک گرفتن از اصل «شورا» است؛ اصلی که هم مورد تأکید دین مبین اسلام و هم مورد عنایت قانون اساسی است. قرآن کریم در آیه ۳۸ سوره شوری، پیشبرد امور بر پایه مشورت را در ردیف اجابت دعوت پروردگار و برپاداشتن نماز و انفاق قرار می‌دهد و در آیه ۱۵۹ سوره آل‌عمران، قادر مطلق، پیامبر (ص) را به مشورت کردن با مردم امر می‌کند. از سوی دیگر، قانون اساسی هم طبق همین دستورات در اصل هفتم از اصول کلی‌اش، شوراها و همه‌نظایرش را از ارکان تصمیم‌گیری و اداره امور کشور می‌داند و این اصل قرآنی در قانون اساسی کشور ما از چنان مرتبه‌ای برخوردار است که قانون‌گذار حتی در اصل یکصد و هفتم آن- پیش از بازنگری سال ۱۳۶۸- به خبرگان اجازه می‌دهد هنگامی که نتوانند مرجعی دارای برجستگی

خاص برای رهبری بیایند، شورای رهبری را به مردم معرفی نمایند؛ از این رو به نظر می‌رسد صاحب‌نظران و عقلای سیاسی، حقوقی، اجتماعی و فرهنگی ما بتوانند روی این فرضیه بحث کنند؛ در شرایط امروز، شایسته‌تر آن است که کشورها به‌جای «رئیس‌جمهور»

منتخب اکثریت مردم با نخست‌وزیر منتخب پارلمان، توسط «رئیس شورای جمهور» اداره شود. شورایی متشکل از سه یا پنج عضو که با مشارکت فراگیر احزاب و گروه‌های متکثر سیاسی به‌صورت مستقیم توسط مردم انتخاب شوند و ریاست آن شورا بر عهده فرد منتخب اکثریت مردم باشد تا همه طیف‌ها و اندیشه‌ها اگر خود را پیروز اصلی انتخابات ندانند،

لااقل احساس شکست و حذف کامل نکنند و به تناسب سرمایه اجتماعی، خود را در توزیع متناسب قدرت شریک بدانند. سؤالات و چالش‌های ذهنی متفاوتی مطرح است اما شرح مبسوط این نوع از فرآیند انتخاب و بحث درباره مزایا و معایب آن فرصتی فراخ‌تر می‌طلبد که اگر خدا بخواهد به اوراقی گسترده‌تر وا گذاشته می‌شود، ولی به‌اجمال می‌توان

مدعی شد این شیوه انتخاب هرچند ممکن است مانند تمام شیوه‌های رایج، ضعف‌ها و نارسایی‌هایی داشته باشد ولی قابلیت آن را دارد که بر پایه یک تعمق و تحلیل کارشناسانه و چندوجهی، سازوکاری برای آن تدوین شود که بخشی از محسنات دو روش انتخاب پارلمانی و انتخاب بر اساس رأی مستقیم مردم را حفظ کند و تعدادی از ضعف‌های این دو شیوه رایج را برطرف سازد. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این روش طبق آنچه ذکر شد

پاسخ دادن به احساسات طیف‌های مختلف اجتماعی و کمک گرفتن از تمام ظرفیت‌های انسانی کشور در مشارکت سازنده و اداره شایسته امور مملکت است، احساساتی که اگر ارج نهاده شود در بستر اجتماع آرامش ایجاد می‌کند و اعتماد نسبت به دولتمردان را افزایش می‌دهد؛ ضمن اینکه با افزایش سطح اطمینان مردم از کارایی حاکمان به مدد عقل

شورایی و رویکردهای چندوجهی، استرس اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آن‌ها به شکل قابل ملاحظه کاهش می‌یابد. چرا که در سایه این شیوه - حتی اگر واقعیت نداشته باشد - حداقل این احساس به تمام جریان‌ها و طیف‌های فکری و اجتماعی تزریق خواهد شد که نماینده‌ای در بالای هرم قدرت دارند که می‌تواند از دغدغه‌های آن‌ها دفاع کند

و خواسته‌هایشان را پیگیری کند. به‌عبارتی در این رویکرد رضایت و مشارکت، افزایش می‌یابد، بی‌تفاوتی و اعتراض به حداقل می‌رسد و تخریب و مانع‌تراشی رقابتی کاهش پیدا می‌کند. درحالی که در جهت معکوس، بی‌توجهی به احساسات اجتماعی، می‌تواند

مقاومت مردمی در بخش‌های گوناگون سیاسی، فرهنگی، اداری و اقتصادی ایجاد کند و حتی آشفتگی و اعتراضات پیش‌بینی‌ناپذیری به همراه آورد. برای نمونه می‌توان اتفاقات سال ۸۸ یا حتی حوادث انتخابات ۲۰۱۶ ایالات‌متحده آمریکا پس از رئیس‌جمهور شدن ترامپ را مرور کرد. در کشوری که مدعی دموکراسی و ثبات سیاسی است همگی شاهد

بودند و هستند که چگونه به دلیل خنده‌وارد شدن به احساسات اجتماعی بخش زیادی از مردم آمریکا و ایجاد استرس و نگرانی از آینده کشورشان، آشوب‌ها و آشفتگی‌های

اجتماعی خودنمایی می‌کرد و می‌کند. در مجموع سپردن هر نوعی از قدرت به‌ویژه قدرت سیاسی، در هر سطحی به اصل اسلامی-عقلانی شورا می‌تواند انحصار و خود

برحق‌پنداری مطلق را به شدت کاهش دهد و ارتباطات سازنده و واقعی قاعده با رأس هرم قدرت را بهبود بخشد تا آرامش فردی-اجتماعی و انگیزه‌های شخصی-گروهی را برای

مشارکت و توسعه فراگیر و پایدار کشور افزایش دهد.

مشارکت و توسعه فراگیر و پایدار کشور افزایش دهد.

باری خداوند شامل حالمان باد...

*پژوهشگر و مدرس دانشگاه

پی‌نوشت:

۱. Royer Collard

لازمه عبور از شرایط سخت کنونی

ایثارگران سیاسی؛ کنشگران مرزی و اجماع نخبگان

شاید محوری ترین ایده فراستخواه حول مسئله توسعه ایران را بتوان ایده «کنشگران مرزی» دانست. فراستخواه معتقد است جامعه بدون وجود تعداد زیادی کنشگر مرزی، نمی تواند از بحران های خود عبور کند. منظور او از کنشگران مرزی نیز نخبگانی است که در حکومت حضور دارند، انگیزه، توان و جسارت تعامل با جامعه و نهادهای مدنی را هم دارند و سعی می کنند با برقراری تعامل بین حکومت و جامعه، شکاف بین آن دو را کاهش دهند و مسیر اصلاح و تحول را باز کنند. او معتقد است برون رفت جامعه ما از بن بست کنونی نیز نیازمند مداخله کنشگران مرزی است.

دکتر محمود سریع القلم بر این باور است در شرایط کنونی ایران تقریباً تمام راه های تحول بسته است و نقطه کانونی برای برون رفت از وضعیت کنونی، «اجماع نخبگان» است. سریع القلم معتقد است بدون «اجماع نخبگان» هیچ گونه تحولی در شرایط کنونی جامعه ما امکان رخ دادن ندارد.

در واقع می توان گفت هر دو متفکر یادشده از دو منظر به یک نتیجه رسیداند. کنشگر مرزی فراستخواه، خودش جزو نخبگان است اما برخی از نخبگان مورد نظر سریع القلم، از جنس کنشگر مرزی اند؛ به عبارت دیگر هر دو متفکر راه برون رفت جامعه ما از فروپستی کنونی را نه در هسته سخت حکومت و نه در پیکره جامعه می بینند؛ از دیدگاه آنان صرفاً نه به مقامات ارشد می توان امید بست و نه به توده ها، بلکه معتقدند «بازیگران میانی» که هم مکانی در حکومت دارند و هم مکانی برای ارتباط و تعامل با جامعه و نهادهای مدنی، باید پا به میدان گذارند و وارد عمل شوند و بکوشند تا عزم حاکمان را با خواست جامعه نزدیک و هماهنگ کنند. سریع القلم می گوید نخبگان اول باید بین خودشان گفت و گو کنند و برای برون رفت از شرایط کنونی، درباره قواعد بازی و همکاری به «اجماع» برسند و البته معتقد است که نهایتاً بحران ها، نخبگان را به سوی گفت و گو و اجماع می راند؛ در حالی که فراستخواه معتقد است کنشگران مرزی باید فعال شوند و شکاف ناشی از بی اعتمادی و گسست ناشی از نداشتن زبان مشترک بین حکومت و جامعه را رفو کنند.

به نقل از دکتر محسن رنایی، گفت و گوهای توسعه

دوازده اشتباه جمعی زمانه انقلاب ۵۷

این درس کمی نیست که کجا اشتباه کردیم و کار از کجا خراب شد؟

یکی از جامعه شناسان ایرانی که به جای تجلیل از انقلاب به تحلیل آن پرداخته به بررسی دوازده اشتباه کنشگران انقلابی در زمان انقلاب همت گماشته که تلخیص آن در زیر می آید:

کسانی مانند پوپر یا انقلاب به منزله یک روش، مخالف و کسان دیگر مانند مارکوزه موافق مشی انقلاب بودند. پرسش این است که اهالی زمانه انقلاب، عموماً دچار چه اشتباهاتی شده بودند؟ به عبارت دیگر عموم انقلابیون و عامه مردم از منظر ما و در تحلیل امروزی مرتکب چه اشتباهی بودند؟ خطای آنان چه بود؟

سه نکته مقدماتی

اولاً، در اینجا منظور از خطا، دقیقاً خطای در رویکرد، خطای در دید، خطای در محاسبه و خطای در چشم انداز است.

ثانیاً، وقتی از خطا سخن می گویم منظور خطای جمعی است و نه خطای فردی. عموم اهالی آن روز در ایران نمی دانستند نیت خیر کافی نیست، رفتار هم باید عقلانی و اخلاقی باشد.

ثالثاً، وقتی از خطا سخن به میان می آید، ابتدا افراد در نظر نیستند، بلکه خطای روشی و خطای در دیدگاه و ایده ها را باید مطرح کرد. اساساً روش درست در تحلیل تاریخ، ارزیابی رفتارها و ایده است و نه اعمال آن ایده ها و اندیشه ها.

اهالی انقلاب، دچار چه اشتباهاتی بودند؟

۱. تصور عمومی و رایج این بود که انقلاب، دوی همه دردها و راه حل همه مشکلات و مسیر رهایی از همه دردها و رنج هاست. انقلاب در نهایت یک نوع جابه جایی در قدرت است، مگر در جابه جایی قدرت قرار است چه اتفاقی بیفتد؟

۲. بر این پنداشت بودند همین که حاکمان فعلی برون رفت و قدرت در دست انقلابیون بیفتد. به سرعت همه گره ها باز می شود. یکی می خواست ظرف چند هفته، همه بی خانمان ها را خانه دار کند. دیگری می خواست اقتصاد ایران را تنها ظرف یک شب به سامان کند.

۳. چنین می اندیشیدند که با خشونت انقلابی، هر ناممکنی ممکن می شود. انقلابیون با صبوری و طی مسیر، با آرامش و گام های سنجیده، میانه ای نداشتند. انقلابی باید که

سریع و بی وقفه و قاطع به پیش برود و از هیچ نهراسد. ۴. خویش محصور باشند و به هیچ چیزی ورای مرزهای خود محتاج نیستند. نوعی خود استقلالی و خود کفایی مطلق درون مرزی. آنان بر این اندیشه بودند که می توانند بدون ارتباط با سایر ملل و کشورها، رشد کنند و مسائلشان را حل نمایند. از این رو نسبت به بحران در روابط بین المللی کمترین حساسیت را داشتند.

۵. این خطا شکل گرفت که اساساً این جمع و جامعه است که بر شخص و فرد اولویت دارد و فرد همواره باید فدای جمع شود. این گونه پیش رفت که مصلحت نظام، مهم تر از مصلحت شهروندان است.

۶. بیش از آنکه شیوه حکومت کردن مهم باشد، شخص حکمران اهمیت داشت. بیش از آنکه به سیستم عادلانه بیندیشند، به حاکم عادل توجه کردند. به جای نظام به ناظم اندیشیدند و به جای راه به راهبر.

۷. تصور می کردند بازیگران انقلاب، چه آنان که بیرون قدرت ایستاده بودند و چه آن ها که قدرت را تصاحب کردند و بر صدر نشستند، تغییر احوال و روش دهند و به فساد گرایش پیدا کنند یا از قدرت خود سوء استفاده کنند. علاوه بر جهل نسبت به منطق قدرت، انسان و امیالش را نیز آن گونه که باید فهم نکرده بودند. خطای دوگانه سبب شد که سیستم پس از انقلاب، فاقد نهادهای نظارتی و کنترلی مؤثر و قوی باشد. تعلق عاطفی بر جای تعقل سیاسی نشست.

۸. احساس می کنند رسالت تاریخی دارند که جهان را تغییر دهند. قصد می کنند همه بنیادهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و فرهنگ را از بیخ و بنیان برکنند و جامعه و تاریخ را از نو آغاز کنند.

۹. نمی دانستند آن همبستگی و وحدت زمانه انقلاب، تداوم نمی یابد. نمی دانستند تنوع، تکثر و تفاوت، ذاتی روابط اجتماعی است.

۱۰. اشتباه بزرگی است که فضای ایثار زمانه انقلاب را اصل تلقی کنیم و خواهان ادامه آن باشیم. اشتباه است، زیرا با ویژگی انسان واقعاً موجود ناسازگار است.

۱۱. هنگامی که حاکمان و قدرتمندان، مشروعیت خود را نه از سوی زمین که از آسمان دانستند، مسلم است که خود را پاسخگو به جامعه و مردم نمی دانند.

۱۲. مردم به اشتباه فکر می کردند رهبران شان صاحب ایده و نظریه برای مدیریت سیاسی هستند. آنان کارآموزده نبودند و جهان امروز را نیز آن چنان که باید، نمی شناختند.

علی زمانیان

روحانی ندارند و باید به هر روش او را حفظ کنند، چون دریافتند با معادله ای چند مجهول مواجه اند. جناح راست شاهد بود که در برخورد با این اعتراضات چهار عمل اصلی به کار گرفته شد: بعضی را جمع (بازداشت) بعضی را ضرب (کتک) بعضی را تفریق (تفرقه انداختن) و بعضی دیگر را تقسیم (تفکیک) معترضان به معیشتی های برحق و سیاسی های ناحق) کردند، اما بنیاد اعتراضات همچنان پابرجا ماند.

چهار عمل اصلی ریاضیات در سیاست

(اعتماد، ۹۶/۱۱/۴)

سعید حجابیان: دستاورد اعتراضات اخیر، تعلیق شعار «عبور از روحانی» نزد جناح راست بود، چرا که آن ها به صورت غریزی نتیجه گرفتند، بدیلی در مقابل

انتقاد مهاجرنیا از اصولگراها

می گویند سنجاق شدن مردم سالاری به اصل دین به علت رودر بایستی امام در پاریس بود (شرق، ۹۶/۱۱/۴)

حجت الاسلام والمسلمین محمد مهاجرنیا، عضو علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و عضو کمیسیون کرسی های نظریه پردازی حوزه و استاد حوزه و دانشگاه، در جلسه هفتگی مجمع هماهنگی پیروان امام و رهبری استان قم گفت: متأسفانه برخی از نخبگان هنوز اندیشه امام و رهبری را درک نکرده اند. ادعای اصولگرایی هم دارند و رسماً می گویند «اصل دین» است. «مردم سالاری» هم به آن «سنجاق» شده است و دلیل سنجاق شدنش را هم رودر بایستی امام در زمان اقامت در پاریس مطرح می کنند. برخی هنوز در فضای قبل از انقلاب هستند گویا «احکام امضایی» ولی فقیه را نمی بینند. کسانی که می گویند در حکومت اسلامی رأی مردم هیچ اعتبار شرعی و قانونی ندارد؛ نه در اصل انتخاب نوع نظام سیاسی کشور، نه در اعتبار قانون اساسی، نه در انتخاب ریاست جمهوری و نه انتخاب خبرگان رهبری، ملاک اعتبار قانونی تنها یک چیزی است و آن «رضایت ولایت فقیه» است. نخب این حرف برای قبل از انقلاب مناسب بود، نه برای چهار دهه بعد از انقلاب. امروز طبق قانون اساسی و دیدگاه مقام معظم رهبری «مردم سالاری دینی» دیدگاه اسلام است، سنجاق شده نیست و رضایت پیشینی و امضای ایشان روی رأی اکثریت و مجلس و ریاست جمهوری رفته است.

گفته می شود «انتخابات» صرفاً به این دلیل پذیرفته شده که ولی فقیه مصلحت دیده است فعلاً انتخابات باشد و نظر مردم هم گرفته شود و هر زمان که ولی فقیه اراده کند و مصلحت بداند نوع دیگری از حکومت را که در آن چه بسا اصلاً به رأی مردم مراجعه نشود انتخاب کند. اینکه گفته شود شریعت حکومت نه تنها تابع رأی و رضایت ملت نیست، بلکه رأی ملت هیچ تأثیر و دخالتی در اعتبار آن ندارد؛ این حرف چه کمکی به جمهوری اسلامی می کند؟

اگر ما فضا را طبق قانون اساسی باز بگذاریم، این اعتراض ها قانونی صورت می گیرند و نوعاً هم بخشی و جزیره ای است، این طور نیست که کسانی بیایند و به همه چیز و به همه نظام اعتراض کنند. معمولاً جمعی به گرانی، جمعی به تبعیض، جمعی به حقوق معوق شده شان در يك اداره و جمعی به رفتار مثلاً پلیس یا شهرداری یا فلان مسئول اعتراض دارند و هیچ مشکلی هم پیش نمی آید. نخب اگر اعتراض کنند، می گوید فلان دستگاه اصلاح شود. ولی وقتی جلوی راه را گرفته به مرحله ای می رسد که می گوید آن دستگاه باید منهدم شود و به تدریج به همه ارکان جامعه تسری می دهد.

چشم انداز ایران: این مطلب بدین جهت آورده شد که یکی از ائمه جمعه گفته بود بعد از هر انتخابات، ولایت فقیه تضعیف می گردد. در حالی که هر انتخابات با تفیذ رهبری همراه است. مهم این است که در مردم سالاری دینی، دین عامل محدود کردن مردم سالاری نیست، بلکه دین عامل تحکیم و تقویت و وسعت مردم سالاری است.

درباره ناآرامی های دی ماه ۱۳۹۶

(اعتماد، ۹۶/۱۱/۷)

امیر محبیان، استاد دانشگاه و تحلیلگر سیاسی، درباره ناآرامی های دی ماه ۹۶ گفت: بررسی ها نشان می دهد يك پیش لرزه بود که می تواند زلزله ای هفت و نیم ریشتری را در پی داشته باشد... «یکی از بحران های موجود در کشور، بحران ناکارآمدی است؛ زیرا این بحران در حال ایجاد نوعی بحران مشروعیت در کشور است... مشکلی که شنیده نشود کم کم به مسئله و به تدریج به اعتراض تبدیل می شود. در نهایت اگر این اعتراض شنیده نشود ممکن است يك انسداد یا شورش ایجاد کند که آثار بسیار مخربی در پی دارد»... «سوء استفاده ضدانقلاب نیز مسئله دیگری است اما تقلیل اعتراضات به سوء استفاده ضدانقلاب، چشم بستن به روی واقعیات است. متأسفانه بی توجهی به علوم انسانی به تدبیر حاکمیتی ما ضربه زده است... این که در ذهن پنهان يك جامعه «نهان روش» مثل ایران که معمولاً بین آنچه می اندیشد و آنچه می گوید فاصله است تا این ها را نبینیم نمی توانیم راه حل ارائه دهیم... عامل تشدیدکننده دیگر را گسترش دسترسی مردم به گوشی های هوشمند به داده های غیررسمی اعلام و مطرح کرد: «ما هنوز بر اساس مدل های پیشین که اگر می خواهید رفتار مردم را کنترل کنید باید دیتاهای ورودی را کنترل کنید عمل می کنیم، این مدل بسیار قدیمی است و حداقل پنجاه سال است در دنیا کنار گذاشته شده است.» (جماران)

سؤال عباس عبدی از احمد جنتی

(ستاره صبح، ۹۶/۱۱/۲۳)

تابناک: عباس عبدی در یادداشتی با اشاره به حرف های روزهای اخیر آیت الله جنتی در انتقاد از وضع اقتصادی موجود نوشت: اول از همه این اظهار ناتوانی یا نامؤثر بودن شخص ایشان در حل مسائل کشور جای تعجب دارد، زیرا هنگامی که درباره جایگاه شورای نگهبان سخن گفته می شود آن را در حد بسیار بالایی ارتقا می دهند، ولی اکنون که زمان مسئولیت پذیری درباره مسائل است قدرت اعضای آن را در حد يك شهروند عادی و ناتوان معرفی می کنند، ولی واقعیت جز این است. اگرچه قصد نداریم که همه قصور و تقصیرات را متوجه شورای نگهبان کنیم، قطعاً چنین کاری ناعادلانه است، ولی در فضای کلی کشور باید میان قدرت و مسئولیت تناسب برقرار باشد. شورای نگهبان یکی از مؤثرترین نهادهای کشور در خوب و بد وضع آن است.

نقطه شروع بحران از اقدامات دشمنان نبود.

(شرق، ۹۶/۱۱/۲)

وزیر اطلاعات: نقطه شروع بحران از اقدامات شروع نبود، بلکه دامن زدن به نارضایاتی باعث بروز حوادث شد که البته همکاری و همدلی دستگاه های امنیتی، انتظامی و اطلاعاتی آن را برطرف کرد.

عمل به قانون اساسی

(ستاره صبح، ۹۶/۱۱/۲۳)

ایران: محمدجواد حجتی کرمانی، عضو سابق مجلس خبرگان گفت: ما ضمن قبول ایرادات قانون اساسی، می توانیم بگوییم این اشکالات را در زمان مقتضی حل خواهیم کرد، الآن همین قانون اساسی قابل اجراست و ما اگر به همین قانون اساسی عمل کنیم بسیاری از مشکلاتمان حل می شود، اما حرف من این است. تمام کسانی که قانون اساسی را قبول دارند اعم از اصلاح طلب، اصولگرا، روحانی، بازاری، دانشگاهی و سایر اقشار با وجود همه اختلافاتشان باید با یکدیگر به گفت و گو بنشینند. در چهل سال گذشته ما مشغول دوقطبی سازی خودی و غیر خودی بودیم. در جریان ۸۸ روزنامه هایی مثل کیهان و صدا و سیما هم بر این طبل کوبیدند و بعضی در نماز جمعه گفتند سران فتنه باید اعدام شوند.

جریان احمدی نژادی در اعتراضات نقش داشت

(وقایع اتفاقیه، ۹۶/۱۱/۱۵)

علی یونسسی وزیر اطلاعات دولت اصلاحات: در اعتراضات اخیر متأسفانه برخی ائمه جمعه، صدا و سیما، برخی روزنامه ها، ارگان ها و نهادها در این زمینه نقش داشتند... جریان احمدی نژادی نیز نقش مهمی در این قضیه داشت.

جز روحانی کسی جریزه و جسارت جمع کردن این بساط را نداشت

(شرق، ۹۶/۱۱/۴)

ایسنا: حسام الدین آشنا: پشت سر هر کدام از این مؤسسات و صندوق ها چنان محکم بوده که تا کارشان به رسوایی نکشید، امکان برخورد با آن ها وجود نداشت. وقتی هم کارشان خراب شد دولت را مجبور کردند از جیب ملت بدهی ها را بپردازد... او هزینه مبارزه بی امان با نزول خواران تسبیح به دست و پینه بر پیشانی را می دهد آن ها مطمئن بودند به خاطر به گروگان گرفتن میلیون ها سپرده گذار خرد می توانند بساط باج گیری خود را حفظ کنند.

کاش آقای حداد عادل آبرو بخرد برای ما اصولگراها

(خبرآنلاین: ۹۶/۱۱/۸)

محمد مهاجری در یادداشتی در کانال تلگرامی اش نوشت: رئیس سابق محترم مجلس شورای اسلامی گفته است: عده‌ای از مسئولان از داخل حکومت، مؤسسات مالی و اعتباری را تشکیل داده‌اند. ۱- از جناب حداد عادل تقاضا دارم اسم این آدم‌ها را که حتماً می‌دانند چه کسانی هستند اعلام کنند. قطعاً اگر این افراد در میان جناح رقیبمان بودند، خاکشان را تا حالا هزار بار به توبره کشیده بودیم ما اصولگراها. ۲- اکنون که دولت اعتدال به دلایلی که نمی‌دانم چیست، اسامی صاحب‌نظران این مؤسسات را مخفی می‌کند، فرصت طلایی برای آقای حداد عادل ایجادشده تا فارغ از جناح و چپ و راست و خودی و غیرخودی، این راز را برملا کند. ۳- من به سهم خودم ممنون خواهم شد از ایشان اگر با اعلام این اسم‌ها، آبرو بخرد برای اصولگراها.

ائمه جمعه حرفی نزنند که مردم پشیمان از نماز جمعه برگردند

(شرق، ۹۶/۱۰/۲۵)

خبرآنلاین: آیت‌الله هاشم‌زاده هریسی درباره کنار گذاشتن مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی از نماز جمعه تهران گفت: آقای هاشمی می‌توانست در اقامه نماز جمعه بماند و مسئله به شکل دیگری حل شود، اما این اتفاق نیفتاد و شکل کار در واقع به منزله حذف آقای هاشمی از نماز جمعه بود. این از نقاط ضعف بود و نمی‌توانیم آن را بشویم و پاک کنیم.

جرت آقایان ضعیف است

(شرق، ۹۶/۱۰/۲۵)

مهدی طباطبایی: از نظر اخلاقی می‌گویم چون جرت آقایان ضعیف است می‌خواهند حمایت‌های دیروز خودشان (از احمدی‌نژاد) را توجیه کنند. باید صریح بگویند اشتباه کرده‌اند. آدم‌ها جرتشان کم است. مدام بازی با کلمات می‌کنند که خودشان را تبرئه کنند.

از خلقت آدم تاکنون چنین فساد فکری وجود نداشته است

(وقایع اتفاقیه، ۹۶/۱۱/۴)

محمدتقی مصباح‌زادی، مدرس حوزه علمیه و رئیس مؤسسه پژوهشی امام خمینی (ره)، گفت: «خدا نکند روزی بیاید که بینیم دستاوردهای انقلاب، بر باد رفته است و ما در خواب بوده‌ایم. سال‌های اخیر با گسترش فضای مجازی، زمینه ورود شبهات به ذهن بچه‌ها، جوانان و مردم به‌شدت فراهم شده است؛ ابتدای خلقت حضرت آدم تاکنون چنین فساد فکری وجود نداشته است؛ حتی بچه‌های کوچک در معرض این شبهات قرار گرفته‌اند. یکی از مسئولان سطوح عالی نظام، دموکراسی را اوج تفکر بشری می‌دانست، بدین معنا که هر نظریه سیاسی غیر از آن، کمتر و کهنه‌تر از این نظریه پیشرفته است! این شخص در جلسه‌ای در همین مؤسسه اظهار داشت که ولایت‌فقیه، از آن جهت که در قانون آمده مورد قبول است. این یعنی چه؟ وقتی در قانون است، می‌توان با یک فرماندوم، قانون را عوض کرد. برخی ولایت‌فقیه را دیکتاتوری می‌دانند، حتی برخی مسئولان در داخل هم هر چند صریحاً نمی‌گویند، اما ته دلشان همین است و با کنایه منظورشان را می‌رسانند، طبیعتاً این افراد باور ندارند که امر ولی‌فقیه، لازم‌الاجراست. امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند، اگر غلطی بخواهد بکند، به دست همین خودی‌ها انجام می‌دهد.» (انتخاب)

برجام نبود، روزانه ۱۰۰۰ میلیارد تومان ضرر می‌کردیم

(آسمان آبی، ۶۹/۰۱/۰۳)

مسعود پزشکیان، نایب‌رئیس مجلس شورای اسلامی تأکید کرد: وضعیت بودجه در کشور بسیار وخیم است، به طوری که بودجه سال آینده را نیز واقعاً روی هوا می‌بندیم، چرا که هیچ آمیدی به این نیست که این ارقام بودجه‌ای حداقل در بخش درآمدی محقق شود.

محمد مهاجری: فکر می‌کردیم اگر دولت را بزنیم، مردم برای ما هورا می‌کشند

ویلاگ نویسنده: خطر همچنان وجود دارد و برای برطرف کردنش اقدامات پوپولیستی جواب نمی‌دهد. صداوسیما و کانال‌های ضدانقلاب دقیقاً یک کار را انجام می‌دهند. موج مرجعیت فضای مجازی زودگذر است. به جای فیلترینگ محتوا تولید کنیم.

یک تفکر سنتی در کشور ما وجود دارد که فکر می‌کند، با فیلتر فلان کانال و فلان مطلب، جلوی خیلی چیزها را می‌توان گرفت. افرادی که به این تفکر سنتی اعتقاد دارند اگر ۱۰ درصد زحمتی که صرف بستن این کانال‌ها می‌کنند صرف این کنند که محتوای خوب و مؤثر تولید کنند، نیازی به بستن این شبکه‌ها پیدا نخواهند کرد.

نظر آیت‌الله بیات زنجانی در خصوص اجرای حکم حدسرت

(اعتماد، ۹۶/۱۱/۱)

در پی انتشار خبر و تصاویری مبنی بر اجرای حکم حدسرت در مشهد روز گذشته صفحه توئیتر منتسب به آیت‌الله اسدالله بیات زنجانی نسبت به این حکم واکنش نشان داد. آیت‌الله اسدالله بیات زنجانی از مراجع تقلید در حساب توئیتری خود نوشت: «اجرای حکم و حدسرت زمانی در اسلام محل بحث است که حکومت شرایط اقتصادی و امنیتی مناسب را به‌وجود آورده باشد، شرایطی که فرد را به سمت دزدی نراند و مادامی که این شرایط فراهم نشود اجرای این حکم امکان‌پذیر نیست.»

جک استراو: دستاوردهای انقلاب اسلامی ایران قابل تحسین است

(اطلاعات، ۹۶/۱۱/۲۶)

ایرنا: «جک استراو» وزیر خارجه پیشین انگلیس دستاوردهای ۳۹ سال گذشته انقلاب اسلامی ایران را به‌رغم هشت سال جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و تحریم‌های بین‌المللی کشورمان در یک دهه گذشته، قابل توجه دانست و مورد تحسین قرارداد. وی اظهار داشت که صدام حسین هشت سال جنگ را با استفاده از تسلیحات اتحاد جماهیر شوروی و فرانسه و با کمک مالی عربستان سعودی و حمایت‌های آمریکا، انگلیس و تقریباً همه کشورهای بلوک غرب باهدف نابودی کامل انقلاب و اشغال اراضی، به ایران تحمیل کرد. استراو اظهار داشت که افزایش افراد تحصیلکرده و مدرنیزاسیون از جمله دستاوردهای پس از انقلاب اسلامی ایران باوجود تحریم‌های بین‌المللی است.

رئیس سیا و تهدید سردار سلیمانی

(شرق، ۹۶/۱۱/۱۱)

پومپو رئیس سازمان سیا: من می‌خواستم پیام روشنی به قاسم سلیمانی بفرستم که امریکا، غرب، بریتانیا و دیگران در این منطقه دارای منافع هستند و باید متوجه باشند که حمله به این منافع با مقابله به مثل روبه‌رو خواهد شد. اینکه ایرانی‌ها بخواهند به منافع امریکا ضربه بزنند برای ما تحمل‌کردنی نیست.

حشم انداز اندیشه



ایران جامعه‌ای رنگین‌کمانی است. هم از نظر قومی و هم از نظر گرایش‌های دینی و فکری. شاید این ویژگی مثبت، زمانی کارکرد بد هم پیدا کرده باشد. اما به هر حال این یک فرصت است و باید غنیمت شمرده شود. در بخش اندیشه این شماره گفت‌وگویی درباره جایگاه فقه شافعی در ایران با شیخ یوسف جمالی انجام شده است. بحثی خواندنی در باب زبان و سلطه از حمید نوحی و سپس مقاله‌ای از سروش رزمی. با عنوان زبان آلوده دیگر مطالب این بخش هستند.



زبان و سلطه:

حمید نوحی



زبان آلوده:

سروش رزمی



فقه شافعی در ایران ریشه تاریخی دارد

گفت‌وگو با شیخ یوسف جمالی

امیرارسلان خضری: شیخ یوسف جمالی، استاد حوزه و دانشگاه، متولد سال ۱۳۵۳ در بندرعباس است. وی تحصیلات اولیه خود را در مدارس علوم دینی اهل سنت جنوب از جمله مدرسه دینی بندرعباس، مدرسه علوم دینی سلطان العلماء بستک و مدرسه عالی احمدیه اوز (لارستان) در رشته شریعت به پایان رساند و سپس تحصیلات تکمیلی خود را در دانشکده الهیات تهران در فقه شافعی ادامه داد. شیخ یوسف جمالی هم‌اکنون مدرس فقه، اصول فقه و تاریخ معاصر دانشکده دعوت در مدرسه علوم دینی اهل سنت و جماعت بندرعباس است. ایشان عضو شورای مرکزی شورای عالی مدارس اهل سنت و جماعت جنوب ایران و رئیس نهاد اجتماعی این شورا بوده و سابقاً به مدت شش سال نماینده هیئت فتوای اهل سنت و جماعت جنوب در بندرعباس بوده است. وی همچنین عضو شورای مرکزی جماعت دعوت و اصلاح ایران هستند. گفت‌وگویی درباره جایگاه فقه شافعی در مدارس علوم دینی اهل سنت جنوب با ایشان تدوین شده که خلاصه‌ای از آن تقدیم خوانندگان چشم‌انداز ایران می‌شود.

شافعی به‌طور غیرمستقیم بر فقه دیگر مذاهب اسلامی اعم از اهل سنت و غیر اهل سنت تأثیر داشته است، در حالی که تا پیش از ظهور امام شافعی، ما شاهد تدوین و اصول فقه از جانب هیچ فقیه و محدثی نیستیم. دومین ویژگی فقه امام شافعی خردگرایی درون‌فقهی است. فقه امام شافعی در حیات ایشان دو مرحله جدید و قدیم داشته و روش اصول فقه را برای استنباط متفاوت از فقه و گفت‌وگوی فقهی درون‌مذهبی باز می‌کند. لذا نتیجه این می‌شود که فقه شافعی در طول تاریخ، فقهی تعامل‌پذیر بوده است و فقهی است که بدون حمایت حکومت‌ها یا فشار سیاسی در جوامع مختلف حاکم شده است.

به عبارت صحیح‌تر، حاکمیت دیگر فقه‌های اسلامی در کشورهایی که اکنون پیروان آن فقه در آن کشورها در اکثریت هستند، حاصل یک تحول سیاسی و حمایت سیاسی حکومت‌های وقت و بعضاً تحت فشار قرار دادن پیروان دیگر مذاهب بوده است، اما اگر به گسترده‌گی حاکمیت فقه شافعی در سرزمین‌های اسلامی، اعم از جنوب شرق آسیا، خاورمیانه و دیگر نقاط نگاه کنیم، توسعه فقه شافعی بیش از اینکه مدیون فشار سیاسی حکام باشد، مدیون اعتبار فقهی فقهای شافعی مذهب و تلاش دعوت‌گران شافعی مذهب بوده است.

ارتباط فقه شافعی را با حقوق اسلامی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

- به‌طور کلی حوزه کار فقه گسترده‌تر از علم حقوق است، چرا که در فقه به مسائل عبادی نیز پرداخته می‌شود که این مسئله در مباحث حقوقی جای ندارد. حوزه علم حقوق شامل قواعدی است که در ارتباط با مناسبات اجتماعی و اقتصادی وجود دارد. از نگاهی دیگر، فقه

مهم‌ترین مکاتب فقهی در میان اهل سنت کدام‌یک هستند؟

«در فقه اهل سنت از ابتدا دو مدرسه بزرگ ظهور کردند: یکی مدرسه اهل حدیث که محل فعالیت آن در مدینه بود. این مدرسه مبتنی بر استنباط فقه از حدیث بود و دوم مدرسه اهل رأی که در عراق ظهور کرد و امام ابوحنیفه پایه‌گذار آن بود. در آن زمان عراق محل تلاقی تمدن‌ها به حساب می‌آمد و ضروری بود از دیگر روش‌ها نیز برای استنباط صحیح فقه و صدور فتوا استفاده شود. این دو مدرسه، خود شعبه‌ها و شاخه‌های متفاوتی دارد، اما برخی از فقهای بزرگ مثل امام شافعی توانستند ترکیبی از مبانی دو مکتب اهل حدیث و اهل رأی را ارائه دهند.

فقه شافعی چه ویژگی منحصر به فردی نسبت به فقه دیگر مذاهب اسلامی دارد؟

«اگر بخواهیم جمع‌بندی خلاصه‌ای از فقه امام شافعی داشته باشیم، این فقه دو ویژگی دارد که آن را از فقه‌های دیگر مذاهب اسلامی جدا می‌کند: اول، تدوین اصول فقه توسط امام شافعی است. امام شافعی دو کتاب مهم به نام الام و الرسالة دارند که اصول فقه را در آن بیان می‌کند. امام شافعی اولین فقیهی است که فقه و استنباط احکام از منابع را دارای اصول مشخص می‌کند و این اصول به‌عنوان یک روش و منهج مورد استفاده فقهای شافعی مذهب قرار می‌گیرد. تا پیش از ظهور امام شافعی، فقه اصول نداشته و مبنای صدور فتوا درک شخصی فقیه از منابع فقهی مانند کتاب و سنت بوده است.

تأثیر کار امام شافعی نه‌فقط بر فقهای شافعی مذهب، بلکه بر فقهای دیگر مذاهب نیز ملموس است. پس از آن بود که فقهای دیگر مذاهب با رعایت اصول فقه به تدوین کتب جامع فقهی در مذاهب خود پرداختند. لذا فقه امام

لطفاً مختصری درباره فقه اهل سنت توضیح دهید؟

«فقه اصطلاحاً به معنای علم به احکام عملی است که از ادله تفصیلی گرفته می‌شود. برخی از ادله احکام در نزد اهل سنت اتفاقاً بوده و بر آن اجماع است، مانند کتاب، سنت، قیاس و اجماع. بعضی دیگر از احکام اختلافی است، مانند استحسان، قول صحابی و مصالح مرسله. این موارد جزء مبانی استنتاج حکم به حساب می‌آیند که در هر زمان مجتهدین بنا بهره‌گیری از این موارد، احکام فقهی را استخراج می‌کنند. طبیعتاً قرآن و سنت از جایگاه ویژه‌ای در نزد اهل سنت برخوردار است و تا زمانی که نصوص از قرآن و سنت وجود داشته باشد، در فقه به باقی ادله رجوع نمی‌شود.

مسئله اجتهاد از چه جایگاهی در فقه اهل سنت برخوردار است؟

«اجتهاد از بدو ظهور پیامبر اکرم (ص) و در زمان حیات ایشان و در زمان خلفای راشدین وجود داشته است. پیامبر اسلام (ص) به برخی از صحابه، که آن‌ها را به‌عنوان مبلغ دین به مناطق مختلف می‌فرستاد، اجازه اجتهاد می‌داد و اجتهادهای متفاوت صحابه مورد تأیید پیامبر (ص) بوده است. پس از رحلت پیامبر (ص) و با گسترش سرزمین‌های اسلامی، در زمان خلفای راشدین، مسئله اجتهاد وارد مرحله تازه‌تری شد.

اداره سرزمین‌های جدید و حاکمیت شریعت بر این سرزمین‌ها نیازمند استفاده از اجتهاد بود، لذا با نگاه به سیر تاریخی می‌توان نتیجه گرفت که فقه اهل سنت با اجتهاد مشکل خاصی ندارد و همواره از آن استفاده کرده است.

شافعی به‌عنوان یک فقه‌دار اصول و دارای خریدپذیری درون‌مذهبی، نقش مهمی در تولید و توسعه حقوق اسلامی داشته است؛ البته مسئله حقوق چنان گسترده است که طبیعی است تحول حقوق اسلامی از دایره یک مذهب خاص خارج باشد، اما اگر نگاه تخصصی به این موضوع داشته باشیم، فقه امام شافعی نقش مهمی در توسعه حقوق عمومی در جهان اسلام داشته است.

علاوه بر آن، فقهای شافعی مذهب در تدوین فقه خانواده و معاملات بسیار قوی بوده‌اند. امام شافعی در کتب خود به‌طور تخصصی به مسئله فقه و حقوق در زمینه‌های مختلف می‌پردازد و میراث گران‌بهایی را برای دیگر فقهای شافعی مذهب بر جای می‌گذارد. شاگردان امام شافعی و سایر فقهای شافعی مذهب نیز در طول تاریخ، به پیوند فقه و حقوق اسلامی با صدور فتاوی فقهی مناسب و کاربردی می‌پردازند و در توسعه حقوق اسلامی نقش آفرینی می‌کنند. البته این تلاش فقهای شافعی مذهب در خصوص توسعه و حقوق اسلامی نافی تلاش فقهای دیگر مذاهب اسلامی نیست.

فقه حنفی که مبتنی بر فتاوی امام ابوحنیفه است و توسط ابو یوسف تدوین و جمع‌آوری می‌شود، به دلیل تأکید امام ابوحنیفه بر رأی در صدور فتوا، در برخی شاخه‌های حقوق اسلامی بسیار قوی است. به‌طوری‌که می‌توان گفت فقهای حنفی مذهب در حقوق خصوصی بسیار عمیق کار کرده‌اند و آثار و فتاوی زیادی را در این زمینه به جوامع اسلامی ارائه داده‌اند. در فقه مالکی و حنبلی کمتر شاهد چنین توسعه‌ای هستیم. فقهای مالکی مذهب بعدها در اندلس با دیدگاه‌های نوین به ارائه آثار فقهی می‌پردازند که غالب این فقها تحت تأثیر روش فقهی امام شافعی بوده‌اند. قبل از این تیمیه، فقهای حنبلی مذهب مبنای کار خود را دریافت فقه از حدیث قرار می‌دهند، اما این تیمیه با رعایت اصول فقهی در حقوق معاملات و حقوق مدنی فتوای بدعی را ارائه می‌دهد.

اکنون بسیاری از پیروان اهل سنت در ایران شافعی مذهب هستند، فقه شافعی در میان اهل سنت ایران چه جایگاه تاریخی دارد؟

«» ایرانی‌ها ابتدا توسط شاگردان امام شافعی در خراسان با مذهب شافعی آشنا شدند. گفته می‌شود اولین کسانی که مذهب شافعی را به ایران معرفی کردند، ابو عبدالله محمد بن نصر مروزی و احمد بن عمر بن سریق بودند که فعالیت آن‌ها به اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم برمی‌گردد. در مدت کوتاهی پس از ورود مذهب شافعی به ایران تقریباً کل جغرافیای آن زمان ایران تحت تأثیر این فقه قرار می‌گیرد.

عوامل رشد سریع فقه شافعی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: عوامل درونی و عوامل بیرونی. ازجمله عوامل درونی می‌توان به شخصیت و دانش خود امام شافعی و توانایی‌های فقهی، کتب علمی مذهب و مناظرات علمی ایشان اشاره کرد. امام شافعی در فقه بسیار پیچیده عمل کرده و فتوای او برای قرن‌ها راهگشا بوده است. علاوه بر آن ایشان آثار علمی و مکتوب دارند که پیش از ایشان هیچ فقهی نتوانسته این آثار را به‌وجود بیاورد؛ اما عوامل بیرونی، شاگردان امام شافعی، تلاش برخی شخصیت‌های تأثیرگذار مانند خواجه نظام‌الملک

و وجود مراکز علمی و فرهنگی به‌عنوان قوی‌ترین عامل‌های گسترش مذهب شافعی در ایران به‌شمار می‌رود.

بعدها در ایران مدارسی راه‌اندازی می‌شود، تحت عنوان نظامیه که فقه شافعی در آن فقه غالب بوده است. این مدارس را بزرگ‌ترین فقهای شافعی مذهب عصر خود اداره می‌کردند و نقش مهمی در تربیت فقها و ائمه جمعه شافعی مذهب داشتند. به‌دنبال آن توسعه و برتری علمی فقه شافعی در ایران، سبب توسعه و انتقال فقه شافعی از ایران به دیگر مناطق جهان اسلام می‌شود. درنهایت فقه شافعی را بازرگانان ایرانی و عرب و هندی به جنوب شرق آسیا بردند و توسعه اسلام بر مبنای فقه شافعی در این سرزمین را به همراه داشت.

به‌طور کلی وجود بزرگان فقه شافعی در ایران مثل امام‌الحریمین جوینی، امام محمد غزالی، ابوشجاع اصفهانی، ابونعیم اصفهانی، قاضی بیضاوی که هریک در زمان خود از علما و فقها و قضات بزرگ بوده‌اند، سبب تحکیم فقه شافعی در ایران و توسعه فقه شافعی از ایران به دیگر مناطق شده است. در یک نتیجه‌گیری می‌توان گفت، فقه شافعی همواره فقه غالب در ایران بوده و از قرن دهم هجری به بعد به‌دلیل فشار سیاسی صفویان و موج مهاجرت فقهای شافعی مذهب از ایران، درنهایت به یک فقه اقلیت تبدیل شده است.

در جنوب ایران غالب اهل سنت، پیرو فقه شافعی هستند. آیا این فقه شافعی با فقه شافعی قدیم یکی است یا تفاوت دارد؟

«» هر مذهب و فقهی برای تداوم نیازمند تحول و همگامی با تغییرات زمانی است. تعداد زیادی از مذاهب اسلامی در طول تاریخ از بین رفته‌اند و فقط چند مذهب باقی مانده‌اند. لذا فقه‌هایی می‌توانسته‌اند از مسیر زمان به‌سلامت عبور کنند که تغییرات اجتماعی و نیازهای عصر خود را بپذیرند، اما آنچه اکنون در جنوب ایران

به‌عنوان فقه شافعی حاکم است، بنا به‌ضرورت زمانه تفاوت‌های اجتهادی زیادی با فقه شافعی تاریخی در این خطه دارد. در شرایط فعلی، فقه شافعی در جنوب ایران به دو شاخه سنتی و جدید تقسیم می‌شود؛ شاخه سنتی، همان وارث مدارس دینی قدیم هستند که آثارشان تا به امروز باقی مانده است، اما با گذر زمان، اغلب این مدارس نیروی انسانی و فقهی و حتی

مدرس کافی ندارند. مکتب جدید همان شورای عالی مدارس دینی اهل سنت جنوب و هیئت فتواست که در اصول تابع مذهب شافعی است و تلاش می‌کند با رعایت اصول فقه شافعی و توجه به اصل اجتهاد در فقه، به نیازهای اساسی جامعه پاسخ مناسب دهد.

آیا غالب فقها و مدارس دینی اهل سنت جنوب ایران در شرایط فعلی خود را شافعی مذهب می‌دانند؟

«» در شرایط فعلی ما به دو دلیل شافعی مذهب هستیم؛ اول اینکه نمادهای مذهب شافعی را مثل قنوت، ده سلام

در نماز تراویح و... حفظ کرده‌ایم و این نمادها در واقع نماد مذهب شافعی هستند. دوم اینکه ما از روش امام شافعی و شاگردانش در فقه استفاده می‌کنیم. روش فقهی امام جوینی و امام نووی که از فقهای بزرگ شافعی مذهب بوده‌اند، اکنون مورد توجه مدارس دینی اهل سنت جنوب و هیئت فتواست. لذا در سطح کلان، شیوه فقهی هیچ مذهبی، جای مذهب امام شافعی را در جنوب نگرفته است.

اگر در جنوب ایران غالب فقها از روش امام شافعی در فقه استفاده می‌کنند، پس چرا این فقها با شافعی مذهب‌های سنتی در جنوب اختلاف نظر دارند؟

«» این اختلاف نظر به تعریف و روش استنباط ما از متون دینی برمی‌گردد. ما از روش خود امام شافعی و شاگردان قوی او استفاده می‌کنیم، مثل امام نووی و امام جوینی، اما مدارس دینی سنتی در منطقه جنوب با اینکه پرچم مذهب شافعی را برافراشته‌اند، به‌جای تکیه بر اصول و روش‌های اجتهادی امام شافعی، به بعضی از کتب شاگردان و ائمه شافعی بسنده می‌کنند و انعطاف‌پذیری در اجتهاد از دین و متون دینی و همگامی آن با جامعه را به دست فراموشی می‌سپارند.

اما به هر حال چون این روش سنتی آن‌ها در طول نسل‌های مختلف در مدارس دینی اهل سنت تدریس شده است، اغلب تصور می‌کنند که این همان روش مذهب اصیل شافعی است، در حالی که چنین نیست. به‌طور کلی، اعتقاد ما به اجتهاد در فقه است، در حالی که علمای سنتی و قدیمی شافعی اعتقاد زیادی به آن ندارند. لذا برخی از این افراد به هر فتوای جدیدی که بر اساس اجتهاد صادر شود، اعتراض می‌کنند و آن را بدعت در فقه شافعی می‌دانند و آن را خارج از مذهب شافعی تلقی می‌کنند، در حالی که چنین نیست و هدف ما خروج از فقه شافعی نیست، بلکه رعایت اصل اجتهاد است.

شاید برخی فقهای سنی شافعی مذهب تصور می‌کنند که روش جدید فقهی مذهب شافعی در منطقه جنوب، از اصول فقه شافعی دور شده و به فقه حنبلی یا سلفی نزدیک شده است.

برخی از فقهای بزرگ مثل امام شافعی توانستند ترکیبی از مبانی دو مکتب اهل حدیث و اهل رأی را ارائه دهند

«» این تفسیر درست نیست، زیرا ما کتاب ابوشجاع اقطاع و منهاج را در مدارس دینی جنوب تدریس می‌کنیم که کتاب پایه فقه شافعی است و با اینکه پایه تدریس بر پایه اجتهاد در اصول فقه هست معتقدیم مبنای اختلاف ما با شافعی مذهب‌های سنتی منطقه جنوب همین است و اگر مشابهت فقهی در برخی فتاوی با دیگر مذاهب وجود دارد، این مشابهت، علمی و اتفاقی است و به معنای پیروی از دیگر مذاهب نیست.

آیا مذهب شافعی جنوب با مذهب شافعی دیگر مناطق مانند کردستان، عراق و مالزی فرق دارد؟

« در آرای فقهی میان آن‌ها تفاوت وجود دارد؛ زیرا مذهب شافعی توسط یک نفر توسعه پیدا نکرده است، بلکه شاگردان مختلف امام شافعی در مناطق مختلف توسعه داده‌اند... پس طبیعی است که در برخی موارد اختلاف وجود داشته باشد، اما در اصول و مبنا همه یکی هستند و اشتراکات آن‌ها بسیار است، به طوری که می‌توان گفت ترکیب کلی اصول فقهی همه آن‌ها یکی است.

در شرایط فعلی رابطه فقه شافعی با سلفیت را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

« اگر منظور سلفی‌گری به معنای عام آن است که همه مذاهب اهل سنت در طول تاریخ به دنبال پیروی از سلف صالح بوده‌اند و ما نیز چنین هستیم. سلف صالح برای ما الگو هستند، اما اگر منظور از سلفی‌گری به معنای یک روش فقهی جدید و امروزی است، فقه شافعی حاکم در

جنوب ایران با سلفیت اختلاف نظر دارد. چرا که سلفیت به معنای مصطلح امروزی آن تأکید بر ظاهرگرایی دارد که به نظر ما این دیدگاه با مقاصد شرع و روش سلف صالح معارض است. این موضوع را شما در قضایای عملی و فتوایی مانند پوشش زنان می‌توانید ببینید که در این گونه فتواها، میان هیئت فتوای علمای اهل سنت جنوب با فتوای سلفی‌ها تفاوت وجود دارد، اما هنگامی که شما به اجتهاد روی می‌آورید، به‌طور ناخواسته ممکن است اجتهاد شما در برخی موارد به اجتهاد دیگر مذاهب نزدیک شود و این شرایط برای همه مذاهب وجود دارد. در برخی موارد حتی فتوای حنبلیه و سلفی‌ها به شیعه نزدیک است، ولی این به معنای هماهنگی میان آن‌ها نیست. شما در عمل می‌بینید که برخی فتاوی‌های شیعه و فتاوی‌های حنبلی مانند این تیمه‌سازی کامل دارد، مانند مسئله طلاق ثلاثه که کل ائمه اربعه معتقد به این هستند که با یک لفظ سه طلاق واقع می‌شود، اما فقهای شیعه و بعضی از سلفی‌ها چنین اعتقادی ندارند.

در شرایط فعلی رابطه و مرز میان مدارس دینی اهل سنت در جنوب با سلفیت چگونه است؟

« سلفی‌ها به دسته‌های مختلفی تقسیم می‌شوند. مادامی که بحث آن‌ها علمی بوده و کارشان مبنای فقهی داشته باشد، ما آن‌ها را می‌پذیریم، زیرا ما معتقدیم که پایه فقهی آن‌ها مذهب حنبلی است و حنبلیه یکی از چهار مذهب اهل سنت هستند. ما به دنبال دیکتاتوری مذهبی نیستیم و آرای فقهی دیگر مذاهب برای ما قابل احترام است. ولی هنگامی که بحث سلفی‌های تندرو و تکفیری‌ها مطرح شود، ما آن‌ها را تحمل نخواهیم کرد. حتی یک نفر آن‌ها را، زیرا بحث ما مدارای مذهبی است نه عنیت بخشیدن

به دیدگاه تکفیری‌ها و حذف مذهبی دیگران. هر تفکر مذهبی در میان اهل سنت از هر طیفی که باشد، هنگامی که این قاعده را بپذیرند در مدارس جنوب جایی ندارند و ما از توان آن‌ها استفاده می‌کنیم و اگر نپذیرند و به دنبال حذف دیگران باشند، جایی در سیستم اهل سنت جنوب نخواهند داشت. آیا نگران این نیستید که طلاب شما که در کشورهای عربی درس می‌خوانند سلفی شوند و برای شما ایجاد مشکل کنند؟

« ما منکر آن نیستیم که در برخی کشورها مثل عربستان جو عمومی سلفی است، ولی این طور نیست که همه مدرسان و اساتید آنجا سلفی باشند. مدرسان شافعی و حنفی هم آنجا هستند. در مدارس دینی کشورهای عربی بهترین اساتید اهل سنت جهان را دعوت می‌کنند. پس این گونه نیست که همه طلاب، سلفی تربیت شوند؛ البته در برخی کشورها مثل عربستان برخی

تبلیغات سوء علیه شیعیان وجود دارد که این تبلیغات بیشتر سیاسی است تا مذهبی. در مقابل برخی کشورهای عربی نیز رویه مدارا را در میان مذاهب مختلف در پیش گرفته‌اند. در برخی کشورهای عربی اوقاف جعفری مستقل است و دولت برای فعالیت مذهبی به آن‌ها امکانات دولتی می‌دهد تا بتوانند مسائل مذهبی خود را پیش ببرند. الگویی که می‌تواند در دیگر جوامع چندمذهبی مفید باشد. در حال حاضر غالب طلاب در جنوب ترجیح می‌دهند تحصیلاتشان را در همین مدارس جنوب بگذرانند تا اینکه برای تحصیل به کشورهای خارجی سفر کنند. ضمن اینکه خیلی از طلاب که قصد تحصیلات تکمیلی دارند هم مقصد اولشان کشورهای مثل مالزی یا سودان است، که در آنجا فقه شافعی و مالکی حاکم است، نه عربستان. به دلیل شرایط پیش آمده در روابط سیاسی بین دو کشور ایران و عربستان، پذیرش طلبه اهل سنت از ایران در این کشور بسیار کم شده است، زیرا دولت عربستان در نوع رفتار سیاسی و اداری میان ایرانیان، اعم از سنی و شیعه تفکیکی قائل نیست و برای تحصیل طلاب اهل سنت در کشور عربستان محدودیت‌های زیادی وجود دارد. ما اهل سنت جنوب در سال‌های اخیر تلاش کرده‌ایم با تقویت و روزآمد کردن مدارس دینی اهل سنت جنوب نیاز سفر به خارج برای تحصیل علوم دینی را در فقه اهل سنت به حداقل برسانیم هرچند که عملیاتی کردن این تدبیر هم مشکلات خاص خود را دارد. البته این نکته را هم نباید از نظر دور دانست که وقتی می‌گوییم علما و شیوخ عربستان، به این معنا نیست که همه شیوخ آنجا تندروی را ترویج می‌کنند، بلکه آنجا هم تکثر و دیدگاه‌های مختلف فقهی وجود دارد، هرچند ممکن است به‌طور مساوی امکان بروز نداشته باشند.

اگر نگاه تاریخی به سلفی‌ها داشته باشیم آن‌ها همواره

وجود داشته‌اند. در واقع آن‌ها اهل حدیث دوران ما هستند و همواره در طول تاریخ طرفدارانی داشته‌اند. تقریباً پیروان همه مذاهب به‌نحوی با مسئله نص‌گرایی و ظاهرگرایی روبرو بوده‌اند. اخباریون در مذهب جعفری نمونه‌ای از این نص‌گرایی محض هستند که برداشت خاص خود را از متون دارند و با دیدگاه‌های فقهی پیچیده، میانه خوبی ندارند.

چرا در جنوب تلاش نمی‌شود که میان فقه شافعی حاکم بر مدارس جنوب و سلفی‌ها مرزبندی مشخصی وجود داشته باشد؟

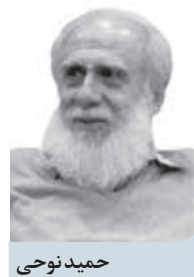
« مرزی‌بندی به معنای تفاوت فقهی است نه تخریب و تنش و درگیری و موضع‌گیری علیه دیگران. آن‌ها (سلفی‌ها) به عنوان یک شاخه فقهی (که متکی بر حدیث هستند) وجود دارند و در حدود خود محترم هستند و برخی فتاوی‌های آن‌ها از فتاوی‌های دیگر مذاهب جلوتر است، اما ما با آن‌ها تفاوت داریم. هیئت فتوا مستقلاً فتوا می‌دهد و کاری به فتوای سلفی‌ها در دیگر نقاط دنیا ندارد. به عنوان نمونه در همین بحث شروع و پایان ماه رمضان، سلفی‌ها معتقد به رؤیت ماه هستند و هیئت فتوای علمای اهل سنت جنوب معتقد به محاسبه ریاضی ماه. با این وجود هیئت فتوای علمای اهل سنت و جماعت جنوب گاهی متهم به بدعت در فقه شافعی و تخریب می‌شود. در حالی که در بحث رمضان شافعی‌های سنتی و سلفی‌ها با هم مشترک‌اند و هر دو معتقد به رؤیت ماه هستند و در مجموع نظری برخلاف هیئت فتوای علمای اهل سنت جنوب دارند.

دیدگاه شما نسبت به نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی حاکم بر کشور چیست؟

« ما معتقدیم این کشور، این سرزمین و این نظام متعلق به همه ایرانیان است. نباید قضایا را به گونه‌ای تفسیر کرد یا به گونه‌ای عمل کرد که بخشی از جامعه به‌سادگی از معادلات حذف شوند و یا از حقوق خود محروم شوند. ما پایبند به قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی ایران هستیم و در امور کلی از آن تبعیت می‌کنیم. ما اهل سنت ایران هستیم و متعلق به این سرزمین هستیم و کشور خود را دوست داریم. فقه اهل سنت ریشه‌های تاریخی در ایران دارد و برای قرن‌ها مذهب غالب مردم این سرزمین از مذاهب اهل سنت فقه شافعی بوده است. بزرگ‌ترین شخصیت‌های تمدن ایرانی که هویت ایرانی مثل دانش، ادبیات فلسفه را برای ما به میراث گذاشته‌اند، پیرو یکی از مذاهب اهل سنت و در رأس آن‌ها مذهب شافعی بوده‌اند.

در شرایط فعلی، ما اهل سنت ایران در مسائل فقهی طبق فقه خودمان عمل می‌کنیم. نباید به فتوای ما در امور فقهی انتقاد شود، زیرا قانون اساسی چنین حقی را برای مذاهب اهل سنت به رسمیت شناخته است. در قانون اساسی کشور ما بر آزادی مذهبی دیگر مذاهب اسلامی تأکید شده است. مسئولان نیز باید در عمل به این قانون پایبند باشند و دگرزیستی فقهی و استقلال مذهبی اهل سنت را به رسمیت بشناسند و از ترویج مبانی‌ای که با اصول فقهی و مذهبی اهل سنت همخوانی ندارد، در میان اهل سنت جلوگیری کنند، زیرا دخالت یک مذهب در مذهب دیگر مشکل‌آفرین است و سبب تشدید اختلافات می‌شود. ■

زبان و سلطه



حمید نوحی

جوشی و نه قند و خوراکی دیگر. با تعجب از همسر پرسیدم این‌ها شاید برای فروش است. پاسخش خنده‌ای تمسخرآمیز به من بود که با کنجکاوی این دم و دستگاه را برانداز می‌کردم. خانم منشی دو لیوان چای برایمان آورد. درحالی که آن را می‌نوشیدیم آقایی با سراسین‌ها و یقه و دکمه‌های براق برنزی در حدود سی و پنج‌ساله با چابکی بدون نگاه به این طرف و آن طرف و مستقیماً به داخل یکی از اتاق‌ها رفت. با نگاهی به یکدیگر حالی کردیم که خودش است. تشخیص اینکه خودش است البته هوش زیادی نمی‌خواست چون آن‌جور آمدن مستلزم بلند شدن و به‌جا آوردن شرط ادب از طرف منشی‌ها نیز بود.

بالاخره نویتمان رسید. وارد شدیم دو برگ احوال بیمار را به دست آقای دکتر دادیم و نشستیم. با تعارف به همدیگر همسر شروع کرد. گزارش حال خود را داد. آقای دکتر هم پس از چند پرسش و یادداشت‌برداری شروع کرد به انشای دستورات رژیم غذایی. صبح این‌جوری، ظهر این‌جوری و شب این‌جوری و دو میان وعده به این ترتیب، می‌خوری، نمی‌خوری و تمام. نوبت به من رسیده بود. مکث کردم. باید چیزی می‌گفتم. گفتم من منصرف شده‌ام. پرسید: چرا، ترسیدی؟

- نه مشکلی اخلاقی دارم.

- چه مشکلی؟

- مشکلم این است که نمی‌خواهم کسی دست کم سی سال جوان‌تر از خودم با من «توتوایه»^۲ کند.

دکتر با تعجب نگاه کرد و پرسید یعنی چه؟

توضیح دادم که «توتوایه» در زبان فرانسه یعنی با مخاطب توتو کردن، یعنی با صرف فعل به‌صورت مفرد سخن گفتن، یعنی به‌جای بفرمایید، بخورید، بیاشامید، برگه‌تان را به من بدهید که در اکثر فرهنگ‌ها از جمله در فرهنگ زبان فارسی نشان ادب و احترام به مخاطب است بگوییم، بده، بگیر، بنشین، بخور و... چیزی که در فرهنگ ما رایج نیست.

جناب دکتر توضیح داد که اولاً من چندان هم جوان نیستم، سی و هفت سال دارم. استاد هستم، به‌علاوه به ما یاد داده‌اند که برای ایجاد رابطه بهتر و راحتی بیمار این‌طوری صحبت کنید. عرض کردم: جناب دکتر روان‌شناسی می‌گویند در سه مورد انسان‌ها با یکدیگر خودمانی صحبت می‌کنند: ۱. روابط صمیمانه بسیار نزدیک؛ ۲. به‌منظور از میان برداشتن حریم‌ها و قاتی‌پاتی شدن و دختر بازی؛ ۳. به‌منظور برقراری رابطه قابل سوءاستفاده فرادست - فرودست. افزون بر این‌ها در فرهنگ ما با احترام حرف زدن یعنی فعل جمع به کار بردن ارزش است. اگر شما می‌بینید در کشورهای غربی با هم «توتوایه» می‌کنند دوطرفه است. آن‌هم نه همه‌جا، بلکه تحت شرایط و روابط خاص. ما که خود سال‌ها در غرب زندگی و تحصیل کرده‌ایم دست کم در اروپا و کانادا به‌ویژه در رابطه بیمار و پزشک چنین چیزی ندیده‌ایم. گفتم در جامعه ما هم تا به حال اصلاً چنین چیزی رسم نبوده، آیا شما به‌عنوان یک استاد که با دانشجو «توتوایه» می‌کنید او هم می‌تواند با شما «توتوایه» کند؟ اگر این نوع رفتار را از فرهنگ غربی اقتباس کرده‌اید نابه‌جا به کار می‌برید. مگر شما نمی‌گویید به شما آموزش داده‌اند که برای راحتی بیمار این‌گونه سخن بگویید، من که اصلاً با این نحوه گفت‌وگو راحت نیستم.

نه عذرخواهی و نه اصلاح طرز سخن گفتن، بلکه برعکس برای اینکه مبدا کم بیاورد

مدت‌ها بود از مشاهده انواع نمودهای روابط نابرابر میان انسان‌ها رنج می‌بردم. در روابط روزمره شاید نمود نابرابری بیش از هر چیز در زبان روزمره یا فرهنگ زبانی بارز و ملموس است. موضوع زبان و بازتولید قدرت (بخوانید نابرابری) در علوم انسانی، فلسفه و هنر مطرح شده است. یکی از عرصه‌هایی که روابط نابرابر و سلطه‌گرانه در فرهنگ زبانی آن به‌خوبی مشهود و قابل احساس است عرصه رابطه پزشک و بیمار است. فرهنگ زبانی یا ارتباط گفتاری بین پزشک و بیمار را هر جا به پرسش گذاشتم،

مشاهده کردم مردم چه دل‌پردری از این روابط نابرابر زبانی دارند. در این مختصر می‌خواهم پرسش از زبان یا بهتر بگویم فرهنگ زبانی در حرفه پزشکی و به‌خصوص ارتباط با بیمار را بهانه ورود به بحث اصلی یعنی زبان روزمره و سلطه قرار دهم؛ زیرا تقریباً تمام مردم این رابطه یک‌طرفه فرادست - فرودست (والد - کودک) را بیش از هر جای دیگری در این عرصه تجربه کرده‌اند.

برای نمونه خانم فرزانه طاهری نویسنده، مترجم و ویراستار سرشناس، در رنج‌نامه‌ای که پس از درگذشت همسرش، شادروان هوشنگ گلشیری، منتشر کرد در چند جمله پراحساس می‌نویسد: «چرا تا بیمار بستری می‌شود انگار شخصیت و هویتش را هم با رخت‌های بیرونش آویزان می‌کنند؟ اول برای همه از صدر تا ذیل می‌شود «تو» عزتش انگار پشت در بیمارستان می‌ماند، از نحوه جابه‌جا کردنش تا... نمی‌توانم بگویم کودک می‌شود، اصلاً دیگر شخص نیست. هر قدر هم که سر و کار داشتن با بیمار و با مرگ برای پزشک و کادر درمانی عادی شده باشد، باز نمی‌توانم این «هیچ‌شدگی» را ببینم. بعضی وقت‌ها ذکر وقایع بسیار گویاتر از هرگونه شرح و تفصیل نظری است. اجازه دهید پس از شرح سه داستان واقعی گویای برابری و نابرابری زبانی - نماد استبداد و دموکراسی - به کنکاش نظری بیشتری بپردازیم.

داستان روابط نابرابر بیمار و پزشک در ایران

نیم ساعت زودتر از موعد مقرر رسیده‌ایم. شاسی زنگ در را فشار می‌دهیم. در باز می‌شود. در راهرو خانمی شیک‌پوش به استقبالمان می‌آید. خودمان را معرفی می‌کنیم. به سالن انتظار مطب هدایت می‌شویم. مطب که چه عرض کنم یک کلینیک زیبایی، رژیم لاغری، تغذیه و از این‌جور چیزها. گرچه ما هم برای گرفتن رژیم غذایی (تغذیه‌درمانی) به اینجا مراجعه کرده‌ایم، ولی از شواهد امر چنین برمی‌آید که اینجا تجارت هم جریان دارد.

برخورد دو خانم جوان به‌عنوان دستیار و منشی، پنجره بزرگ تمام‌شیشه‌ای به سمت حیاط، با چند دستگاه بدن‌سازی، صندلی ماساژ و... فضای سبز حیاط، در مجموع فضای مطبوعی را تشکیل می‌دهد. می‌نشینیم، بلافاصله برگه‌های گزارش حال بیمار به دستمان داده می‌شود. درحالی که به‌اتفاق همسر مشغول پر کردن آن‌ها هستیم و طبق معمول برحسب روحیه‌مان هر کدام به سبک خود، من آهسته و با دقت و با جزئیات و همسرم سریع‌تر و چابک‌تر و زودتر تحویل می‌دهد. روی میز جلوی مبل‌هایی که نشسته‌ایم چند فنجان و یک قوری زیبا قرار دارد که ابتدا تصور کردم برای پذیرایی مراجعه‌کنندگان از خودشان است؛ اما هر چه دقت کردم نه چایی دیدم و نه دستگاه آب

با همان ادبیات دستورات را تکرار کرد. خداحافظی کردیم و بیرون آمدیم.

داستان روابط برابر انسان‌ها در کانادا

هنگامی که مشغول عکس برداری از آسمان خراش دفتر مرکزی آی بی ام در مونتreal کانادا بودم، کارکنان انتظامات (بخوانید حراست) مانع شدند. وقتی اصرار مرا دیدند نگفتند «برو» پیش فلائی، بلکه با احترام گفتند «بروید» به ژولی بگوئید و من حتی نام «ژولی» را در آن لهجه فرانسوی-کانادایی تشخیص نمی‌دادم. بالاخره وقتی گفتند «ژولی اسمیت» طبقه بیست و چهارم، فهمیدم منظورشان خانمی است دارای مقامی مهم به نام ژولی و با نام فامیل اسمیت. وقتی از آسانسور طبقه بیست و چهارم که آخرین طبقه این آسمان‌خراش بود خارج شدم فهمیدم بخش حراست است و ژولی رئیس کل حراست آنجاست. به محض ورود به خانم منشی گفتم: با خانم ژولی اسمیت کار دارم. با احترام دعوت به نشستن کرد. بعد از چند لحظه خانمی جوان و خوش پوش آمد و گفت من ژولی هستم بفرمایید: درخواستم را مطرح کردم. با احترام گفت بفرمایید از هرکجا خواستید عکس بگیرید. اگر عوامل حراست مانع شدند، به آن‌ها بگوئید با «ژولی» تماس بگیرید.

داستان سوم: پاریس

وقتی با میشل بن سائیک، فیلسوف و روان‌کاو مطرح فرانسوی که مترجم کتاب‌هایش بودم، برای اولین بار در کافه‌ای در جنوب فرانسه با یکدیگر قرار ملاقات داشتیم هنگام سلام و احوال‌پرسی به‌طور ناخودآگاه یک لحظه با من «توتوایه» کرد؛ اما هنوز جمله‌اش تمام نشده بود که به خود آمد و با یک حالت انفعال و پشیمانی پرسید معذرت می‌خواهم آیا می‌توانیم «توتوایه» کنیم. پاسخ دادم با کمال میل و از آن به بعد او میشل شد و من حمید، خیلی صمیمانه. این هم رسم و آداب معاشرت فرانسوی‌ها. آنجا هم رابطه زبانی برابر میان احاد افراد برقرار است. بی‌تکلیفی و آشوب نیست، رابطه بالادست و پایین دست نیست.

تحقیق فراگیر

فرهنگ زبانی سلطه در جامعه ما نه فقط در عرصه پزشکی، بلکه در تمام عرصه‌ها، هر جا که یک طرف رابطه محتاج طرف دیگر است، هر جا که ریش شما در دست دیگری است، نیز وجود دارد و حاکی از بحران اخلاقی و زیبایی‌شناختی روابط متقابل در جامعه ماست. این رابطه نابرابر در حرفه پزشکی شدیدتر است به خاطر اینکه جان و سلامت شما در دست پزشک است. در شهرداری، در دارایی، در برابر پلیس، در برابر قضات، دانشجو در برابر کادر اداری و آموزشی و هر جا که شما در موضع درخواست برای انجام کاری قرار دارید، می‌خواهید به کارتان رسیدگی شود، یا در موضع پایین‌تر در سلسله مراتب قدرت یا ثروت قرار دارید، این مناسبات تحقیق‌آمیز و سلطه‌گرانه به نسبت فاصله وضعیت طرفین شدیدتر می‌شود. نظریه‌بافی نمی‌کنم از تجربه زیسته شخصی‌ام سخن می‌گویم. خاطراتی که در زوایای ناخودآگاه حک شده و هر بار به مناسبتی تداعی می‌شود و سر برمی‌آورد: در حدود بیست سال پیش در یکی از کلاتری‌ها (مقر نیروی انتظامی بالای

شهر تهران) از نزدیک دیدم و به گوش خود شنیدم که افسری (هم‌تراز سرهنگ) که به او می‌گفتند سردار با وجهه‌ای انقلابی و مسلمان (نامش را از روی پلاک سینه‌اش خواندم) یک سرباز وظیفه را به اشاره و به نام «نکبت» پیش خود فراخواند. سرباز بی‌پناه هم با سلام نظامی شرط اطاعت و ادب به‌جا آورد و به دنبال اجرای دستور رفت. ناگفته نماند که اگر من انسان مسئولی

بودم باید یک عکس‌العملی نشان می‌دادم و هنوز از بابت این انفعال خود را سرزنش می‌کنم. در جامعه‌ای که روابط بنده - سرور (بخوانید برده - ارباب) به‌طور عمیقی ریشه دوانیده و موجب تحکیم قدرت ظاهری می‌شود. همه‌جا یک طرف میز با طرز حرف زدن خودبزرگ‌بینانه و برتری طلبانه طرف دیگر روبه‌رو است. طرفه آنکه این طرف و آن طرف همواره جا عوض می‌کنند. آن طرف میز گاهی در این طرف میز قرار می‌گیرد و به‌نوبه خود این تحقیر را احساس و تحمل می‌کند، در خود فرومی‌برد تا وقتی در موضع محکم خود

قرار گرفت تلافی کند. به این ترتیب روابط نابرابر به‌طور مرتب و بی‌وقفه بازتولید می‌شود. هرکس در مقام و جایگاه برتر انتقام جایگاه ضعیف خود را از دیگری می‌گیرد. چرخه معیوب روابط نابرابر، ناراضی، انباشت عقده از ناتوانی نشان دادن عکس‌العمل مناسب همواره ادامه می‌یابد. ناتوانی و ناراضی‌تی که ریشه‌های عمیقی دارد و زبان صرفاً نمود بارز آن است. ناراضی‌تی انباشته‌شده هنگامی که مفری برای ابراز پیدا نکند، انباشته و سپس انفجاری می‌شود این است که در جوامع ناراضی همچون جامعه ما، روابط فردی، بین فردی و اجتماعی همواره انفجاری است. زن در برابر شوهر، فرزند در برابر والدین، دانشجو در برابر نظام آموزشی، کارمند در برابر رئیس، کارگر در برابر کارفرما، ارباب رجوع در برابر کارمند و بالاخره مردم «زبان بسته» در برابر حاکمیت «زبان‌دراز».

نعل وارونه

مقابله با این تحقیر فراگیر یا هضم آن به آشوب زبانی و رفتارهای عجیب و پیچیده‌ای در فرهنگ ما منجر شده و به صورت‌های افراط و تفریط (در ادب و بی‌ادبی)، پیچیدگی و شوخ‌طبعی، طنز، تصنع و ابداع راه‌حل‌های متنوع و خلاقانه بروز می‌کند. این همه باعث می‌شود کمتر خودمان باشیم و با فرهنگ‌های زبانی ساده‌تر جوامع دیگر مشکل پیدا کنیم. متقابلاً بدیهی است اگر این فرهنگ زبانی را بخواهیم کنار بگذاریم با مردم جامعه خود دچار مشکل می‌شویم. زبان را نمی‌توان با اراده‌ای مشخص تحمیل کرد. مثل اینکه بخواهیم در برابر سیل جمعیت که به‌طرف ما می‌آید در جهت مخالف حرکت کنیم. زبردست و پاله می‌شویم.

زبان پریشی دوسویه: شیزوفرنی یا آشوب؟
رجال سیاسی ما از یک طرف ما را «عزیزانم» خطاب

می‌کنند و از طرف دیگر «یک‌مشت گوساله» و «خس و خاشاک». در چنین فضایی برای مهم نشدن به تکبیر از طرف «ملت شریف ایران» سخن خود را به‌جای یک سلام ساده با جملاتی پرطمطراق همچون «با سلام و عرض ادب و احترام» آغاز می‌کنیم.

یک پرسش اساسی این است که کدام‌یک از این‌ها اصیل و قابل اعتماد است: «عزیزانم»، «خس و خاشاک»، یا «ملت شریف ایران»؟ با عرض معذرت گمان

می‌کنم «خس و خاشاک» و «گوساله» بنیادی‌تر و عمیق‌تر است. چرا؟ چون رفتارمان با «دیگری» حاکی از چنین باوری است. ما دیگری را نه به رسمیت می‌شناسیم و نه به او احترام می‌گذاریم. دیگری (Autrui) برای فرانسوی‌ها، عرب‌ها و برای آلمانی‌ها، ترک‌ها و برای امریکایی‌ها سیاهان و امروز برای همه جریان‌های دست راستی آن‌ها همه مسلمانان، برای ما ایرانی‌ها، دیگری، هرکس دیگری غیر خودمان است. «غیرخودی‌ها» (بخوانید بی‌خودی‌ها) حزب

دیگر، دسته دیگر، گروه دیگر، شخص دیگر، فراکسیون دیگر (به‌ویژه دگراندیشان و...) هستند تا جایی که خودمان تنها و تنها خودمان می‌مانیم که بسیار عالی و پسندیده، محبوب خداوند و حتی مقدس هستیم.

خشم تاریخی نهفته در درون ما همه چیز و اول از همه زبانمان را به آتش می‌کشد. چون راحت‌ترین، در دسترس‌ترین و کم‌هزینه‌ترین چیزی است که برای انتقام‌جویی در اختیار داریم. به‌ویژه وقتی در قلعه دفاعی مستحکم خودمان (بخوانید اتومبیل شخصی‌مان) هستیم و آتش خشممان بر علیه آن «دیگری» زبانه می‌کشد: «احمق، گوساله، مادر فلان...» حتی اگر خطای راننده «دیگر» در حد آهسته‌تر رفتن باشد، از بوق ممتدی هم برای دیدن در کوره آتش خشم استفاده می‌کنیم. شاید به این دلیل است که زبان شعر ما در همه چیز آن قدر قوی و تأثیرگذار است: طنز در پاسخ به سرکوب، عشق به جبران نامرادی، عرفان در پاسخ به جهان ناآرام و رام‌نشدنی، مداحی برای تسلیم شدن شرافتمندانه به جبر روزگار و ... شهرآشوبی و ساختارشکنی در برابر هنجارها، عرف و ساختار؛ و شاید همین است که به‌صورت دوره‌ای منجر به انقلاب‌های آتش‌فشانی سیاسی می‌شود و ایران را علاوه بر «سرزمین لرزه‌های ارضی» به‌عنوان سرزمین لرزه‌های سیاسی به جهانیان شناسانیده است.

دور باطل: کودک و انقلاب

«خودمداری» خصیلتی که با عنوان مشابه و مترادف طی چهل سال اخیر تعدادی از اندیشمندان روی آن کار و پژوهش کرده‌اند به صورت‌های متنوع و پیچیده در زبان ما، بازتاب یافته. گاهی بسیار خودکم‌بین و متواضع می‌شویم و گاهی بسیار مغرور و خودبزرگ‌بین. بنا بر نظریه روان‌شناختی آریک برن در وجود هر فرد سه

خشم تاریخی نهفته در درون ما همه چیز و اول از همه زبانمان را به آتش می‌کشد. چون راحت‌ترین، در دسترس‌ترین و کم‌هزینه‌ترین چیزی است که برای انتقام‌جویی در اختیار داریم

بخش والد، بالغ و کودک وجود دارد که از هنگام تولد تا مرگ با شدت و ضعف و به اشکال گوناگون تظاهر می‌کنند. در واقع در وضعیت سالم روانی علی‌القاعده باید به موازات رشد سنی و عقلی، وجه بالغ انسان که وضعیتی منطقی و عقلانی و خلاق است بر وضعیت ناخودآگاه عاطفی، سلطه‌پذیر «کودک» و وضعیت آمرانه «والد» غلبه و آن را مهار کند. آقای علی محمد ایزدی تکمله‌ای بر این نظریه زده و می‌گوید ما ایرانیان یا اساساً فاقد وجه بالغ هستیم و یا بالغ بسیار ضعیفی داریم. از این رو است که با وجه «والد» بسیار قوی داریم و مستبد هستیم و با وجه «کودک» بسیار قوی و استبدادپذیر. یا زورگو هستیم یا مظلوم. هم از این روست که در سازمان‌های ما روش‌های استبدادی موفق‌تر از روش‌های دموکراتیک و لیبرال است. به طوری که در هر سازمانی حتی تعاونی‌ها و سازمان‌های مردم‌نهاد آن‌چنان‌که تجربه پس از انقلاب هم نشان داد اگر نگویم یک قلدر، دست‌کم یک خودبزرگ‌بین بر بقیه حاکم شده و سازمان‌ها از مسیر مفروض اولیه خارج می‌شوند. این واقعیت که ویژگی‌های اخلاقی و روانی ما - همچون هر پدیده دیگر - به دنبال تغییر شرایط اجتماعی ملی و جهانی به تدریج در حال تحول است تردیدی نیست. نگارنده اعتقادی به ثبات حتی در ذات اشیا ندارد که موضوع بحث جداگانه‌ای است. موضوع بحث در این مختصر انعکاس واقعیت‌های اجتماعی و تاریخی در زبان و جلوه‌های زیبایی‌شناختی آن است. چه ارتباطی بین کودک و انقلاب وجود دارد. اگر با کودک خوب رفتار نشود که غالباً نمی‌شود کودک برای دسترسی به خواسته‌های خود در برابر والد فریاد و شیون سر می‌دهد، می‌شکند، می‌ریزد، بازی را به

هم می‌ریزد؛ و البته کتک می‌خورد، به خواب می‌رود تا هنگام عصیان دیگر. «ملت» هم همین حال را دارد، اطاعت می‌کند، تحقیر می‌شود، سر خم می‌کند، در خود فرو می‌رود تا ناگهان انباشت دردها از درون او را منفجر کند. این است وضعیت تاریخ سیاسی جامعه ایران که به سوزمین زلزله‌ها مشهور است. زلزله‌های سیاسی و اجتماعی ایران نیز از همان جنس زلزله‌های ارضی آن است که هر چند سال یک بار با انباشت نیروهای پنهان درونی در لایه‌های عمیق زمین سر باز می‌کند و زمین و زمان را زیر و رو می‌کند.

زبان بازی

به یاد می‌آورم، شادروان مهندس بازرگان پنجاه سال پیش از این، از زبان ریاکارانه ما شکوه می‌کرد. می‌پرسید وقتی می‌گویم بله قربان یا قربانت بروم، فدایت بشوم یا امثال این کلام‌های تهی از اراده واقعی آیا واقعاً می‌خواهیم یا دست‌کم حاضریم خودمان را فدای مخاطب کنیم. اگر نیستیم پس دورویی می‌کنیم، دروغ می‌گوییم. یا اگر می‌گوییم



ارادت‌مندم واقعاً خود را مرید مخاطب می‌دانیم. به نظر می‌رسد این دوگانگی و ریاکاری زبانی نه تنها کاهش نیافته بلکه شدیدتر شده است. چاکرم، مخلصم، نوکرتم کفایت نمی‌کرد از ترکیب حروف اول این سه گانه «چمنتم» اختراع شد؛ یعنی هم چاکر و مخلص و هم نوکر. برای اینکه مبدا چیزی کم گذاشته باشیم. کار به جایی رسیده که اگر با زبان عموم سخن نگوئیم و فرهنگ عامه را طرد کنیم، روابطنم مختل می‌شود. در ایام جوانی سخن آن دانشمند فرزانه سخت به جانم نشست و سعی کردم زبان خود را پالایش کنم در نتیجه

پایبندی به این منطق نمی‌توانستم خیلی از تعارفات معمول را به کار برم. مثلاً به همه بگویم عزیزم! عزیزانم! تا می‌خواستم ایسین واژه عزیزم را به کار برم، ابتدا به این فکر فرو می‌رفتم که آیا این آقا یا خانم را چه اندازه عزیز می‌دارم؟ باید بیش از سخن گفتن به اعماق دل خود مراجعه می‌کردم در واقع سعی می‌کردم بنا بر سخن حضرت علی (ع) زبانم پشت قلبم باشد نه قلبم پشت زبانم.^۳

بی‌سروزبانی

در عکس‌العمل به این فرهنگ زبانی عامیانه از آن طرف بام افتاده بودم، حتی با همسر و فرزندان و نزدیک‌ترین دوستان نیز این زبان را به کار نمی‌بردم. به‌طور دیالکتیکی آنتی‌تر آن

زبان‌بازی‌های کم‌مایه و چاپلوسانه تبدیل به کم‌گویی (بخوانید فلج زبانی) و بی‌سروزبانی شده بود. در اینجا بود که نمی‌توانستم با همه بجوشم، فقط با یاران همدل که آن‌ها هم شاید همین وضعیت را داشتند جوش می‌خوردم که زبان یکدیگر و شاید بی‌زبانی یکدیگر را خوب درک می‌کردیم. «تو خونه سیاه کلبم بیرون خونه

آقا کلم!» شاید بیانگر سابقه رفتاری چنین وضعیتی است که بحث آن در این جا نمی‌گنجد ولی می‌توان گفت افزون بر بیان روحیات و خلقیات بیانگر یک واکنش یا فرآکنش اجتماعی دیالکتیکی است. فرآکنشی که در فرهنگ فرانسوی به آن حاشیه‌ای‌ها مارژینو^۴ می‌گویند. کناره‌ای‌ها یا پیرامونی‌ها، یا فرعی‌ها: کسانی که با جمع، مردم، با عموم و عوام در همه‌چیز تفاوت دارند. در عقاید، سیر و سلوک، آداب و ادب زندگی، رفتار و گفتار. کسانی که در متن زندگی، وسط معرکه نیستند. هیچ معرکه‌ای، معرکه اقتصاد، بازار، سیاست، فرهنگ، هنر و زبان. آدم‌های خاص. وضعیتی که می‌تواند تداعی‌کننده رمانتیک‌های اوایل قرن نوزدهم اروپا باشد. روشنفکرانی که خود را برتر از عوام‌الناس می‌دانستند، صاحب‌خانه، پلیس، خرده‌فروش و ... (بگذریم که بی‌مهری و تلاش در عدم وابستگی به زن و فرزند و خانواده در نسل ما، نسل انقلاب علت آرمان‌خواهی سیاسی عمیق دیگری هم داشت که در جای خود به آن خواهیم پرداخت و خلاصه‌اش این است که نمی‌خواستیم آن‌ها سدی میان ما و خلق باشند

و یا آن‌ها را از هیچ نظر از عموم خلاق ممتاز کنیم). به تدریج متوجه شدم که این هم نمی‌شود. وقتی با توده مردم سر و کار داری، باید با زبان آن‌ها سخن بگویی وگرنه نمی‌توانی با آن‌ها دمخور شوی. کارت پیش نمی‌رود، سوءتفاهم پیش می‌آید، تصور می‌کنند خودت را می‌گیری، تکبر می‌ورزی، خشک مرام یا چه می‌گویم اصلاً بی‌مرام هستی.

متأسفانه در چهار دهه اخیر دورویی و ریاکاری در زبان تشدید شد و اشکال گفتاری و نوشتاری غلوآمیزی پیدا کرد. یک نمونه از آن انشاءها و خطابه‌های غلوآمیز درباره اشخاص و نهادها، شیوع خطابه‌های وقت‌گیر تهی از معنی در رسانه‌های رسمی و در ادبیات برگزیدگان و رجال سیاسی، فرهنگی و هنری است. به‌عنوان نمونه چسباندن واژه محترم به شخصیت‌های حقوقی مثل شهرداری محترم، قوه قضائیه محترم، مجلس محترم، وزارت محترم و ... عرض سلام و ادب و احترام خدمت بینندگان یا شنوندگان عزیز یا حضار محترم، یا تقدیم به مقام والای... یا خود را جان‌نثار، فدوی و بندگان عالی‌ترین مقام دانستن که نه از جانب عوام‌الناس بلکه از جانب رجال و شخصیت‌های مهم و بزرگ به کار می‌رود.

به اعتقاد نگارنده این همه زبان‌پریشی ریشه در تاریخ استبدادی طولانی ما دارد. آنجا که برای بالا رفتن از نردبان حاکمیت یا صرفاً برای تظلم، نه تنها رعایا نسبت به ارباب بلکه در تمام سلسله‌مراتب قدرت اجتماعی و سیاسی مقامات پایین‌تر ناچار بودند نسبت به مقام‌های بالاتر ارادت‌مندی و تمکین خود را ثابت کنند.

نگاه به تاریخ

منشأ این نوع رابطه نابرابر، بالا و پایین، ارباب و رعیت (در اصطلاح نیچه‌ای: سرور - برده)، آن طرف میز و این طرف میز از یک طرف روحیه خودمدراری است و از طرف دیگر استمرار روابط نابرابر عصر فئودالی. یک طرف حضرت‌والا و طرف دیگر بندگان حضرت اقدس، یک طرف ارباب و خان‌طرف دیگر برده و رعیت. بالاترین جای اتاق پذیرایی شاه‌نشین است و به ترتیب که می‌آیی پایین‌تر تا جلوی در اتاق به

کوچک‌ترین‌ها و کم‌ترین‌ها در سلسله‌مراتب قدرت و ثروت می‌رسد.

می‌توان برای کشف ریشه‌های این زبان دو قرن به عقب رفت. جیمز موریه، صاحب داستان معروف حاجی‌بابای اصفهانی در زمان فتحعلی شاه قاجار، در «سیاحت ایران» می‌نویسد:

«... در تمام دنیا مردمی به لاف‌زنی ایرانیان وجود ندارد. لاف و گزاف اساس وجود ایرانیان است هیچ ملتی مانند ایرانیان منافق نیست و چه بسا موقعی که دارند با تو تعارف می‌کنند باید از شرشان در حذر باشی. ایرانیان تا دلت بخواید حاضرند به تو قول و وعده بدهند که اگر احیاناً از آسیبی، مزروعی، خانه‌ای و یا هر چیز دیگری در حضورشان تعریف و تمجید نمایی... می‌گویند تعلق به خودتان دارد و عیب دیگری هم که دارند دروغ‌گویی است که از حد تصور خارج است. یکی از وزرا به یکی از اعضای سفارت فرانسه می‌گفت «ما در روز پانصد بار دروغ می‌گوییم و با وجود این کارها ما همیشه خراب است.»^۵

در حاجی‌بابای اصفهانی

«... دروغ ناخوشی ملی و عیب فطری ایشان است و «قسم» شاهد بزرگ این معنی. قسم‌های ایشان را ببینید. سخن راست را چه احتیاجی به قسم است. به جان تو به جان خودم، به مرگ اولادم، به روح پدر و مادرم، به شاه، به جقه شاه، به مرگ تو، به ریش تو، به سیل تو، به سلام علیک، به نان و نمک، به پیغمبر، به اجداد طاهرین پیغمبر، به قبله، به قرآن، به حسن و حسین، به چهارده معصوم، به دوازده امام، از اصطلاحات سوگند ایشان است. خلاصه آنکه در روح و جان مرده و زنده گرفته سر و چشم و سبیل مبارک و دندان شکسته و بازوی بریده تا به آتش و چراغ و آب حمام، همه را مایه می‌گذارند تا دروغ خود را به کرسی نشانند...»^۶ کمی دورتر در چهار قرن پیش شاردن، سیاح فرانسوی در زمان صفویه، می‌نویسد:

«... ایرانیان بسیار مخفی‌کار و متقلب و بزرگ‌ترین متخلفین عالم هستند و در دناوت هم بی‌همتا می‌باشند. به‌غایت دروغ‌گو هستند و کارشان هم پرگویی و قسم و آیه است...»^۷

کمی دیگر، برگ‌های تاریخ را به عقب ببریم. هفت قرن پیش در عهد مغول، عبید زاکانی در رساله «صد پند و تحریفات» می‌نویسد:

«تا تویند سخن حق مگویند تا بر دل‌ها گران مشوید و مردم بی‌جهت از شما نرنجند.»

«حاکمی عادل و قاضی که رشوت نستاند و زاهدی که سخن به ریا نگوید و حاجی که بادیانت باشد و... صاحب‌دولت در این روزگار می‌طلبد...»^۸

استاد فقید عباس اقبال در مقدمه دیوان عبید وضعیت تاریخی ما را این‌گونه تصویر می‌کند:

«در جامعه‌ای که اکثریت افراد آن تعلیم نیافته و از نعمت رشد اخلاقی نصیبی نداشته باشند و بر اثر توالی فتن و ظلم و جور و غلبه فقر و فاقه در حال نکبت سر کنند، خواهی‌نخواهی زمام اداره و اختیار امور ایشان به دست چند تن مردم مقتدر و طرار و خودرأی و خودکام که جز جمع مال و استیفای حظ‌های نفسانی مقصد و منظوری ندارند می‌افتد، این جماعت که در راه وصول به آمال پست خویش مقید به هیچ قید اخلاقی و مراعی

هیچ‌گونه فضیلتی نیستند، چون مقتدر و متنفذ شده و اختیار جان و مال و عرض و ناموس افراد زیردست را با استبداد و غصب به کف آورده‌اند، هرکه را ببینند دم از فضایل اخلاقی می‌زند یا مردم را به آن راه می‌خواند چون با

مذهب مختار ایشان دشمنی و عناد می‌ورزد از میان برمی‌دارند یا به توهین و تحقیرش می‌پردازند، نتیجه این کیفیت آن می‌شود که به اندک زمانی اهل فضیلت و تقوی یا مهجور و بلائیر می‌مانند یا از بیم جان به امید نان مذهب مختار مقتدرین و متنفذین را اختیار می‌نمایند... علما و قضات و عدول و شحنة و حاکم و عسس... به مذهب مختار امرا و سلاطین می‌گردند

و «الناس علی دین ملوکهم» یا به گفته عبید «صدق الامیر» را به کار می‌بندند...»^۹

حدیث مکرر مرتضی راوندی مورخ ایرانی قرن حاضر

«عموماً حال افسرده و برآشفنگی چنین مردمی در چنان اوضاع و احوال به یکی از دو صورت ظاهر و علنی می‌شود، یا بر وضع پسندیده گذشته تأسف می‌خورند و بر قبول آن به وضع ناگوار زمان خود گریه و ندبه سر می‌کنند، یا آنکه بر بی‌خبری و حماقت و کوتاهی‌بینی معاصرین خود می‌خندند و در همه حرکات و سکنات و باد بروت و تفرعنات ایشان به چشم سخریه و استهزاء می‌نگرند، مخصوصاً وقتی که این طبقه مردم به عیان می‌بینند که حاصل چهل سال رنج و غصه ایشان در راه کسب فضایل و تمرین اخلاقیات در جنب ناپرهیزکاری و فساد دیگران هیچ قدر و عظمتی ندارد و هیچ کس هنر و کمال آنان را حتی به قیمت لقمه نانی که به آن بتوان زنده بود نمی‌خرد و به همه چیز دنیا و به همه شئون زندگانی انسانی از جمله به کمالات و معنویات آن، نیز به دیده بی‌اعتباری و کم‌تباتی نظر می‌کنند و همه را با خنده و سبک‌رویی تلقی می‌نمایند، اما نه اینکه این خنده نشانه رضا و از سر موافقت است، بلکه خنده ترحم و استهزایی است که از سراپای آن



حس انتقام‌خواهی و انتقام‌جویی نمایان است... آنجا که دیگران جرئت و جسارت آن را نداشته‌اند که به جد مقتدرین زمان و اوضاع و احوال اخلاقی و اجتماعی عصر را انتقاد کنند، عبید با یک لطیفه و مطایبه به زیرکی و خوشی به بیان عیب یا جنبه مضحک آن پرداخته است.»

بحران فراگیر

این فقط زبان ما نیست که دچار آشوب شده است. تمام روابط و رفتارهای ما دچار نابسامانی و ناهنجاری است. از عزاداری و جشن و سرور گرفته تا مراسم خیریه‌ها. در مهمانی‌ها آدم‌های مسن نمی‌دانند جلوی جوانان و نوجوانان و حتی بچه‌ها برای ادای احترام باید بلند بشوند یا

نه. در مترو و اتوبوس جای ویژه سالمند، معلول و زنان باردار را جوانان اشغال می‌کنند و حتی با دیدن این افراد که جلوی آن‌ها ایستاده‌اند به روی خود نمی‌آورند که جای آن‌ها را اشغال کرده‌اند. از طرف دیگر دارندگان اولویت هم عادت به اعتراض منطقی و قانونی ندارند، یا آن‌قدر ملاحظه‌کارند که به روی طرف نمی‌آورند. در این‌یک مورد دقت کنید، دقیقاً جوانان روستایی، کسانی که از رنگ چهره و سر و وضعشان معلوم است که هنوز وارد دنیای جدید نشده‌اند بدون توجه به حق ویژه از جای خود - بدون آنکه به سالمندان اختصاص داشته باشند - برخاسته و آن را به بزرگ‌ترها می‌دهند. اقتدار و احترام پیشکسوتان و بزرگ‌ترها از بین رفته و اقتدار و احترام دیگری همچون قانون و حقوق یا قراردادهای اجتماعی جای آن را نگرفته. بخشی از جامعه با هنجارهای مدرن سر لج دارد، بخش دیگر با سنت. نه آنکه با گذشته سر لج دارد، مدرنیته را به درستی دریافت کرده و نه آنکه با دنیای جدید قهر کرده، سنت را درست به‌جا می‌آورد. هر دو را در ظاهر و صورت جست‌وجو می‌کنیم. از معماری سنتی گنبد و بارگاهش را می‌گیریم و از معماری مدرن دوپلکس و سوپلکس و «لاکچری» (بخوانید کیچ Kitch) را! سبکی میندل، خودفروشانه و التقاطی که در عین حال هم رومی است هم یونانی و هم ایران باستانی و از شدت افراط در زیورآرایی و بزرگ کاری دست همه سبک‌های التقاطی پر تفاخر دوران‌های فتودالی گذشته را از پشت بسته است. همچون همبرگر دوطبقه و سه طبقه، کباب چندمتری و نگین دار و معجون پسته و موز با شیر و خامه و... و هر چیز مقسوی دیگر. توپ‌توپ! کباب لقمه نگین دار و مرصع پلو و... چرا؟ چون به شدت خودکم‌بین شده‌ایم و جبران این همه را در خودآرایی هرچه غلیظ‌تر و نمایش ثروت هرچه بیشتر و خوردن هرچه مقوی‌تر و به رنگ این‌وآن درآمدن می‌بینیم. آه نداریم با ناله سودا کنیم، اما برای هرچه باشکوه‌تر برگزار کردن مراسم ازدواجمان و مبلمان کلتوپاترایسی پذیرایی کوچکمان خود را یک عمر بدهکار می‌کنیم.

سرگردانی میان دو قطب به شدت ناهمساز

در عروسی‌های متشرعین ما مرد و زن جدا با ارکستر

مردانه و شومَن مردانه با شوخی‌ها و جوک‌های مبتذل و صدای اکوبی که گوش فلک را کر می‌کند به طوری که محال است بتوانید با بغل دستی‌تان دو کلمه صحبت کنید. باید همه گوش و چشم و حواس‌تان به جنب «شومن» و آهنگ‌ها و آوازهای زمخت و گوش‌خراش او باشد. فقط صدا، صدا هرچه بلندتر، نه ظرافتی نه فرصتی برای هنرمندی‌ای، نه هم‌سخنی و آشنایی، فقط تک‌گویی و میدان‌داری «شومن» که نقش اصلی‌اش این است که هیچ‌کس را به حال خود وانگذارد. همه به فرمان او، برقصید، بختید، برای آقا داماد دست بزنید، بلند صلوات بفرستید، بلندتر، نشد بلندتر! همه باهم گوش به فرمان یک نفر! پارادایم اصلی و غالب جامعه‌ی تحت اقتیاد در همه سطوح: یک نفر فرمانده و بقیه مطیع. جوری که بساط «شومن» هرچه گرم‌تر شود و قیمت مراسم گردانی‌اش بالا رود. از آن طرف در قطب مخالف با یک‌صد و هشتاد درجه انحراف. لباس‌ها و رقص‌ها و بازی‌نورهای تند قرمز و زرد و سفید و آبشارهای نور و آهنگ‌های پرهیجانی که چیزی از کاباره‌ها و دیسکو‌تک‌های دیار فرنگ کم ندارد. آن‌چنان بلند و گوش‌خراش که مسن‌ترها باید مواظب پاره شدن پرده گوش خود باشند. نه جایی خاص برای زنان و مردان مسن‌تر نه جایی برای بچه‌ها. این فرصت‌ها فقط مخصوص جوانان است که انتقام خود را از نسل پیشین بگیرند و بگویند ما هم هستیم. امشب مخصوص ماست. فرصتی برای جبران مافات و به دست آوردن آنچه به‌زور از آن منع شده‌اند که: «الانسان حریص علی ما یتع». (نهج‌الفصاحه) در هر دو نوع یک چیز مشترک است. اسراف و افراط، عدم تعادل و میانه‌روی، استبداد و تک‌گویی. می‌پرسید استبداد چه کسی. می‌گویم استبداد صاحب‌عله، استبداد متولی مراسم و صحنه‌گردان، نه به‌عمد بلکه ناخودآگاه. استبدادی که آن‌چنان در فکر و روح ما جا خوش کرده که اساساً متوجه نقش ویرانگر آن در روح و روانمان نیستیم.

متأسفانه سیاست‌های خودمدارانه رسانه‌ای و انسداد فرهنگی به‌شدت ما را در این دوقطبی کاذب غرق کرده است. از گذشته خودمان فقط چادر و چاقچور قاجاری را به ما نشان می‌دهند و از غرب فقط موسیقی و رقاصی‌های مبتذل و کوفت و زهرمار را به رخمان می‌کشند. بقیه چیزها در رسانه‌ها در معرض پارازیت دائمی یا در برابر مرز عبور ممنوع قرار می‌گیرند به این ترتیب دوقطبی کاذب میان سنت و نوگرایی، شرق و غرب، کفر و ایمان، مذهب و لامذهبی، ماده و معنا و کشاکش میان عشق جنسی و ایمان افلاطونی روح و جسم ما را پاره‌پاره کرده است.

داستان: دوستی قدیمی داشتیم از سابقون دهه ۴۰ دانشگاه و دهه ۵۰ در پاریس و ... با همسری فرانسوی بسیار فرهیخته و باوفا. خلاصه یار غار او و ما در پاریس که از او چهار یا پنج فرزند ذکور فرانسوی-ایرانی داشت. بعدها در دهه ۶۰ شمسی خبر شدیم که این دوست، نمی‌دانم به چه علت، از این همسر خوب بریده و در یک حرکت چریکی! چهار پسر نوجوان و جوانش را مخفیانه برداشته در اتومبیل گذاشته و الفرار به سوی وطن. از مرز اسپانیا گذشته و از آنجا در پرواز با هواپیما به سوی ایران و نفس راحتی کشیده. دو فرزند

تحصیل کرده‌اش به جبهه رفته، بسیجی شده و از بخت بد روزگار، این دو فرزند رشید در آتش سوزی مسجد ارک در یک مجلس ترحیم در بیداد روزگار سوختند. خبر شدیم این بانو برای برگزاری مراسم ترحیم به ایران آمده است. برای عرض تسلیت به اتفاق همسرم به مجلس ترحیم رفتیم. دو پسر رشید دیگر را که حالا برای خودشان مردی و مهندسی یا شاید هم دکتری شده بودند از شباهتشان در جلوخان مسجد شناختیم. جلو رفتیم و عرض تسلیتی و گفتیم از دوستان قدیم والدینشان هستیم و سراغ مادرشان را گرفتیم. رفتیم به دیدار این مادر فرهیخته داغدار در منزل یکی از اقوام یا آشنایانشان. خیلی راحت صحبت می‌کرد. بدون شیون و فریاد. این صاحب‌عزای اصلی ما لبخند همیشگی‌اش حیرت خود را از رفتار ایرانی‌ها در مراسم خاک‌سپاری بیان کرد. می‌گفت چون نمی‌خواستیم در مراسم خاک‌سپاری ناظر جنون این آدم‌ها باشد آنجا توقف نکرده، حیرت کرده بود که چرا ایرانی‌ها این‌طور می‌کنند، چرا به سر و مغزشان می‌کوبند، چرا شیون و فریاد؟ که چه شود؟ نمی‌دانست. این حقیر هم نمی‌داند و پاسخی نداشت که به او بدهد و او که ده‌ها سال با آن دوست هم‌مرام بار غار بود و عقاید دینی ما را می‌شناخت و خود هم در آن شریک شده بود، اینکه مرگ زندگی دیگری است و نعیم آخرت از هر چیز بالاتر را خوب می‌دانست و می‌فهمید. در این حال نمی‌دانست چرا ایرانی‌ها و مسلمان‌ها برای مرگ عزیزان چنین بر سر و مغز می‌کوبند؟ در حیرت و لبخندی از سر فروتنی

برای بیان نادانی خودش و یکی دو بار بغض و دو قطره اشک به یاد گذشته‌ها و آن دو کودک به دست پدر فراری شده! کسی چه می‌داند. از افسون و کید آفرینش چه کسی خبر دارد؟ چرا باید در آتش دهر می‌سوختند! باید به دل چه کسی داغ می‌گذاشتند؟

این‌ها را هیچ‌کس نمی‌داند. رمز و راز و افسون خدا و شیطان را کسی نمی‌داند. چند و چونش هم فایده‌ای ندارد؛ اما شاید بتوانیم رمز این رفتار پرتنش و پردرد تاریخی، خشم فروخورده، غم پنهان و انباشته‌شده خود را دریابیم.

بحث ما زبان بود؛ اما زبان فقط گفتار به‌معنای معمول و ساده آن نیست. این‌ها همه زبان است. زبان ما ایرانی‌ها زبانی پیچیده، مغلق، پرگره، تابدار و پرتناقض است. اگر هیئت زبانی بخشی از زبان است، این‌ها همه بیانگر درد طولانی تاریخی جامعه ماست. درد بی‌کسی، درد بی‌پناهی، دردهای خاموش، آتش‌فشان‌های مهارشده درون.

داستان دوم

سر ساعت به مراسم عروسی یکی از بستگان فرهیخته و خوش‌فکرمان در شهر رشت رسیدیم. سلام‌علیکی با بستگان پدر و مادر داماد که از بستگان همسرم بودند و جای و میوه و گپ و گفتی. نیم ساعت بیشتر

طول نکشید که مراسم واقعی ایرانی جشن ازدواج شروع شد. تَب تَب آهنگ‌های گوش‌خراش در سالن سر بسته پیچید، دیگر نشد هیچ سخنی بگویی و بشنوی. برای دو کلمه حرف باید دهانت را صمدار در گوش بغل دستی‌ات فرومی‌کردی، بساطی بود به‌تدریج طرف دیگر سالن تبدیل شد به یک دیسکوتیک از نوع سوپر آن با جینگ فریاد و هل‌هل و همه‌چیز و همه متعلقات آن. برای بعضی بانوان باحجاب هم چاره‌ای جز تماشای این جوانان رَسَن پاره کرده چاره‌ای نمانده بود. همسر من هم که جز این چاره‌ای نداشت؛ اما من در این‌جور جاها اغلب و در موقع مناسب افسار پاره می‌کنم و یواشکی می‌زنم به بیابان. خوشبختانه حومه رشت علفزار و برنج‌زار زیاد دارد. چه هوای خوشی چه بوی شالیزاری، چه تاریکی قشنگی که گاهی نور کورسوی نوری راه را نشان می‌داد. چندین بار رفته و برگشتم. در کنار جاده اصلی، در بی‌راهه و کزراهه. خانه‌های پراکنده روستاییان حاشیه شهر بوی علف و رطوبت شمال و شالیزار چه لذتی داشت. به‌خصوص لذت فرار و داشتن اختیار فرار از آن هیاهو. وقتی برگشتم بالاخره نوبت شام رسیده بود و شکمی سیر کردن و با دورویی همیشگی از سعادت مهمان شدن و آرزوی خوشبختی برای عروس و داماد سخن‌ها گفتن و بزبانی چاک و ...

داستان سوم: مراسم افطاری

حسب دعوت به اتفاق همسر، به مراسم افطاری یک مؤسسه نیکوکاری رفته بودیم. به خود وعده داده بودم با دوستان قدیمی که مدت‌ها بود یکدیگر را ندیده بودیم دیداری تازه کنم و از حال و روزشان باخبر شوم و از محضرشان استفاده کنم. یک ربع پیش از افطار خود را رساندم. پس از سلام و احوال‌پرسی با چند تن از دوستان و آشنایان، به اتفاق دو یار غار جای دنجی در آن باغ باصفا پیدا کردیم و جا خوش کردیم. تا اینجا بد نبود؛ اما به‌محض بلند شدن صدای موزیک ارکستر، متوجه شدیم درست زیر بلندگو (بخوانید اکو) نشسته‌ایم و صدا به صدا نمی‌رسد. به پشت بلندگوهای عظیم‌الجثه نقل مکان کردیم. صرف افطار فرصت بهتری فراهم کرد. نه سازی و نه آوازی، فقط صدای دلپذیر ظرف و ظروف و رفت‌وآمد پرهیجان مهمان‌داران در آن شب تابستانی برای هرچه بهتر پذیرایی کردن از مهمانان. نیم ساعتی به استراحت و گفتن و شنیدن گذشت؛ اما به‌محض شروع سخن‌پراکنی‌های پرمطمراق، قالبی و بی‌محتوای مجری که از بس مصنوعی و بی‌روح بود به دل نمی‌نشست، حاملان گرفته شد. گزارش مدیرعامل مؤسسه و گروه‌های کاری خیلی به دل می‌نشست. خوب و پرفایده که دانستشان برای مدعین لازم بود. اساساً فایده این گونه اجتماعات همین بخش است: آشنا شدن حامیان و اعضا و دوستداران و همیاران این گونه

زبان ما ایرانی‌ها زبانی پیچیده، مغلق، پرگره، تابدار و پرتناقض است. اگر هیئت زبانی بخشی از زبان است، این‌ها همه بیانگر درد طولانی تاریخی جامعه ماست. درد بی‌کسی، دردهای خاموش، آتش‌فشان‌های مهارشده درون

مؤسسات با فعالیت‌های یک‌ساله و تبادل نظریات و پرسش و پاسخ و همدلی و ایجاد روحیه مشارکت. درحالی‌که با این مجری‌گری‌های بی‌روح گزرت‌برداری شده از نمایش‌ها یا سرگرمی‌های تلویزیونی و استفاده از واژه‌های خارجی اختصاصی نمایشی همچون «شو یا استیج» و دعوت فلان کس و فلان کس که برای ارائه گزارش به روی استیج تشریف بیاورند ... دیگر جایی برای همدلی و مشارکت و پرسش و پاسخ باقی نمی‌ماند و در میان هر گزارشی مقدار زیادی ارائه رهنمود، کلمات قصار نخ‌نما شده و تظاهر به فروتنی در برابر حضار و اظهار اینکه «البته من در برابر عزیزان و بزرگان حاضر نباید سخنی بگویم» که اما می‌گفت و زیاده از سهمیه هم. از همین سخنان بی‌مزه و تکراری مجریان مراسم عزا و عروسی، در وصف بزرگی این و آن و جلال و شکوه الهی، ثواب نیکوکاری و دستگیری از بینوایان و یتیمان؛ و یک‌لحظه این خانم مجری با خود نمی‌اندیشید که آیا این افراد که این همه در فضائلشان داد سخن دادی این چیزها را نمی‌دانند یا نمی‌فهمند. خلاصه همه گوش به فرمان یک فرمانده، یک چوپان و یک هادی که حالا صلوات بفرستید، حالا تشویق کنید، حالا گریه کنید، حالا بخندید و بالاخره حالا دعا کنید.

خودباختگی در گردش ایام

در دوران گذشته که هنوز همه چیز از جمله زبان و فرهنگ عرب در این کشور - قطع نظر از صدر اول اسلام - هنوز خود را تحکیم نکرده بود کسانی پیدا می‌شدند که آن را نمی‌پسندیدند و به تمسخر می‌گرفتند. ولی بعدها چنان رایج (بخوانید مُد) شد که دیگر کسی جرئت مخالف‌خوانی نداشت. اسامی و واژه‌ها در همه بخش‌ها از تجاری، آموزشی، هنر، ادبیات، گرفته تا شوخی و طنز، به‌ویژه در بخش‌های ارشادی و مذهبی به تصور اسلامی بودن یا باب روز بودن «عریزه» شد. نام‌گذاری کودکان: روح‌الله، زینب، سلمه، هانی، عقیل، زهیر، میثم، یاسر، سمیه، عمار، سجاد و نام‌نهادهای حقوقی: خاتم‌الانبیا، بقیه‌الله، ثامن‌الائمه، ثامن‌الحجج، قوامین، ثامن، انصار، انصار المهدی و ...

بگذریم که نام دختر خود این کم‌ترین «زینب» است؛ اما آن هنگام در حال و هوای پیش از انقلاب هنوز این اسامی نه‌تنها «برند» نبود، بلکه یک بار احساسی منفی هم داشت که به خاطر همان بار احساسی مخالفت‌ها و تحقیرهایی فروخورده را به دنبال داشت. با این تفاوت که در خارج از کشور به دنیا آمد و این احساسات منفی (بخوانید «آنتی پاتی»)‌ها) دامنمان را نگرفت.

دو دهه بعد چنان ورق برگشت که همه اسامی تغییر کرد، بخش‌های تجاری و رستوران‌ها شد: کارپاچینو، پومپوتینو، آلگراتو، آتورینا، تورتورینا، پالادیوم، حتی پردیس هم شد پارادایز ...

کدام الگو، کدام ایرانی، کدام گذشته؟

در تابستان ۱۳۹۵ در قفسه لباس‌هایم به دنبال یک‌دست لباس تابستانی می‌گشتم. به چند شلوار و پیراهن نازک و سفید مدل‌های بومی برخورددم. از آن میان یک‌دست یوگایی را شناختم و یادم آمد که سال‌ها پیش برای تمرین یوگا و مدیتیشن و تی ام و از این حرف‌ها تهیه کرده بودم. آن هم فقط از سر کنجکاو، سر از کار جهان

و جهانیان درآوردن، در هر سوراخی سرک کشیدن و جهان را تجربه کردن. بقیه را درست تشخیص ندادم کجایی است و از کجا آمده و کی و چگونه سر از قفسه لباس‌های من درآورده. فقط یادم آمد یکی از آن‌ها را در سفر حج عمره - که شرحش را در کتاب کوچک آرمان‌شهر اسلامی داده‌ام، می‌پوشیدم: نه عربی بود،

نه یوگایی و نه بلوچی. بیش از همه شاید افغانی یا شاید بادگار سفر هند. بومی یکی از مناطق هند بود. هرچه بود، پسندیدم؛ سبک، گشاد، ساده از الیاف طبیعی، با دو جیب کوچک در دو طرف پیراهن که تا زیر زانو می‌رسید. بدون جیب در شلوار که اگر احتیاجی به جیب‌های بزرگ و زیاد نداشته باشید لباس بسیار راحت و خنکی است. از آنجا که بسیار راحت‌طلب هستم و تا حدودی اگر کفر نباشد ایکسوری، همان را برداشتم و در پیاده‌روی روزهای گرم تابستان در اطراف منزل

(امام‌زاده قاسم و تجریش) می‌پوشیدم.

تجربه فرهنگی و روان‌شناختی بسیار جالب‌توجهی از واکنش‌های مردم بود. بدیهی است که واکنش‌های عمومی در این گونه موارد بدون در نظر داشتن سن و سال، اندام، چهره، عناصر زیبایی‌شناختی چهره همچون: نوع ریش و سبیل و سیاهی و سبیدی موی، رنگ پوست و ... قابل استنتاج و تحلیل نیست؛ بنابراین ناچارم برای استحضار شما خواننده ارجمند کمی درباره هیبت زبان بدن و زبان پوشش بخش «فرستنده - مؤلف» یا پیام‌رسان توضیح دهم: شخص موضوع واکنش، آدمی است از جنس مذکر، ۷۳ ساله با موی سر کاملاً سفید و یک‌دست، پیشانی بلند و روی سر به اندازه سطح چهار انگشت کم‌مو یا حتی بدون مو و ریش بلند نرم کاملاً سفید و یک‌دست از طرف دیگر عناصر تشکیل‌دهنده بخش «گیرنده - مخاطب» نیز به‌نوبه خود در نوع واکنش تأثیر دارد، همچون: طبقه، فرهنگ، سواد، سطح دانش عمومی، دنیادیدگی و ...

چند واکنش معنی‌دار به شرح زیر بود:

متلک گویی آهسته از طرف یک جوان کم‌سواد: «آقا عمامه‌تان را جا گذاشته‌اید». بد و بیراه یک موتورسوار نسبتاً جوان در شب تاریک که: «ایرانیه، لباس افغانی پوشیده». بعضی از کارگران افغانی محل، کنجکاو و مشکوک و حتی با کمی بدبینی تا مغز استخوانت را اسکن و سپس سلام می‌کردند. گرچه بیشتر از سر احترام به ریش سفید و لباس خودمانی و آشنا.

آشنایی در محل داریم، کوهنورد، خوش‌مشرب، شوخ‌طبع، با معرفت (بخوانید با مرام)، خونگرم و خوش‌برخورد و با تجربه و آداب‌دان که افتخار می‌کند گاهی لبی‌تر می‌کند و با بدزبانی خواهر و مادر هرچه دولتی و حکومتی و عرب را در امان نمی‌گذارد. شاید از لحاظ عاطفی و احساسی حق داشته باشد. چون بیش از انقلاب برای خودش کسب‌وکاری داشته و آدمی به حساب می‌آمده.

نگارنده نه قصد نقد و ارزش‌گذاری فرهنگی دارد و نه داوری در باب این یا آن زبان و نام‌ها و نشانه‌های فرهنگی. هدف اصلی، تشریح و آشکارسازی رابطه زبان و سلطه و انواع آن بود که امیدوار است تا حدودی به این هدف نائل شده باشد

پس از دست دادن و سلام و علیک گرم گفت: - مهندس لباس این مادر ... را پوشیدی؟ نیازی به توضیح نبود؛ که خودش ادامه داد: - آره می‌دونم این لباس بلوچی، منم دارم. اصلاً لباس ما، این کت و شلوار مال این انگلیسی‌های مادر... این مادر... این لباس را تن ما کردند. لباس اصیل ایرانی همینه که تو پوشیدی.

راست می‌گفت تازه به صرافت افتادم که عجب منطقی درست و خوبیه. هرچه هست اگر بنا بر الگوبرداری باشد، متعلق به هر قوم ایرانی از کرد و بلوچ و عرب و ترکمن و آذری و زرتشتی و بختیاری و ... از این کت و شلوارهای غربی به‌خصوص امروزی‌های آن با آن خشتک تنگ و کوتاه که بندهای کمر بند آن از پایین کمرت هم پایین‌تر است و چندین مشکل کاربردی هم دارد بهتر است. گشاد و راحت و خوب، در خانه و بیرون خانه.

به‌خصوص که یکی از همسایه‌های بسیار متشرعان که نشستن پای منبر و نماز جماعت غروب و عشا را هرگز فراموش نمی‌کند و به‌اصطلاح عشق آخوند دارد، اولین بار به‌محض دیدن خیلی پسندید و گفت: عالیه مهندس، من می‌گم این آخوندا به همه دنیا کلک زدن، خیلی واردن.

نگارنده نه قصد نقد و ارزش‌گذاری فرهنگی دارد و نه داوری در باب این یا آن زبان و نام‌ها و نشانه‌های فرهنگی.

هدف اصلی، تشریح و آشکارسازی رابطه زبان و سلطه و انواع آن بود که امیدوار است تا حدودی به این هدف نائل شده باشد.

اکنون با دو پرسش این نوشتار به پایان می‌رسد.

۱. انحطاط فرهنگ زبانی ما از چه مقطع تاریخی و در اثر چه عواملی شروع یا تشدید شد؟ آیا دوره‌های تاریخی بدون حاکمیت رابطه سلطه در زبان داشته‌ایم؟
۲. اگر داشته‌ایم چگونه است که این روابط توسعه پیدا نکرد. آیا می‌توان گفت که همواره این شرایط مادی تاریخی زیست‌جامعه است که بر خواست نجبگان مسلط می‌شود؟ ■

پی‌نوشت:

۱. این مقاله در واقع از آن دوستانم، آقای مهدی غنی است که یادداشت‌های پراکنده و بی‌سروته مرا به نوشته‌ای خواندنی تبدیل کرد، اما به هر دلیل نخواست نام خود را بر آن بگذارد.
۲. Tutoyer
۳. حضرت علی (ع): «لَسَانًا لِعَالِقُوا رَأْفَلِيَهٗ، وَقَلْبًا لِأَخْمَقُوا رَأْفَلِسِ اِنْ». نهج البلاغه، ص ۷۵۸
۴. Marginaux
۵. مرتضی‌راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، نگاه ۱۳۷۱، ص ۱۵۹
۶. همان، ص ۱۶۰.
۷. همان، ص ۱۵۹.
۸. همان، ص ۱۴۱.
۹. همان، ص ۱۳۷.

زبان آلوده

«أَحْسِنُ الْكَلَامَ مَا زَانَهُ حَسْنُ النَّظَامِ وَ فَهْمَةُ الْخَاصِّ وَ الْعَامِّ»

«نیکوترین گفتار کلامی است که منطق و نظم زیبایش کرده باشد و برای خواص و عوام، مفهوم باشد.»

(امام علی (ع))

روشنی بخش به ابزاری برای فریبکاری و در حالت افراطی به ابزاری هذیان گو تبدیل خواهد شد. سخنانی که در وهله اول نامعقول نیستند، اما با کمی تأمل می توان به بی معنایی و میان تهی بودن آنان پی برد؛ البته در این حالت تنها چیزی که مد نظر گوینده است شانه خالی کردن از زیر بار تعهد نسبت به حرف هایی است که می زند. به بیان ارسطو در کتاب رطوریکا (فن خطابه)، استفاده از کلمات مبهم صرفاً به کار سوفسطاییان می آید و هدفی جز گمراهی شنونده ندارد. مخاطب با شنیدن سخنان بی پیرایه و شفاف یقیناً متقاعد خواهد شد و کلمات و عبارات تصنعی و لفاظانه، حس شک، تردید و ناامنی را در مخاطب ایجاد خواهد کرد.

اکثر مدیران و مسئولان دولتی کشور در سطوح میانی و بالا به این آفات زبانی دچارند. استفاده های بیجا و فراوان از واژه ها و تعابیر نخ نما می همچون راهبرد، چشم انداز، استراتژی، چابک سازی، کارگروه، توانمندسازی، فرهنگ سازی، اسناد توسعه ای، دانش بنیان، اصالت سنجی، مأموریت گرا، مزیت گرایی، برندینگ، هم اندیشی، چالش، رهیافت و پایش قطعاً از آلودگی های زبانی است و این کار جز اینکه افکار عمومی را در معرض تاخت و تاز ابهام ها، ابهام ها، تردیدها و تشکیک ها قرار می دهد عواید دیگری ندارد. مصاحبه ها، نطق ها، بحث و جدل ها،

بیانیه ها و گزارش های رسمی دولتی از طیف های مختلف فکری و سیاسی در یک چیز مشترک اند و آن فقدان حتی یک واژه نو و نامبهم است. جای شگفتی نیست که نایجل واربرتن در کتاب عمیق و خواندنی اندیشیدن مدخلی با عنوان «پاسخ سیاستمدار» دارد که در ذیل این مدخل به بی ربط گویی، مطول گویی و غیرشفاف گویی اشاره می کند که نشانه بی اخلاقی زبانی و خودداری از پذیرش مسئولیت است. امیل دورکیم، جامعه شناس فرانسوی، معتقد است که اخلاق مبتنی بر وجدان جمعی است. یک گروه، یک جماعت یا کل جامعه نوعی وجدان جمعی دارند که سرچشمه اخلاق است. این وجدان جمعی در وضعیت نهادها و ساختارهای اجتماعی ریشه دارد. پایه اخلاق، تجربه های حسی روزمره مردم است و اصولاً تجربه زیسته اساس خلقیات است. حال ما وقتی صحبت می کنیم، می نویسیم، معامله میکنیم، یا اظهار عقیده می کنیم چه تجربه های زیسته ای داریم؟ تجربه های زیسته ما پایه ای برای شکل گیری سرمشق های زندگی می شود که همان ارزش ها هستند و ارزش ها خود ثمرها و هنجارها را می آفریند؛ بنابراین، منشأ کنش زبانی آلوده، تجربه زیسته اجتماعی است؛ تجربه زیسته ای که شامل فردگرایی، منفعت طلبی، ثروت اندوزی و اسطوره باوری است، قطعاً در اشکال و قالب های مختلف آلوده زبانی تجلی پیدا خواهد کرد.

ذکر این نکته حائز اهمیت است که رسانه ها نیز بر این آلودگی زبانی افزوده اند. رسانه ها با انجام مصاحبه ها و گفت وگوهای کلیشه ای و غیرسنجش گرانه با مدیران و مسئولان ارگان های مختلف، اوقات ما را به نوعی اشغال کرده اند و به جای

زبان وسیله ارتباط بشر با جهان پیرامون و ایجاد کنش متقابل است تا بتوانیم معنا، احساس، خواسته، افکار و ایده هایمان را به دیگری منتقل کنیم و مراد و مقصود خویش را تفهیم کنیم. در این میان آنچه مهم است توجه به شفافیت نحوه بیان است. قطعاً اگر کلمات و جملات مراد به مقصود نباشد، زبان دچار آلودگی معنایی می شود و کارکرد اصلی خود را از دست خواهد داد و به ابزاری ابهام ساز مبدل خواهد شد، اما شاید نکته

اساسی این باشد که ابعاد و ویژگی های اصلی یک زبان آلوده چیست؟

زبان آلوده زبانی است که موجب اختلال در ارتباطات انسانی، تضییع توانایی شناخت و تبعید حقیقت می شود. پیش تر وقتی صحبت بر سر آلودگی زبان می شد، عموماً مراد آلودگی اخلاقی زبان بود؛ آلودگی هایی نظیر دروغ گویی، افترا، تملق، اهانت، درشت گویی و فحاشی. در این میان، این عالمان اخلاق بودند که در

نوشته های خود به نحو مستوفی، آدمیان را از شر آفات زبان برحذر می داشتند. این نوع آلودگی زبانی میان ایرانیان در طی قرن های گذشته مایه شگفتی سیاحان، شرق شناسان و متفکران داخلی و خارجی شده است. یاکوب ادوارد پولاک، در قرن نوزدهم میلادی و در دوره قاجار به عنوان پزشک و استاد اروپایی دارالفنون، گزارش تأمل برانگیزی از «روحیه زبانی» ایرانیان ارائه می دهد. وی در کتاب خود با عنوان ایران و ایرانیان می نویسد سخت مفتون رفتار مؤدبانه مردم تربیت شده ایران شده است، اما متأسفانه آرام آرام بی می برد که تزویر، دروغ و فریب در پس این رفتارهای انعطاف پذیر پنهان است. چنین اظهار نظرهایی در باب روحیات خلقی و زبانی ایرانیان را سیاحان و متفکرانی نظیر ژان شاردن، جیمز موریه، منتسکیو و همچنین نویسندگان ایرانی نظیر جمال زاده، مهدی بازرگان و محسن ثلاثی گزارش کرده اند.

امروزه بُعد دیگری از آفات کنش زبانی ما به شدت پررنگ شده است که می توانیم آن را در قالب آلودگی منطقی زبان طبقه بندی کنیم. آلودگی منطقی زبان در واقع نافی قواعد منطقی و عقلی است. به کار بردن مغالطات، تناقض گویی، دشواری گویی، سخن بدون استدلال، ناهم خوانی مقدمات با نتیجه سخن، واژه های مبهم و نامفهوم از جمله آلودگی هایی

است که زبان را از مسیر درست به کج راه می برد و امکان شناخت را مخدوش می سازد. در یک ارتباط آلوده زبانی، به جای آنکه مقصود و مراد به درستی منتقل شود، شوره زاری از بی معنایی با مقاصد فریبکارانه و فضل مآبانه به وجود می آید که قطعاً با کارکرد اصلی زبان مغایرت دارد. در چنین حالتی، قطعاً زبان از ابزار



پیش تر وقتی صحبت بر سر آلودگی زبان می شد، عموماً مراد آلودگی اخلاقی زبان بود؛ آلودگی هایی نظیر دروغ گویی، افترا، تملق، اهانت، درشت گویی و فحاشی. در این میان، این عالمان اخلاق بودند که در نوشته های خود به نحو مستوفی، آدمیان را از شر آفات زبان برحذر می داشتند

دیالوگ^۲ (حضور) واقعی و اصیل میان رسانه (به عنوان نماینده مردم) و مدیران و مسئولان، نوعی ارتباط (امر حاضر) گنگ و کلیشه‌ای برقرار ساخته‌اند. ما با واژگانی بی معنا، با تصاویری گنگ و با امر حاضر بی حضور مواجه شده‌ایم. رسانه‌ها دیالوگ را از بین برده‌اند و امر حاضر را جایگزین حضور کرده‌اند. اصولاً شنونده و مخاطب چیزی برای عرضه ندارد و کاملاً منفعل است. به بیان هایدگر، هستی انسان بر زبان مبتنی است. اما این هستی بسان امری اصیل در درجه اول در دیالوگ روی می‌دهد. متأسفانه ما فقط شنونده جملات و گزاره‌های بی بنیان و تکراری هستیم و در این کنش ارتباطی، رگه‌ای از دیالوگ و جایگاه سوزنه به چشم نمی‌خورد. آنچه در جامعه باعث آلودگی بیشتر زبان شده تأکید بر ارتباط به جای دیالوگ است.

جورج اورول در بخشی از مقاله «سیاست و زبان انگلیسی» که در سال ۱۹۴۶ به چاپ رسید، معتقد بود سیاستمداران با سخنان بی معنی، پرزرق و برق و مبهم زبان انگلیسی را از کارایی انداخته‌اند و این زبان را بیمار و ناتوان می‌کنند. اورول به بی دقتی در ظرایف زبانی در نوشتار و همچنین نخ نما شدن عناصر زبانی در مطالب مطبوعاتی می‌پردازد. او همچنین ابهام یا نارسایی محض را که به ویژه در یادداشت‌های سیاسی به وفور دیده می‌شود، نکوهیده و در این زمینه یک مثال در مورد واژه دموکراسی ارائه می‌دهد. وی معتقد است که نه تنها معنای عام و همه‌پذیری برای واژه دموکراسی وجود ندارد، بلکه از تلاش برای آفریدن یک معنای همه‌پذیر جلوگیری می‌شود. تقریباً در همه جای دنیا مردم بر این باورند زمانی که کشوری را دموکراتیک می‌خوانیم، در حقیقت آن کشور را ستایش کرده‌ایم. از همین رو طرفداران گونه‌های مختلف حکومت ادعا می‌کنند حکومتشان دموکراتیک است و بیم آن دارند مبادا روزی معنای شفاف و مشخصی برای این واژه یافت شود و آنان در نهایت نتوانند دیگر از واژه دموکراسی بهره‌های لازم را ببرند.

اورول معتقد بود که زبان سیاسی زبانی است که از ابهام محض تشکیل شده است و در این حالت بزرگ‌ترین دشمن زبان روشن و رسا، فقدان صداقت است. زمانی که میان هدف‌های حقیقی و اهداف بیان‌شده شکافی عمیق دیده شود، از روی غریزه به عبارات بلند، اصطلاح‌های نخ نما و تکرار واژه‌ها (نظیر آزادی، پیشرفت و عدالت) چنگ می‌زنیم. به بیان هاینریش بل در داستان آدم، کجا بودی؟، این نوع خیانت به کلمات و واژگان است که موجب می‌شود بسیاری از کلمات شریف، بی معنا و پوچ شوند. جای شگفتی نیست که امروزه زبان‌های آلمانی، روسی و ایتالیایی به سبب وجود حکومت‌های تمامیت‌خواهی که در طی دهه‌های گذشته بر این کشورها حکم رانده‌اند، کیفیت نخستین خود را از دست داده‌اند و در این فضای کدر است که واژه، معنا را برمی‌گزیند و نه بالعکس.

البته باید متذکر شد زبان ثقیل، پرابهام و غیرشفاف اکثر مدیران کشور ریشه در همان مشی منشیهانه قدیم و فاخرنویسی کاتبان قاجاری است و یکی از

مظاهر سلطه‌جویی و استبداد دیوانی تلقی می‌شود. در حقیقت زبان اداری امروز کشور هنوز مؤلفه‌های بازمانده اقتدار نظام اداری قدیم و فاصله‌گذاری میان مردم و کارگزاران اداری و قرار گرفتن مباشران بوروکراسی در موضع برتر را بدک می‌کشد. از این رو است که واژه‌ها و عباراتی نامأنوس و نامألوف در نامه‌نگاری‌ها جعل شده که در کارکردهای واقعی زبان نمی‌گنجد. تعابیر برساخته، شلخته‌گویی و قلمبه‌سلمبه‌گویی‌هایی مانند «ابتیاع فرمایید»، «اطلاع حاصل شد»، «امر به ابلاغ فرمایید»، «تمننی است» و ده‌ها اصطلاح من‌درآوردی دیگر، نه فقط به قصد درازنویسی و تکلف زبانی، بلکه مقصود اصلی از کاربرد این زبان دروغین و بی‌هویت، اعلام برتری نظام اداری و کارگزاران اداری بر دیگران است. حاصل این برتری‌جویی، تحقیر و از میدان به در کردن مردم و راندن آنان به موضع انفعال و تسلیم در برابر سلطه دیوانی است.

اورول برای رهایی از بیماری‌های زبانی‌ای همچون عتیقه‌نویسی، کلیشه‌نگاری، ژرف‌نمایی، درازنویسی و مجهول‌نویسی شش توصیه ارائه می‌دهد که قطعاً این نکات برای زبان امروز ما نیز مفید و راهگشاست:

۱. هیچ‌گاه از استعاره، تشبیه و دیگر آرایه‌های ادبی که در متن‌های مختلف با آن‌ها برخورد داشته‌اید، استفاده نکنید؛

۲. هیچ‌گاه از واژگان بلند به جای واژگان کوتاه استفاده نکنید؛
۳. اگر می‌توان واژه‌ای را کوتاه کرد، حتماً کوتاهش کنید؛

۴. هیچ‌گاه جمله مجهول را جایگزین جمله معلوم نکنید؛

۵. هیچ‌گاه از عبارات خارجی، واژگان علمی یا واژه‌های تخصصی، در جایی که می‌توان از کلمه‌های روزمره بهره برد، استفاده نکنید؛

۶. آن زمان که گمان می‌کنید استفاده از این قوانین شما را به سمت چرندگویی می‌کشاند، آن‌ها را کنار بگذارید.



جورج اورول

البته در کنار تمام معضلات زبانی مرسوم ایرانیان، باید به این نکته مهم اشاره کرد که چنین زبانی هم اکنون در فضای مجازی دچار آلودگی‌های دیگری نیز شده است. چالش‌های زبانی شبکه‌های اجتماعی و اصولاً فضای مجازی بر آلودگی زبانی گذشته ما افزوده است. در کنار معضل ژرف‌نمایی هم اینک سطحی‌نگری نیز خودنمایی می‌کند. تعجیل در نوشتار بدون بازخوانی و همچنین معضل التقاط ساحت‌های زبانی به یک مسئله بغرنج مبدل شده است. به بیان ارسطو، یکی از مهم‌ترین جنبه‌های زبان، توجه به سازگاری و هماهنگی میان موضوع و سبک زبانی است. استفاده از زبان فاخر برای موضوعات پیش پا افتاده و همچنین به کارگیری زبان محاوره و غیررسمی برای بیان موضوعات مهم و جدی از جمله آفات است که اینک در فضای مجازی به وفور دیده می‌شود. از طرفی دیگر، فرهنگ زبانی آغشته به شلخته‌گویی، کلیشه‌نگاری و مجهول‌نویسی ایرانیان اینک در فضای مجازی در حال بازتولید و تکثیر است که در این فضای نوین، خشونت‌های زبانی بیش از پیش بسط و گسترش یافته است. به نظر می‌رسد برای جلوگیری از زبان کلیشه‌ای و متکلف امروزی که محتوایش هم اغلب نامنسجم و غیرمنطقی است، باید به سراغ آزمایش‌های ذهنی رفت و با مدد از این نوع آزمایش‌ها سعی کنیم که پیش از ادای جملات، معنا و مصداق واقعی آن‌ها را با نوعی اندیشیدن سنجشگرانه عجزین کنیم تا موضوع و محتوا، وضوح و شفافیت لازم را پیدا کند. با تحلیل و بازاندیشی در فحوای جملاتمان یقیناً به زبانی طبیعی، منسجم، منطقی و نهایتاً پاکیزه نزدیک خواهیم شد.

دانشجوی دکتری علوم سیاسی، گرایش مسائل ایران در دانشگاه مازندران (soroushraz@yahoo.co.uk)

پی‌نوشت:

۱. دیالوگ رابطه مبتنی بر گفت‌وگویی مداوم که از طریق آن به درک عمیق‌تری نسبت به خود، به دیگری و به جهان دست می‌یابیم. برقراری پیوند و ارتباط با دیگری به منظور پیروی از تفکر و اندیشه او نیست، بلکه در دیالوگ متعهد می‌شویم تا به صورت مشارکت‌آمیز به کندوکاو درباره هستی خود و دیگری بپردازیم. دیالوگ ما را یاری می‌کند تا بتوانیم زندگی و با هم بودن را تجربه کنیم. در زبان فارسی نزدیک‌ترین مفهوم در متون فارسی که تا اندازه زیادی ترجمان مفهوم دیالوگ است، مفهوم گفت‌وگوست.

منابع:

- اورول، جورج (۱۳۹۲)، چرا می‌نویسم؟، ترجمه آناهیت کزازی، تهران: نشر آیدین.
- بهاری، رضا (۱۳۹۱)، به زبان آدمیزاد (یادداشت‌هایی در ستایش پاکیزه‌نویسی و نکوهش شلخته‌نگاری)، تهران: نشر نی.
- واربرتن، نایجل (۱۳۸۸)، اندیشیدن، فرهنگ کوچک سنجش‌گرانه‌اندیشی، ترجمه محمدمهدی خسروانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- لوفور، هنری (۱۳۹۳)، ضرب‌آهنگ کاوی: فضا، زمان و زندگی روزمره، ترجمه آیدین ترکمه و آنوسا مدیری، تهران: نشر رخ دادنو.
- فراستخواه، مقصود (۱۳۹۴)، ما ایرانیان: زمینه‌کاوی تاریخ و اجتماعی خلیقات ایرانی، تهران: نشر نی.
- Aristotle (۲۰۱۲), The Art of Rhetoric, London: Harper Press.

حشم انداز اقتصاد توسعه



شاید نگاه‌های مختلفی به الگوهای توسعه در ایران بین کارشناسان وجود داشته باشد، اما توسعه علمی بخش انضمامی تمام مدل‌های توسعه است. بعد از سال‌ها برنامه برای توسعه، هنوز توسعه علمی در ایران دچار مشکلات بسیاری است. برای آسیب‌شناسی توسعه علمی با مصطفی معین و هادی خانیکی به گفت‌وگو نشستیم. همچنین داوود رضا عرب در ادامه بحث خود از آمایش سرزمینی گفت، سمانه گلاب به نقادی ساختار موجود اقتصاد و احمد هاشمی به نقد استارت‌آپ‌ها پرداخت.

جایگاه آمایش سرزمین و توسعه پایدار؛

گفت‌وگو با داوود رضا عرب



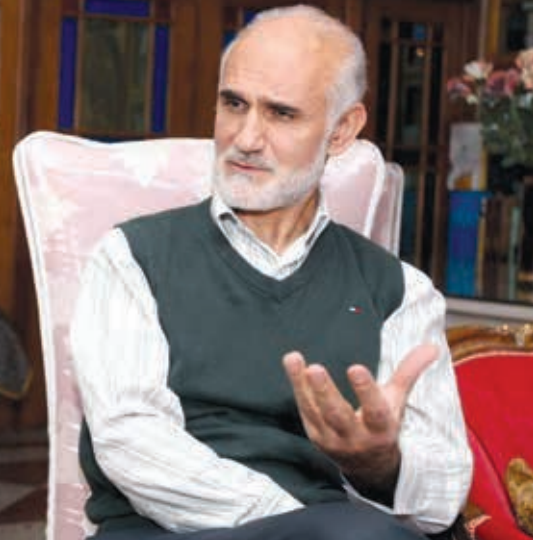
چگونه استارت‌آپ‌ها شهر را می‌بلعند؛

احمد هاشمی



شتاب‌زدگی، آفت جان توسعه

نگاهی به توسعه علمی در گفت‌وگو با مصطفی معین



عکس‌های پر تعداد در کتابخانه آقای وزیر سابق، شاید تنها یک ویژگی مشترک را در سپهرهای مختلف با خود حمل می‌کنند: تلاش مسئولانه برای زیست انسانی. از مصدق، چه گوارا، لومومبا، گاندی و ماندلا تا بالمه و لوتر کینگ و بسیاری دیگر و البته از میان زندگان نیز تنی چند در آن میان جای دارند.

استعفای معین پس از ماجرای کوی دانشگاه شاید از معدود واکنش‌های دولت بود که تب تند دانشگاه را در آن روزگار پایین آورده بود. البته بار اول استعفایش پذیرفته نشد و بعدها که طرحی برای اصلاح نظام آموزش عالی ریخت و رد شد، باز هم استعفا داد و این بار استعفایش پذیرفته شد. سال‌ها حضور در سمت‌های اجرایی-علمی، ارتباط مستمر با دانشگاه، ریاست نهادهای علمی متنوع و همین‌طور تأسیس چندین سازمان مردم‌نهاد در حوزه آسیب‌های اجتماعی انگیزه‌های شدت‌آلود او در باره توسعه علمی دانشگاه گفت‌وگو کنیم.

که انجام دادیم، نیاز به ایجاد زیرساخت‌هایی است که توسعه کیفی هم میسر شود و آموزش عالی در مسیر درستی قرار گیرد که فرصت اندک بود و نشد. به اعتقاد من ساختار اداری ما، پس از انقلاب تغییری نداشته است، حتی در زمان جنگ مسئولان معتقد بودند پس از پایان جنگ، مبرم‌ترین مسئله ایجاد تحول در ساختار اداری کشور است. چون این ساختار پاسخگویی نیازهای انقلاب نیست. من هم معتقد بودم ساختار آموزش عالی ما متناسب با فرهنگ و موقعیت ما و نیاز زمانه‌مان مبنی بر اولویت علم نیست. به این دلیل در دوره دوم مسئولیتم که از سال ۷۶ شروع شد، در برنامه‌ای که به مجلس ششم پیشنهاد دادم، چند بند آن را به تحول ساختاری اختصاص دادم و خودم را متعهد کردم که بر اساس این برنامه رأی اعتماد بگیرم که موظف به انجام آن باشم. بلافاصله موضوع را در دستور کار ستاد وزارت و شورای مرکزی دانشگاه‌ها قرار دادیم. حدود دو سال وقت گذاشته شد و ده پروژه تحقیقاتی درباره ساختار علمی کشورهای دیگر (۲۱ کشور توسعه‌یافته یا در حال توسعه) اجرا شد و تمام این کارها خود را در ماده ۴۹ برنامه سوم توسعه نشان داد. در آنجا هدف از تحول ساختاری، این بود که ایجاد ارتباط نهادمند و ارگانیک بین ارکان توسعه علمی (آموزش، پژوهش و فناوری) به وجود آید و از نظر سیاست‌گذاری نیز در کنار هم دیده شوند، نه جدای از هم. حتی نام وزارتخانه بر این اساس تغییر کرد و طوری شد که اگر کسی با ابتکار عمل وارد می‌شد، می‌توانست کاری انجام دهد.

تغییر نام وزارتخانه مخالف هم داشت؟

مخالفت‌ها مانند امروز نبود. شاید اگر امروز بود، این کار انجام نمی‌شد، چون فضا سیاسی‌تر و سطحی‌تر شده و شاید می‌گفتند چرا می‌خواهید فرهنگ را حذف کنید! درحالی‌که می‌گفتم، فرهنگ عام است و همه حوزه‌ها را شامل می‌شود. به هر حال وزارت فرهنگ و آموزش عالی، به (وزارت علوم، تحقیقات و فناوری) تغییر نام داد و دولت موظف شد که برای جان‌بخشی به فضای علمی کشور، لایحه مربوط به شرح وظایف وزارتخانه جدید را تهیه کند و به مجلس بدهد.

پس از طی مراحلی که گفته شد، لایحه تدوین و به دولت داده شد تا دولت هم به مجلس بدهد، ضمن اینکه در برنامه‌های آقای خاتمی نیز اصلاح ساختار اداری بود. برخی دوستان می‌گفتند، چون قرار است دولت طرح اصلاح کلی

توسعه علمی چیست؟ آیا ما در ایران تولید علم داشته‌ایم و به آنچه در حوزه علم انجام داده‌ایم می‌توانیم بگوییم توسعه علمی؟ چه کارهایی در ایران در این راستا شده است و آیا اگر علمی تولید کرده‌ایم مرهمی بر زخم‌های کشاورزی و صنعتان هم بوده است؟

من در دولت اول سازندگی وزیر فرهنگ و آموزش عالی بودم. آن زمان انرژی‌ها خیلی متراکم و بالا بود و انگیزه‌ها با امروز متفاوت بود. ما هم معتقد بودیم اولویت اصلی، محرومیت‌زدایی یا تحقق عدالت اجتماعی است که از مسیر توسعه علمی می‌گذرد. در آن زمان نه استان کاملاً محروم وجود داشت. ما برنامه‌های ریختیم مبنی بر اینکه در هر یک از این نه استان یک دانشگاه داشته باشیم. این خود نیاز به سرمایه‌گذاری داشت. معمولاً خود مردم خیلی کمک می‌کردند. سال ۶۸ همان هفته‌های اول که کار را شروع کرده بودیم، رقابتی جدی بین سه شهر شاهرود، سمنان و دامغان بود که مردم می‌گفتند، زمین می‌دهیم، خودمان یاری هم می‌کنیم، اما دانشگاه می‌خواهیم. ما رقابت بین این سه را فرصت دیدیم و از این رقابت سازنده، برای زمینه‌سازی اجتماعی توسعه علم استفاده کردیم. این زمینه‌ها خیلی مهم است و در این استان‌ها وجود داشت. دانشگاه صنعتی شاهرود، امروز حدود ۸ هزار دانشجو دارد. خود شاهرود ۴۰ هزار دانشجو در جاهای مختلف و دانشگاه‌های مختلف اعم از دولتی، خصوصی، آزاد و پیام نور دارد؛ یعنی زمینه اجتماعی توسعه علم در این شهر وجود داشت. این استان رتبه اول تعداد دانشجو بر جمعیت را در کشور دارد. دانشگاه شاهرود ۸ هزار دانشجو دارد که ۲۰۰ نفر عضو هیئت علمی تمام‌وقت (که حتماً تعدادی هم موقت و حق‌التدریسی دارند) به نسبت دانشجو تعداد خوبی است. همین روند را در سایر استان‌های محروم آن زمان داشتیم؛ مانند چهارمحال و بختیاری، بندرعباس، بوشهر، لرستان و دیگر استان‌ها و در آن دوران بیشترین گسترش زیرساخت‌های علمی کشور صورت گرفت. حدود بیست دانشگاه در آن دوره تأسیس شد که البته در برخی موارد، مدارس عالی یا دانشکده‌ای بود که خیلی سریع سرمایه‌گذاری شد. آزمایشگاه‌ها و سالن‌های آن تجهیز و بورسیه‌هایی نیز تعریف شد تا دانشگاه ارتقا یابد. در دولت دوم آقای هاشمی با توجه به فشارهای مجلس اصولگرای آن دوران، ادامه همکاری میسر نشد و آقای هاشمی کلی‌گانی کردند. من مدنظر داشتم با توجه به توسعه کمی

ساختار اداری را برای اصلاح همه وزارتخانه‌ها آماده کند و به مجلس بدهد، ما هم با دولت طرح خود را ارائه دهیم. ما در وزارت علوم مخالف این ایده بودیم و معتقد بودیم دنیا با سرعت در حال پیشرفت است و محور توسعه هم توسعه علمی است. همچنین ما آمادگی ارائه این طرح به مجلس را داریم و روی آن کار کرده‌ایم، بنابراین ما طرح خود را تحویل می‌دهیم و زودتر اقدام می‌کنیم. به هر حال در یک جلسه سه‌ساعته که من و آقای دکتر معتمدی، معاون پژوهشی وزارت علوم، در آن جلسه هیئت دولت حضور داشتیم فقط وزیر نفت آن دوران با این طرح مخالفت بود چون معتقد بودند، طرح ما باید با دولت به مجلس برود تا تصویب شود. در مجلس هم با اکثریت قاطع تصویب شد و فضایی ایجاد شد که ما توانستیم در مسیر اصلاح ساختار و مدیریت توسعه علمی که سه رکن اصلی‌اش آموزش، پژوهش و فناوری است، گام‌هایی برداریم. توسعه وقتی اتفاق می‌افتد که نگاه و رویکرد قائل به توسعه، در سایر حوزه‌ها نیز رخ دهد. برای برنامه‌ریزی و هدف‌گذاری، باید همه بخش‌های مختلف کشور اعم از علمی، آموزشی، اقتصادی و دیگر بخش‌ها نقش داشته باشند؛ بنابراین، در لایحه تقدیمی، شورایی به نام «شورای عالی علوم، تحقیقات و فناوری» معروف به «شورای عتف» دیده شد که ریاست آن بر عهده رئیس‌جمهور و نایب‌رئیس آن وزیر علوم و دبیر، معاون پژوهشی وزیر علوم باشد. دبیرخانه این شورا در وزارت علوم بود. در این شورا کسانی دیگر مانند وزیران اقتصاد و آموزش و پرورش، وزیران صنعتی، رئیس بانک مرکزی، رئیس سازمان برنامه و بودجه و چند تن از استادان برجسته دانشگاه عضو بودند. بنا بود این شورا درباره توسعه علمی کشور سیاست‌گذاری و پشتیبانی کند و لازمه آن این بود که مسئولان اجرایی و علمی به یک درک و فهم مشترک برسند که اگر سیاست درستی هم تدوین شد، تضمین اجرا هم داشته باشد. زیرمجموعه «شورای عتف»، شوراهای تخصصی کوچک‌تر وجود داشت که معاونان دستگاه‌های مختلف یا کارشناسان ارشدشان برنامه‌ها و اهداف را بررسی می‌کردند و برای آن برنامه‌ریزی می‌کردند. با این لایحه وظایف و اختیارات وزارت در مجلس تصویب شد، اما در شورای نگهبان به ۳۴ دلیل رد شد. عمده دلایل این بود که وظایف و اختیارات این شورا با وظایف و اختیارات شورای عالی انقلاب فرهنگی تداخل دارد. ما هرچه تلاش کردیم، مشکل حل نشد تا اینکه رهبری به شورای عالی انقلاب فرهنگی دستور دادند کمیته‌ای شامل وزیر، نماینده شورای نگهبان و نماینده شورای عالی انقلاب فرهنگی برای حل این مسئله ایجاد شود. در آنجا آقای صادق لاریجانی، نماینده شورای نگهبان و آقای دکتر ولایتی نماینده شورای عالی انقلاب فرهنگی بودند. من پیش از این جلسه، حتی با مرحوم دکتر حبیبی

گفت‌وگویی کردم و گفتیم اگر شورای عالی انقلاب فرهنگی به شما نمایندگی شورای انقلاب فرهنگی در کمیته را پیشنهاد داد بپذیرید، چرا که معتقد بودم ایشان تعامل‌پذیرتر است، اما در نهایت آقای دکتر ولایتی انتخاب شد.

در همان جلسه اول مشخص شد این لایحه از این کمیته بیرون نخواهد آمد و اگر تصویب هم بشود، از جایگاه خودش خارج خواهد شد. آن جلسه دیگر ادامه نیافت و من هم بعد از مدتی استعفا دادم، که یکی از دلایلش به بن بست رسیدن همین لایحه بود. مسئله من این بود که وقتی بناست یک کار علمی ملی انجام شود و این کار با استانداردهای جهانی بود و بر اساس نیاز به تحول در سازمان آموزش عالی کشور طراحی شده بود، چرا باید در این سطح با آن مخالفت شود؟ ضمن آنکه برنامه من تحول ساختاری در نظام آموزش عالی بود و وعده‌ای بود که بر اساس آن رأی اعتماد گرفته بودم و بر عهده من بود و باید به آن عمل می‌کردم که حالا نمی‌شد.

دکتر توفیقی که پس از من به وزارت علوم رسیدند، این لایحه را در آن کمیته سه‌نفره با تغییراتی تصویب کردند، اما هیچ‌وقت جدی گرفته نشد. در دولت نهم و دهم، کاملاً زیر پا گذاشته شد و در این دولت نیز برنامه‌ای برای اجرای آن وجود ندارد.

آیا استعفای شما تأثیری در تصویب آن داشت؟

«حتماً این گونه است. «میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست / تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز». آن‌ها با تغییرات بسیار کمی این لایحه را تصویب کردند. همین قانون اکنون هم می‌تواند مبنای توسعه علمی شود، اما اراده برای انجام آن وجود ندارد. در دولت‌ها تا آنجا که من و می‌دانم، کمتر دغدغه پژوهش و آموزش و مسائلی از این دست وجود دارد و مسائلی مانند آموزش و پرورش و حتی فرهنگ، از آخرین اولویت‌ها بوده‌اند. بیشتر دغدغه مسائل اقتصادی روز یا مسائل سیاسی دارند.

به هر حال نگاه ما به توسعه علمی، نوعی توسعه سازمان‌یافته، هدفمند و در ارتباط با سایر حوزه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اجرایی کشور است و باید باعث شود که ما آثار توسعه علمی را در زندگی روزمره مردم و افزایش بهره‌وری سیستم اجرایی کشور ببینیم. توسعه علمی باید بتواند پیامدهای مثبت خود را در حوزه‌های مختلفی چون اقتصاد، صنعت و مدیریت نشان دهد. شکاف‌های

عمیق بین دانشگاه و جامعه، دانشگاه و صنعت و دانشگاه و دولت‌ها که شکاف‌هایی ضد توسعه هستند، باید بتوانند از بین بروند. مثلاً سال‌ها قرار بود از محل یک درصد درآمد صنعت به پژوهش دانشگاه کمک شود، به‌عنوان پژوهش ردیف وجود داشت، ولی در همان وزارتخانه‌ها صرف پاداش و حق‌الزحمه و پژوهش‌هایی می‌شد که چندان قابل دفاع نبودند. این طرح در آن زمان می‌توانست کمک کند، چون دانشگاه‌ها هم آمادگی داشتند. این آمادگی الآن کمتر وجود دارد. در آن زمان مسئله‌ای که وجود داشت، حرکت به سوی استقلال دانشگاه بود. در آخرین سال‌های جنگ، تشکیل هیئت‌های امانا به تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی رسید. این طرح، تحقق عملی پیدا نکرد تا سال ۶۹ که لایحه اختیارات مالی و معاملاتی دانشگاه‌ها در مجلس سوم به تصویب رسید. وقتی دانشگاه‌ها از نظر مالی مستقل شدند و ذی‌حساب از دانشگاه خارج شد و در واقع به آن‌ها اعتماد شد، قدمی مهم در راستای کمک به توسعه علمی می‌توانست تلقی شود.

باز در همان مجلس، پیشنهاد دادیم که حقوق اعضای هیئت‌علمی هم افزایش یابد. تا آن موقع حقوق آن‌ها هیچ افزایشی نداشت. دستگاه‌های دیگر افزایش حقوق داشتند، اما دانشگاهیان با مناعت طبعی که داشتند اعتراضی هم نمی‌کردند. ما در آن مقطع حقوق اعضای هیئت‌علمی را بین ۳ تا ۵ برابر در مراتب علمی مختلف افزایش دادیم و این باعث شد گرایش فرار مغزها کم شود. حتی بسیاری از اساتید خارج از کشور بازگشتند. همچنین اقبال اساتید به دستگاه‌های اجرایی کمتر شد که این باعث رونق

بیشتر دانشگاه می‌شد. این دو اقدام خیلی اساسی بود. ما در آن دوره کشور را به چهارده منطقه تقسیم کردیم، چون نمی‌توانستیم در تمام دانشگاه‌ها طرح هیئت‌امنا را اجرا کنیم. دانشگاه‌ها هم آمادگی لازم را نداشتند. در نتیجه هیئت‌امنا مشترک تشکیل شد و وزیر هم در تمام آن‌ها شرکت می‌کرد و این‌گونه نبود که در این‌ها رئیس سازمان برنامه و بودجه حق وتو داشته باشد، بلکه همه حق رأی برابر داشتند. من البته چهار سال دوم سمتی در دولت آقای هاشمی نداشتیم، اما در آن سال‌ها هم این روند ادامه یافت و این زیرساخت‌ها باعث رشد دانشگاه شد.

رشد دانشگاه آزاد هم در همان دوران اتفاق افتاد؟

«اگر به آرشیو روزنامه‌ها در آن دوران رجوع کنید، مخالف جدی دانشگاه آزاد در سال‌های

به هر حال نگاه ما به توسعه علمی، نوعی توسعه سازمان‌یافته، هدفمند و در ارتباط با سایر حوزه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اجرایی کشور است و باید باعث شود که ما آثار توسعه علمی را در زندگی روزمره مردم و افزایش بهره‌وری سیستم اجرایی کشور ببینیم

۶۸ تا ۷۲، خود وزیر علوم بود. من در آن سال‌ها مخالف عملکرد مدیریت دانشگاه بودم، چون با رشد بی‌رویه و بی‌برنامه آموزش عالی مخالف بودم، اما در این دوران آن‌ها هم به تدریج کنترل و تا حدودی قانونمند شدند.

یکی دیگر از دستاوردهای ما این بود که تحصیلات تکمیلی در آن دوره بسیار گسترش پیدا کرد. هم بورسیه‌های ما در داخل کشور از مناطق محروم بیشتر شد و هم حدود چهار هزار نفر در خارج بورسیه شدند. سوگیری بورسیه‌ها پیش از انقلاب به سمت آمریکا بود، که در زمان ما بین کشورهای پیشرفته مختلف توزیع شد. این‌ها پس از بازگشت، پاسخی به آن گسترش کمی دانشگاه بودند و مانند خون تازه‌ای در رگ‌های دانشگاه جریان یافتند. این تقویت زیرساخت‌ها باعث شد تا ما در اوایل دولت اصلاحات، جهشی در انتشار مقالات علمی پیدا کنیم. پیش از انقلاب تعداد مقالات علمی ما زیر پانصد مقاله بود. در دوران جنگ، نزدیک به صفر بود، اما با بهبود شرایط اقتصادی، افزایش انگیزه‌ها برای کار علمی، تقویت فرهنگ آکادمیک و دموکراتیک شدن فضای دانشگاه، رشد جدی‌ای

در این حوزه داشتیم. من در سال‌های ابتدایی دولت خاتمی، اصرار داشتم معاون پژوهشی‌ام از علوم انسانی باشد و معتقد بودم که علوم انسانی اولویت دارد. به همین دلیل در دو سال اول، معاون پژوهشی‌ام، آقای دکتر محمد توکل از دانشکده جامعه‌شناسی بود. خاطره‌ای از آن دوران به یاد دارم: در شورای عالی برنامه‌ریزی، که برنامه‌های آموزشی ما تدوین می‌شد، رئیس گروه علوم انسانی ما مرحوم دکتر علی شریعتمداری بود که اولین وزیر آموزش عالی پس از انقلاب بودند. من می‌دانستم که ساختار کنکور به گونه‌ای نیست که ارزیابی دقیقی از استعدادها داشته باشد. اینکه یک نفر در سن هجده سالگی ده‌ها رشته انتخاب می‌کند،

معلوم نیست انتخاب دقیقی داشته باشد. وقتی هم که انتخاب کرد و وارد دانشگاه شد، تغییر رشته و راه برگشت آن خیلی سخت است. ما تصمیم گرفتیم که برای ورود به رشته‌های مختلف، راه تغییر رشته پس از لیسانس را باز کنیم. در آن زمان ایشان مخالف این ایده بود و نگران بود که نکند رقابت در مقطع فوق‌لیسانس، به زبان علوم انسانی و کادری آن تمام شود.

البته این اتفاق افتاد و کسانی که از رشته‌های دیگر در رقابت فوق‌لیسانس شرکت می‌کردند، چون از پس برخی

از درس‌ها بهتر برمی‌آمدند، راحت‌تر قبول می‌شدند. در مقطعی بیشتر پذیرفته شده‌ها در برخی از رشته‌های علوم انسانی، از رشته‌های غیر علوم انسانی بود.

«خب خود شما فکر می‌کنید این به نفع علوم انسانی بود یا به ضرر آن؟»

این بستگی داشت به فردی که وارد آن رشته می‌شد. گاهی کسانی که از رشته‌های فنی می‌آمدند، نگاه مکانیکی خود را وارد مسائل انسانی می‌کردند و این به نفع علوم انسانی نبود.

«من این را فردی نمی‌بینم. به نظرم باید اجازه می‌دادیم کسانی که علاقه بیشتر و حتی گاهی معلومات و توانایی بیشتر داشتند، وارد علوم انسانی شوند. ما در آزمون کارشناسی ارشد که با درس‌های علوم انسانی گرفته می‌شود، اجازه می‌دهیم همه شرکت کنند و اگر قبول شدند، در آن رشته تحصیل کنند. به نظر من در درازمدت به نفع علوم انسانی شد و افراد شاخص در این رشته‌ها درخشیدند. آن‌ها

علاقه داشتند و نباید مانع می‌شدیم. به هر حال با وجود مقاومت‌ها این طرح تصویب شد و کشور از این طرح سود برد. بعد از مدتی دکتر توکل تصمیم گرفتند به فرصت مطالعاتی بروند و من هم مانع نشدم. پس از ایشان دکتر رضا منصوری جایگزین شدند. در این دوره ما سیاست تشویقی برای چاپ مقالات در نشریات معتبر را پی گرفتیم. این سیاست جواب داد و ما جهشی در انتشار مقالات علمی داشتیم که خود نشریات خارجی مانند مجله علم (Science) از آن به رشد علمی موشک‌وار ایران یاد کرده بودند. البته تولید مقاله علمی تنها شاخص رشد علمی موشک‌وار ایران یاد کرده بودند. البته تولید مقاله علمی تنها شاخص توسعه علمی نیست، بلکه یکی از مؤلفه‌هایش است.

در دولت‌های مختلف چه اندازه به توسعه علمی بها داده می‌شد؟

«به‌طور کلی در هیچ دولتی ندیدم که موضوع علم و توسعه رشد علمی اولویت اصلی باشد. اگر بود الآن ما با توجه به ظرفیت‌هایی که داشتیم، وضعیت بسیار بهتری در کشورمان داشتیم. بها دادن دولت‌ها به توسعه علمی، خود را باید در تخصیص بودجه‌ای نشان دهد که برای وزارت علوم یا برای پژوهش در نظر گرفته می‌شود. در

برنامه سوم پیش‌بینی شده بود که تا ۳ درصد از تولید ناخالص داخلی به پژوهش اختصاص یابد! اما این اتفاق هیچ‌گاه نیفتاده است و هنوز این عدد حدود ۰/۵ یا ۰/۶ درصد است. از نظر استانداردهای جهانی، اگر کشوری کمتر از نیم درصد از تولید ناخالص داخلی خود را صرف تحقیق و پژوهش کند، عقب‌افتاده، بین نیم تا یک درصد در حال توسعه و بیش از یک درصد توسعه‌یافته محسوب می‌شود. در واقع ما از این نظر روی مرز عقب‌افتادگی هستیم. دولت‌ها در ارتباط با این موضوع، به عهد خود وفا نکردند. وفای به عهد یکی از اصول اخلاقی مهم ماست. مهم‌ترین برنامه کشور، قانون توسعه بلندمدت کشور است. در این قوانین تصریح شده و شورای نگهبان هم پذیرفته است، اما هنوز روی مرز نیم درصد است. این البته یکی از شاخص‌های توسعه علمی است. در باقی شاخص‌ها وضعیت ما این‌گونه نیست؛ اما این هم باید اصلاح شود.

دیگر شاخص‌های توسعه علمی چیست و ما چه وضعیتی در آن‌ها داریم؟

«یکی از شاخص‌های دیگر توسعه علمی، نسبت استاد به دانشجو است که ما در پایان دولت خاتمی به ۱ به ۱۸ رسیدیم. البته می‌خواستیم به ۱ روی ۱۴ برسیم ولی با وجود اینکه برخی دانشگاه‌های معتبر ما به ۱۴ هم رسیدند، میانگین همان ۱ روی ۱۸ شد. ابتدای دولت هاشمی این نسبت یک استاد برای ۳۵ دانشجو بود.

شاخص دیگر میزان همکاری علمی با خارج از کشور است. سال ۲۰۰۵ مقاله‌ای در نشریه علم‌سنجی (Scientometrics) منتشر کردم و در آنجا با نمودارهای مختلف نشان دادم که وضعیت توسعه علمی از نظر انتشار مقالات در ایران طی چهل سال گذشته در سال‌های قبل و بعد از انقلاب چگونه بوده است. یکی از شاخص‌هایی که در این مقاله در نظر گرفته شده بود، مقالات علمی مشترک با پژوهشگران کشورهای دیگر بوده است. با وجود اینکه ما همواره با آمریکا مشکل داشتیم، اما بیشترین همکاری علمی پژوهشگران ما با پژوهشگران آمریکایی بوده و در رتبه بعدی انگلستان و سپس سایر کشورهای اروپای غربی و دیگر کشورها بودند. در واقع این نشان می‌داد که ارتباط علمی، فراتر از مرزهای سیاست و ایدئولوژی وجود دارد. در دوران خاتمی این ارتباط خیلی تقویت شد. فضاهایی چون گفت‌وگوی تمدن‌ها هم به ایجاد بستر مناسب برای این ارتباط کمک کرد.

شاخص دیگری که در توسعه علمی وجود دارد تعداد دانشمندان به نسبت جمعیت کشور است. همین‌طور تعداد کسانی که در مقاطع بالاتر از لیسانس تحصیل می‌کنند. شاخص‌های زیادی وجود دارد، اما یکی از این شاخص‌ها، این است که مقالات منتشرشده نشریات علمی و پژوهشی، چقدر در داخل یا خارج مورد توجه قرار گرفته است و در واقع چه تعداد ارجاع خورده است.

اگر بخواهیم این شاخص را ببینیم، رشد کمی ما بیشتر از رشد کیفی بوده است. اکنون از نظر تولید مقاله رتبه جهانی حدود ۱۴ را داریم و از نظر ارجاع به آن‌ها، رتبه‌ای بین ۳۰ تا ۴۰ داریم که باز هم نسبتاً خوب است. با وجود تمام اتفاقاتی که در دولت نهم و دهم برای دانشگاه افتاد و استقلال آن از دست رفت، اما هنوز یکی از بخش‌هایی که جایگاه مناسبی در میان جهان برای ایران در شاخص‌های توسعه انسانی و دیگر شاخص‌های مرتبط ایجاد کرده است، بخش آموزش عالی است.



هزار دانشجوی دکترا در یکی از سال‌ها گرفته شد که از کل تعداد دانشجوی دکترا در دانشگاه‌های دولتی ایران بیشتر بوده است. وقتی علت اصلی ماجرا را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که مثلاً کسر بودجه وجود دارد و باید از راه‌های مختلف از جمله این راه جبران شود! با این نوع نگاه به علم و دانشگاه طبیعی است که علم و دانشگاه قربانی می‌شوند. در اواخر دولت خاتمی، پاک‌ترین دستگاه کشور، دستگاه علمی بوده

است، اما امروز می‌بینیم کسی هم پیدا می‌شود که استاد دانشگاه است و پشت مسائل پایان‌نامه‌نویسی است، اما این فضای عمومی دانشگاه نیست. این‌ها خود را به دانشگاه تحمیل کرده است. ما در انتشار مقالات علمی رشد داشتیم، حالا باید به توسعه کیفی آموزش، پژوهش و مقالات علمی حاصل از آن دست پیدا کنیم و در این فاصله ممکن است تقلب‌ها و کارهایی از این دست هم بشود؛ اما نباید این را همه ماجرا دید.

جایگاه علم در جهان پیدا کرده است، دلیل دیگری برای این عمومی شدن علم است. زمان ما دانشگاه شیراز حدود ۳ هزار دانشجو داشت که بیشتر از بچه‌های خانواده‌های مرفه بودند، اما امروز این فضا کاملاً متفاوت شده است. در واقع افزایش تعداد دانشجو در دوران هاشمی و خاتمی، هم ناشی از موج جهانی بود، هم به هر حال ظرف ۲۷ سال این اتفاق افتاد؛ اما در دوران دولت نهم و

دهم، ظرف هشت سال این جمعیت ناگهان حدود ۲/۵ برابر شد. این روند منطقی نیست. ادعاهای علمی دروغ در آن دولت نشان می‌دهد که چقدر برای توسعه علمی واقعی اهمیت قائل بودند! در همان دولت اعلام کردند ما برای ایدز واکسن تولید کردیم یا برای کسانی که قطع نخاع شده‌اند با پیوند سلول‌های بنیادی امکان ترمیم ایجاد کردیم! این‌ها عوام‌فریبی بود. من ایمونولوژیست هستم و اگر اتفاقی در این حوزه‌ها افتاده بود، متوجه می‌شدم. اگر این اتفاق افتاده بود، در دنیا صدا می‌کرد. این‌ها اصلاً کار

علمی نبود! یک کار پژوهشی محدودی می‌شود، اگر تازه شرایط درستی داشته باشد، نتایج این کارها محک نمی‌خورد. در این هشت سال سعی کردند که دانشگاه آزاد را تصاحب کنند که موفق نشدند، دانشگاه پیام نور را که زمانی دستاورد قابل احترامی در آموزش عالی ایران بود، به شدت در آن دولت گسترش دادند و کار به جایی رسید که آقای رئیس‌جمهور در صحبت‌های خود می‌گفت که فلان کشور مثلاً در هر استان خود این قدر دانشجو در مقاطع بالای تحصیلات تکمیلی دارد و ما هم باید داشته باشیم و ناگهان با بخشنامه‌ای، ۱۰ هزار نفر به جمعیت تحصیلات تکمیلی اضافه می‌شد. این کار با چه زیرساختی انجام می‌شد؟ با کدام امکانات و استاد؟ در همین دولت یازدهم، دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۶

در سطح بین‌المللی گفتیم چگونه باید افزایش شاخص‌هایی مانند تعداد مقالات علمی خودش را نشان دهد، اما در سطح ملی وقتی می‌تواند توسعه علمی خود را نشان دهد که در تولیدات صنعتی، کشاورزی، اقتصاد، فرهنگ و سیاست و بهره‌وری در دیگر حوزه‌ها خود را نشان دهد. آیا این اتفاق افتاده است؟ آیا امروز اقتصاد ما دانش‌محور است؟ اقتصاد ما وابسته به نفت است و واردات و مصرف در سطح کشور حرف اول را می‌زند. شاید بتوان گفت فرهنگ ما بیشتر مصرفی است تا زاینده و مولد. اینکه برداشت‌های خرافی هنوز در مردم جا پیدا می‌کند و مشکلاتی مانند آنچه در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۸۴ اتفاق افتاد و یک فرد عوام‌گرا انتخاب شد نشان می‌دهد توسعه علمی در فرهنگ عمومی و ساختار اجرایی کشور ما هنوز تأثیر جدی خود را نگذاشته است.

شاید یکی از دلایلی که باعث شده این تأثیر در داخل کم‌رنگ باشد و دانش در جامعه ما عمومی نشده است، توسعه امکانات فیزیکی، بدون فکر کردن به کیفیت بوده است. ما امروز تعدادی از مقالات علمی مان هم در خیابان انقلاب مقابل دانشگاه تهران تولید می‌شود. مجله ساینس هم در این باره گزارشی داشت که جالب نبود.

این‌ها ناشی از تأثیری است که سیاست بر همه حوزه‌ها در ایران دارد. وقتی دانشگاه را بدون توجه، توسعه کمی می‌دهیم این اتفاق هم می‌افتد. ابتدای انقلاب تعداد دانشجوی در ایران حدود ۲۰۰ هزار نفر بود. سال ۸۴، یعنی بعد از ۲۷ سال این تعداد به ۲/۲ میلیون نفر رسیده است، اما بین سال ۸۴ تا ۹۲ یعنی در عرض ۸ سال به حدود ۴/۸ میلیون نفر می‌رسد. پروسه توده‌ای شدن دانشگاه، یک پروسه جهانی بوده است. در دهه‌های ۶۰-۹۰ میلادی، تعداد دانشجو در جهان، از ۱۳ میلیون به ۸۰ میلیون افزایش پیدا کرده و حدود ۵ برابر شده است. یکی از دلایل آن هم تأثیری بوده است که علم بر زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی افراد داشته و احساس نیاز به علم افزایش یافته است. همچنین اهمیتی که

با وجود تمام اتفاقاتی که در دولت نهم و دهم برای دانشگاه افتاد و استقلال آن از دست رفت، اما هنوز یکی از بخش‌هایی که جایگاه مناسبی در میان جهان برای ایران در شاخص‌های توسعه انسانی و دیگر شاخص‌های مرتبط ایجاد کرده، بخش آموزش عالی است

با این وضعیتی که شما می‌فرمایید با این همه تولید انبوه دکترا و مقاله و فضایی که این تولید انبوه را ارزش تلقی می‌کند، چگونه می‌توان چشم‌انداز مثبتی به دانشگاه داشت؟

«ما نباید نسبت به آینده دانشگاه ناامید باشیم، آنچه امروز به توسعه علمی ضربه می‌زند، نبود انگیزه در مسئولان است و گرنه آنچه مقابل دانشگاه تهران می‌گذرد، امروز به‌مرور کاربرد خود را از دست

می‌دهد. نشریات خارجی نرم‌افزارها و امکانات دقیقی دارند که تمام مواردی مانند کپی کردن را به‌سادگی متوجه می‌شوند. این توفیق اجباری است چون ما که سیستم نظارت دقیقی نداریم، اما دنیا دارد. نمی‌شود با دغل کاری دیگر این وضعیت را ادامه داد. ما همه بابت گزارشی که نشریه معتبر علم (Science) یا طبیعت (Nature) از مقابل دانشگاه تهران داد متأسفیم، اما به‌زودی این بساط برچیده خواهد شد.

در این کشور نگاه ویژه‌ای به مسائل داریم که معتقد است به‌جای حل مسئله باید صورت مسئله را پاک کرد! در لایحه بودجه دولت، جدولی به نام جدول شماره ۱۴ است که از نظر شاخص هزینه‌های پژوهشی پشتوانه علمی ایران است. این جدول در جهت تحقق سیاست‌هایی است که

به تصویب مقام رهبری هم رسیده است و باید اجرایی می‌شود. این جدول طوری طراحی شده است که سهم تحقیقات از تولید ناخالص داخلی را از ۰/۵ به ۳ درصد برساند، یعنی به حدود ۷ هزار میلیارد برسد. این جدول از لایحه بودجه حذف شده است! این به معنای حذف صورت مسئله است! سال قبل در لایحه بودجه بود، که همین مجلس تأدیر و امید حذف کرد. الآن سه سال است که این جدول حذف می‌شود. گویا حذف صورت مسئله از نظر برخی افراد، بهترین راه حل است! برنامه توسعه کشور در سازمان برنامه و بودجه کارشناسی شده و به تصویب دولت و مجلس رسیده و سیاست کلی آن نیز پیش‌تر به تصویب مقام رهبری رسیده است، اما اکنون این جدول به عنوان شاخص مهمی برای کمک به توسعه علمی و پژوهشی از آن حذف می‌شود. در واقع گویی مسئله نبود انگیزش در مسئولان است و گر نه فضای خود دانشگاه خوب است.

زمانی شوروی به چین پیشنهاد داد مدل توسعه شوروی را در پی بگیرد. چین نپذیرفت و با توجه به وضعیت خودش مدل برای خودش ساخت. امروز هم جامعه ما بر اساس نیازهای خودش باید رشته‌ها و مواد درسی را تعریف کند، اما به نظر می‌رسد گاهی روحیه تقلید از کشورهای پیشرفته باعث تأسیس رشته‌ها و مواد درسی می‌شود. آیا این وضعیت مقلدانه کمکی به توسعه علمی می‌کند؟ آیا اصلاً فضا این طور مقلدانه است؟

« در این حوزه همان‌طور که شما می‌گویید، گاهی اقتباس است. ما باید از تجربه جهانی استفاده کنیم؛ اما تقلید خوب نیست. برای اینکه ما گرفتار تقلید نشویم، به برنامه‌ریزی دقیق و سنجیده نیاز داریم؛ اما مرجعی که بخواهد این موضوع را بررسی کند و صلاحیت لازم برای این کار را داشته باشد نداریم. من بیست سال عضو حقیقی شورای عالی انقلاب فرهنگی بودم. این شورا اگر جامعیت لازم را می‌داشت، می‌توانست در فرهنگ عمومی و دانشگاهی این کار را هدایت کند، ولی برنامه‌ریزی آموزشی و پژوهشی بر عهده خود دانشگاه‌هاست. شورای عالی علوم، فناوری و تحقیقات هم می‌توانست و می‌تواند چنین کاری را انجام دهد. این نیازمند یک نگاه جامع و واقع‌نگر است. یکی از این نهادها باید با علم به واقعیت‌های پیرامونی، راهبردهای بیست‌ساله را مشخص

شورای عالی انقلاب فرهنگی اگر خاستگاه و بافت درستی می‌داشت و اولویتش به جای سیاست و دخالت در کار وزارت و دانشگاه و انتخاب رئیس دانشگاه توسعه علمی بود، به این مسیر کشیده نمی‌شد

می‌کرد و برنامه می‌ریخت، آن وقت می‌شد چنین کاری کرد.

یکی از آفت‌های مهم توسعه در ایران، ناپایداری مدیریت‌هاست. پرفسور عبدالسلام، که رئیس آکادمی علوم جهان سوم بود و کارهای زیادی درباره توسعه در جهان سوم انجام داد و اولین دانشمند مسلمان و پاکستانی بود که جایزه نوبل را در فیزیک اتمی گرفت، سیاست‌های ناپایدار را رمز توسعه ناپایداری این کشورها می‌دانست. دلیل سیاست‌های ناپایدار را هم ناپایداری در مدیریت‌ها در جهان سوم می‌دانست. چراکه همه چیز در این کشورها سیاست‌زده است؛ یعنی در اثر بحران‌های سیاسی و جنگ قدرت، مدیریت‌ها دائم جابه‌جا می‌شوند و با این جابه‌جایی، حتی اگر سیاست درستی هم طراحی شود، فرصت اجرا نخواهد یافت. این دنیا، دنیای زمان است و فرصت‌ها به سرعت از دست می‌روند. در مالزی، ماهاتیر محمد بیست سال رئیس‌جمهور بود، در آن کشور ثبات مدیریتی و نگاه علمی وجود داشت و فرصت تحقق اهداف توسعه کشور به وجود آمد و در نتیجه مالزی به وضعیت امروز رسید.

درواقع نهادی مانند شورای عالی انقلاب فرهنگی که با چنین کارکردی طراحی شده بود، از جایگاه خود خارج شد؟

« نهاد اگر خاستگاه و بافت درستی می‌داشت و اولویتش به جای سیاست و دخالت در کار وزارت و دانشگاه و انتخاب رئیس دانشگاه توسعه علمی بود، به این مسیر کشیده نمی‌شد. زمانی که من مسئول بودم کمتر تداخل به وجود می‌آمد، اما وقتی نوبت به اجرای تحول بنیادین در آموزش عالی رسید که اختیارات قانونی وزارت را مشخص می‌کرد، موضع آن‌ها متفاوت شد.

یکی از نمادهای فیزیکی توسعه یافتگی، ذوب آهن است. ما از ورود ذوب آهن خوشحال بودیم. کره جنوبی از ذوب آهن خود ورق‌سازی را رونق داد و کشتی‌سازی و خودروسازی کرد، ما از ذوب آهن، تیر آهن ساختیم و ساختمان‌سازی رونق پیدا کرد. چه چیزی کم بود که با وجود ذوب آهن و این همه ساحل، به جای صنعت کشتی‌سازی و اتومبیل‌سازی، این راه را رفتیم و روی گسل‌های زلزله این همه برج ساختیم؟

« چند عامل منجر به این وضعیت شد: یکی نوع نگاه به انسان است؛ اینکه ما انسان را به مثابه انسان دارای حقوق و کرامت انسانی بدانیم که خدا برای او قرار داده است و برای رفاه و ارتقای او تلاش کنیم. این دیدگاه در کشور ما نیست. پیش از انقلاب، کارخانه سیمانی در سمت غرب شهر شیراز ساخته بودند. با دها در شیراز به سمت شرق بود و گردوغبار این کارخانه را داخل شهر می‌آورد. هیچ کس انگار برایش مهم نبود. هوای شهر اصفهان به واسطه همین ذوب آهن و دها کارخانه دیگر به شدت آلوده است. چرا نباید از قبل آمایش سرزمینی می‌شد؟ چرا نباید با ارزیابی درست از موقعیت این شهرها، کارخانه زده می‌شد که امروز مشکلات بزرگی که ایجاد کرده‌اند، گریبان گیر ما نباشد؟ کارها در ایران انگار عجولانه و احساسی است. خیلی دقیق و با ارزیابی درست انجام نمی‌شود. منشأ این احساسات بدون خردورزی کافی و با شتاب‌زدگی است و ممکن است به خشونت یا ناامیدی منجر شود.

دیگر عاملی که می‌توان بر این موضوع افزود، فردگرایی و نبود فرهنگ کار جمعی است. امروزه مقوله‌ای مطرح شده است به نام ای‌ژنتیک (تغییرات فراژنتیک). در تغییرات ژنتیک ممکن است انسان چند صد سال تحت تأثیر عوامل محیطی همچون رژیم غذایی، آب و هوا یا مواد رادیواکتیو در فضا قرار گیرد و دچار جهش ژنتیک شود و به صورت بیماری‌های مختلف به نسل‌های بعدی منتقل شود، اما در ای‌ژنتیک (فراوراثت) در واقع ویژگی‌های ژنتیک به ژن‌ها منتقل می‌شود، اما تغییری در توالی رشته DNA اتفاق نمی‌افتد. در این حالت شما اگر شرایط محیطی را تغییر دهید، بعد از چند سال یا یکی دو نسل، اصلاح ژنتیک ایجاد می‌شود. این کشف، چشم‌انداز روشنی پیش‌روی سلامت انسان می‌گشاید و به این ترتیب، بسیاری از بیماری‌ها ممکن است از ابتدا پیشگیری شوند. این کشف تنها در حوزه سلامت جسمی مفید نیست، بلکه می‌توانیم از آن در بهبود سلامت روانی و حتی اجتماعی هم استفاده کنیم. ما باید بتوانیم مسائل را پیش‌بینی کنیم، نه اینکه اول زلزله بیاید، بعد به فکر بیفتیم و مثلاً بگویم زلزله بم بین ۲۰ تا ۴۰ هزار تلفات داشت! و هنوز هم مشخص نشده باشد که تلفات این زلزله چقدر بوده است! قدر و منزلت و حقوق انسان در کشور ما در همین حد است! و چند روز بعد از زلزله بم، زلزله در کالیفرنیا با همان شدت تنها چند مجروح به جا می‌گذارد! این‌ها حاکی از مشکلاتی است که در نگاه فرهنگی و مدیریتی ما به انسان و جامعه و اخلاق وجود دارد. درباره تولیدات ذوب آهن هم که شما مطرح کردید تمامی این عناصر سهم دارند. ما در ایران در قیل از انقلاب و هم تا حدودی بعد از انقلاب، بلندپروازی‌هایی داشته‌ایم، اما ارزیابی درستی از نیاز جامعه خود و شرایط جهانی نداشتیم. ■



دانشگاه مسئله‌گریز

وجود علم و عالم، پایه شکل‌گیری اصلاحات در جامعه

گفت‌وگو با هادی خانیکی

نجیبه محبی: هادی خانیکی متولد ۱۳۳۰ در استان خراسان است. پس از آنکه در رشته ریاضی از دبیرستان شاهرزای مشهد فارغ‌التحصیل شد، علوم پایه و مهندسی را در دانشگاه امتحان کرد. جاذبه علوم انسانی برای این روزنامه‌نگار قدیمی چنان بود که او در تحصیلات تکمیلی خود رشته جامعه‌شناسی و علوم ارتباطات را انتخاب کرد و در نهایت عضو هیئت‌علمی دانشکده ارتباطات دانشگاه علامه طباطبایی شد.

صرف‌نظر از تجربیات او در راستای روزنامه‌نگاری از سال ۱۳۶۸ تا سال ۱۳۷۲ مشاور فرهنگی و اجتماعی وزیر فرهنگ و آموزش عالی بود. با روی کار آمدن سید محمد خاتمی تا سال ۱۳۸۳ معاون فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فن‌آوری و هم‌زمان مشاور رئیس‌جمهور در امور رسانه و مطبوعات شد. سال آخر دوره اصلاحات مشاور رئیس‌جمهور در امور فرهنگی شد. مدیر مؤسسه بین‌المللی گفت‌وگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها در این گفت‌وگو از مسائل، مشکلات و رویکردهای علمی کشور در آن دوران می‌گوید. شرح این گفت‌وگو را در زیر خواهید خواند:

خارج‌ه تغییر کند، باز دفعه هزارویکم هم اوضاع همین است. پس اگر می‌خواهد اصلاحاتی در جامعه شکل بگیرد مسئله اول آن داشتن علم و عالم است». منظور دهخدا از علم و عالم نیروی انسانی و مسئله دانشگاه است. او در ادامه می‌گوید: «گذشته از اعتقاد جازم اهالی یوروپ به نبودن علم و عالم در ایران، امروز که بی‌نتیجگی تمام زحمات ما را می‌بینند دشمنان ما به‌صورت شامت و دوستان ما به شکل تیبیه می‌نویسند که ایران علم و عالم ندارد و تمام مجاهدات و زحماتش بی‌نتیجه است». به تعبیر امروزی دهخدا در انتهای این مقاله می‌گوید اگر توسعه علمی محقق نشود همه گونه‌های دیگر توسعه حتی توسعه سیاسی ناکام می‌ماند: «ده دفعه عزل محمدعلی شاه و هزار دفعه بالاتر از فداکاری‌های آذربایجان می‌گویند به ما که دردهای ما را این‌ها چاره نمی‌کند. فقط چاره ما در داشتن علم و عالم است».

دهخدا آدمی نشسته بر برج عاج نبود. مشروطه‌طلب و مؤسس روزنامه صوراسرافیل بود. حامی مصدق بود و تا آخر عمر پاک زیست. چنین آدمی می‌گوید باید به سمت توسعه علمی برویم. اعزاز و تربیت دانشجو و آوردن استاد به کشور با هدف توسعه علمی انجام شد. چون نقش اصلی توسعه علمی بر عهده دانشگاه است. تجربه سیاسی ما هم همین است. از برجسته‌ترین شعارهای دولت اصلاحات «توسعه علمی رمز بقا» بود؛ یعنی، توسعه علمی لازمه توسعه همه‌جانبه و پایدار است. چون اگر علم توسعه پیدا نکند، فرهنگ، سیاست و اقتصاد ما توسعه نخواهد یافت. برای شرح این موضوع می‌توان به تجربیات ایران و جهان اشاره کرد. به نظر من در تحولات سیاسی اخیر؛ یعنی، پس از دولت اصلاحات آنچه رشد علمی نام گرفت و تحت عنوان نزدیک شدن ما به شاخص‌های مهم جهانی مثل تولید علم و افزایش نرخ مقالات علمی انجام شد، نتیجه تحولی بود که ریشه‌های آن اگرچه در دولت پیش از اصلاحات هم وجود داشت، ولی در دولت اصلاحات سامان یافته شد. دولت اصلاحات عزمی جزم برای توسعه علمی داشت و با تحول ساختاری در حوزه علوم، تحقیقات و فناوری سه حوزه مذکور را کنار هم متمرکز کرد و از دل این کار چنین جهشی رخ داد. با روی کار آمدن دولت آقای احمدی‌نژاد همه آن‌پنه‌ها رشته شد (از ۹۲-۸۴). اگر دانشگاه به استقلال اداری رسیده بود و هیئت‌های امنا برای دانشگاه‌ها

از آنجا که رشد علمی کشور به جنجالی سیاسی تبدیل شده بود ما تصمیم گرفتیم به دنبال این بگردیم که معیار اصلی رشد چیست؟ آیا از ابتدای تأسیس دانشگاه در ایران تولید علمی داشته‌ایم یا نه؟ آیا دستاوردهای علمی دنیا در کشور ما که هنوز سوزن را از خارج وارد می‌کنیم به صنعت تبدیل شده است؟ شما به‌عنوان استاد علوم انسانی که در وزارت علوم نیز مسئولیت داشتید چه ارزیابی از این موضوع دارید؟

«ضمن تشکر از نشریه چشم‌انداز ایران که به این مسئله اصلی جامعه می‌پردازد، باید بگویم طرح این موضوع افق‌های تازه‌ای در مطبوعات باز می‌کند. چنین بحثی در مطبوعات با طرح این بحث در آکادمی‌ها یا سمینارهای علمی یا در نهادهای برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری خیلی فرق دارد. برای فهم دقیق این موضوع باید به رابطه بین سیاست، فرهنگ و علم پی ببریم. اولین پرسشی که مطرح می‌شود نسبت دانشگاه به توسعه ملی است. آیا نهاد دانشگاه در متن توسعه قرار گرفته است یا نه؟ آیا نهاد دانشگاه در متن توسعه به وجود آمده است یا نه؟ آیا دانشگاه در متن پیشینه تاریخی ما شکل گرفته است یا نه؟ ما سنت بسیار درخشانی در زمینه علم، آموزش و دانشگاه هم در حوزه تمدنی ایرانی و هم حوزه تمدن اسلامی خود داشته‌ایم. نام دانشگاه جندی‌شاپور، بیت‌الحکمه و نظامیه‌ها در گذشته و دارالفنون در دوران جدید نمونه‌ای از این پیشینه است. شکل‌گیری نهادهای جدیدی مانند مدرسه و دانشگاه محصول دوران مدرن بود. به این ترتیب مدرسه رشدیده، اولین مدرسه به سبک جدید و دارالفنون، اولین دانشگاه به سبک جدید بود. بعد دارالمعلمین و مدرسه علوم سیاسی تشکیل شد و تا تأسیس دانشگاه تهران این روند ادامه یافت.

در اینجا من به بخشی از مقاله دهخدا در روزنامه سروش چاپ استانبول در سال ۱۳۲۸ ه ق اشاره می‌کنم. دهخدا نوشته است: «ملت ایران اگر دین خود را محفوظ می‌طلبد، اگر از اسارت امتناع دارد، اگر از زندگی یهودی‌های سرگردان دنیا احتراز دارد، اگر خود را مسئول حق‌شناسی نعمات وطن می‌شمارد باید بیش از هر چیز به ساختن عالم و دانشمند بپردازد. هزار دفعه که کابینه در میان هشت نفر اشخاص معین دور بزند، نوبت وزارت جنگ با وزارت فواید عامه و وزارت

شکل گرفته بود، این امر یا نسخ یا جمع شد. از این زمان به بعد آن دستاوردها به شکل صوری درآمد و بر شاخص‌های کمی متمرکز شد؛ یعنی، توسعه علمی در دوره اصلاحات به‌نوعی فرمالیسم و کمیت‌زدگی و سیطره کمیت تغییر جهت داد. بعد از آن مسابقه افزایش تعداد مقالات و تعداد دانشگاه‌ها و تأسیس رشته‌ها و افزایش پذیرش دانشجویان در مقاطع مختلف دیده شد.

آیا واقعاً هر رشته که در اروپا و آمریکا وجود دارد برای ما ضرورت دارد؟ ممکن است در کشور عالمان بسیاری داشته باشیم که با نیازهای امروز ما نمی‌خوانند؟

« برای پاسخ به این پرسش توسعه‌ای باید پرسید که نهاد دانشگاه بر اساس چه ضرورت‌هایی تأسیس شد و توسعه یافت و چه چیز را می‌خواهد تربیت کند؟ می‌دانید که از نظر علمی ما با نسل‌های مختلف دانشگاه علی‌رغم اینکه سر در همه آن‌ها عنوان دانشگاه وجود دارد، روبه‌رو هستیم.

ما پنج نسل دانشگاه را می‌توانیم طبقه‌بندی کنیم. اولین نسل دانشگاه نخبه بود. همان چیزی که در غرب هم بود. در این نسل نخبگان وارد این نوع دانشگاه می‌شدند و در آن نخبگان نیز تربیت می‌شدند. دانشگاه تهران در بدو تأسیس خود برای تربیت نیروی دموکراتیک متخصص ایجاد شد.

در غرب هم از قرن ۱۹ این نوع دانشگاه ایجاد شد. این نوع دانشگاه با جندی شاپور و بیت‌الحکمه فرق دارد. این نهاد جدیدی مأموریت آموزش و پرورش و ارائه خدمات تخصصی را دارد. این نهاد با نهادهای دیگر فرق دارد و نیازمند استقلال اداری و آزادی علمی است. این نهاد حتی در زمان رضاشاه و پسرش از خودش استقلال‌هایی نشان داد. مرحوم دکتر علی‌اکبر سیاسی، در دانشگاه تهران یا مرحوم مجتهدی در دانشگاه صنعتی شریف نشان دادند که این دانشگاه شبیه سایر ادارات و وزارتخانه‌ها نیست.

نوع دوم دانشگاه دانشگاهی بود که با تقاضاهای انبوه اجتماعی روبه‌رو بودند. در این دانشگاه‌ها مسئله دسترسی به آموزش عالی به‌عنوان یک حق عمومی مطرح است. اینجا فقط پسران وزرا نیستند که می‌توانند برای دسترسی به زندگی بهتر به دانشگاه بروند. اینجا دانشگاه با تقاضای انبوه مواجه است. افراد در دانشگاه نخبه‌پرور پایگاه اجتماعی و طبقاتی بالایی داشتند؛ مانند اولین کسانی که به دانشگاه تهران رفتند. آن‌ها خواص جامعه بودند. این طور نبود که به‌طور عمومی همه افراد به دانشگاه بروند؛ یعنی، آموزش عمومی می‌خواهد حتی عمومی باشد و مسیری برای اینکه افراد زندگی بهتری داشته باشند طی کند. معمولاً هم دولت این دانشگاه‌ها را با منابع عمومی اداره می‌کند.

نسل سوم دانشگاهی است که در معرض جنبش‌های اجتماعی است. ایران از دهه ۳۰ به بعد صاحب چنین دانشگاهی است؛ یعنی، اعتبار و مشروعیت صرفاً علمی‌اش تحت‌الشعاع اعتبار و مشروعیت سیاسی‌اش قرار می‌گیرد. اینجا مسئله جنبش‌های اجتماعی و هویت و شخصیت شکل می‌گیرد.

به امثال من که متعلق به این نسل دانشگاه هستیم، وقتی می‌گویند چه چیزی کم داشتید که اعتصاب می‌کردید؟ می‌گویم آزادی کم داشتیم و به مردم فکر می‌کردیم. این دانشگاه در پیوند با نیروهای اجتماعی قرار داشت.

نسل چهارم دانشگاه با مقتضیات بازار شکل گرفت. آنجایی که مسئله اثربخشی آموزش مورد توجه قرار گرفت؛ یعنی این‌ها به چه درد می‌خورد و این تحصیلکرده‌ها چه دردی از اجتماع می‌توانند حل کنند. اینجا شکاف‌ها دیده می‌شود، چون مسائل جامعه به‌درستی به دانشگاه منتقل نمی‌شود.

ما استاد خوبی در زمینه جامعه‌شناسی شهری داشتیم. به یاد دارم در دوران کارشناسی به آن استاد می‌گفتم که من شیکاگو را خیلی خوب می‌شناسم، ولی اصلاً تهران را نمی‌شناسم؛ یعنی تئوری‌های ما به آنجا برمی‌گشت و نه به کشور خودمان. این نشان‌دهنده مسئله‌گریزی در دانشگاه ماست. چون دانشگاه راه‌حل محور بود و راه‌حل‌ها را از دانش و آموخته‌های غرب داشت، سعی می‌کرد مسئله را با آن راه‌حل وفق بدهد و سخت بود دانشگاه به مسائل بومی خودش ورود کند.

امروز ما با نسل پنجم دانشگاه روبه‌رو هستیم؛ یعنی، دانشگاه مواجه با جامعه اطلاعاتی و فضای مجازی. چالش‌های این نوع دانشگاه به‌شدت پیچیده، متنوع، رقابتی و دستخوش تغییر محیطی است. اینجا تحول پارادایمی هم رخ داده است. دانشگاه دیگر صرفاً برای الیت نیست، بلکه عمومی شده است و رقیب قدرتمندی در بیرون از خودش دارد. معلوم نیست افراد در دانشگاه بیشتر یاد می‌گیرند یا هنگامی که داخل شبکه قرار بگیرند و درسی آنلاین بخوانند.

نهاد دانشگاه امروز درهم تنیده از همه این‌هاست. نقش‌های کهنه و مدرن را هم‌زمان دارد. گاهی جدیدترین شیوه‌های مدرن را با قدیمی‌ترین صورت‌بندی‌ها می‌بینیم. مثلاً دکتر شفیع کدکنی از خیلی از استادان جدید اشراف بیشتری به مسائل روز دارد. یا مرحوم معتمدزاد اگر این‌قدر جامعه



علی‌اکبر دهخدا

اطلاعاتی را مطرح نمی‌کرد، این موضوع در ارتباطات به این شکل مطرح نمی‌شد. ایشان پیرترین فرد بود، ولی جلوتر از همه این مسئله را دیده بود.

سؤال این است که آیا توسعه کمی آموزش عالی بر اساس برنامه‌های درازمدتی شکل گرفت؟ وقتی از تعداد ۱۷۵ هزار دانشجو در آستانه انقلاب ما به ۵ میلیون دانشجو امروز رسیده‌ایم یا تعداد دانشگاه‌ها و رشته‌های ما به‌نحوه اعجاب‌انگیزی گسترش یافت، آیا این بر اساس یک برنامه درازمدت بود یا برای پاسخ دادن به مسائل روزمره ما؟

« شاید ساده‌ترین مسئله روزمره این بود که جوانان بیکار را چه کنیم؟ بعد گفتند بگذاریم درس بخوانند. این یعنی بخشی از مشکل جامعه را به دانشگاه منتقل کردیم و از دوره کارشناسی به دوره کارشناسی ارشد و دکترا انتقال دادیم.

سؤال این است که نیازهای جامعه را چه کسی تعیین می‌کند؟ نهادهای سیاست و برنامه‌ریز آن را مشخص می‌کند یا هجوم تقاضاها؟ ما در خیلی زمینه‌ها که گریزناپذیر هم بود، گرفتار توسعه کمی در آموزش عالی شدیم. توسعه کمی اگر در مقطعی قابل توجه بود، باید به‌تدریج به سمت افزایش کیفیت می‌رفت؛ یعنی، فقط انتقال علم نباید باشد، بلکه تولید علم و نظریه‌پردازی هم باید صورت گیرد. دانشگاه باید دنبال حل مسائل جامعه خود باشد و با محیط پیرامونی و جهان خود و با تاریخ خود ارتباط برقرار کند. علاوه بر این حتماً متکی بر حق باشد؛ یعنی، افراد منفعل تربیت نکند، بلکه شهروند و افراد آشنا به حقوق خود تربیت کند. در غیر این صورت ما در بهترین حالت فقط انتقال دانش داشته‌ایم و در بدترین حالت هم گسترش مدرک را ایجاد کرده‌ایم.

سال ۴۲ تا ۴۵ که به دنبال نمونه‌های فیزیکی توسعه بودیم، ذوب‌آهن را هم‌زمان با کره جنوبی به کشور آوردیم؛ اما در آن زمان ما تشخیص دادیم که برج و ساختمان ایجاد کنیم، ولی کره جنوبی ماشین‌سازی را ایجاد کرد، حتی امثال مهندس بازرگان هم به این روند اعتراض نکرد که چرا ما ورق آهن نسازیم به جای تیرآهن ساختن. ما چه چیزی نداشتیم که این تشخیص را ندادیم و چنین کاری نکردیم.

« به نظر من ما نوعی پرهیز در نهاد دانشگاه و اجزای این نهاد با جامعه خودمان داشتیم. دانشگاه در وضعیت مطلوب خود که استاد و دانشجو و مدیریت موجه دارد باید به لحاظ تاریخی واکاوی شود. آیا دانشجویی که خوب درس می‌خواند ولی دردرس ایجاد نمی‌کند. یا استادی که خوب درس می‌دهد ولی به بیرون کاری ندارد مطلوب ماست؟ یا اینکه وقتی اتفاقی می‌افتد دانشجو یا استاد خوب حساس می‌شوند و دنبال درد مردم می‌افتند؟ نباید فرد دوباره شود. نباید طوری باشد که دانشجوی خوب با درس خواندن خود سرش را زیر برف کند.

اگر غرب مسیر افتراق یافتگی یا تقسیم کار را طی کرد و دانشگاه نهادی کاملاً آکادمیک در آن شد به این دلیل است که نهادهای سیاسی آنجا هم مشغول کار مشخص خودش بود، اما جامعه‌ای که جای دیگری نداشت تا کارکردهای دیگر در آن صورت بگیرد و دانشگاه کارکرد حزب و نهاد مدنی و شبکه‌های اجتماعی را هم پیدا کرد، این دانشگاه نقش اصلی خودش را گم می‌کند. به این معنا انتظار پنهانی که از دانشگاه وجود داشته دانشجوی کنشگر و فعال بوده است. نمی‌خواهم بگویم الزاماً هر کسی کار سیاسی کرده، گلی به سر جامعه خود زده است، ولی بچه مثبت بودن و همه‌اش درس خواندن برای دانشجویی که به اجتماع خود حساس بوده، خوب نبوده است. چون حمل بر بی‌دردی می‌شده است. در جامعه ما چندپارگی رخ داده است؛ یعنی، افرادی هستند که خیلی به فکر مردم‌اند البته ممکن است اشتباه هم بکنند، ولی این افراد فکر می‌کنند به فکر مردم بودن؛ یعنی برای مردم باید اعتراض و اعتصاب بکنند؛ یعنی بیرون از دانشگاه هم باید فعال باشند یا برعکس؛ بنابراین پیوند بین نهاد دانشگاه و سایر نهادها در کشور ما نبوده است. این پیوندها عمدتاً توسط حکومت‌ها برقرار می‌شود و همه‌جا هم مقبولیت نداشت؛ مانند پدیده قانون در کشور ما. یکی از مشکلات ما فقدان و ضعف قانون‌گرایی در جامعه ماست. شهروندان ما قانون را از خودشان و به نفع خودشان نمی‌دانند. در چنین حالتی این پیوند خیلی آمرانه و از بالا برقرار شده است. در همه جا هم نگرفته است. این همان مشکلی است که سایر نهادها در کشور ما داشته است. کدام نهاد حاکمیتی یا مدنی ما در جای خودش قرار دارد؟ به همین دلیل ما همواره شاهد کج کارکردی بودیم و هستیم. به همین دلیل است که می‌بینیم نهاد خیریه کار اقتصادی می‌کند. نهاد اقتصادی کار سیاسی می‌کند. نهاد سیاسی کار اجرایی می‌کند و امثالهم. این یکی از عواملی بوده است که دانشگاه نتوانسته است نقش خودش را اجرا بکند.

به هر حال آن زمان هیچ‌یک از نخبگان ما اعتراض نکردند که ورق ساختن بهتر است.

این بحث تاریخی نیست. همین الان هم چنین است. کدام مسئله در مدیریت اجرایی و اقتصادی و سیاسی کشور ما مشکل خودش را به دانشگاه ارجاع داده است؟ مدیریت می‌گوید اگر مسئله را به دانشگاه بدهیم معلوم نیست که چه زمانی جواب این مسئله را بدهند ما جواب زود و تند و سریع می‌خواهیم، اما آنجایی که به دانشگاه اعتماد شده است، به‌رغم محدودیت‌ها و کندگی‌های این نهاد آکادمیک، پاسخ آن‌ها روشن است. پارسال آقای روحانی بررسی مسئله پلاسکو را به دانشگاه سپرد. دانشگاه چون منفعی در آنجا نداشت به‌خوبی مسئله را بررسی کرد.

به لحاظ تاریخی دانشگاه با مسائل درگیر نشده و خیلی به او اعتماد نشده است؛ البته این مسئله بی‌اعتمادی به دانشگاه فقط سیاسی نیست، در

برخی موارد مدیریتی و اجرایی است؛ و همیشه با سوء ظن به آن نگاه شده است، در نتیجه نتوانسته رشد لازم را داشته باشد. دکتر تهرانیان سال ۵۷ و پیش از پیروزی انقلاب مقاله کوتاهی به نام «بحران دانشگاه» نوشت. در این مقاله ایشان گفته است که بحران دانشگاه، معلول اتحاد شومی است که بین دانشجوی تیل و استاد بی‌سواد و مدیریت نالایق برقرار است. این سه جزء همدیگر را تقویت می‌کنند.

اگر نهاد دانشگاه دچار کژکارکردی یا ناکارکردی می‌شود، چنین چیزی محصول این است که دانشگاه به‌صورت یک نهاد عمل نمی‌کند. در دهه‌های اخیر پس از تحرکی که مبتنی بر تمام تجارب موفق و ناموفق برای توسعه علمی رخ داد، فهمیدیم که به رشد کیفی دانشگاه، به استقلال علمی دانشگاه و نقش اجتماعی در برنامه‌های سوم و چهارم توسعه در نظر گرفته شد.

متأسفانه برنامه چهارم توسعه که نامش توسعه مبتنی بر دانایی بود، ناتمام ماند. دانایی نیاز به نهاد دانشگاه دارد.

اما پس از این ما با تضعیف بنیان‌های ساختاری علم روبه‌رو هستیم. ممکن است یک یا چند شاخص بهبود یافته باشد، مثلاً تعداد مقالات یا تعداد فارغ‌التحصیلان افزایش یافت، ولی بنیان‌های ساختاری علم تضعیف شد. خیلی از مسئولیت‌ها و نقش‌های آن به بیرون از این نهاد واگذار شده است. اختیارات آن محدودتر شد و مداخله در آن بیشتر شد. ساختار به سمتی رفت که وزارت علوم، تحقیقات و فناوری در دولت سکان‌داری داشته باشد که سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی برای آن داشته باشد، اما این مسیر دوباره چندپاره شد و کارکردهای دانشگاه تضعیف شد، آزادی علمی کاهش یافت و مشارکت‌های آموزشی کاهش یافت. نتیجه این روند کند شدن مسیر توسعه علمی بود و این کندگی خودش یک مسئله شد.

باید بدانیم نهاد علمی دیر شکل می‌گیرد و زمان‌بر است ولی زود به آن می‌توان لطمه زد. چون زود به‌بار نمی‌نشیند. کافی است به دانشگاه و مدرسه به‌مثابه نهادی مصرف‌کننده یا هزینه‌بر نگاه کنیم. یا نهادی که در اختیار ما نیست و مشکلی برای جامعه ایجاد می‌کند. اگر این نگاه وجود داشته باشد، عوارض این نگاه، کندی و جهل نسبت به مسئله خواهد بود؛ بنابراین ما نیازمند احیای نهاد دانشگاه هستیم. به این معنا باید از دانشگاه زنده و فعال و مسئول و سیاسی حمایت کنیم. در چنین دانشگاهی رقابت و هم‌پذیری وجود دارد. اینجا تک‌صدایی وجود ندارد. دیدگاه‌ها متفاوت است و مدارا در آن وجود

دارد؛ بنابراین کشور ما به دانشگاه مسئله‌شناس نیاز دارد و نه دانشگاه مسئله‌گریز. دانشگاهی که تمام اجزای آن مانند هر عنصر زنده به مسائل محیطی خودش واکنش نشان بدهد. علامت حیات، دردمندی است و گرنه سلسله‌اعصابش خراب است. بی‌تفاوتی و مسئله‌گریزی به خود دانشگاه و به جامعه آن آسیب می‌زند.

موانع دانشگاه ما برای رسیدن به

وضعیتی که بتواند به توسعه کمک کند چیست؟

«باور نداشتن و بلد نبودن گفت‌وگو مشکل ماست. مدتی پیش روز جهانی بی‌خانمانی بود. در انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات نشستی برقرار شد. چند استاد دانشگاه و فردی از فعالان سمن‌های کارتن‌خواب در آن جلسه شرکت کرد. برای اولین بار بود فردی که قبلاً کارتن‌خواب بود و حالا داشت با کارتن‌خواب‌ها کار می‌کرد نشسته بود و با دانشگاهی‌ها حرف می‌زد.

این، هم برای ما و هم آن‌ها جالب بود. حالا باید پرسید دانشگاه و صنعت کجا کنار هم می‌نشینند؟ ضمناً باید طرفین گفت‌وگو یاد بگیرند که حرف هم را بشنوند. دانشگاهیان به‌حق گله دارند که مسئولان نیابند فقط در نشست‌ها حرف خودشان را بزنند و بروند، حرف ما را هم گوش کنند. ممکن است بگویند حرف‌های دانشگاهیان گاهی چون با واقعیت برخورد نداشته است، حرف‌های انتزاعی است، ولی در هر حال چنین اتفاقی باید بیفتد. باید در مقررات و سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها و ارزش‌ها و هنجارها به سمت گفت‌وگو برویم. اگر می‌خواهیم این گفت‌وگو شکل بگیرد، نهاد صنعت باید از معافیت‌هایی برخوردار بشود. صنعت و دانشگاه باید اثر کار کردنشان با هم را ببیند.

من نمی‌دانم در پنهان جامعه و فرهنگ سیاسی و حکمرانی ما آیا نیاز به دانشگاه هست یا نه؟ اگر این نگاه وجود داشته باشد، ارتباط برقرار می‌شود.

اگر واقعاً نمایی به گفت‌وگو نباشد، از خلال گفت‌وگو به‌جای فهمیدن نگاه طرف مقابل دنبال این هستیم که حرفی برای تأیید خودمان به‌دست بیاوریم. این وضعیت گفت‌وگو نیست. مسئله ما این است که بطور دانشگاه به‌عنوان عقل نقاد جامعه با مسائل جامعه مواجه بشود. تا جامعه هزینه‌های کمتری بدهد.

در دانشگاه‌های ما دانشجو و استادی که دغدغه این را دارد که به مسائل جامعه بپردازد، از در و دیوار با این حرف روبه‌رو می‌شود که چرا این کار را می‌کنی؟ سیستم ارتقای دانشگاهی، سیستم آموزشی دانشگاهی و حتی خود خانواده و مدیریت دانشگاه

می‌بینیم نهاد خیریه کار اقتصادی می‌کند. نهاد اقتصادی کار سیاسی می‌کند. نهاد سیاسی کار اجرایی می‌کند و امثالهم. این یکی از عواملی بوده است که دانشگاه نتوانسته است نقش خودش را اجرا بکند

از چنین دانشجویی استقبال نمی‌کند و چنین دانشجویی باید همواره برخلاف مسیر جریان آب حرکت کند و اقلیت بشود. هر قدر نهادمندتر و مستمرتر امکان گفت‌وگوی این نهادها را به وجود می‌آوریم می‌توانیم بگوییم دانشگاه را در مسیر توسعه پیش برده‌ایم.

در مسیر توسعه علوم انسانی چه کرده‌ایم؟ آیا اسلامی کردن علوم به نتیجه می‌رسد؟

محدودیت‌های توسعه علمی در حوزه علوم انسانی مضاعف بوده و هست. چون اگر آزادی‌های آکادمیک برای همه علوم لازم باشد، برای علوم انسانی و اجتماعی بیشتر است. چون این علوم به آزادی بیشتر نیاز دارند. چون عقلانیت نتیجه نقد است و لازمه نقد آزادی است. به این اعتبار علوم انسانی و اجتماعی با محدودیت‌های نسبتاً زیادی روبه‌رو بوده است. به نظر من وضعیت امروز علوم انسانی در جامعه دانشگاهی ما مطلوب نیست. درخشش ما در علوم انسانی در حد درخشش ما در علوم پایه و مهندسی و پزشکی نیست. امثال مرحوم مریم میرزاخانی که در تولید علم پنجاه‌ساله جهان نقش دارد، نقش کمی نیست؛ اما در حوزه علوم انسانی ما کمتر کسانی را داشته‌ایم که چنین درخشیده باشند. راه حل هم این است که کارهای دانشگاه با مبانی و سازوکارهای دانشگاهی انجام شود و نه با مداخلات بیرون از دانشگاه. منظور ما از اسلامی کردن یا بومی کردن یا کارآمد کردن علوم انسانی باید این باشد که نخبگان و سرآمدان در این رشته را درگیر حل مسائل جامعه کند. متأسفانه در سال‌های اخیر این بخش دانشگاه درگیر نقد و بررسی خودش نبوده یا کم بوده است و به جای آن جریان‌های موازی و یا جایگزین ساخته شده است. من معتقدم آینده ما در علوم انسانی با توجه به دانش‌آموختگان و دانشجویان و متفکران جوانی که امروز دارند وارد حوزه آکادمی ما می‌شوند، خوب است. خوشبختانه در کنار دانش، استادان و دانشجویانی دارند به آن گم‌شده دانشگاه که تفکر است، می‌رسند. نسل امروز روشنفکری ما که حرف‌هایی برای گفتن دارند و شاید ما با نام‌های آن‌ها آشنا نباشیم نسل جوانی‌اند که این افراد با مسئله وارد جامعه‌شناسی شده‌اند. مشابه همین وضعیت را من در الجزایر دیدم. آنجا دیدم جامعه‌شناسان و فلاسفه الجزایری خیلی مبتنی بر مسائل جامعه خودشان عمل می‌کنند. بعد فهمیدم این‌ها همان افراد نسل انقلاب‌اند که به هر دلیلی آن‌ها را کنار گذاشته‌اند یا کنار رفته‌اند. آن‌ها هم درس خوانده‌اند و دانشگاهی شده‌اند. برای همین با دغدغه وارد دانشگاه شده‌اند. بالاخره اینکه آدم جامعه‌شناسی و فلسفه بخواند و دردی از جامعه داشته باشد یا نداشته باشد خیلی فرق دارد. من افاق امیدبخشی در علوم انسانی و علوم اجتماعی می‌بینم. این‌ها حوزه رفته‌اند، سنت را شناخته‌اند. زبان خوانده‌اند. قدرت ارتباطی با جهان دارند، وسایل نوین ارتباطی را می‌شناسند و این امیدبخش است. ■

جایگاه آمایش سرزمین و توسعه پایدار

گفت‌وگو با داوود رضا عرب

چشم‌انداز: آمایش سرزمین (Spatial planning) برای هماهنگی فعالیت‌های فعالان (افراد) اقتصادی، بخش‌های اقتصادی و مناطق است. این رویکرد هم‌زمان کارکردهای تنظیم، تخصیص و پراکندگی فعالیت‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد. آمایش خرد توسعه است و یکی از بهترین شیوه‌های برنامه‌ریزی در ساختارهای نیازمند به برنامه‌ریزی فراگیر، همه‌جانبه‌نگر و سیستمی است. در رویکرد آمایشی ارزیابی نظام‌مند عوامل طبیعی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، در پهنه سرزمین برای پایدارترین آرایش از سه مؤلفه جمعیت، سرمایه، منابع طبیعی و محیطی صورت می‌گیرد. آمایش سرزمین در واقع تنظیم رابطه بین انسان، فضا و فعالیت به‌منظور بهره‌برداری منطقی از تمام امکانات موجود برای بهبود وضعیت مادی و معنوی اجتماع است؛ بنابراین آمایش سرزمین پایدارترین نظام را بین انسان، فضا و فعالیت تعیین می‌کند. داوود رضا عرب دکترای عمران با گرایش آب از دانشگاه شریف و عضو هیئت علمی دانشکده فنی دانشگاه تهران است. عرب آثار بسیاری در حوزه توسعه و بحران‌های سرزمینی منتشر کرده است.

به نظر شما ریشه مشکلات ما به کجا برمی‌گردد؟ چرا ما توسعه پایدار یا توسعه موزون نداشته‌ایم؟ جایگاه آمایش سرزمین که مطالعات زیادی در مورد آن داشته‌اید کجاست؟

اولین مشکلی که در روند توسعه داشته و هنوز هم داریم این است که نمودهای عمدتاً فیزیکی توسعه را جایگزین فرآیند توسعه کرده‌ایم. فکر می‌کردیم که اگر مجتمع‌های عظیم صنعتی، کشت و صنعت‌های بزرگ و سدهای بزرگ را آن هم با اعتبار دولت انجام دهیم، توسعه خواهیم داشت؛ البته همان‌طور که می‌دانید این رویکرد اشتباه از رژیم قبل و از دهه ۵۰ شروع شد که به فرآیند پروسه توسعه توجه عمیقی نشد و این در حالی است که مهم‌ترین ویژگی فرآیند توسعه این است که همه امکانات و ظرفیت‌های تولیدی و سرمایه‌گذاری‌ها باید زاینده باشد. علاوه بر آن دانش و منابع انسانی نیز باید زاینده باشد که تاکنون کمتر داشته‌ایم.

اگر قرار بود دلارهای نفتی به توسعه منجر شود، در رژیم قبل به فرآیند توسعه دست می‌یافتیم، اما چرا نشد؟ به نظر می‌رسد ما روی نمودهای فیزیکی توسعه تأکید داشتیم، اما آیا از بهره‌وری، مدیریت و کارآفرینی و زاینده بودن هم برخوردار بودیم؟ بسیاری از سدهای بزرگ، هنوز شبکه آبیاری‌شان کامل نشده است، اگر سرمایه‌گذاری‌هایی که روی کشت و صنعت‌ها، سدها و معادن انجام می‌شد اقتصادی نبود، آیا نباید آن را متوقف می‌کردیم و مشکل را ریشه‌یابی کرده و بر اساس آن می‌دیدیم که مشکل کجاست؟ مشکل در مدیریت است، در بهره‌وری است یا در زنجیره ارزش؟ و آنگاه سرمایه‌گذاری موجود را بهره‌ور می‌کردیم و توسعه را ادامه می‌دادیم.

اشتباه رویکردی ما از آنجا شروع شد که ما اصلاً نگاه کلان و تصویر کلان نداشتیم و نمودهای فیزیکی توسعه را گسترش دادیم و چون پول نقد داشتیم این را ادامه دادیم. از آنجا که برای توسعه عجله داشتیم به دام طرح‌های نیمه‌تمام

فراوان افتادیم و بدین سان بود که توسعه بلعیده شد. در طرح‌های کلان می‌بینیم که اگر یک طرحی دو سال دیرتر به بهره‌برداری برسد یا اگر نسبت سود به هزینه بین یک و دو باشد این طرح غیراقتصادی می‌شود؛ بنابراین، باید ابتدا روی بهره‌وری، اقتصادی بودن و زاینده بودن طرح و سرمایه‌گذاری فکر می‌کردیم و مشکل را کشف می‌کردیم و بعد توسعه را ادامه می‌دادیم. طرح‌های نیمه‌تمام زیادی روی دستمان مانده که اگر به بهره‌برداری هم برسند اقتصادی نیستند و بعضی از آن‌ها به بهره‌برداری هم نرسید.

به نظر شما راه‌حل ریشه‌ای برای این وضعیت چیست؟

«من ریشه اصلی مشکلات را فقدان تصویر کلان می‌دانم. برنامه‌هایی که مبتنی بر رویکرد آمایشی سرزمین باشد، وجود نداشته است؛ بنابراین، هر مدیری با سلیقه خودش طرحی را اجرا کرده که ممکن است در مقطعی سودآور باشد، ولی در درازمدت و از نظر استراتژیک ضرر داشته باشد.

مشکلات توسعه تا اندازه‌های آشکار است اما راه‌حل آمایش سرزمین است؟ اصلاً جایگاه آمایش سرزمین در فرآیند توسعه چیست؟

«ما از ابتدا توانستیم رویکرد توسعه خودمان را انتخاب کنیم. دائم بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری در حال نوسان بودیم. نمی‌دانستیم باید توسعه صادرات داشته باشیم یا جایگزینی واردات. هر دولتی صحبت‌های خودش را داشت. مسئله مهم‌تر اینکه تصویر کلانی که مبتنی بر رویکرد آمایشی باشد نداشتیم. در دهه‌های قبل، توسعه بر محور توسعه اقتصادی بوده است. در واقع رشد اقتصادی را با توسعه برابر می‌دانستیم. تا اینکه بحث‌های دیگری مانند عدالت محوری و توجه و سازگاری با محیط زیست مطرح شد. اینجاست که پارادایم توسعه پایدار و توسعه متوازن مطرح شد. این یک مسئله سیستمی است و هر مقوله‌ای که سیستمی شود باید با نگاه جامع‌گرایانه و نگاه کلان و راهبردی همراه شود. در حقیقت از اینجا بود که دولت‌ها به پایداری توسعه؛ یعنی به توزیع ثروت و توجه به عدالت و حفظ محیط زیست ملزم شدند.

در گذشته، اولین بحث در آمایش سرزمین تعیین کاربری اراضی و برنامه‌ریزی شهری بود و در واقع تخصیص فعالیت به فضا. ولی بعداً این رویکرد آمایش توسعه پیدا کرد و آن را «خرده توسعه» نامیدند و در این رویکرد آمایشی؛ ارزیابی نظام‌مند عوامل طبیعی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و توزیع هماهنگ جغرافیایی - اقتصادی - اجتماعی در پهنه سرزمین مطرح شد.

این مقوله‌ها جزو آمایش سرزمین تعریف شد؟

«فعالیت‌های انسانی با قابلیت‌های منابع طبیعی و انسانی هر منطقه بایستی متناسب باشد؛ یک مثلث از «فعالیت-فضا-انسان» سه مؤلفه اصلی

آمایش سرزمین را تعیین می‌کند: انسان، جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی را شامل می‌شود؛ در فعالیت، جنبه‌های اقتصادی؛ و در فضا، توان اکوسیستمی و ظرفیت بردباری سرزمین مطرح است. این سه مقوله را باید با هم در نظر بگیریم. به عبارتی پایدارترین آرایش از سه مؤلفه فضا، انسان و فعالیت به توضیح رابطه جمعیت، سرمایه، منابع طبیعی و محیط‌زیست می‌انجامد. در اینجا بایستی تنظیم رابطه‌ای معنادار بین مسائل اجتماعی و اقتصادی و زیست‌محیطی انجام شود. انسان-فضا-فعالیت معادل است با روابط اجتماعی و فرهنگی و زیست‌محیطی. توسعه پایدار از رابطه این سه مؤلفه شکل می‌گیرد. توسعه پایدار اگر به زبان برنامه‌ریزی درآید، به قالب و جامه آمایش سرزمین و رویکرد آمایشی می‌رود. آمایش سرزمین و توسعه پایدار همخوانی و همراهی کاملی با هم دارند.

پس چرا به جای توسعه پایدار به آن آمایش سرزمین می‌گویند؟ یعنی روشن نیست که آمایش سرزمین برای چه آمده است و قرار است به چه مسئله‌ای پاسخ دهد.

«برای توسعه پایدار نیاز به یک الگوی اجرا و تحقق و یک نظام برنامه‌ریزی بوده است. در گذشته به آمایش سرزمین، کاربری و برنامه‌ریزی زمین (Land Use Planning) می‌گفتند، اکنون در نگاه جدید برنامه‌ریزی فضایی (Special Planning) می‌گویند. در کشور ما که آمایش با محدودیت‌های جدی‌تر محیط‌زیستی مطرح است آمایش را با محوریت «آب و محیط زیست» مطرح می‌کنند؛ یعنی حتماً محدودیت‌های فضایی و محدودیت‌های محیط‌زیستی و توان اکولوژیکی و ظرفیت بردباری یک منطقه را باید برای فعالیت‌های آن منطقه در نظر گرفت.

برای نمونه بررسی‌هایی که قبل از انقلاب برای شهر قم انجام شده، ظرفیت بردباری قم را برای حدود ۳۰۰ هزار نفر برآورد کرده‌اند و اکنون یک میلیون و ۲۰۰ هزار نفر جمعیت دارد؛ یعنی، برنامه‌ریزی متناسب با ظرفیت آنجا در نظر گرفته نشده است. اکنون جمعیت زیادی آنجا اقامت گزیده‌اند. آبشان را باید از لرستان و سرشاخه‌های دز بیاوریم و مسئله بیکاری هم به قوت

خود باقی است؛ بنابراین، اگر بخواهیم بیکاری را از بین ببریم، باید فعالیت اقتصادی را گسترش دهیم و در اثر توسعه این فعالیت‌ها، مهاجرت زیاد می‌شود و دومرتبه بیکاری زیاد می‌شود و این دور

معیوب همچنان ادامه خواهد یافت. در حالی که بر اساس ظرفیتی که داشته، فعالیت‌ها بایستی متناسب با وضعیت‌های نسبی و توان اکولوژیکی انجام شود.

فازلاب اصفهان برای ۴۰۰ هزار نفر طراحی شد و حالا جمعیت اصفهان ۴ میلیون نفر است.

«بله. درباره اصفهان هم همین‌طور است. صنایع ذوب‌آهن قبل از انقلاب در اصفهان و صنایع فولاد مبارکه بعد از انقلاب در اصفهان مستقر شدند، در حالی که این دو صنعت نه تنها مقدار زیادی از آب زاینده‌رود را می‌بلعند، بلکه اکوسیستم آنجا را هم تغییر داده‌اند و باعث شدند جمعیت زیادی از استان‌های مجاور به اصفهان مهاجرت کنند. حالا برای انتقال آب از سرشاخه‌ها، دعوی بزرگی بین بالادست و پایین‌دست پیش آمده و نتیجه‌اش خشک شدن تالاب گاوخونی و از دست دادن کشاورزی، مراتع استان اصفهان و تأثیر سوئی است که روی آثار باستانی گذاشته است. در صورتی که دکتر بانکی، که آن زمان مسئول سازمان برنامه بود، می‌گفت: معلوم نشد فولاد مبارکه که قرار بود در هرمزگان احداث شود چگونه به اصفهان آورده شد؟! از این نمونه‌ها زیاد است.

باید ببینیم از منظر ریشه‌یابی ضعف‌های برنامه‌ریزی گذشته چرا آمایش سرزمین ضرورت مبرم پیدا می‌کند؟ اولاً، ما در برنامه‌ریزی گذشته توجه لازم را به ظرفیت‌ها و مزیت‌های مناطق مختلف ایران نداشتیم و در نظر نگرفتیم چه منطقه‌ای چه مزیتی دارد. هم‌اکنون مطالعات آمایش در استان‌ها انجام

می‌شود. در واقع این‌ها محور توسعه را با کمی اختلاف، سه گزینه گردشگری، صنعت و کشاورزی گرفته‌اند. حال آنکه برای تعیین محور توسعه هر استان، باید ابتدا محور یا محورهای توسعه کشور تعیین شود و بعد از آن با در نظر داشتن نقش استان و سهم استان به فعالیت‌های استان بپردازیم؛ یعنی، ظرفیت‌ها، مزیت‌های نسبی، توان اکولوژیکی، میزان توسعه‌یافتگی هر استان و البته عدالت اجتماعی باید در این جهت به کار گرفته شود. برای نمونه استان آذربایجان شرقی استانی صنعتی است، ولی آذربایجان غربی استانی کشاورزی است؛ بنابراین می‌توانستیم در آذربایجان شرقی اولویت را به صنایع کشاورزی بدهیم و طوری نباشد که برداشت سیب در آذربایجان غربی به‌صرفه نباشد؛ بنابراین، صنایع تکمیلی می‌توانست وجود داشته باشد و دو استان از هم جواری یکدیگر استفاده خوبی بکنند.

اشتباه رویکردی ما از آنجا شروع شد که ما اصلاً نگاه کلان و تصویر کلان نداشتیم و نمودهای فیزیکی توسعه را گسترش دادیم و چون پول نقد داشتیم این را ادامه دادیم. از آنجا که برای توسعه عجله داشتیم به دام طرح‌های نیمه‌تمام فراوان افتادیم و بدین سان بود که توسعه بلعیده شد



نتیجه‌ای مطلوب برسیم. سه مورد را برشمردم: بی‌توجهی به ظرفیت‌ها و مزیت‌های مناطق، بی‌توجهی به عدالت منطقه‌ای و توسعه متوازن و بی‌توجهی به اندرکنش‌های بخش‌های فعالیت اقتصادی. چهار مسئله‌ی دیگر هم می‌توان افزود. بی‌توجهی به اسناد بالادستی و سیاست‌های کلان، طرح‌ها و برنامه‌های اجرایی، بی‌توجهی به ظرفیت‌ها و محدودیت‌های زیستی و زیرساختی، بی‌توجهی به ظرفیت‌های بخش خصوصی و پیچیدگی‌های

سرمایه‌گذاری و بی‌توجهی به تحولات بازار و تغییرات صنعتی در جهان. اتفاقات زیادی در اقتصاد جهانی رخ داده است و سرمایه‌داری مالی، شرکت‌های چندملیتی، استارت‌آپ‌ها و انقلاب‌های سوم و چهارم صنعتی از راه رسیده است و ما غافل بوده‌ایم. درباره سرمایه‌گذاری هم اصلاً متوجه این امر نبوده‌ایم که برای ورود و بقای سرمایه، شرایط سیاسی مناسب را فراهم بیاوریم.

آیا آمایش سرزمین به این مسائل پاسخ می‌دهد؟

«بله، آمایش سرزمین را رویکردی که قرار است همه‌جانبه‌نگر و سیستمی باشد، قرار است به این مسائل توجه کند و به این مسائل پاسخ دهد؛ البته برخی از این موارد به‌طور معمول در آمایش سرزمین رعایت نمی‌شود، ولی با این رویکرد می‌توان به آن‌ها

پاسخ داد. جهت‌گیری باید همه‌جانبه‌نگر و سیستماتیک باشد. آمایش سرزمین این قابلیت را دارد.

سال‌هاست به آمایش سرزمین در ایران بی‌توجهی شده است، چرا این مشکلات همچنان باقی مانده است؟ به‌طور خلاصه اشکال اصلی تهیه برنامه آمایش سرزمین در استان‌ها چیست؟

«به دلیل اینکه نمی‌دانیم سمت‌وسوی توسعه کشور به چه جهتی است هر استانی ساز خود را می‌زند. بعضی وقت‌ها استراتژی‌هایی در استانی انتخاب می‌شود که با استراتژی کلی و منافع ملی در تضاد است. البته متولی اصلی آمایش سرزمین، سازمان برنامه و بودجه کشور است. این در دوره دولت نهم و دهم به استناداری‌ها سپرده شد و همین بی‌ثباتی، مشکلاتی ایجاد کرد.

نقش سرمایه‌گذاری در اجرای برنامه‌های آمایشی چیست؟

«ما فکر می‌کنیم که اگر سرمایه‌داری بیاید و

دوماً، در برنامه‌ریزی‌های گذشته به عدالت منطقه‌ای و توسعه متوازن توجه کمتری می‌شد. اکنون اختلاف بین استان‌های مختلف به‌قدری زیاد است که توزیع امکانات و درآمدها، گرفتاری‌هایی را ایجاد کرده است. برای نمونه اگر ارزش افزوده استان‌های مختلف در سال ۹۳ را در نظر بگیریم، ارزش افزوده اقتصادی در استان تهران به‌قدری زیاد است که در مقایسه با استان دوم (خوزستان) و استان سوم (اصفهان) تفاوت چشمگیر دارد و به‌عبارتی یک استان متوسط ارزش افزوده را به‌حدی بالا می‌برد که سی استان دیگر زیر متوسط محسوب می‌شوند. در همین استان تهران «ضریب جینی» به‌عنوان شاخص اختلاف طبقاتی بین غنی و فقیر بیش از متوسط کشور است. در تهران مناطقی مثل ورامین و اسلامشهر را نمی‌توان با هیچ معیار و مبنایی با شمال شهر تهران مقایسه کرد؛ بنابراین، دومین علت لزوم توجه به آمایش سرزمین، برقراری عدالت منطقه‌ای و توسعه متوازن است.

سومین علت لزوم توجه به آمایش سرزمین، وجود ضعف در برنامه‌ریزی‌های گذشته در بی‌توجهی به اندرکنش بخش‌های مختلف اقتصادی است؛ یعنی صناعی را مستقر کرده‌ایم که با همدیگر در تضادند. به‌عبارتی نه‌تنها هم‌افزایی ایجاد نمی‌کند، بلکه کاهش هم ایجاد می‌کند. مواردی در توسعه کشاورزی است که با توسعه صنعتی در تضاد است. این مشکل به‌ویژه در مواردی که توسعه صنایع زنجیره ارزش را کامل نمی‌کند، بیشتر دیده می‌شود. مثلاً در یک گروه فعالیت صنعتی، صنایع

بالادستی داریم و صنایع پایین‌دستی شکل نگرفته است و در نتیجه صنایع بالادستی هم ورشکست می‌شود. در جایی صنایع پایین‌دستی شکل می‌گیرد و صنایع بالادستی پایین‌دستی از بین می‌رود. مسئله این است که بخش‌های مختلف بر هم تأثیر می‌گذارند؛ بخش‌های صنعتی، کشاورزی و خدماتی از یک طرف و بخش‌های صنعتی هم در درون خودش مشکلاتی دارد. **چهارمین** نقیصه و ضعف در برنامه‌ریزی‌های گذشته، بی‌توجهی به تحولات صنعتی در جهان است. در نظر

نگرفیم چه اتفاقی در جهان می‌افتد و به همان شکل سنتی و نقطه‌ای قبل و بدون توجه به تفکر سیستمی و بدون نگاه به آینده صنعت و اقتصاد جهان، کارهای گذشته و کهنه را تکرار کرده‌ایم.

یعنی دارید ضرورت‌های برنامه‌های آمایش سرزمین را از ضعف‌ها و نقیصه‌های گذشته استخراج می‌کنید؟

«بله. بدون آسیب‌شناسی گذشته نمی‌توانیم به

سرمایه بیاورد همه‌چیز هم به دنبالش می‌آید، ولی این‌طور نیست. در حالی که اگر ما سیاست‌های کلان آمایشی داشتیم، می‌توانستیم خودمان تصمیم بگیریم که هر جایی چه کارخانه‌ای می‌توانیم داشته باشیم یا چه فعالیت‌هایی انجام بدهیم. ولی اکنون سرمایه‌دار چیزی را پیشنهاد می‌کند و ما دنباله‌رو او می‌شویم. در حالی که پول‌آوری غیر از سرمایه‌گذاری است و ممکن است زیرساخت‌های آن سرمایه‌گذاری وجود نداشته باشد؛ چون انرژی می‌خواهد، راه می‌خواهد، ارتباطات می‌خواهد.

جایگاه آمایش سرزمین در برنامه‌های توسعه بعد از انقلاب چگونه است؟

«**در برنامه اول** توسعه از سال ۶۸ تا ۷۲ در پی بازسازی و نوسازی ظرفیت‌های تولیدی و زیربنایی و همچنین بازسازی دفاعی و ایجاد رشد اقتصادی، اشتغال و تأمین حداقل نیازهای اساسی مردم بودیم. در **دومین** برنامه (۷۴ تا ۷۸)، بهره‌وری و رشد بخش کشاورزی مورد توجه قرار گرفت و اسمی از محیط زیست هم آمد. در **سومین برنامه** (۷۹ تا ۸۳) به مهار تورم، اصلاح مالیاتی، توسعه روستاها، حفظ امنیت سرمایه‌گذاری، خودکفایی کالاهای اساسی و همچنین بازآموزی نیروهای انسانی؛ یعنی کادرسازی نیروهای انسانی در بخش آموزش‌های عالی پرداخته شد. در **برنامه چهارم** (۸۴ تا ۸۸) برای اولین بار تنظیم سیاست‌های کلان مبتنی بر آمایش سرزمین مطرح شد. این برنامه در دوران زنده‌یاد دکتر عظیمی طراحی شد. در این برنامه رشد بهره‌وری، مهار تورم، انضباط مالی دولت، توسعه بازار سرمایه و تحقق رشد اقتصادی مطرح بود که یکی از دوره‌های پائیات و با شتاب اقتصادی در سال‌های ۸۰ تا ۸۵ است که هم‌زمان با دور دوم ریاست جمهوری آقای خاتمی بود. **برنامه پنجم** عبارت بود از بهبود فضای کسب‌وکار، قطع وابستگی دولت از نفت، اصلاح نظام بانکی، تحقق اصل ۴۴ قانون اساسی و سرمایه‌گذاری خارجی و در همین دوره صندوق توسعه ملی شکل گرفت که ۲۰ درصد درآمد نفت در این صندوق ذخیره می‌شد. الان در **برنامه ششم** قرار است بهبود فضای کسب‌وکار و رشد اقتصادی متوسط هشت درصد و جذب سرمایه‌های ایرانی‌های خارج از کشور تحقق یابد. همچنین ظرفیت تولید افزایش یابد

و سهم صندوق ملی به ۳۰ درصد برسد. همچنین توسعه اقتصادی «دریا محور» در خرمشهر و چابهار و مکران مطرح شد. در واقع از برنامه سوم به بعد توسعه پایدار مطرح شد و بحث‌های آمایش سرزمین کم‌وبیش مطرح بود.

وضعیت آمایش سرزمین در قبل و بعد از انقلاب چگونه بود؟

تا قبل از انقلاب هفت برنامه توسعه نوشته شد. در زمان برنامه پنجم چون تناقض‌هایی وجود داشت که می‌بایست سمت‌وسوی کشور مشخص می‌شد لازم شد تا حدی بحث آمایش مطرح شود. شروع‌کننده آن هم فرانسویان بودند. در آن سال وزارت آبادانی و مسکن تغییر نام پیدا کرد به مسکن و شهرسازی و اینجا بود که طرح جامع سرزمین و مطالعات توسعه را این وزارتخانه مطرح کرد و سازمان برنامه مجری این کار شد.

سال ۵۵ اولین گزارش‌های این مطالعات منتشر شد که اکنون جزو اسناد خوبی است که می‌توانیم به آن‌ها رجوع کنیم.

اولین آمایش سرزمین در ایران در سال‌های ۵۳ تا ۵۶ بود که شرکت فرانسوی مشاورین «استیران» انجام داد که طرح جامع مطالعات کاربری اراضی بود. در آن زمان اختلاف‌هایی بین تکنوکرات‌های سازمان برنامه و شخص شاه وجود داشت. به دلیل افزایش درآمدهای نفت بحث آمایش کنار گذاشته شد. نگاه شاه این بود که تخصیص منابع مالی در شرایط کمبود است و وقتی پول زیاد است باید تخصیص‌ها طوری باشد که کشور سریع توسعه یابد.

پس از انقلاب در سال ۱۳۶۲ طرح آمایش سرزمین از طرف سازمان برنامه مطرح شد و همچنان ادامه داشت و در شورای اقتصاد مطرح می‌شد، ولی در سال ۶۸ این را وزارت مسکن و شهرسازی دوباره شروع کرد و در سال ۷۵ طرح مطالعات کالبدی ایران مطرح شد که بیشتر با همان نگاه سنتی گذشته بود.

در سال ۸۲ تصویب سیاست‌های کلی آمایش‌های سرزمین، زیست‌محیطی و توسعه پایدار تحت عنوان سیاست کلی نظام در دوره

چشم‌انداز مطرح شد و مجدداً این ادامه پیدا کرد تا اینکه آخرین بار در سال ۱۳۸۳ تمام دستگاه‌های اجرایی اعم از ملی، استانی و محلی موظف شدند در انتخاب مکان فعالیت و اقدامات مربوطه در زمینه تهیه طرح خود، جهت‌گیری ملی-راهبردی بخش استانی آمایش سرزمین بر مبنای ماده ۱۰ را در نظر گیرند.

در سال ۸۵ تشکیل شورای آمایش سرزمین به ریاست سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی تشکیل شد و در ۸۹ دفتر آمایش سرزمین و توسعه پایدار شکل گرفت در سال ۹۰ تصویب آیین‌نامه‌های اجرایی عملی شد و در سال ۹۲ تصویب راهبردهای بلندمدت، توسعه پایدار محیط زیست و منابع طبیعی از منظر آمایش سرزمینی انجام شد. در سال ۹۴ روزآمد کردن ضوابط ملی را داریم که خیلی کلان است و بر اساس آن قرار شد استان‌ها مطالعات آمایش استانی را انجام دهند. در تابستان

۱۳۹۴ هم با کمی تغییرات با نام جهت‌گیری آمایش سرزمین به تصویب شورای عالی آمایش سرزمین رسید. این ضوابط ملی آمایش البته فاصله زیادی با اقدامات و واقعیت‌ها دارد. سیاست‌های اطلاق‌ی آمایش سرزمین که ماده یک این سند است، ۸۴ بند دارد.

اما باید تأکید کنم که مهم‌ترین اشکال آن این است که باید رویکرد کشور در مورد توسعه مشخص شود. در واقع استراتژی و مدل غالب توسعه کشور مشخص نیست. باید تکلیف خودمان را در انتخاب الگو و مدل توسعه و برگزیدن جایگزین واردات یا توسعه صادرات مشخص نماییم.

فرآیند انجام کار با رویکرد جدید به آمایش سرزمین از نظر شما چگونه است؟ این روند کنونی می‌تواند به سرانجامی برسد؟

بحث اولی ما جهت‌گیری کلی توسعه در کشور است. بعد از آن باید بدانیم رشد اقتصادی‌مان در آینده چقدر باید باشد و یا می‌تواند باشد. رشد اقتصادی در سال ۱۴۰۴ می‌تواند رشد برنامه ششم باشد. رشد در دو افق زمانی دیگر مثلاً ۱۴۲۵ و ۱۴۵۰

هم باید در سناریوهای مختلف مشخص شود. یکی از سناریوها انتخاب رشد اقتصادی می‌تواند تبعیت از رشد کشورهای نوظهور باشد که معمولاً بالای ۶ و ۷ درصد است. از ۱۴۲۵ به بعد و اساساً در بلندمدت می‌توان رشد کشور را بر مبنای کشورهای توسعه‌یافته در نظر بگیریم که رشدی کمتر از ۳ درصد دارند. طبیعتاً وقتی کشور توسعه یابد رشدش پایین می‌آید.

حال که رشد اقتصادی در مقاطع زمانی مختلف تعیین شد باید دید سهم بخش‌های مختلف صنعت، کشاورزی و خدمات از این رشد چقدر است. باید ببینیم میزان رشد در هر کدام از این بخش‌ها چقدر مربوط به مدیریت و بهره‌وری عوامل تولید است و چقدر مربوط به سرمایه‌گذاری است. البته این‌ها باید با هم اندرکنش متوازن هم داشته باشند. برای نمونه اگر رشد ۸ درصد در کشور داشته باشیم باید ببینیم از این ۸ درصد باید چقدر مربوط به بخش صنعت و چقدر برای بخش‌های خدمات و کشاورزی باشد. ممکن است بگوییم ۱۱ درصد در بخش صنعت و بین ۵ الی ۶ درصد در کشاورزی و ۹ درصد در بخش خدمات.

تشخیص این درصدها و سهمیه‌بندی‌ها با کیست؟

این درصدها متناسب با واقعیت‌های موجود و شرایط است. برای توسعه صنعت میزان سرمایه‌گذاری‌ها، شرایط موجود و بازارهای بین‌المللی نیروی کار را در نظر می‌گیرند و با یک نگاه سیستمی که بسیار پیچیده است، تعیین می‌شود. مرحله بعد باید درصد رشد در بخش‌های مختلف را در استان‌های مختلف توزیع کنیم. شاخص‌هایی که میزان رشد هر بخش در هر استان را مشخص می‌کند شامل: مزیت‌های نسبی هر استان، میزان توسعه‌یافتگی و شکاف اقتصادی بین استان‌ها، ارتقای امنیت ملی، محدودیت‌های محیط‌زیستی و در نهایت مشارکت در تقویت اقتصاد ملی می‌شود. بر این اساس مأموریت هر استان مشخص می‌شود که این مأموریت باید در راستای اهداف ملی و چشم‌انداز کشور باشد.

پس به‌طور خلاصه در ابتدا باید استراتژی کلان و رشد اقتصادی برای کل کشور در مقاطع مختلف مشخص شود. این رشد را باید در فعالیت‌های صنعتی و دیگر فعالیت‌های عمده اقتصادی موجود و خدمات در نظر گرفت. سپس در ۳۱ استان توزیع کرد و آنگاه یک‌بار دیگر هم برای یک نتیجه خوب کاری با هم بررسی کرد که در اینجا باید وضعیت‌هایی مانند توان اکولوژی، شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را با هم در نظر بگیریم و به‌طور کلی شرایط محلی هر استان را هم لحاظ کنیم؛ یعنی هم روابط سیستمی مناطق و استان‌ها را در نظر بگیریم و هم نتایج روابط سیستمی مؤلفه‌های اقتصادی، جمعیتی، توان‌زیستی و زیرساخت‌ها را اعمال کنیم.

از لطف شما بسیار متشکرم. ■

دچار بحران سرزمینی شده ایم

گزارش نشست نقد کتاب «یاریگری گروداران در حکمرانی فراگیر آب»



جلسه نقد کتاب یاریگری گروداران در حکمرانی فراگیر آب، فرصت مغتنمی بود که به برخی چالش‌های محیط‌زیستی کشور پرداخته شود. نظر به اهمیت این مسئله، خاصه موضوع بحران آب، گزارش این جلسه تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود. لازم به ذکر است به دلیل پرهیز از طولانی شدن مطلب، مطالب سخنرانان به صورت خلاصه نقل شده است. دکتر هدایت فهیمی، معاون مدیرکل دفتر برنامه‌ریزی کلان آب و آبفای وزارت نیرو، در این جلسه پاسخ‌گوی انتقادات حضار به‌ویژه درباره سدسازی‌های بی‌رویه بود. وی با تأکید بر ضرورت وجود سد برای تأمین آب شرب شهرها، نقد وارده درباره برخی سدهای بهره‌بردار شده را پذیرفت. دیگر حاضران این مراسم دکتر حمید درودیان، مترجم کتاب و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی لاهیجان، محمد درویش، عضو هیئت علمی مؤسسه تحقیقات جنگل‌ها و مراتع کشور و هادی ویسی، مدیر گروه پژوهشی اقتصاد منابع و محیط‌زیست دانشگاه شهید بهشتی بودند.

باشند. چیزی که متأسفانه امروز حلقه گمشده حکمرانی ماست. جمله‌ای از لوترکینگ نقل می‌شود که مردم وقتی از جامعه محافظت می‌کنند که احساس کنند در آن سهمی دارند. امروز افراد بومی نه تنها در مدیریت آب دخیل نیستند، حتی دیده هم نمی‌شوند. جمله‌ای که فراوان در این کتاب تکرار می‌شود توجه به صداهای ناشنیده است. برای نمونه ما داریم ایل شاهسون را بر اثر احداث سد خداآفرین از دست می‌دهیم، چرا که آن‌ها زمین‌هایشان را در پایین دست از دست دادند.»

دکتر درودیان درباره فصل‌های مختلف کتاب گفت: «فصل نخست به کلیاتی درباره همکاری اشاره می‌کند و اینکه در این باره چه دستورالعمل‌هایی وجود دارد. بحث دوم ایجاد مشوق‌هایی است که گروداران وارد کار بشود. الآن این افراد به دلایلی از جمله دلایل سیاسی و امنیتی از فعالیت در این حوزه پرهیز می‌کنند. فصل سوم به شناسایی جایگاه گروداران می‌پردازد. اینکه چه گروه‌هایی شامل بحث حکمرانی می‌شوند و جایگاه هر کدام کجاست. ممکن است این جایگاه در کشورهای مختلف با هم فرق کند. فصل بعدی درباره چالش‌های همکاری است. نمونه‌هایی از کشورهای مختلف دنیا آورده شده و درباره این امر بحث شده که چرا این همکاری اتفاق نیفتاده است. فصل پنجم درباره سازوکارهای همکاری است؛ اعم از همکاری رسمی که

ابتدا حمیدرضا درودیان، مترجم کتاب یاریگری گروداران در حکمرانی فراگیر آب در توضیح عنوان این کتاب گفت: «کلمه یاریگری را به جای کلمه Engagement آورده‌ایم که در کتاب به معنای همکاری به کار رفته است. کلمه یاریگری در گذشته هم به کار می‌رفته و بار معنایی عمیقی دارد؛ البته کلمه ثقیلی است و شاید کلمه همکاری برای رساندن مقصود گویاتر باشد. گروداران را به جای Stockholder یا ذی‌نفعان و ذی‌مدخلان به کار بردیم که در ادبیات آب بسیار استفاده می‌شود، نخست به دلیل اینکه فارسی است و دیگر اینکه این کلمه جامع‌تر است، چون تمام کسانی را شامل می‌شود که شغل و دغدغه‌شان در گرو آب است. کسانی که شاید نفع مستقیم از مسئله آب نمی‌برند، اما دغدغه محیط‌زیستی دارند. موضوع حکمرانی فراگیر هم این است که همه افراد در این مدیریت نقش داشته

منصور حجازی

سازمان‌های دولتی انجام می‌دهند و همکاری‌های غیررسمی که سازمان‌های مردم‌نهاد انجام می‌دهند. در این کتاب فهرست ارزشمندی ارائه می‌شود که چطور این همکاری انجام شود. فصل ششم که متأسفانه در کشور ما بسیار کم‌رنگ است، بحث ارزیابی میزان همکاری است. فصل هفتم و هشتم به تحقیقی اشاره می‌کند که در آن به دنبال پاسخ به این پرسش‌هاست که هر کدام از گروداران آیا همکاری را کافی می‌دانند و چه شرایطی را برای موفقیت در همکاری مهم می‌دانند و اینکه چالش‌های این همکاری از نظر گروداران چیست.»

در ادامه هدایت فهمی ترجمه کتاب را بسیار روان خواند و گفت: «تجربه عملی ما در زمینه حکمرانی آب در کشور بسیار اندک است. این کتاب تجربیات موفق سایر کشورها را نشان داده است. فصل «همکاری گروداران» یک فصل طلایی است. بحث ساز و کارها در کشورهایی ارائه شده که با ما تفاوت‌هایی دارند، اما به هر حال به ما ایده می‌دهد. همکاری گروداران از این نظر مهم است که دولتمردان وقتی پشت میز خطابه قرار می‌گیرند، همه صحبت از مشارکت مردمی می‌کنند، اما چرا در عمل این اتفاق نمی‌افتد؟

اگر حکمرانی آب را در یک جمله ساده تعریف کنیم، باید بگوییم یک بازتوزیع قدرت است بین دولت، بخش خصوصی و جامعه مدنی. در بسیاری از کشورها دولت‌های تمامیت‌خواهی وجود دارد که هیچ جای عرض‌اندازی برای جامعه مدنی و بخش خصوصی باقی نمی‌گذارند. در ایران در ۱۵۰ سال اخیر بخش خصوصی بسیار بخش ضعیفی بوده است. بعدها این موجودات ناقص‌الخلقه شکل‌های عجیب‌تری به خود گرفت؛ مانند شرکت‌های خصولتی.

ضروری است بپذیریم که حکومت بخشی از حکمرانی است و نه همه آن. روند دنیا این‌گونه است که دولت‌های فربه و دخالت‌گر به تاریخ سپرده می‌شوند. دولت باید نقش تنظیم‌گر را داشته باشد. باید بپذیریم که رفتار ما در مسیر رشد بدون پایداری بوده و همه سعی ما بر این بوده که به سرعت رشد کنیم. باید بپذیریم پروژه‌ای که در وزارت نیرو اجرا می‌شود باید این چهار شرط را داشته باشد: از نظر اقتصادی متوازن و پایدار باشد؛ از نظر اجتماعی مورد پذیرش اکثریت باشد؛ دوستدار محیط‌زیست باشد؛ و عزم سیاسی تصمیم‌گیران را هم پشت سر خود داشته باشد. اگر در جایی اشتباهی انجام دادیم، باید شجاعت این را داشته باشیم و بپذیریم. در کشورهایی مانند سوئیس هم سدهای اشتباه احداث شده است. نقد خود نقطه شروع اصلاح است.»

در ادامه نشست، محمد درویش، عضو هیئت‌علمی مؤسسه تحقیقات جنگل‌ها و مراتع کشور و مدیرکل سابق دفتر مشارکت‌های مردمی سازمان محیط‌زیست، با کنایه‌ای درباره نام کتاب گفت که من فکر می‌کنم بهتر بود مترجم، نام



کتاب را گروگان‌گیری یاریگران در مدیریت آب می‌گذاشت! وی با اشاره به مشکلات فزاینده حکمرانی آب در کشور گفت: «اخیراً طرح انتقال آب قمرود، سیصد قنات را در اشرانکوه شرقی خشکاند. هم‌اکنون ما در الیگودرز و دورود دچار بحران حاشیه‌نشینی شده‌ایم و یکی از دلایل شورش‌های دورود همین طرح انتقال آب به قم بود که ما به آن توجه نمی‌کنیم. یکی از ناامن‌ترین و جرم‌خیزترین مناطق شهری ما در حوالی شوشتر است که شکل‌گیری آن موقعیت به دلیل احداث سد دز است. متأسفانه در طرح‌های انتقال آب به موضوع جامعه محلی توجه نکرده‌ایم. این بی‌توجهی دست‌کم تا نخستین سال‌های هزاره سوم در بسیاری از کشورها وجود داشته است.

برای سد گنوند ۳۸۰۰ میلیارد تومان هزینه شده است. همین‌الآن اگر به منطقه لالی بروید، مردمی هستند که چون پول زمین‌هایشان پرداخت نشده، بدون آب و برق زندگی می‌کنند و وضعیت اسفباری دارند. با احداث این سد ۲۹ هزار هکتار رویشگاه گنار زیرآب رفت. قیمتی که برای این رویشگاه تعیین کرده بودند بسیار عجیب بود. برای درختان غیرمثمر قیمت چوب آن‌ها در بازار و برای درختان مثمر قیمت میوه به‌عنوان ارزش تعیین شده بود، درحالی‌که ۳۳ ارزش غیرقابل معامله برای درخت وجود دارد. یک درخت پنجاه‌ساله تا ۲۰۰ هزار دلار ارزش گذاری می‌شود.»

درویش در ادامه با اشاره به ترجمه روان کتاب گفت: «کاش مترجم در کتاب مثال‌هایی از ایران را هم وارد می‌کرد. نمونه‌هایی مانند تنش‌هایی که در میناب، سد داریان، خوزستان و جاهای دیگر به‌وجود آمده است. هم‌اکنون بحران‌های سد کارون ۳ در ایذه خود را به شکل شورش نشان می‌دهد. یکی از کسانی که چندی پیش خود را در صحن حضرت امام منفجر کرد، اهل روستای هیچ بود. این روستا که روستای هدف گردشگری بود، قربانی سد داریان شد. این افراد چیزی برای از دست دادن ندارند. چهار نفر از کسانی که در فاجعه تروریستی حمله به مجلس دستگیر شدند، اهل رودان میناب بودند. این نشان می‌دهد که بی‌توجهی به تنش‌های آبی و بحران‌های فرهنگی ایجاد شده برای مردم می‌تواند مشکلات امنیتی زیادی ایجاد کند. یکی از جرم‌خیزترین مناطق استان البرز، منطقه‌ای است که قربانی سد کرج است. محله‌ای است که از مردم مهاجر اطراف سد تشکیل شده است.

مرکز تحقیقات استراتژیک نهاد ریاست‌جمهوری اخیراً گزارشی را منتشر کرد که اگر یک طرح از نظر ملاحظات محیط‌زیستی ماتریس منفی شود، همچنین از نظر فرآیندهای فیزیکی قبل و بعد ماتریس منفی شود، اما مصوبه مجلس را داشته باشد، چهار امتیاز مثبت دارد که چهار امتیاز منفی را جبران می‌کند. اگر طرحی در مناطق حفاظت‌شده بخواهد اجرا شود و مصوبه مجلس را داشته باشد یک امتیاز مثبت می‌گیرد. این نشان می‌دهد که به‌رغم تمام حرف‌هایی که درباره محیط‌زیست می‌زنیم، همه با یک مصوبه به هیچ و پوچ تبدیل می‌شود. ما فکر می‌کنیم روی این مشکلات سرپوش می‌گذاریم، در حالی که این مسائل به‌زودی در قالب دمل‌های چرکین ظهور خواهند کرد.

بهرترین کاری که می‌توانیم انجام دهیم مشارکت مردم در قدرت است، در پروسه برنامه‌ریزی‌ها و مدیریت‌ها.»

هادی ویسی سخنران بعدی جلسه بود. وی با اشاره به رشته پژوهشی اکولوژی اجتماعی گفت: «در اکولوژی اجتماعی می‌گویند ریشه تمام مشکلات محیط‌زیستی اجتماعی است. این مسائل اجتماعی هم ناشی از توزیع نامناسب قدرت گروداران است. این کتاب برای این مشکلات راهکار ارائه می‌دهد. موضوع مهم این است که بازتوزیع قدرت چگونه انجام شود. در نظریه‌های جدید توسعه می‌گویند هنگامی که برای احداث یک سد

اگر حکمرانی آب را در یک جمله ساده تعریف کنیم، باید بگوییم یک بازتوزیع قدرت است بین دولت، بخش خصوصی و جامعه مدنی. در بسیاری از کشورها دولت‌های تمامیت‌خواهی وجود دارد که هیچ جای عرض‌اندازی برای جامعه مدنی و بخش خصوصی باقی نمی‌گذارند

برنامه‌ریزی می‌کنیم، نخست باید روابط و پتانسیل‌ها را بررسی کنیم. اینکه این پروژه بر چند نفر تأثیر مثبت دارد و بر چند نفر تأثیر منفی.»

در ادامه هدایت فهمی در پاسخ یکی از حضار درباره چالش‌های کار در دستگاه‌های دولتی گفت: «بگذارید من گله‌ای از دوستان محیط‌زیست بکنم. تا زمانی که هرکدام از ما خارج از گود هستیم، حرف‌های زیبا می‌زنیم، ولی زمانی که خودمان در مسئولیتی مشغول به کار می‌شویم، حرفی نمی‌زنیم. کسی را که در دستگاه اجرایی است، اگر صدایی دارد، هرچند آن

صدا ضعیف باشد، تضعیفش نکنید. ما باید از مرحله مناظره عبور کنیم و وارد فصل جدیدی بشویم که همان گفت‌وگو است. نباید مسائل را تک‌بعدی دید. فروکاستن مشکلات کشور به سد و بحران آب ظلم به کشور است. این کشور دچار بحران سرزمینی شده است. ما در تمام مشکلات سرزمینی رکورد خرابکاری را زده‌ایم. در فرسایش خاک رتبه نخست را در جهان داریم. خاک کشور را می‌فروشیم! در زمینه آلودگی هوا، در زمینه آب، در زمینه فرونشست زمین. تنوع زیستی و تالاب‌ها و تمام اکوسیستم ما دارد نابود می‌شود. اینکه مدام بگویم وزارت نیرو سد زده است، به نظرم آدرس غلط دادن است.

من ایرادهایی به ساختن سد دارم که ممکن است خیلی‌های دیگر نبینند. بحران‌هایی در کشور وجود دارد که ممکن است پنج سال دیگر امکان کنترل وضعیت وجود نداشته باشد. من در سال ۹۲ گفته بودم که در آینده با شورش‌های بزرگی در کلان‌شهرها روبه‌رو خواهیم بود. فکر می‌کنید این مشکلات با انحلال وزارت نیرو حل می‌شود؟ ما باید شیوه حکمرانی را در کلیت خودش تغییر دهیم.

ما پنج برنامه توسعه پیش از انقلاب داشتیم، پنج برنامه نیز پس از انقلاب اجرا شده است، با این حال این کشور هنوز دکتین توسعه ندارد. ۹۰ درصد آب کشور در روستاها استفاده می‌شود. ما باید یک وزارت توسعه روستایی تأسیس می‌کردیم. با زور پلیس که نمی‌شود جلوی برداشت از چاه‌های غیرمجاز را گرفت.

اسپانیا ۵۰۰ هزار چاه غیرمجاز داشت. یک



حمیدرضا درویدیان

برنامه توسعه روستایی طرح کرد و ۵۰ درصد اقتصاد روستا را از کشاورزی به صنایع تبدیلی و گردشگری تبدیل کرد. حتی کشاورزی هم گلخانه‌ای شده است.

این‌ها را باید گفت. نگویید سیاه‌نمایی می‌کنید. هیچ کدام از برنامه‌های توسعه‌ای ما حتی ۵۰ درصد تحقق پیدا نکرده. چرا این‌گونه است؟ ایراد از برنامه‌ریزی است یا دخالت‌های سیاسی؟ دولت ما فربه است. حتی اعضای هیئت‌مدیره سمن‌های ما هم دولتی هستند.»

هدایت فهمی در پاسخ یکی از حضار که از ادامه سدسازی‌ها با وجود معلوم شدن آفات آن گله می‌کرد گفت: «نبايد مسائل را تک‌بعدی نگاه کنیم. سد فی‌نفسه نه خوب است، نه بد؛

مانند دارو است، اگر دارو را به‌اندازه مصرف کنید، نجاتتان می‌دهد، اگر زیاد مصرف کنید، می‌کشد. این دون شأن یک فعال محیط‌زیست است که هويت خود را در مخالفت با یک سازه تعريف کند. شما باید به من مسئول بگویید که تو چند وظیفه داری؛ یکی اینکه آب شرب همه را برای تمام سال تأمین کنی، دوم اینکه حق آبه محیط‌زیست را رعایت کنی.»

محمد درویش نیز درباره بحث‌های مطرح شده گفت: «اگر ما منتقد سدسازی هستیم، به این دلیل است که به یک توسعه‌ناپایدار کمک می‌کنند. من در بالادست سد زرینه‌رود دیدم که مردم موتورمپ گذاشته‌اند و اراضی شیب‌دار را آبیاری می‌کنند، در صورتی که

در آنجا مراتع آباد ما بودند. به رئیس سد گفتم چرا اجازه چنین کاری را می‌دهی؟ گفت اگر

اجازه ندهم این‌ها دودمان ما را به باد می‌دهند! تا زمانی که نگاه جزیره‌ای باشد و ما برای یک مصلحت ملی دور یک میز جمع نشویم این اتفاق می‌افتد. اخیراً نماینده ارومیه به آقای اردکانیان نامه نوشته که به دو سد که در حوزه آبریز دریاچه ارومیه است مجوز بده. آن هم در این شرایطی بحرانی که دیگر چیزی از دریاچه ارومیه نمانده است.

ما در چرخه باطلی گیر افتاده‌ایم. در پالایشگاه آبادان وقتی دیدم فاضلاب به طرز وحشتناکی وارد اروندرود می‌شود، به رئیس پالایشگاه

گفتم اگر این روند را ادامه بدهید، مجبور می‌شویم دستور تعطیلی پالایشگاه را بدهیم. گفت ما از خدامان است، اما اگر اینجا را حتی یک روز تعطیل کنید، در مملکت شورش می‌شود. همه بنزین می‌خواهند. چرا

باید در مملکت هشتاد میلیون روزی ۸۰ میلیون لیتر بنزین مصرف شود، اما این مقدار در ترکیه هشتاد میلیون لیتر است؛ یعنی خودمان مبلمان شهری را بر اساس خودرومحوری تعریف کرده‌ایم و این امر باعث چنین فجایعی شده است. پرسش من این است که چرا هنوز بخش عمده‌ای از جمعیت باید چشمش به آسمان باشد، آن‌هم در کشوری که مزیت نسبی آن اصلاً خودکفایی در کشاورزی نیست؟ اگر ما این عارضه‌ها را حل کنیم، این فشارها هم به وزارت نیرو وارد نمی‌شود.»

هدایت فهمی در ادامه صحبت‌های خود گفت: «در حال حاضر یکی از بی‌سابقه‌ترین خشکسالی‌های کشور را می‌گذرانیم. در تاریخ این کشور میلیون‌ها آدم بر اثر قحطی‌ها کشته شده است. تصور کنید با این جمعیت هشتاد میلیون اگر این مقدار آب در پشت سدها نبود چه اتفاقی می‌افتاد. خیلی خوب است که آدم در اتاق خود زیر کولرآبی بنشیند، آب سالم بنوشد و سبزی که آب زیادی مصرف کرده بخورد، بعد بگوید سد ساختیم این مشکلات به وجود آمده است. حتماً اشتباهاتی در سدسازی بوده که باید بازبینی شود، اما باید واقع‌بین باشیم.»

در ادامه یکی از حضار موضوع قانون لزوم تأمین آب شرب شهرها را بهانه‌ای برای سدسازی دانست و بیان کرد که وقتی این امکانات برای شهرها فراهم می‌شود، خودبه‌خود جمعیت به سمت آن شهرها سرازیر خواهد شد. هدایت فهمی در پاسخ به این پرسش گفت: «حرکت جمعیت قوانین خاص خودش را دارد و با این ترفندها نمی‌شود جلوی‌اش را گرفت. انتقال آب فقط برای مصرف شرب و مصارف ضروری باید انجام شود، به‌علاوه اگر انتقال آب یک استان در استان دیگر ارزش‌افزوده ایجاد کرد، باید استان مبدأ هم از مزایای آن منتفع شود.» ■

بحران‌هایی در کشور وجود دارد که ممکن است پنج سال دیگر امکان کنترل وضعیت وجود نداشته باشد. من در سال ۹۲ گفته بودم که در آینده با شورش‌های بزرگی در کلان‌شهرها روبه‌رو خواهیم بود. فکر می‌کنید این مشکلات با انحلال وزارت نیرو حل می‌شود؟ ما باید شیوه حکمرانی را در کلیت خودش تغییر دهیم

ساخت اقتصاد با ابزار سیاست

چرا توسعه اقتصادی بدون توجه به کیفیت نظام سیاسی ممکن نیست؟



سمانه گلاب

قرن هجدهم در تاریخ جهان مصادف با یک دگرگونی بزرگ در عرصه اقتصادی بود؛ تغییراتی که اگرچه یک باره و آنی نبودند، اما تأثیری چنان عمیق بر جای گذاشتند که از آن به عنوان انقلاب یاد می‌شود: انقلاب صنعتی. این تحولات از انگلستان آغاز شد و به تدریج کشورهای مهم اروپای آن زمان و پس از آن آمریکا و ژاپن در دو سوی مختلف دنیا را تحت تأثیر قرار داد و چنان تغییراتی در ساخت اقتصادی، سیاسی و حتی اجتماعی کشورها به جا گذاشت که جهان را به دو بخش مجزا تقسیم کرد: توسعه یافته‌ها و توسعه نیافته‌ها. این تقسیم‌بندی تا همین امروز نیز ادامه داشته است و فاصله کشورها نیز روزبه‌روز بیشتر می‌شود. پیش از انقلاب صنعتی اختلاف سطح درآمد بین کشورها بسیار ناچیز بود. در سال ۱۵۰۰ میلادی اروپای غربی با ۶۷۰ دلار (به قیمت‌های ثابت سال ۱۹۹۰) بیشترین درآمد سرانه را داشته و آفریقا با ۴۰۰ دلار کمترین درآمد سرانه را ثبت کرده است. پیش از آن اختلاف درآمدی

از این نیز کمتر بوده است. در سال ۱۰۰۰ میلادی متوسط درآمد سرانه جهان ۴۰۶ دلار بوده است که چین با درآمد ۴۵۰ دلاری در صدر است و آفریقا و آمریکای شمالی با ۴۰۰ دلار کمترین درآمد را دارند. نظریه پردازان اقتصادی به دنبال پاسخ به این پرسش بوده‌اند که علت ثروت یا فقر ملل چیست و چگونه برخی کشورها توانسته‌اند در مسیر صنعتی شدن قرار بگیرند، اما دیگر کشورها در این مسیر با شکست مواجه شده‌اند. تا امروز پاسخ‌های متفاوت و حتی متضادی به این پرسش داده شده است. در ابتدا تصور می‌شد

«سرمایه» کلید حل مشکل توسعه نیافتگی است و اگر منابع لازم برای سرمایه‌گذاری در

در نظم دسترسی
محدود بخش مهمی
از جامعه (غیر
فراستان)، از شرایط
ناراضی هستند و
از طریق شورش‌ها،
انقلاب‌ها و اعتصاب‌ها
نظم موجود را برای
مدت کوتاهی به هم
می‌زنند.

امور زیربنایی وجود داشته باشد و وسایل و ابزار پیشرفته تولید فراهم شود، می‌توان تولید را افزایش داد و در مسیر توسعه گام برداشت. در حقیقت در تمام نظریات سنتی این تصور وجود داشت توسعه امری آسان است که از طریق انباشت پس اندازهای داخلی و استفاده از تسهیلات خارجی می‌توان به آن دست یافت (bruton, ۱۹۹۸:۴۱۰)؛ اما تجربه کشورهای که تلاش داشتند تنها با اتکا به سرمایه توسعه را رقم بزنند نشان داد این دیدگاه با نقص‌های جدی روبه‌روست. سرنوشت کشورهای دارای منابع نفتی مثال خوبی در این زمینه است. به دنبال شوک نفتی ۱۹۷۳ سرمایه عظیمی در اختیار کشورهای در حال توسعه نفت خیز قرار گرفت به طوری که گفته می‌شد این شوک بزرگ‌ترین انتقال ثروت بدون جنگ تا آن زمان بوده است (کارل، ۱۳۸۸). حاکمان کشورهای توسعه نیافته‌ای که به واسطه نفت به سرمایه عظیم دست یافته بودند این تصور را داشتند که می‌توانند با سرعت بیشتری نسبت به هم‌تایان خود سرمایه‌گذاری در اقتصاد را تحقق بخشند و مسیر توسعه صنعتی را سریع‌تر طی کنند اما نتایج حاصل از عملکرد این کشورها مهر بطلانی بر این پنداشت بود. کشورهای صاحب منابع توانستند با اتکا به سرمایه حاصل از نفت، تکنولوژی را به کشورهای خود وارد کنند، کارخانه‌های جدید احداث کنند و حتی سرمایه‌گذاری در امور زیربنایی را شدت بخشند، اما نتوانستند با اتکا به این روش توسعه صنعتی را رقم بزنند و حتی در بلندمدت سرعت رشد صنعتی آن‌ها کمتر از هم‌تایان خود پیش از شوک نفتی بود (همان). این شکست باعث شد نظریات سنتی توسعه با چالش جدی مواجه شوند. در پاسخ به شکست نظریه‌های سنتی توسعه در کشورهای در حال توسعه و کسری‌های بزرگ دولت رفاه در کشورهای توسعه یافته رویکرد نئوکلاسیکی در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در کانون توجه قرار گرفت. (چانگ، ۱۳۹۲: ۲۲) حامیان این رویکرد برخلاف نظریات سنتی، رشد اقتصادی بایات را نه تنها امری آسان نمی‌دانستند بلکه آن را نوعی معجزه اقتصادی در بلندمدت تلقی می‌کردند و به همین دلیل تمرکز خود را بر افزایش کارایی از طریق تخصیص منابع در کوتاه‌مدت قرار دادند. از آنجایی که در این نظریه استدلال می‌شد کاراترین راه برای تخصیص منابع نظام بازار است، تأکید حامیان این رویکرد بر محوریت نظام بازار بود و تصریح می‌شد تمرکز مدیریت اقتصادی باید بر افزایش نقش بازار در ساختار اقتصادی باشد تا از این طریق انگیزه‌های فردی ارتقا یابد و منابع به شکل کارا اختصاص پیدا کنند. با توجه به این استدلال، محدود کردن نقش

در ابتدا تصور می‌شد «سرمایه» کلید حل مشکل توسعه نیافتگی است و اگر منابع لازم برای سرمایه‌گذاری در



دولت و گسترش تجارت بین‌المللی در دستور کار قرار می‌گرفت. (مؤمنی و نایب، ۱۳۹۵: ۳۴) سیاست‌های پیشنهادی این رویکرد در قالب بسته سیاستی تعدیل ساختاری در کشورهای در حال توسعه به اجرا درآمد، اما نتایج اجرایی شدن آن بسیار متفاوت از پیش‌بینی‌ها بود. افزایش تورم، کاهش رشد اقتصادی، کاهش مخارج توسعه‌ای دولت‌ها و کاهش درآمد سرانه تنها بخشی از نتایج اجرای این سیاست‌ها در کشورهای در حال توسعه بود (مؤمنی، ۱۳۸۶: ۲۹۷). کاهش رقابت‌پذیری در نظام اقتصادی انگلستان و کسری بی‌حد تجاری در امریکا نیز کافی بود تا این رویکرد حتی در کشورهای توسعه‌یافته نیز با چالش مواجه شود. (چانگ، ۱۳۹۲: ۲۲)

شکست هر دو رویکرد سنتی توسعه و رویکرد نئوکلاسیک هم در عرصه تبیین مسائل و هم در زمینه سیاست‌گذاری باعث شد رویکردهای رقیب در تحلیل صنعتی شدن و توسعه بیشتر مورد توجه قرار گیرند. در این میان تحلیل نهادگرایان از توسعه هم از منظر تبیین مسیری که کشورهای توسعه‌یافته طی کرده‌اند و هم از منظر شناخت موانع موجود بر سر راه کشورهای در حال توسعه انطباق بیشتری با واقعیت تاریخی کشورها داشته است. نهادگرایان اگرچه انقلاب صنعتی را نقطه عطفی در مسیر توسعه می‌دانند اما برخلاف نظریات دیگر توسعه تحلیل خود را به نتایج انقلاب صنعتی محدود نمی‌کنند و

به دنبال پاسخ به سؤالی بنیادی‌تر هستند، اینکه چرا انقلاب صنعتی در انگلستان و نه در کشوری دیگر رخ داد. اگر تنها دستیابی به تکنولوژی برتر (که ماشین بخار نماد آن است) عامل انقلاب صنعتی بوده است، دستاوردهایی بسیار شگفت‌انگیز در سده‌های قبل‌تر در امپراتوری‌های بزرگ مانند چین رخ داده بود اما چرا انقلاب صنعتی نه در چین و در قرن ۱۴ که در انگلستان و در قرن ۱۸ میلادی رخ داد. (کاستلز؛ ۱۳۸۴: ۳۴-۳۶) نهادگرایان پاسخ به این پرسش را در تغییراتی می‌دانند که در شیوه حکمرانی در انگلستان پیش از انقلاب صنعتی و طی انقلاب شکوهمند اتفاق افتاد. در نتیجه این انقلاب، حقوق مالکیت در انگلستان تقویت شد،

بازارهای مالی بهبود پیدا کردند، انحصارهایی که حکومت در تجارت خارجی ایجاد کرده بود برچیده شد و موانعی که پیش روی گسترش

دو منظر تحلیل می‌شود: نخست نقشی که نظام سیاسی در شکل‌دهی به فضای اقتصاد و فضای کسب‌وکار ایفا می‌کند؛ و دوم درهم‌تنیدگی ماهیت نظام سیاسی و نظام اقتصادی. در ادامه هر دو حوزه به‌طور خلاصه توضیح داده می‌شود:

نظام سیاسی و شکل‌دهی به فضای اقتصاد

نهادگرایان اگرچه برخلاف نظریه‌پردازان سنتی اقتصاد دولت را یک خیر مطلق نمی‌بینند و نسبت به دولت و اقدامات آن در اقتصاد خوش‌بین نیستند اما رأی به خروج دولت از ساز و کار اقتصادی نیز نمی‌دهند. به اعتقاد نهادگرایان مداخله دولت در اقتصاد بی‌شک همراه با هزینه‌هایی است همان‌طور که مبادلات بازاری دارای هزینه است، پس نمی‌توان با این استدلال که مداخله دولت هزینه‌زاست رأی به خروج دولت از اقتصاد داد، بلکه تا زمانی که دولت می‌تواند اقداماتی را با کارایی بیشتر و هزینه کمتر نسبت به بازار انجام دهد حضور دولت در اقتصاد ضروری است. (چانگ، ۱۳۹۳: ۷۶) با توجه به این توضیح نهادگرایان دو حوزه وظیفه اصلی برای سازمان‌دهی اقتصاد تعریف می‌کنند: این حوزه‌ها عبارت‌اند از:

۱. سازمان‌دهی اقتصاد داخلی؛
۲. سازمان‌دهی اقتصاد ملی در ساختار اقتصاد جهانی.

سازمان‌دهی اقتصاد داخلی

نهادگرایان دو حوزه اصلی برای مداخله نظام سیاسی در نظام اقتصادی را تعریف می‌کنند، به طوری که هرچه نظام سیاسی در این چارچوب موفق‌تر عمل کند می‌تواند به ارتقای نظام اقتصادی نیز یاری رساند، اما در صورتی که نظام سیاسی در این چارچوب مداخله متضاد با اهداف تعیین‌شده حرکت کند نظام اقتصادی نیز با چالش مواجه شده و راه‌حل‌های اقتصادی نمی‌تواند به‌تنهایی عامل اصلاح وضعیت اقتصادی باشد. این دو حوزه اصلی مداخله

صنعت وجود داشت محدود شد. این انقلاب نظام سیاسی را در قبال جامعه پاسخگو کرد و با ایجاد حق مالکیت برای عموم مردم انگیزه توسعه مهارت‌ها را برای افراد توانمند به‌وجود آورد. (عجم‌اوغلو و رابینسون؛ ۱۳۹۳: ۲۷۶). در حقیقت آنچه باعث شد انگلستان پیشگام انقلاب صنعتی باشد تنها دستیابی به تکنولوژی‌های برتر زمان نبود چراکه چنین پیشرفت‌هایی در سده‌های قبل در نقاط دیگر دنیا نیز رقم خورده بود. تفاوت انگلستان در شرایط نهادی و حاکمیتی بود که اجازه داد دستاوردهای فردی در عرصه تکنولوژی به تغییر در ساختار تولید بیانجامد. با توجه به این تحلیل عامل توسعه کشورهای پیشرفته را نباید در چارچوب تنگ دسترسی به سرمایه و تکنولوژی تحلیل کرد بلکه باید تغییرات نهادی‌ای را مد نظر داشت که انگیزه تولید و نوآوری را در بین مردم ایجاد می‌کند و به آن‌ها اطمینان می‌دهد دستاوردهایشان توسط قدرت‌های حاکم (به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم) مصادره نخواهد شد. درواقع در الگوی نهادی برای درک فرایند توسعه تنها به عوامل اقتصادی توجه نمی‌شود بلکه نظام اقتصادی در کنار نظام سیاسی، اجتماعی و حتی فرهنگی تحلیل می‌شود. در

این میان پیوند میان نظام اقتصادی و سیاسی و اثرگذاری این دو نظام بر یکدیگر به لحاظ نظری مورد توجه بیشتری است. ارتباط این دو نظام از

آنچه باعث شد انگلستان پیشگام انقلاب صنعتی باشد تنها دستیابی به تکنولوژی‌های برتر زمان نبود چراکه چنین پیشرفتی سده‌های قبل در نقاط دیگر از دنیا نیز رقم خورده بود، تفاوت انگلستان در شرایط نهادی و حاکمیتی بود که اجازه داد دستاوردهای فردی در عرصه تکنولوژی به تغییر در ساختار تولید بیانجامد.

عبارت‌اند از: برقراری حقوق مالکیت و ضمانت اجرای آن؛ و ایجاد ثبات در اقتصاد کلان.

برقراری حقوق مالکیت و ضمانت

اجرای آن: حقوق مالکیت ابزاری است که

جامعه در اختیار می‌گیرد تا از این طریق بتواند انتظارات خود را از رفتار دیگران شکل دهد و چارچوب رفتاری خود را مشخص کند (رنانی، ۱۳۸۹: ۲۸۷ به نقل از دمسترز ۱۹۶۷). در سایه قوانین و رسومی که جامعه تعیین می‌کند مشخص می‌شود افراد بر چه دارایی‌هایی مالکیت دارند و محدوده مالکیت آن‌ها تا چه اندازه است. بی‌شک در چنین وضعیتی تلاش برای اخذ مالکیت بر منابع محدود و حفظ آن منجر به تضاد و برخورد بین گروه‌های مختلف خواهد شد در نتیجه جامعه به مکانیسم و ملاک‌هایی برای حل این اختلافات نیز احتیاج دارد. در واقع جامعه نیازمند ملاک‌هایی هم برای تعریف حقوق مالکیت و هم برای تضمین آن است. نکته مهم در اینجا آن است که اعمال این حقوق نیازمند هزینه اقتصادی است این هزینه را بخش خصوصی و/یا دولت می‌پردازند. هرچه دولت نقش بیشتری در تضمین این حقوق به عهده بگیرد هزینه حفاظت از حقوق مالکیت که بخش خصوصی می‌پردازد کمتر خواهد شد. در چنین چارچوبی نقش دولت در کنار نگاه و بازار تعیین‌کننده و کلیدی است. یک مثال ساده برای فهم موضوع این است که هرچه دولت امنیت بیشتری در جامعه فراهم کند افراد هزینه کمتری بابت نصب دزدگیر، استخدام نگهبان و استفاده از وسایل امنیتی قوی می‌پردازند.

ثبات در اقتصاد کلان:

وظیفه دولت در اقتصاد تنها تعریف دقیق و ضمانت از حقوق مالکیت نیست، بلکه دولت باید محیط اقتصادی باثباتی را فراهم کند تا محاسبات عقلانی برای فعالان اقتصادی امکان‌پذیر شود (چانگ، همان: ۷۷). در اینجا فرض نزدیک به واقعیت این است که فعالان اقتصادی دارای عقلانیت محدود هستند در نتیجه در محیط بی‌ثبات اقتصادی نمی‌توانند محاسبات بلندمدت انجام دهند. در چنین شرایطی عامل اقتصادی یا معطوف به فعالیت‌های کوتاه‌مدت می‌شود یا فعالیت‌هایی را دنبال می‌کند که

آسیب‌پذیری کمتری از بی‌ثباتی دارند. در نتیجه عوامل اقتصادی به سمت فعالیت‌های با سرمایه ابتدایی اندک، قابلیت تغییر قیمت سریع و بازگشت سریع نرخ سود سوق می‌یابند که این

ویژگی‌ها با نیازهای تولید اقتصادی مولد و مدرن در تضاد است. در واقع اینکه در کشورهای در حال توسعه مانند ایران فعالیت‌های سوداگرانه و واسطه‌گری‌ها رونق بیشتری دارند تا حدی ناشی از همین بی‌ثباتی در محیط کلان اقتصادی است. اقدامات دولت در امور فوق در نهایت شریطی را ایجاد می‌کند که در ادبیات نهادی به‌عنوان کاهش هزینه مبادله یاد می‌شود. باید توجه داشت در ادبیات نئوکلاسیک هزینه‌های مبادله صفر در نظر گرفته می‌شوند و به همین دلیل در جوامعی که هزینه‌های مبادله بالاست پیش‌فرض تئوری نئوکلاسیک برقرار نیست. در چنین وضعیتی بخشی از منابع بخش خصوصی به سمت ایجاد ساز و کارهایی برای کاهش هزینه مبادله به‌صورت فردی می‌رود (ایجاد تضمین‌های قوی برای حفظ قرارداد، تحمیل هزینه‌های گزاف به دلیل چانه‌زنی با گروه‌هایی با منافع متعارض نمونه‌ای از این هزینه‌ها هستند) هرچه دولت در کاهش هزینه‌های مبادله موفق‌تر عمل کند، منابع بخش خصوصی در امور کارتری صرف می‌شود. در اینجا مشخص است ساز و کار دخالت دولت در اقتصاد جایگزین شدن با بازار یا بنگاه نیست بلکه ایجاد شریطی است که در آن بنگاه و بازار بتوانند کارتر عمل کنند؛ این موضوع نکته‌ای کلیدی در ادبیات نهادی است.

سازمان‌دهی اقتصادی در ساختار اقتصادی جهانی

یکی از اولیه‌ترین وظایف دولت‌ها از زمان شکل‌گیری تا به امروز حفاظت از مرزهای کشور بوده است، در دوره‌هایی این حفاظت بیشتر در

قالب تقویت نیروی نظامی و مقابله با تهاجم خارجی تبلور می‌یافت، اما به تدریج و به‌ویژه پس از انقلاب صنعتی که دستیابی به بازار کالاها و مواد اولیه تولیدی برای کشورهای صنعتی به یکی از اهداف مهم تبدیل شده بود، حفظ استقلال درون مرزها با ارتقای توان اقتصادی و تولیدی گره خورد. اهمیت این موضوع در جمله معروف فردریک لیست به‌خوبی نمایان است: «پایه‌های بنای استقلال ملی بدون رشد صنایع بسیار سست خواهد بود» (لیست، ۱۳۸۷: ۵۲) حمایت از تولیدات داخل یک کشور در نظام اقتصاد بین‌الملل موضوعی است که در ادبیات سنتی توسعه نیز به آن توجه شده است. در این زمینه اما اختلاف نظر جدی بین اقتصاددانان نحله‌های مختلف وجود داشته و دارد. توسعه‌گرایان با این استدلال که کالای

تولیدی در کشوری که تازه در مسیر توسعه گام برداشته است نمی‌تواند در برابر کالاهای تولیدی کشورهای رقابت‌کننده صنایع آن‌ها دوران نوزادی را پشت سر گذاشته و به بلوغ رسیده‌اند، تأکید می‌کنند باید حمایت از صنایع داخل با ابزارهای مانند تعرفه، محدودیت‌های وارداتی، تسهیل واردات مواد اولیه تولید و مواردی از این دست در دستور کار دولت‌ها باشد. در مقابل طرفداران اقتصاد آزاد بر این باور هستند که سیاست حمایت‌گری از صنایع و تولیدات یک کشور تأمین‌کننده هزینه‌های گروه‌های خاصی است که قابلیت نفوذ در دولت‌ها را دارند و در مقابل این مصرف‌کنندگان هستند که باید هزینه این حمایت‌گری را بدهند. این جدال هنوز نیز در سطح نظری ادامه دارد اما واقعیت نشان می‌دهد در تمام کشورهایی که پس از انگلستان صنعتی شده‌اند درجه‌ای از حمایت‌گری وجود داشته است، حتی در انگلستان پس از توسعه سایر کشورها و رقابت آن‌ها با صنایع انگلیسی حمایت‌هایی از مسیر تعرفه اتفاق افتاده است (لیست، همان: ۱۶۱)

با این حال کشورهای در حال توسعه بسیاری را نیز می‌توان مثال زد که سیاست حمایت‌گری در آن‌ها منجر به مسیرهای دائمی برای جذب رانت صاحبان صنایع شده است از این‌رو چگونگی حمایت صنعتی اهمیت فراوان دارد. لیست در تدوین سیاست‌های حمایت‌گرایانه موفق هفت ویژگی بیان می‌کند که عبارت‌اند از:

۱. سازگاری با منابع طبیعی و انسانی کشور و سازگاری با ساختار اجتماعی و سیاسی؛
۲. چندبخشی بودن (در نظر داشتن بخش‌های سنتی مانند معدن و کشاورزی)؛
۳. تضمین افزایش دائمی تولید صنعتی؛
۴. حمایت در برابر رکود؛
۵. افزایش توان رقابت؛
۶. جذب سرمایه و تخصص خارجی؛
۷. تاب‌آوری در برابر حوادث بیرونی.

هر زمانی که سیاست حمایتی دولت‌ها از فعالیت‌های اقتصادی در چنین ساز و کاری تدوین شده، ارتقای توان تولیدی همراه با حفظ رقابت در فضای بین‌المللی رقم خورده است؛ اقتصادهای موفق شرق آسیا نمونه‌ای از این حمایت‌گری موفق هستند.

در هم تنیدگی ماهیت نظام سیاسی و نظام اقتصادی

مواردی که در بخش قبل بیان شد مهم‌ترین وظایف دولت از دیدگاه نهادگرایان بود، اما آیا هر دولتی می‌تواند چنین تغییراتی را در فضای اقتصادی ایجاد کند و از عهده اجرای صحیح چنین وظایفی برآید؟ به عبارت دیگر هنوز سؤال اصلی باقی است: اگر تنها با برخی اصلاحات اقتصادی می‌توان دولت را در انجام امور خود توانمند کرد، چرا بسیاری از جوامع هنوز نتوانسته‌اند در ایجاد این تغییرات موفق باشند؟ در اینجا نهادگرایان از زاویه‌ای دیگر ارتباط بین

نظام سیاسی و اقتصادی را به تصویر می کشند. به اعتقاد نهادگرایان به‌ویژه پس از مطالعاتی که نورث، والیس و وینگاست درباره روند سیر تحول جوامع داشته‌اند، شیوه حکومت اثر مستقیم بر کارکرد اقتصادی دارد. نورث در این زمینه توضیح می‌دهد که ماهیت تشکیل دولت‌ها از ابتدا تا امروز کنترل خشونت و ایجاد یک نظم اجتماعی بوده است اما اینکه دولت‌ها با چه روشی این نظم را ایجاد می‌کنند تعیین‌کننده مسیر توسعه کشورهاست. بر این اساس نورث دو نوع نظم دسترسی محدود و دسترسی باز را تعریف می‌کند. در نظم دسترسی محدود روابط شخصی اساس سازمان‌های اجتماعی است و تنها افراد متعلق به گروه طبقات خاص امکان تشکیل سازمان دارند و در نتیجه تعداد سازمان‌ها محدود است و اکثریت به طبقه حاکم وابسته هستند؛ دولت در چنین ساختاری متمرکز است و قواعد بهره‌مندی از حقوق مالکیت و تضمین آن تنها برای فرادستان ممکن است؛ برای عموم مردم این حقوق یا تعریف نشده و یا ضمانت اجرایی ندارد. در مواردی حتی این حقوق توسط خود حاکمان تهدید و نقض می‌شود. در مقابل در نظم دسترسی باز سازمان‌های متنوع وجود دارند، دولت غیرمتمرکز است، روابط اجتماعی غیرشخصی است و حاکمیت قانون برای همه وجود دارد.

نکته مهم اینجا است که هر دو نظم دسترسی باز و دسترسی محدود در تعادل هستند، اما نظام اقتصادی‌ای که از دل این دو ساختار بیرون می‌آید ویژگی‌های بسیار متفاوتی دارند. در نظم دسترسی محدود، فرادستان با استفاده از امتیازات سیاسی برای خود امتیازات اقتصادی فراهم می‌کنند و

رانت‌هایی که از این طریق ایجاد می‌شود عموماً پایدار است، اما در نظم دسترسی باز، مبنای دسترسی به رانت خلاقیت و نوآوری است و از آنجا که امکان آن برای همه افراد جامعه وجود دارد این رانت‌ها سریع خلق می‌شوند و سریع از بین می‌روند. (زمانی، ۱۳۹۲). در نظم دسترسی محدود بخش مهمی از جامعه (غیر فرادستان) از شرایط ناراضی هستند و از طریق شورش‌ها، انقلاب‌ها و اعتصاب‌ها نظم موجود را برای مدت کوتاهی به هم می‌زنند اما در نهایت جامعه در یکی از دو

قالب تعادلی (دسترسی باز در نظام اقتصادی و سیاسی یا دسترسی محدود در این دو نظام) قرار می‌گیرد. (همان) ارتباط بین ماهیت نظام سیاسی و وظایف دولت و به همین نسبت توسعه اقتصادی از همین مسیر ایجاد می‌شود. در نظام سیاسی دسترسی محدود انگیزه خلاقیت و نوآوری در

میان بخش بزرگی از جامعه وجود ندارد چراکه نسبت به حفظ و مالکیت دستاوردهای خود اطمینان ندارند، از طرف دیگر بخش کوچکی از جامعه با دسترسی به منابع اعتباری و رانتی می‌توانند موقعیت اقتصادی خلق کنند اما از آنجا که این موقعیت‌ها مبتنی بر امتیازات خاص است و رقیب جدی برابر آن‌ها وجود ندارد نمی‌تواند عاملی برای رشد بهره‌وری در بلندمدت باشد. نورث به‌طور خلاصه این وضعیت را چنین توصیف می‌کند: «نظام سیاسی حکومت طبیعی، نظام اقتصادی را طوری دست‌کاری و آلت دست می‌کند که رانت تولید کند و در این حالت منطقی اعطای رانت، کارایی اقتصادی نیست در حالی که در نظم دسترسی باز رانت ارتباط مستقیم با بهره‌وری و نوآوری دارد.» (نورث، والیس و وینگاست، ۱۳۹۵: ۶۸)

در نظم دسترسی محدود دولت حقوق مالکیت را تضمین می‌کند اما برای گروه‌های خاص اما در نظم دسترسی باز حقوق مالکیت برای عموم تدوین و تضمین می‌شود. در نظم دسترسی محدود به دلیل سهم نبودن بخش مهمی از جامعه از دستاوردهای اقتصادی امکان برهم خوردن نظم و جایگزین شدن آن با نظم دسترسی محدود دیگر وجود دارد که این منشأ بزرگ بی‌ثباتی در یک ساختار است؛ درنهایت در یک نظم دسترسی محدود امتیازات تجاری و مجوزهای داخلی وجود دارد، اما تنها گروه‌های خاص مرتبط با فرادستان از آن بهره‌مند می‌شوند. در واقع دولت در یک نظم دسترسی محدود ممکن است نهادهای لازم برای توسعه را ایجاد کرده باشد اما از آنجا که چارچوب حاکم بر

نظام‌های اقتصاد و سیاسی مبتنی بر رانت‌های غیرمولد است، کارکردی متفاوت نسبت به همین نهادها در جوامع دسترسی باز دارند. نکته مهم در اینجا آن است که تغییرات اقتصادی در چنین نظامی نمی‌تواند بدون تغییرات در نظام سیاسی رقم بخورد و در نتیجه نمی‌توان فرآیند توسعه را محدود به برخی اصلاحات موردی در فضای اقتصادی کرد.

دسترسی محدود در اقتصاد ایران

شاخص‌های متعددی را برای تعیین دسترسی محدود، دسترسی باز یا در حال گذار بودن یک سیستم اقتصادی و سیاسی وجود دارد. گردش محدود نخبگان؛ تغییر افراد ثابت در نهادهای مختلف در حاکمیت، ارتباط خویشاوندی بین اعضای هیئت حاکمه، وابستگی به طبقات خاص (برای مثال زمین‌داران بزرگ یا شاهزادگان در

گردش محدود نخبگان؛
تغییر افراد ثابت در
نهادهای مختلف
در حاکمیت، ارتباط
خویشاوندی بین
اعضای هیئت حاکمه،
وابستگی به طبقات
نمونه‌هایی از
شاخص‌های نظام
سیاسی دسترسی
محدود است.

سال‌های دورتر) نمونه‌هایی از شاخص‌های نظام سیاسی دسترسی محدود است. در حوزه اقتصاد نیز می‌توان به شاخص‌هایی مانند دریافت مجوزهای تجاری یا تولیدی تنها توسط افراد معدود، دسترسی به اعتبارات بانکی و تجمیع پول در دست افراد معدود اشاره کرد. در اینجا تنها به اطلاعات موجود درباره دو شاخص آخر در حوزه اقتصاد اشاره می‌کنیم. گزارشی که در روزنامه شهروند درباره تسهیلات بانکی در کشور تهیه کرده است مثال خوبی در این زمینه است: «بر اساس تحقیق انجام‌شده در وزارت رفاه، حدود ۲۴ درصد کارکنان دولت توانسته‌اند از وام استفاده کنند و از کل آن‌هایی که کارمند دولت نیستند، تنها ۱۲ درصد توانسته‌اند وام بگیرند. به عبارتی، ضریب دسترسی کارمندان دولت به وام بانکی دو برابر افراد شاغل در بخش خصوصی است... روستایی‌ها یک‌چهارم شهری‌ها وام گرفته‌اند. اگر ترکیب جمعیت شهری/روستایی را ملاک قرار دهیم، نسبت توزیع وام‌ها بین روستا و شهر باید یک به سه باشد. همچنین بر اساس تحقیق انجام‌شده، رقم وام‌ها در روستا قابل قیاس با شهر نبود و میزان بسیار کمتری را شامل می‌شد... فهرست بزرگ‌ترین بدهکاران به بانک سرمایه‌نشان می‌داد ۲۰ نفر در مجموع ۶ هزار و ۸۰۰ میلیارد تومان به این بانک بدهکارند... بر اساس گزارش تدوین برنامه ملی مبارزه با فقر، طی ۳۰ سال اخیر ۵۰ درصد خانوارهای ایرانی تاکنون از هیچ نوع وامی استفاده نکرده‌اند و بیش از ۸۰ درصد تسهیلات بانکی به دو دهک ثروتمند رسیده است. این دو دهک بیشترین معوقه‌های بازپرداخت وام را دارند. در حالی که دهک‌های کم‌درآمد اغلب اقساطشان را به‌موقع پرداخت می‌کنند.» (کانال تلگرامی سیاست‌گذاری اجتماعی). ارائه تسهیلات مثال کوچکی از جا ماندن بخشی مهمی از جامعه از منابع اقتصادی است. در کنار این تجمیع پول در دست بخش محدودی از جامعه نیز قابل بررسی است. به گفته حسین صمصامی، اقتصاددان، بر مبنای آمار بانکی ۹۰ درصد نقدینگی کشور در اختیار ۱۵ درصد افراد جامعه است.

در کنار این دو مورد، وضعیت مجوزهای صادراتی برای کالای خام و نیمه‌خام، مجوزهای وارداتی برای کالاهای غیرضروری، حمایت طولانی‌مدت و بدون لحاظ ارتقای کیفیت برای صنایع خاص و تضمین صندلی‌های مدیریتی برای افراد خاص در شرکت‌های دولتی و خصولتی موارد دیگری هستند که می‌توان با منطبق دسترسی باز و محدود در اقتصاد مورد بررسی قرار گیرند. در چنین شرایطی سیاست‌گذاری در حوزه اقتصاد بدون توجه به واقعیت‌های اقتصادی سیاسی و نظام حاکمیتی در کشور نه تنها می‌تواند حلال مشکلات باشد بلکه می‌تواند به تشدید وضعیت ناهنجار اقتصادی نیز کمک کند. ■

منابع در دفتر نشریه موجود است

چگونه استارت آپ‌ها شهر را می‌بلعند

روایتی از صداهایی که شنیده نمی‌شوند



احمد هاشمی

اصغراقآ یک مغازه نقلی میوه‌فروشی دارد. او دو سه روز یک بار به میدان تره‌بار می‌رود و با وانت کرایه، چند جعبه میوه به مغازه می‌آورد. همین چند جعبه کفاف مصرف اهالی دو کوچه بالاتر و دو کوچه پایین‌تر را می‌دهد. مردم محل هم اصغراقآ را به صفت انصاف می‌شناسند. همه چیز به خوبی پیش می‌رود تا اینکه روبه‌روی دکان اصغراقآ یک فروشگاه چندطبقه افتتاح می‌شود. در این فروشگاه از شیر مرغ تا جان آدمیزاد پیدا می‌شود و از اقبال بد اصغراقآ میوه‌های مغازه او هم جزو محصولات است که در این بازه می‌گنجند. قیمت‌ها هم به شکلی ملموس از مغازه اصغراقآ کمتر است. زمان زیادی نمی‌گذرد که اصغراقآ چشم باز می‌کند و می‌بیند مشتری‌های باوفایش جلوی چشم او از پله‌های فروشگاه بزرگ بالا می‌روند و با پاکت‌های میوه‌ای که زیر بغلشان زده‌اند برمی‌گردند و همسر و فرزندانش هم با حقوقی دندان‌گیر توی فروشگاه مشغول به کار شده‌اند. چندی بعد، اصغراقآ که از همیشه تنهاتر شده، مغازه را به صاحبان فروشگاه می‌فروشد و در فروشگاه مشغول به کار می‌شود. این آخر ماجرا نیست. صاحبان فروشگاه که حالا رقیب کوچک خود را از سر راه برداشته‌اند، قیمت‌ها را زیاد می‌کنند و حقوق و مزایای کارگران را کم می‌کنند. حالا یک محله مانده که ناگزیر است از فروشگاه

فروشگاه بزرگ شغلش را از دست داده و حالا با درآمدی ناچیز در فروشگاه مشغول به کار است، کار راحتی نیست. با این حال کمی که دقیق‌تر اوضاع را رصد کنیم، شواهد زیادی از تعطیلی کسب و کارهای خرد زیر فشار عرضه‌کنندگان مدرن کالا و خدمات پیدا خواهیم کرد. نه می‌توان و نه لازم است با این سامانه‌ها که عموماً متکی به دانش جدید است به مقابله پرداخت. یک دلیل روشن برای پذیرفتن این روند، توجه محترمانه عرضه‌کنندگان ذکر شده به حقوق مشتری است. کالایی که در یک فروشگاه بزرگ می‌خریم، در مقایسه با مغازه اصغراقآ گاهی بیش از ۲۰ تا ۳۰ درصد ارزان‌تر تمام می‌شود. پارکینگ و آسانسور هم به راه است و فروشنده‌ای که با حوصله درباره محصول توضیح می‌دهد. همه این‌ها و چندین و چند حسن دیگر را می‌توان برای این فروشگاه‌ها برشمرد، اما آیا یک پایش درست برای بررسی معایب آن انجام شده است؟ آیا می‌دانیم در قبال افرادی که در این فروشگاه‌ها مشغول به کار شده‌اند، چند نفر کسب و کار خود را از دست داده‌اند؟ در این میان قوانین ضد انحصار چگونه اعمال می‌شوند؟ آیا در شرایطی که تولید در کشور متکی به واردات است و بسیاری از اجناس عرضه‌شده وارداتی هستند، این شیوه تبلیغ به مصرف بیشتر به رونق تولید کمک می‌کند یا جیب واردکنندگان را پر پول می‌کند؟ به نظر می‌رسد نحوه مواجهه ما با فروشگاه‌های بزرگ مانند بسیاری از فناوری‌های جدید است که در دهه‌های اخیر وارد کشورمان شده‌اند و بدون تطبیق با شرایط بومی، جوری که انگار مرعوبشان شده‌ایم، آن‌ها را به کار گرفته‌ایم.

زمانی نظریه‌های اقتصادی مارکسیستی بدون توجه به شیوه تولید بومی عیناً تجویز می‌شود و حالا دنبال تقلید هر آنچه در غرب به راه افتاده هستیم. سرمایه‌گذاران برخی از این فروشگاه‌ها خارجی هستند، اجناس عرضه‌شده هم بیشترشان وارداتی هستند. انگار همه این‌ها بهانه‌ای بوده که سرمایه‌گذار محترم عرب پولی به جیب بزند و بازار تولیدکننده ترک و چینی رونق گیرد.

بهانه‌ای است که مرمان کشوری فقیر، مختصر درآمد نفتشان را به باد دهند!

رشد اقتصادی شعار زده با چشمانی نیمه‌باز

چند خطی که در مقدمه ذکر شد تنها اشاره‌ای کوتاه بود به مشکلاتی که این شیوه عرضه ایجاد می‌کند. به‌قاعده نمی‌شود با این یادداشت کوتاه به این نتیجه رسید که این شیوه عرضه نادرست است. مقصود این عریضه هم این نیست، اما واقعیت این است که آنچه در جریان است نوعی تقلید عین به عین از اتفاقات رخ داده در غرب است؛ بدون توجه آثار مخرب احتمالی و بدون هیچ خلاقیتی که به تولید ملی کمک کند. هزار و یک راه وجود دارد که از عرضه کالاهای داخلی در این فروشگاه‌ها حمایت کنیم، اتفاقی که در بسیاری از کشورهای در حال توسعه می‌افتد.

سرمایه‌گذاران برخی از این فروشگاه‌ها خارجی هستند، اجناس عرضه‌شده هم بیشترشان وارداتی هستند. انگار همه این‌ها بهانه‌ای بوده که سرمایه‌گذار محترم عرب پولی به جیب بزند و بازار تولیدکننده ترک و چینی رونق گیرد. بهانه‌ای است که مرمان کشوری فقیر، مختصر درآمد نفتشان را به باد دهند!

خرید کند و اصغراقآیی که به‌ناچار توی فروشگاه با مقرری ناچیز صبح را به شب می‌رساند. قدمت این داستان به اندازه عمر شبکه‌های اجتماعی است و بسیاری از ما این پیام را به دفعات دیده‌ایم. احتمالاً پس از خواندنش، برای دقایقی به فکر فرورفته‌ایم و چه‌بسا در میهمانی‌های خانوادگی درباره مظلومیت اصغراقآ سخنوری‌ها کرده‌ایم. قصه جذابی است و آدم می‌تواند ساعت‌ها درباره آن حرف بزند، اما آیا در عالم واقع این اتفاق خواهد افتاد؟ باید دنبال شاهد مثال بگردیم و راستش پیدا کردن میوه‌فروشی که به‌خاطر افتتاح یک

درباره استارت‌آپ‌ها هم اوضاع خیلی بهتر نیست. تاکسی اینترنتی یک نمونه فراگیر این استارت‌آپ‌ها است. ایده‌ای نو که خیلی زود ما را مرعوب خود کرده است و به‌ندرت کسی درباره مشکلات احتمالی آن فکر می‌کند. همه راضی هستند، از مسافر و راننده گرفته تا دولت محترم که باوجود مضیقه شدید مالی برای وام دادن دنبال کسانی می‌گردد که استارت‌آپ راه‌اندازی کرده‌اند. هر تغییری چالش‌هایی دارد و نکته نغز اینجاست که توجه به این چالش‌ها که بعدها به معضلات فراگیر تبدیل خواهند شد، نقشی در برنامه‌ریزی‌های کلان ندارد.

ایده‌ای برای حل معضل تاکسی‌های سرگردان

محدوده مرکزی شهر پر است از تاکسی‌های خالی که بی‌شکار مسافر درستی هستند، راه‌پندان درست می‌کنند و گازهای مخمل احوال بشر تولید می‌کنند. تاکسی‌های اینترنتی راه‌حل منطقی عقلای بشر به این معضل است. دیگر لازم نیست ماشین‌ها در شهر دنبال مسافر بچرخند، مسافر هر جا که باشد تلفن همراهش را درمی‌آورد و با دو تا کلیک آدرسش را به راننده می‌دهد. راننده هم دیگر مجبور نیست بابت نیم ساعتی که دنبال مسافر گشته از او کرایه اضافی بگیرد.

با راه‌اندازی تاکسی‌های اینترنتی، مسیری را که تا دیروز با تاکسی تلفنی محل با ۲۰ هزار تومان می‌رفتیم، حالا با ۱۰ هزار تومان می‌رویم. گرم و سردی هوای داخل ماشین و اینکه چه ترانه‌ای در ماشین پخش شود هم دست خودمان است.

زمانی هم اگر در صندلی عقب ماشین دست نامزدمان را یواشکی گرفتیم، یک آقای سیبل از بناگوش در رفته توی آینه چپ‌چپ نگاهمان نمی‌کند، دستور این است که هر اتفاقی به لبخند ختم شود. مسافر تا پیش از این مجبور بود برود سر خیابان و با دو سه خط تاکسی خودش را به مقصد برساند. حالا با مبلغی جزئی که روی مجموع کرایه پیشین می‌گذارد، تاکسی از در خانه تا محل کار او را می‌برد. این یعنی یک امکان خوب در شهری که خیلی‌ها معتقدند حمل‌ونقل عمومی با وضع مطلوب فاصله دارد. از این بهتر چه می‌شود؟

محض احتیاط بد نیست حالا زاویه دید راوی را تغییر دهیم.

مسافرکش از نوع چهارم

از این به بعد راوی ما راننده تاکسی اینترنتی است. در این شهر چند نوع خودرو مسافربر داریم. یکی همان تاکسی زرد (نارنجی سابق) است که بیشتر در مرکز شهر می‌چرخد و دنبال مسافر درستی است. دیگری تاکسی خطی است؛ راننده منتظر می‌ماند تا

ماشین پر شود و بعد راه می‌افتد. خطی‌ها سرفعلی دارند و راننده هم باید از آمادگی بدنی کافی برای برخورد با مسافرهای گذری برخوردار باشد. آخری هم مسافرکش گذری است که مظلوم‌ترین عضو این صنف است. او به‌قاعده از مسافر درستی و صف‌های سرخط نصیبی نمی‌برد و درآمدش از دو گروه نخست کمتر است. ورود فناوری‌های تازه یک گروه دیگر را هم به این صنف وارد کرده است. راننده‌های تاکسی‌های اینترنتی شامل درس‌خوانده‌های جویای کار و بازنشسته‌های کم‌درآمد هستند.

فرض کنید هفته اول و ماه اول شروع به کار این استارت‌آپ است. تا اینجا همه چیز به‌خوبی و خوشی پیش رفته است، مسافران با کرایه‌ای کم مسیر را طی می‌کنند و راننده‌ها هم با یارانه‌ای که بابت هر سفر از شرکت مربوطه می‌گیرند، درآمد معقولی دارند. شرکت نه‌تنها بابت معرفی مسافر مبلغی دریافت نمی‌کند، پولی هم مازاد بر دریافتی راننده به حساب او واریز می‌کند. درآمد راننده‌های تمام‌وقت به روزی دویست هزار تومان می‌رسد. خبر به شهرستان‌ها می‌رسد. سیل جوانان بیکار به سمت تهران روانه می‌شوند. سرمایه کار یک خودرو قسطی است که پیش‌پرداخت آن با قرض فراهم شده است. از اینجا به بعد ماجرا درست همان‌طور پیش می‌رود که برای اصغرآقای داستان ما اتفاق افتاد. شرکت مبلغ مازاد را پرداخت نمی‌کند. ۱۵ درصد هم از مبلغ دریافتی راننده را به‌عنوان حق معرفی مسافر دریافت می‌کند. اگر یک راننده مسیری را تا پیش از این با ۱۰ هزار تومان می‌رفت و ۲ هزار تومان مازاد هم از شرکت می‌گرفت، حالا ناگزیر است هزار و پانصد تومان هم به شرکت پرداخت کند. ۱۲ هزار تومان به ۸ هزار و ۵۰۰ تومان تبدیل شده است تا اینجا یعنی ۳۰ درصد کاهش درآمد. با این حال آن جوان شریف که از شهری دیگر آمده و شب‌ها در ماشین خود می‌خوابد، زیر بار قسط و بدهی رفته و کار دیگری هم سراغ ندارد. یک اصل کلی هم وجود دارد؛ حق با مشتری است؛ بنابراین، کرایه‌ها کمتر می‌شود و باز آن راننده مقروض ناچار است ادامه دهد. درآمدی را که تا چندی پیش با هشت ساعت کار به دست می‌آورد، حالا

با دوازده و چهارده ساعت کسب خواهد کرد و همچنان ناچار است ادامه دهد.

خدمات نوین یا کسب درآمد به هر قیمت

راوی بعدی ما شرکت محترم تاکسی اینترنتی است. صاحب این تجارت، ترجمه یک ایده آزموده‌شده در داخل کشور اجرا کرده است. سرمایه اولیه

کار هم کم نبوده، از تبلیغات برای معرفی این خدمات تا هزینه سازماندهی ناوگانی که در روزها و ماه‌های نخست بی‌مسافری ناچار است از جیب مایه بگذارد. پس از اینکه کار روی غلتک می‌افتد، شرایط متفاوت خواهد شد؛ هم در درآمدها و هم در هزینه‌ها.

هزینه‌های یک تاکسی‌سرویس محلی شامل اجاره محل و پارکینگ، حقوق ثابت کارکنان، از جمله پاسخ‌گویی تلفن، حسابدار و کارگر خدماتی و هزینه‌های جاری است. بخشی از این هزینه‌ها برای یک استارت‌آپ هم وجود دارد و هزینه‌هایی مانند پارکینگ و برخی هزینه‌های جاری به دلیل نبود مراجعه حضوری از طرف رانندگان وجود ندارد. در عین حال درآمد این دو تفاوت چشمگیری با هم دارند. اولی به فرض با حدود ده راننده و صد سفر در روز ناگزیر به پرداخت این هزینه‌ها است و دومی با بیشتر از ۱۰ هزار سفر. این رقم برای استارت‌آپ‌های کوچک در نظر گرفته شده، برای شرکت‌های نامی این عدد به طرز چشمگیری بیشتر است. اگر اولی ناگزیر باشد چیزی در حدود نصف درآمد خود را صرف هزینه‌ها کند، برای دومی این رقم در حدود ۱ درصد خواهد بود. کسب درآمد از راه به ثمر رساندن ایده‌های جدید به‌خودی‌خود ناپسند نیست، اما با تبصره‌ای که کمی بعد به آن اشاره خواهیم کرد.

آسمان؛ راوی دودزده

آسمان، آخرین راوی این قصه، که بی‌زبان است و برای همین همیشه آخرین بوده. در شهری که راه نفس هر روز تنگ‌تر می‌شود و ساکنانش به‌جای اکسیژن، ذرات سیاه کربن را تنفس می‌کنند، هر راه‌حلی برای بهبود حمل‌ونقل شهری بدون در نظر گرفتن میزان تغییر در آلاینده‌های هوا از پیش شکست خورده است. در جایی مانند تهران سیاست‌گذاری‌های کلی باید به سمت تشویق مردم برای استفاده از وسایلی همچون دوچرخه و مترو و اتوبوس باشد و حالا برعکس، شهر پر از مسافرهای تک‌سرنشین است.

تاکسی‌های اینترنتی الگوی مصرف را تغییر داده‌اند. تا پیش از این بسیاری از مردم فقط در مواقع مشخص سوار تاکسی درستی می‌شدند، اما حالا خیلی از آدم‌ها مدام و در هر مسیری سوار اسنپ و تپسی می‌شوند. این تغییر الگوی مصرف آشکارتر از آن است که انکارشدنی باشد، با این حال در نبود پایش‌های علمی نمی‌توان درباره جزئیات آن نظر داد. این استدلال که ماشین‌های آژانس‌های محلی در مسیر برگشت ناگزیر بدون مسافر برمی‌گشتند و باری به ترافیک شهر اضافه می‌کردند، در برابر این امر که استفاده اختصاصی از تاکسی به شکل چشمگیری زیاد شده رنگ می‌بازد. تاکسی‌های اینترنتی هم به ترافیک شهر افزوده‌اند و هم به آلودگی هوا و معضلاتی نظیر آن. با همه این‌ها طرفداران استارت‌آپ‌ها بر میزان ایجاد اشتغال آن تأکید زیادی دارند. این پرسش مهم باید پاسخ داده شود که ایجاد اشتغال به چه قیمتی؟ به قیمت تکثیر سرطان بین شهروندان؟ افزون بر این باید گفت تعداد تاکسی‌های رسمی شهر تهران بیش از اندازه نیاز این



شهر است و ورود نیروی جدید قطعاً باعث کاهش درآمد و بیکاری آن‌ها خواهد شد. همین حالا هم بسیاری از تاکسی‌تلفنی‌های محلی تعطیل شده‌اند یا در معرض تعطیلی قرار دارند. این موضوع بیش از اندازه آشکار است که تشویق مردم به مسافرکشی راه‌حل معضل بیکاری نیست.

مصائب یک راننده اینترنتی

مالکان اپلیکیشن‌های تاکسی‌یاب رانندگان خود را با این شعار جذب می‌کنند: «هر وقت خواستی بیا سر کار و هرچقدر دوست داری کار کن». در عمل اما این اتفاق نخواهد افتاد. در این سامانه اولویت اعلام درخواست‌های مسافران به راننده بر اساس نحوه عملکرد راننده است. درواقع راننده‌ای که تصمیم می‌گیرد فقط در ساعات خلوتی خیابان کار کند، درآمد زیادی دشت نخواهد کرد. او مجبور خواهد بود برای عقب نماندن از رقابت با دیگران مدام ساعات کاری خود را افزایش دهد. همین رقابت است که او را ناگزیر به کار با قیمت‌های کم می‌کند. قیمت یک سفر در ساعات خلوت از ستارخان تا محله کن ۹۵۰۰ تومان است. با کسر پانزده درصد کمسیون، مبلغ هشت هزار تومان برای او باقی می‌ماند که دست کم دوسوم از آن را باید بابت هزینه بنزین و استهلاک کسر کرد؛ یعنی هیچ. راننده تنها هزینه افت قیمت خودروی خود را دریافت می‌کند!

وقتی پای درددل رانندگان می‌نشینی، حرف‌های زیادی درباره مشکلاتشان می‌شنوی. یکی از رانندگان می‌گوید: «شاید اغراق نباشد که حدود نیمی از مسافران پس از سوار شدن از من می‌خواهند جلوی یک عابریانک بایستم تا پول برداشت کنند. این موضوع شامل توقف‌های دیگر برای خرید از مغازه هم می‌شود. تا حالا هم هیچ‌کدام بابت این توقف‌ها هزینه اضافه پرداخت نکرده‌اند. درحالی‌که باید این زمان‌ها در اپلیکیشن ثبت شود و کرایه نهایی بر آن اساس تعیین شود.» او در ادامه می‌گوید: «گاهی مسافران تا پانزده دقیقه راننده را دم در نگه می‌دارند. این زمان برای تاکسی‌های تلفنی که بیش از دو برابر کرایه می‌گیرند، شاید زیاد مهم نباشد، اما برای ما با این کرایه‌های کم صرف نمی‌کند. از طرفی گاهی یک تذکر کوچک باعث تندی مسافر می‌شود. من سال‌ها سابقه کار در آژانس دارم. رفتار مسافر با راننده در آن روش خیلی محترمانه‌تر بود.»

چندی پیش ماجرای به نقل از یک روزنامه‌نگار در شبکه‌های اجتماعی پخش شد از این قرار که راننده آن فرد محترم به دلیل ناآشنایی با مسیرها و بر طبق مسیر نرم‌افزار مسیریاب، از ورودی محدوده زوج و فرد سردر می‌آورد و نرسیده به دوربین‌های ثبت تخلفات رانندگی می‌ایستد تا راهی برای خلاصی از معرکه بیابد. مسافر عجول شروع به پرخاش می‌کند و درنهایت کار به برخورد فیزیکی هم می‌کشد. مسافر محترم با لحنی تمسخرآمیز نقل می‌کند که راننده حتی خروجی‌های بزرگراه‌ها را هم بلد نبود، بدون اینکه یادش باشد خیلی از این جوانان در جست‌وجوی درآمدی اندک از شهرهای دیگر به تهران آمده‌اند و بلد نبودن آدرس‌ها شاید

مونوکسیدکربن عارضه‌ای به شهر وارد کند، باید عوارضش را پرداخت کند. خبر بد این است که تا دولت بر این شیوه حمل و نقل عوارض وضع کند، مردم اعتراض خواهند کرد. البته واضح است که بین مردم و دولت به اندازه کافی اعتماد نیست و وقتی این عوارض وضع شود، مردم شهر فکشان هزار راه می‌رود که این پول‌ها قرار است صرف چه کاری شود. یک راه اعتمادسازی این است که درآمد کسب‌شده مستقیماً در یک حساب جداگانه قرار گیرد و مثلاً صرف تأسیس کارخانه دوچرخه‌سازی شود و آن دوچرخه‌ها با شرایط مناسب در اختیار شهروندان قرار گیرد. این پیشنهاد روی کاغذ می‌تواند میزان سفرهای تک‌سرنشین با تاکسی را کم کند و مردم را به استفاده از دوچرخه ترغیب کند، اما اینکه در عمل چه اتفاقی می‌افتد معلوم نیست. دقت کنید که در اینجا منظور واردات دوچرخه نیست و مخاطب ما برادران واردکننده نیستند. حتماً فناوری تولید دوچرخه چیزی نیست که ما بتوانیم به آن دست پیدا کنیم.

مسئله دیگر رسیدگی به وضعیت اشتغال رانندگان تاکسی‌های اینترنتی است. در نبود سندیکاها حتماً باید راهکاری برای رسیدگی به نیازهای رانندگان تعبیه شود. شرایط قرارداد رانندگان با شرکت نباید تنها به صورت اجاره خدمات آن‌ها باشد، شرکت باید ملزم به رعایت تعهداتی از قبیل بیمه و مزایای دیگر در قبال راننده باشد. تا آن زمان مسئولان محترم نمی‌توانند ادعا کنند استارت‌آپ‌ها باعث ایجاد اشتغال شده‌اند.

همه این‌ها در صورتی میسر خواهد شد که قوانین ضد انحصار به‌نحوی شایسته اجرا شود. اگر تنها یکی دو شرکت در بازار خدمات را در دست داشته باشند، دیر نیست که با هماهنگی هم به نحو دلخواه بازار را اداره کنند. دولت باید از بخش‌های مختلف زیرمجموعه تاکسیرانی حمایت کند. صلاح نیست تاکسی‌های فرودگاه و راه‌آهن از رده خارج شوند. گسترش استارت‌آپ‌ها نباید تاکسی‌سرویس‌های محلی را به ورشکستگی بکشاند. هرکدام از این‌ها کاربردهای دارند که جایگزین دیگری نمی‌شود. ■

آخرین اشتباهی است که بتوان دیگران را به‌خاطرش محاکمه کرد. اشتباه بزرگ‌تر این است که ما به‌عنوان روزنامه‌نگار به‌جای اینکه صدای مردم حاشیه‌نشین باشیم، با لحنی متفرعن از اینکه تلفنچی شرکت گفته موضوع را بررسی می‌کنیم و به شهادت فرد موثقی چون ما در جا حکم صادر نکرده، ناراحت باشیم.

با راننده دیگری صحبت می‌کنم. او هم معتقد است که قرارداد راننده و مسافر یک اتوبان یک‌طرفه است. «بعضی از مسافران توی ماشین هرکاری که دوست داشته باشند می‌کنند، سیگار می‌کشند، با موبایلشان موسیقی پخش می‌کنند، شوخی‌های رکیک می‌کنند و سر آخر هم دوست دارند از همان مسیری که می‌گویند بروی. خیلی وقت‌ها این تغییر مسیرها برای این است که مثلاً سه نفر هرکدام به مقصدشان برسند، درواقع کرایه یک مسیر را می‌دهند و سه مسیر می‌روند. در چنین اوقاتی هر تذکری منجر به مشاجره می‌شود.»

این‌ها بخشی از مشکلات رانندگان تاکسی‌ها اینترنتی بود. تمام این مشکلات از ترجمه ناقص ایده‌های دیگر کشورها ناشی می‌شود. ممکن است همه جای دنیا مشکلات این‌چنینی وجود داشته باشد، اما وقتی رانندگان سندیکا داشته باشند، می‌توانند از حقوق خود دفاع کنند. از اقبال بد رانندگان، دولت محترم رابطه خوبی با سندیکاها ندارد و اعضای سندیکاها هم خاطره خوشی از نتیجه فعالیت‌هایشان ندارند!

نگاه تک‌بعدی؛ آفت برنامه‌ریزی‌های کلان

موضوع تاکسی‌های اینترنتی یک امکان چند وجهی است که آسیب‌هایی هم دارد. به نظر می‌رسد به مشکلات این اپلیکیشن‌ها در برنامه‌ریزی‌های کلان کمتر توجه می‌شود.

در وهله نخست باید به موضوع تغییر الگوی مصرف توجه کرد. همان‌طور که گفته شد در موضوع حمل و نقل شهری مهم‌ترین مسئله تسهیل حمل‌ونقل پاک مانند دوچرخه و مترو است. این مسئله قطعاً ضروری‌تر از این است مردم با مبلغ کم بتوانند خودرو درستی کرایه کنند. اگر هم کسی قصد کرایه خودرو را دارد، یعنی قرار است با تولید



رفاه قربانی خاموش سیاست‌های اقتصادی

گزارشی از نشست «بودجه ۹۷ تشدید یا کاهش فقر»

سامان موسوی: در یازدهم دی‌ماه سال ۹۶ نشست با عنوان «بودجه ۹۷ تشدید یا کاهش فقر» به کوشش معاونت فرهنگی و اجتماعی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و انجمن علمی و دانشجویی اقتصاد، برگزار شد. در این نشست که فرشاد مؤمنی، عضو هیئت علمی دانشگاه علامه، و احمد میدری، معاون رفاه اجتماعی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، در آن حضور داشتند، مطالب مهمی در حوزه سیاست‌های فقرزدایی و سیاست‌های کلان دولت در حوزه اقتصاد مطرح شد. این دو اقتصاددان از دو نحله مشترک فکری، اما از دو جایگاه متفاوت به توضیح و نقد سیاست‌های حوزه رفاه و تأمین اجتماعی پرداختند. موضوعات مطرح شده در این همایش حاوی نکات ارزشمندی بود که می‌توان از آن برای درک چالش‌ها و تنگناهای حوزه سیاست‌گذاری در ایران در حوزه‌های مختلف بهره گرفت. در ادامه خلاصه‌ای از این نشست در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد.

کیفیت حکمرانی را تحت تأثیر قرار می‌دهد، فضای سیاسی نیز اثرگذاری مستقیم در این روند دارد. در دوران اصلاحات دولت پاسخگو شد و نهادهایی شکل گرفت که این پاسخگویی را تقویت کرد. در درون حکومت، صداوسیما که تنها رسانه منتقل‌کننده اخبار بود، انرژی زیادی صرف می‌کرد تا دولت را مورد نقد و بررسی قرار دهد؛ این نقد در کاهش خطاهای تصمیم‌گیری نقش فوق‌العاده‌ای داشت و میزان خطا در نظام اداری ایران را به شدت کاهش داده بود. در آن دوره نهادهای در درون حکومت نیز منتقد دولت بودند. شورای نگهبان یکی از این نهادها بود. در اواخر دوران آقای خاتمی که منابع نفتی افزایش پیدا کرد دولت و مجلس تصویب کردند که از صندوق ذخیره ارزی برداشت کنند. شورای نگهبان اعلام کرد که این کار تورم‌زاست و تورم خلاف اسلام است، لذا اجازه نداد که دولت از حساب ذخیره برداشت کند. در مقابل در دوران احمدی‌نژاد حکومت یکپارچه شد و صدا و سیما علیه دولت هیچ نقدی نمی‌کرد. خبرگزاری‌هایی در آن دوران شکل گرفتند که حتی خبرسازی نیز می‌کردند و هیچ نقدی صورت نمی‌گرفت و می‌بینیم در نتیجه آن کشور در اوج درآمد‌های ارزی با بحران‌های عدیده‌ای روبه‌رو شد.»

به اعتقاد میدری کیفیت حکومت تابع چند معیار اصلی است و این معیارها تحت

تک‌صدایی عامل مهم در سیاست‌گذاری

خلط

در ابتدای این نشست احمد میدری از جایگاه معاونت وزارت رفاه، روند تغییرات فقر و نابرابری در ایران را بررسی کرد. به اعتقاد وی فضای سیاسی و اقتصادی کلان در کشور بر سیاست‌های انتخابی دولت‌ها اثر مستقیم می‌گذارد و این سیاست‌ها نیز اثر مستقیم بر وضعیت معیشت مردم دارد. همین فضای سیاسی باعث رقم خوردن موفقیت‌های اقتصادی در دوره محمد خاتمی و تشدید فاجعه‌بار مسئله فقر در دولت محمود احمدی‌نژاد بوده است. میدری می‌گوید: «تحولات فقر در دو دهه گذشته به این ترتیب است که در دوران اصلاحات میزان فقر از ۳۲ به ۱۸ درصد کاهش می‌یابد، اما پس از دولت احمدی‌نژاد به ۳۰ درصد افزایش می‌یابد؛ اما چرا این اتفاق افتاد؟ فارغ از ویژگی‌های فردی مسئولان، که

تأثیر نظام سیاسی هستند: «کیفیت حکومت را میزان فساد در درون جامعه و حکومت، پاسخگویی دولت به نهادهای رسمی و غیررسمی، میزان شفافیت، اثربخشی و کارایی دولت تعیین می‌کند. تمامی این عوامل بستگی به شرایط سیاسی کشور دارد. در دوران اصلاحات، احزاب رشد کردند و نهادهای مختلف در درون سیستم اداری شکل گرفتند که این شرایط سیاسی در کاهش فساد، ایجاد شفافیت و اثربخشی دولت بسیار نقش داشتند. در دوران احمدی‌نژاد احزاب سرکوب شدند و نهادهای مهمی کارکرد خود را از دست دادند. وقتی حزب در ایران نداریم، پارلمان حزبی نیز نداریم به همین دلیل در مجلس شاهد حاکمیت افراد به‌جای احزاب هستیم، اما افراد نمی‌توانند دولت و ساختار اداری را نقد کنند. این یعنی کیفیت نهادها کاهش یافته است.

به اعتقاد وی امروز دولتی به صحنه بازگشته است که منتقدین جدی در دوران حکومت دارد و رسانه‌های منتقد نیز با بودجه‌های عمومی علیه آن فعالیت می‌کنند، لذا دولت روحانی چه بخواهد چه نخواهد دولتی است که کمتر خطا می‌کند: «این دولت آن‌قدر سعه‌صدر دارد که من می‌توانم در دفتر رئیس‌جمهوری بگویم برخلاف پیش‌بینی وزارت اقتصاد اگر قیمت حامل‌های انرژی افزایش یابد، تورم نه ۲ درصد بلکه تا ۶ درصد افزایش می‌یابد. در چنین شرایطی باید قدر این فضای نقد را بدانیم و نباید خبر بودجه ۹۷، چماقی علیه دولت شود.»

حد بودجه محدود است

میدری بخش دوم گفته‌های خود را به توضیح وضعیت بودجه‌های مرتبط با بخش رفاه اجتماعی اختصاص داد. منابع عمومی بودجه سال ۱۳۹۷، ۳۶۰ هزار میلیارد تومان پیش‌بینی شده که از این رقم ۷۸ هزار میلیارد تومان به بخش رفاه اختصاص دارد؛ رقمی که در نگاه اول به‌نظر بخش مهمی از بودجه را شامل می‌شود. توضیحات میدری نشان می‌دهد، این بودجه بیش از آنکه صرف رفاه اجتماعی شود برای پوشاندن کسری‌های قبلی دولت به کار می‌رود: «۷۸ هزار میلیارد تومان به رفاه اجتماعی اختصاص داده شده که عمدتاً به صندوق‌های بازنشستگی تعلق می‌گیرد؛ یعنی ۵۰ هزار میلیارد تومان صرف صندوق‌های بازنشستگی می‌شود. این رقم هر سال نیز افزایش می‌یابد و تنها بحران یک دولت نیست و بحران کل حاکمیت است. در نتیجه برای کلیه امور رفاهی دیگر فقط ۲۵ هزار میلیارد تومان باقی می‌ماند. دستگاه‌های حمایتی که کار مبارزه با فقر را به عهده دارند ۹۲۰۰ میلیارد بودجه دارند. بودجه ستاد مبارزه با مواد مخدر ۲۲۷ میلیارد تومان است. چگونه می‌شود با این بودجه در برابر اعتیاد ایستاد؟ بودجه کمیته امداد ۴۷۰۰، بودجه هلال‌احمر ۱۲۰۰ و بودجه بهزیستی ۲۴۰۰ میلیارد تومان که قرار است مشکل معلولان، زنان سرپرست خانوار، طلاق و روسپی‌گری را حل کنند.» تأکید میدری در این صحبت‌ها بر کمبود منابع در حوزه رفاه اجتماعی است که البته وی برای آن راه‌حل موقتی نیز دارد: «دولت خواسته در سال ۹۷ به مقررات مربوط به صندوق توسعه ملی تا حدود زیادی وفادار بماند و ۴۰ هزار میلیارد تومان را ذخیره

کند، اما ما به‌عنوان مسئولان حوزه رفاه پیشنهاد دادیم دولت امسال رقمی به صندوق توسعه واریز نکند. وقتی دولت نمی‌تواند تعهدات ۱۷ هزار میلیاردی تأمین اجتماعی را بدهد این یعنی اینکه فشار به واحدهای تولیدی و مراکز درمانی بیشتر می‌شود، در چنین شرایطی واریز پول به صندوق توسعه اولویت ندارد. پولی که به صندوق توسعه می‌رود باید صرف وام دادن به بخش خصوصی شود، در حالی که می‌دانیم مشکلات بخش خصوصی بسیار کلان‌تر از آن است که با وام‌دهی حل شود. دولت باید تعهداتش به تأمین اجتماعی و بدهی به بانک‌ها را تسویه کند.»

بخش دیگر صحبت‌های میدری به سیاست‌های مبارزه با فقر اختصاص دارد. سیاست‌هایی که به گفته او در سال ۱۳۹۷ قرار است مبارزه با فقر مطلق را هدف قرار دهد: «طبق شاخص‌های بین‌المللی درآمد حداقل برای یک فرد ۵/۵ دلار در روز است که بر مبنای دلار (برابری قدرت خرید) یک خانوار پنج‌نفره نباید کمتر از ۷۰۰ هزار تومان دریافت کند و درآمد کمتر از این میزان فقر شدید محسوب می‌شود. هدف‌گذاری ما به سمتی است که فقر شدید را از بین ببریم. البته از سال ۱۳۷۴ می‌خواهند این برنامه را اجرا کنند اما از آنجایی که سیستم تشخیص وجود نداشت امکان اجرایی شدن پیدا نکرد. در حال

حاضر این سیستم تشخیص وجود دارد و اگر دولت منابع بدهد این کار شدنی است. برآوردها نشان می‌دهد در حال حاضر دو میلیون و ۲۰۰ هزار خانواده تحت پوشش نهادهای حمایتی داریم و ۸۰۰ هزار خانواده با درآمد زیر ۷۰۰ هزار تومان نیز هنوز تحت پوشش قرار نگرفته‌اند. اگر سیاست مقابله با فقر شدید محقق شود شمار مددجویان دو نهاد به ۳ میلیون خانوار می‌رسد. دولت بودجه این ۸۰۰ هزار خانوار اضافه را در بودجه قرار داده است.»

با این همه معاونت وزارت رفاه نیز تأکید دارد که این آمار نمی‌تواند چهره واقعی فقر را در کشور نشان دهد. فقر ۳۲ درصدی که در زمان پایان دولت دهم وجود داشت هنوز به قوت خود باقی است و شاید تنها ۱ درصدی از آن کاهش یافته باشد. از این رو سیاست‌های مقابله با فقر و نابرابری هنوز هم اهمیت بسیاری دارد.

چرا احمدی‌نژاد؟

سخنران دوم این نشست فرهاد مؤمنی، اقتصاددان و عضو هیئت‌علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه، بود. وی صحبت خود را با نقد به اصلاح‌طلبان آغاز

کرد. به گفته او، اصلاح‌طلبان هرگز به این سؤال پاسخ ندادند که با وجود نقاط قوت دوره خاتمی در مقایسه با احمدی‌نژاد، در طول دوره هشت‌ساله خود چه خطای راهبردی‌ای کردند که پس از آن فردی مثل احمدی‌نژاد از سیاست ایران سر درآورد. وی از این زاویه، نقد منصفانه سیاست‌های اقتصادی دولت روحانی را اقدامی دانست که هر فرد دلسوز کشور باید آن را در نظر داشته باشد: «برداشت ما این است که اگر آن سهل‌انگاری‌ها و خطاهای راهبردی پنج سال گذشته در دولت روحانی استمرار داشته باشد، امکان رویکرد گزینه‌های بدتر از احمدی‌نژاد در ۱۴۰۰ پدید می‌آید. این در حالی است که کشور دیگر تاب تکرار کسی مانند احمدی‌نژاد را ندارد. ما به سهم خود از روی دلسوزی این تلاش مشفقانه را انجام می‌دهیم و هشدارهای لازم را خواهیم داد.»

وی نقد سیاست‌های روحانی را با تأکید بر مناسبات رانتی اقتصاد ایران آغاز کرد: «مشکل اقتصاد ایران روی اصل رانتی بودن مناسبات نیست. مشکل سر کانون‌های اصابت رانت است. احمدی‌نژاد عدالت اجتماعی را بد نگاه کرد و کشور را به این مرحله رساند، روحانی بی‌اعتنایی به عدالت اجتماعی دارد که این روی دیگر سکه است. راه نجات ایران از توسعه عادلانه می‌گذرد. اگر عدالت اجتماعی

در مرکز سیاست‌های دولت نباشد، هم خود بدنام خواهند شد و خاطره‌ای بد از خود به‌جا می‌گذارند، هم اوضاع کشور ناهنجارتر خواهد شد.»

مؤمنی کانون اصلی بحران را در جهت‌گیری کلی سیاست‌های دولت دانسته و تأکید می‌کند تا زمانی که این جهت‌گیری‌های کلی اصلاح نشود تخصیص بودجه برای مواجهه با فقر کارساز نیست: «ما باید کمک کنیم کانون‌های اصلی بحران که اندیشه‌های منحن بازارگرایی را که در یک اقتصاد سیاسی رانتی وجود دارد، برملا کنیم. با اطمینان می‌گویم که موتور بسط دهنده فقر در سال ۹۷، فعال‌تر از پنج سال قبل خواهد بود. باید کمک کنیم خطاهای راهبردی سه دهه گذشته که کشور را دچار ورشکستگی مالی در همه سطوح کرده و مردم را به فلاکت و فقر دچار کرده است، همچنین تولیدکننده را به بدترین شرایط تاریخی خود رسانده است، اصلاح شود. کانون اصلی بحران، جهت‌گیری‌های سیاسی دولت است.»

وی سیاست افزایش قیمت‌ها که از طرف کارشناسان

پژوهش‌های ما در وزارت کار نشان می‌دهد اگرچه ۲۴ درصد یارانه انرژی را دهک ثروتمند جامعه استفاده می‌کند، اما سهم هزینه‌های انرژی در خانوارهای فقیر بیشتر است. این بدان معنی است که با افزایش قیمت حامل‌های انرژی خانوارهای کم‌درآمد آسیب بیشتری می‌بینند. همچنین آمار نشان می‌دهد از سال ۸۸ تا ۹۵ از ناحیه سیاست افزایش قیمت‌ها بیش از ۱ میلیون و ۴۰۰ هزار شغل در دهک‌های فقیر از بین رفته است

دولتی تبلیغ می‌شود را سیاستی فاجعه‌بار خواند که در وهله اول دولت را متضرر می‌کند: «اگر حسن روحانی فریب کارشناسانی را می‌خورد که به‌دروغ و غلط می‌گویند اگر در قیمت‌های کلیدی دست ببریم، نرخ ارز را گران کنیم، حامل‌های انرژی را گران کنیم، به‌ازای آن این میزان شغل به وجود می‌آید، بر حسن روحانی حرجی نیست؛ زیرا تخصص اقتصادی ندارد؛ اما از دکتر میدری که در وزارت کار مشغول است، انتظار داریم همه خسارت‌های اشتغال‌زداییان بسته سیاستی تعدیل اقتصادی را به رئیس‌جمهور گوشزد کند. این یک بحث نظری نیست که دست‌کاری قیمت‌ها روی زندگی مردم تأثیر دارد؛ بلکه واقعیت‌های محرز شده‌ای است که نشان می‌دهد در سه دهه گذشته دست‌کاری قیمت‌های کلیدی، به‌مثابه ابزاری برای کسب درآمد، یک توهم فاجعه‌ساز بوده است. بر اساس اسناد منتشرشده دولت که اصولاً محافظه‌کارانه‌ترین و خوش‌بینانه‌ترین سناریوها را اعلام می‌کند، هر یک واحد کسب درآمد از محل قیمت‌های کلیدی، بیش از ۳،۴ برابر برای دولت ضرر ایجاد می‌کند؛ بنابراین ما می‌توانیم از خود سؤال کنیم که چه نیروهایی در کار هستند که سیاست‌گذاران کلیدی کشور به این نکته‌ها که بارها تکرار شده، بی‌اعتنایی می‌کنند. از یک سو دولت را به سمت فروپاشی مالی می‌برند و از سوی دیگر بر گستره فقر و فساد اضافه می‌کنند و تولیدکننده را با فاجعه روبه‌رو می‌کنند.»

این انتقادی است که میدری نیز با آن توافق دارد و اشاره می‌کند، در این زمینه گزارش‌های جامعی در وزارت کار تهیه شده و در اختیار رئیس‌جمهور قرار گرفته است: «پژوهش‌های ما در وزارت کار نشان می‌دهد اگرچه ۲۴ درصد یارانه انرژی را دهک ثروتمند جامعه استفاده می‌کند، اما سهم هزینه‌های انرژی در خانوارهای فقیر بیشتر است. این بدان معنی است که با افزایش قیمت حامل‌های انرژی خانوارهای کم‌درآمد آسیب بیشتری می‌بینند. همچنین آمار نشان می‌دهد از سال ۸۸ تا ۹۵ از ناحیه سیاست افزایش قیمت‌ها بیش از ۱ میلیون و ۴۰۰ هزار شغل در دهک‌های فقیر از بین رفته است.»

گناه عرضه، تنبیه تقاضا

مؤمنی سیاست افزایش قیمت‌ها را تنبیه بخش تقاضا می‌داند. در حالی که مشکلات اصلی در حوزه اتلاف انرژی مربوط به بخش عرضه است و این بدان معنی است که سیاست افزایش قیمت‌ها از مبنای هدف‌گذاری اشتباهی دارد: «در دولت احمدی‌نژاد نیز ما همین نقد را مطرح کردیم. پس از مدتی وقتی پاسخ قانع‌کننده‌ای برای نقدهای مطرح‌شده داده نشد، مدیرعامل وقت شرکت توانیر تأیید کرد که مشکل اتلاف انرژی در سمت

عرضه است، اما هدف از افزایش قیمت برق، اصلاح ساختار صنعت برق است تا این اتلاف کاهش یابد. با وجود این، بعد از ۴ برابر شدن قیمت این حامل انرژی، نه‌تنها ذره‌ای از سرمایه‌گذاری وعده داده‌شده اتفاق نیفتاد؛ بلکه تا پایان سال ۹۵، بدهی انباشته توانیر به بیش از ۳۲ هزار میلیارد تومان رسیده است. این مسئله چند جای دیگر باید تجربه شود که ما متوجه شویم از طریق بازی با نرخ ارز و قیمت‌های کلیدی، راه به‌جایی نمی‌بریم؟ این دست‌کاری‌ها زمینه تعرض به حقوق مالکیت مردم را فراهم کرده و به‌منزله زدن جیب فقرا و چاق کردن غیرمولدها خواهد بود.»

وی در ادامه به صحبت‌های شهردار جدید تهران اشاره کرد که معتقد است رویکرد دولت در مواجهه با مسائل حمل‌ونقل شهری مانند رویکرد دولت قبل است. این یعنی حمل‌ونقل عمومی کماکان نقص‌های بسیاری دارد و درواقع بسترسازی لازم و ایجاد زیرساخت برای افزایش قیمت به‌هیچ‌عنوان محقق نشده است. درواقع به اعتقاد مؤمنی افزایش قیمت یک سیاست تابو نیست بلکه مرحله آخر از یک مجموعه سیاست است و در صورتی اجرای آن نتیجه مثبت دارد که پیش از آن مراحل قبلی محقق شده باشند.

وی نقد بعدی خود را به ریشه‌های روش‌شناختی رویکرد نئوکلاسیک به مسئله فقر و نابرابری وارد کرد و توضیح داد در این رویکرد فقر امری فردی است و مقابله با آن به‌صورت سیاست‌ترجمی و توزیع پول صورت می‌گیرد در حالی که این رویکرد از مبنا غلط است: «وقتی باسیاست غلط هر روز فاجعه جدیدی در زندگی افراد ایجاد می‌کنید، بی‌انصافی است که فقر افراد را ناشی از عملکرد خودشان بدانیم.» وی بر مبنای تجارب جهانی و

داخلی شوک قیمتی را نمونه بارز سیاست‌های فاجعه‌بار دانست و تصریح کرد: «شوکه‌های قیمتی، خصلت اشتغال‌زدیانه دارد. بازی با قیمت‌های کلیدی زمینه تشدید و تعمیق رکود تورمی را فراهم می‌کند و این یعنی تشدید فلاکت. رشد فلاکت (مجموع تورم و بیکاری در یک کشور) در مقایسه با دوره احمدی‌نژاد به‌ظاهر بهتر شده است؛ اما این مسئله اغواگرانه است که حسن روحانی باید متوجه شود. اگرچه نرخ

تورم در دوره اول ریاست‌جمهوری واقعاً کاهش چشمگیر یافته؛ اما وقتی افزایش شکنندگی قیمت‌ها با تعمیق رکود و کاهش تعداد شاغلان خانوارها همراه می‌شود، معلوم است که آن‌ها را به عصیان می‌کشند. با دست‌کاری قیمت‌ها دولت به سمت ورشکستگی می‌رود. به‌این‌ترتیب از انجام وظایف اساسی خود؛ یعنی فراهم کردن تغذیه مناسب برای جامعه، سلامت و آموزش و پرورش ظفره می‌رود و

به این ترتیب بار فقرا را افزایش می‌دهد. از سوی دیگر وقتی هزینه‌های مبادله افزایش و امنیت حقوق مالکیت کاهش یافت، ریسک‌گریزی بخش خصوصی مولد افزایش می‌یابد و بنابراین دولت ناگزیر می‌شود که تصدی‌گری خود را افزایش دهد. این یک اقدام ضد توسعه‌ای است که از طریق از میدان به‌دروگردن بخش خصوصی مولد، اثر خود را نشان خواهد داد.»

وی در ادامه با اشاره به پژوهش‌های صورت‌گرفته به توضیح برخی از مهم‌ترین ابعاد فقر پرداخت: «در حال حاضر فاصله بین دهک‌ها و شاخص ضریب جینی نمی‌توانند واقعیت فقر را در کشور به‌خوبی نشان دهند. یکی از مهم‌ترین وجوه فقر در کشور فقر مسکن است. محاسبات انجام‌شده نشان می‌دهد یک کارگر معمولی اگر بخواهد خانه بخرد باید کل حقوق خود را برای ۹۴ تا ۱۲۰ سال پس‌انداز کند در حالی که متوسط جهانی این شاخص پنج سال است. باید دید سیاست‌های گذشته چه جهتی داشته‌اند که چنین فضای رانت و کسب سود غیرمترافی در حوزه مستغلات ایجاد شده است.» وی همچنین به میزان سود سپرده‌های بانکی اشاره کرد به‌طوری که اگر کل سود پرداختی در یک سال را بر تعداد افراد جامعه تقسیم کنیم سهم هر فرد ۲۰۰ هزار تومان می‌شود. این در حالی است که توزیع این سود بسیار نابرابر است و ۹۰ درصد سپرده‌ها در اختیار ۶ درصد جامعه قرار دارد. دولت بر اثرات منفی یارانه‌های پرداختی همواره تأکید می‌کند اما به این بخش از هزینه‌های ربوی هیچ اشاره‌ای نمی‌کند که کل اقتصاد را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

سه محور مهم اصلاحات

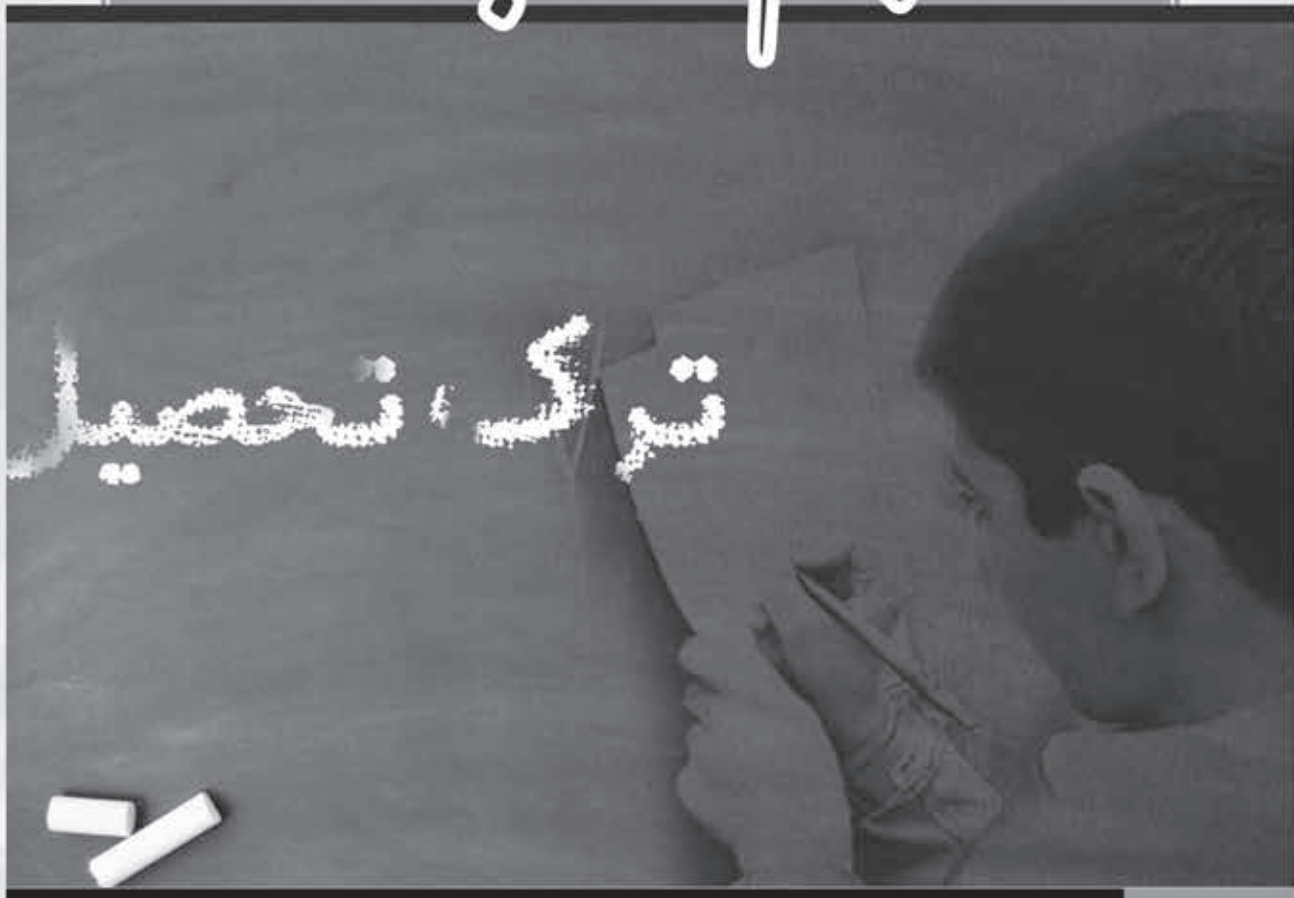
این عضو هیئت‌علمی دانشگاه علامه درنهایت سه محور مهم و اصلی برای اصلاح اقتصادی عنوان کرد: «محور نخست اصلاح بودجه است. در بودجه‌های دولت یازدهم و دوازدهم می‌بینیم که همواره رشد متوسط هزینه‌ها به‌اندازه چشمگیری از رشد تورم در آن سال بیشتر بوده است. این نوعی خوگرفتگی در ولنگاری در ساختار هزینه است و در گام نخست باید این مسئله اصلاح شود.

محور دوم این است که ما با یک نوع تسخیرشدگی دولت به نفع غیرمولدها و علیه مولدها و عامه مردم روبه‌رو هستیم. دولت در زمان بودجه‌نویسی بخش مالیاتی، بیشترین سهل‌گیری را برای مالیات‌بر ثروت در پیش گرفته است و سخت‌ترین فشارها را به تولیدکنندگان و عامه مردم وارد می‌کند. این مسئله باید تغییر کند. محور کلیدی سوم این است که دولت اگر می‌خواهد نیروی محرکه توسعه باشد، باید از سیاست‌های نامن‌کننده حقوق و سیاست‌های بی‌ثبات‌کننده اقتصاد کلان دست‌بردارد تا رونق اقتصادی ایجاد شود و دولت‌عایدی خود را از طریق مالیات تأمین کند.»

به گفته وی: «دولتی که اهمیتی به توسعه ندارد، به دنبال سیاست‌هایی می‌رود که افزایش هزینه‌های مبادله را به دنبال دارد و فشار غیرعادی به تولیدکننده و مردم وارد می‌کند.» ■

وقتی باسیاست
غلط هر روز فاجعه
جدیدی در زندگی
افراد ایجاد می‌کنید،
بی‌انصافی است که
فقر افراد را ناشی از
عملکرد خودشان
بدانیم

چشم انداز جامعه



شاید بتوان گفت یکی از اساسی‌ترین زیرساخت‌های لازم برای یک کشور، آموزش و پرورش است. نشریه چشم‌انداز ایران همواره دغدغه پرداختن به موضوع آموزش و پرورش را داشته است. جدای از بحث‌های متنوع این شماره درباره آموزش و پرورش، به سیاق چند شماره پیشین، موضوع ترک تحصیل کودکان را با کارشناس ارزنده و باتجربه آموزش و پرورش، زهرا بازرگان، پیگیری می‌کنیم. گفت‌وگویی با فیروزه صابر، با موضوع توان‌افزایی زنان و مقاله‌ای در باب پرخاشگری دیگر بخش‌های سرویس اجتماعی نشریه چشم‌انداز ایران است.



تحلیلی به طرح حضور بسیج در مدرسه؛

مهدی بهلولی



کلبه چوبی خودمان را می‌سازیم؛

گفت‌وگو با فیروزه صابر



مقابله با ترک تحصیل دانش آموزان؛ مسؤلیتی همگانی



زهرا بازرگان

آموزش و پرورش به عنوان مهم ترین فعالیت اجتماعی کشور بخش وسیعی از جامعه شامل میلیون ها دانش آموز و اولیای آن ها، معلمان، سازمان ها و نهادهای مختلف را درگیر می کند که همه به نوعی در تعلیم و تربیت کودکان و نوجوانان و در شکل گیری شخصیت آنان نقش دارند. از این جهت هریک از مسائل نظام آموزشی و شیوه های برخورد با آن می تواند به صورت مستقیم یا غیرمستقیم گروه های وسیعی را تحت تأثیر قرار دهد.

در بخش اول مقاله ناتوانی مدارس کشور در حفظ و نگهداشت تعداد قابل توجهی از دانش آموزان در مدرسه، بررسی شد و دیدیم که چگونه ترک تحصیل دانش آموزان علاوه بر تباہ شدن استعداد های فردی و ایجاد یأس و ناامیدی در خانواده های بی شمار، تهدیدی جدی برای منافع اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی کشور است. در بخش اول مقاله به نقش و مسؤلیت خانواده و مدرسه در پیشگیری از مسائل تحصیلی، رفتاری دانش آموزان و شیوه های مؤثر حمایت از آنان به تفصیل اشاره شد، اما مسئله ترک تحصیل، مشکل خانواده ها با مدرسه به تنهایی نیست. آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان مسؤلیت همه افراد جامعه است و در صورتی می توان از مدیران و معلمان چنین مسؤلیت عظیمی را انتظار داشت که مدرسه مورد حمایت کامل دولت، نهادهای رسمی، غیررسمی و مردمی قرار گیرد.

در این بخش برخی از مسؤلیت های دولت و مردم در مقابله با این معضل بزرگ اجتماعی با اشاره به تجربه های کشورهایی بررسی خواهد شد که در مهار کردن این پدیده موفق بوده اند.

نقش دولت

طبیعتاً انتظار از دولت برای رسیدگی و پیگیری مسئله ترک تحصیل به مراتب بیش از سایر نهادهای اجتماعی است. با اینکه بسیاری از نظام های آموزشی در آسیا، اروپا و امریکا همچنان با این پدیده روبرو هستند برخی از کشورها توانسته اند به سبب آگاهی از عواقب ناگوار آن و با اراده جدی مسئولان و مردم و بهره گیری از کلیه امکانات موجود در پیشگیری و کاهش این پدیده موفقیت چشمگیری به دست آورند. برخی از رویکردهای مؤثر پیشگیری و مقابله با ترک تحصیل نوجوانان را می توان به شرح زیر خلاصه کرد:

تأسیس نظام نظارت بر کیفیت آماده سازی معلمان آینده

شکی نیست که حفظ و نگهداری دانش آموزان در مدرسه با ایجاد فضای آموزشی، برنامه و روش های مناسب یادگیری، وجود مدیران و معلم هایی را می طلبد که پیش از ورود به دوره تربیت معلم، صلاحیت های اولیه برای حرفه تدریس و کار در مدرسه را داشته باشند: برخورداری از شخصیت سالم، شناخت خود، داشتن نگرشی مثبت به کودکان و باور به ظرفیت و توانمندی های آنان و ... دوره های تربیت معلم می تواند تنها بخشی از ضروریات حرفه معلمی را در دانشجویی متقاضی این رشته رشد دهد. موفقیت در حرفه تدریس منوط به وجود مجموعه ای از خصوصیات ذاتی و مثبت برای تدریس و کار با دانش آموزان متفاوت، در فرد داوطلب است.

با اینکه گردآوری مراکز تربیت معلم در دانشگاه فرهنگیان را می توان در حکم مهم ترین اقدام آموزش و پرورش در سال های اخیر برای اعتباربخشی و هماهنگ کردن آموزش معلم ها تلقی کرد، اما از آن رو که آماده سازی معلمان و سایر اعضای مدرسه در مراکز دانشگاهی دیگری نیز انجام می گیرد اقدام مؤثر بعدی را می توان تأسیس سازمان یا یک نظام علمی، کاربردی و مستقل در سطح دولت برای نظارت و هماهنگ کردن کلیه برنامه ها و فعالیت های مرتبط با تربیت معلم در کشور دانست. این نظام رسمی با گذر از سنت های قدیمی تدریس و یادگیری کودکان می تواند با نظارت بر داوطلبان حرفه معلمی، از میان برجسته ترین و باهوش ترین آنان^۱ بر کیفیت آموزش در این مراکز و تجربه های عملی دانشجویان نقش مؤثری ایفا کند. از وظایف عمده این نظام که در بسیاری از کشورهای پیشرفته فعال است، کمک به تشخیص دقیق نیازهای آموزشی، حرفه ای و روان شناسی معلمان آینده، تضمین کیفیت آموزش و ارزشیابی دانش آموختگان در پایان دوره تربیت معلم است.

انتخاب مدیران شایسته برای مدارس و تأمین رشد حرفه ای آن ها

انتخاب مدیران باصلاحیت برای مدارس از مهم ترین عوامل بهبود کیفیت آموزش و پرورش و ایجاد تغییر و تحول در مدرسه محسوب می شود. انتخاب مدیر را نمی توان بر اساس سلیقه شخصی یا گرایش های سیاسی انجام داد. انتخاب مدیر در نظام های آموزشی برخی از کشورهای پیشرفته معمولاً از میان معاونین مدارس، با بررسی صلاحیت علمی، شخصیت متعادل داوطلب، با توجه به رشته تحصیلی و سوابق حرفه ای وی، از طریق آزمون و مصاحبه های دقیق و اختصاصی انجام می گیرد. با چنین شرایطی مسؤلیت مدیر برگزیده برخلاف آنچه در کشور ما معمول است، به برقراری نظم و ترتیب، کسب اطمینان از حضور و غیاب کارکنان و دانش آموزان و انجام وظایف سنگین اداری یا خدماتی یا اموری محدود نمی شود. در کشور کانادا زمانی که قرار است مدیری تا شش ماه آینده بازنشسته شود، کمیته ای در منطقه آموزشی برای بررسی شرایط داوطلبان مدیریت آن مدرسه تشکیل می شود و مدارک متقاضیان این پست را بر اساس رشته تحصیلی، دوره های تخصصی گذرانده شده، شناخت و آگاهی وی از مسائل آموزشی و اجتماعی و میزان آگاهی داوطلب از انتظارات و نیازهای ساکنان منطقه مورد مطالعه قرار می دهد. این کمیته سپس نتیجه بررسی خود را به اداره کل آموزش و پرورش برای انتخاب نهایی و تأیید اداره کل اعلام می کند.

نکته مهم این است که به محض انتخاب مدیر جدید توسط اداره کل و در شروع تصدی پست مدیریت، نام وی در فهرست شرکت کنندگان دوره آموزش ضمن خدمت مدیران تازه کار قرار می گیرد تا او بتواند دانش و آگاهی خود از مدیریت آموزشی را زیر نظر اساتید و مدیرانی با سوابق درخشان آموزشی، تکمیل کند و تجربه های خود را سازمان دهد. طبیعتاً چنین مدیری که با تخصص در رشته تحصیلی مربوطه، قبولی در آزمون های مدیریت و دارا بودن سوابق موفقیت آمیز آموزشی پله های شایستگی را طی کرده است، از ثبات شغلی بیشتری برخوردار خواهد بود و نمی توان او را به سادگی با حکم رئیس ناحیه یا اداره کل برکنار کرد.

بازگرداندن ترک تحصیل کنندگان به مدرسه

از روش های مؤثر حمایت دولت از کودکان و نوجوانانی که به خاطر ضعف تحصیلی، ناراضیاتی از مدرسه یا مسائل خانوادگی ناچار به ترک مدرسه شده اند،



ایجاد تمهیداتی برای بازگرداندن آنان به تحصیل و ارائه فرصتی دوباره به آن‌ها برای یادگیری و کسب مهارت‌های لازم برای زندگی است. در اینجا لازم است به این نکته اشاره شود که منظور از بازگشت به تحصیل لزوماً مراجعه به همان مدرسه سابق نیست؛ زیرا اگر شرایط تحصیل دانش‌آموز در مدرسه تغییر نکند و حضور او در مدرسه تکرار تجربه‌های تلخ گذشته باشد او دیر یا زود دوباره مدرسه را ترک خواهد کرد. لازم بازگشت دوباره به تحصیل، ایجاد مدارس یا آموزشگاه‌هایی با ساختار، محتوا، برنامه‌ها و روش‌های آموزشی و شیوه‌های ارتباطی متفاوت است. هدف از ایجاد این نوع آموزشگاه‌ها برای ادامه تحصیل نوجوانانی که پشت به تحصیل کرده‌اند این است که آنان بتوانند تجربه موفقیت‌آمیز و منحصر به فردی را در این مکان به دست آورند و با ایجاد رابطه صمیمی با مدرسه و همسالان تجربه‌های تلخ گذشته از مدرسه را به فراموشی سپارند. مسئولیت بازگرداندن ترک تحصیل‌کنندگان به مدرسه در کشورهای مختلف معمولاً به عهده سازمان‌های دولتی است، اما در برخی از موارد شهرداری‌ها، مؤسسه‌ها و سازمان‌های غیردولتی و مردمی هم در این رسالت پرمعنا و انسانی مشارکت دارند.

ملزم کردن مدارس به تهیه و اجرای برنامه‌های مقابله با افت و ترک تحصیل

از رویکردهای مؤثر پیشگیری از ترک تحصیل دانش‌آموزان، ملزم کردن همه مدارس به تهیه و اجرای برنامه‌های مدونی است که از سال اول دبستان به پیگیری عملکرد درسی و رفتاری کودکان به‌خصوص دانش‌آموزان آسیب‌پذیر و حمایت از آنان می‌پردازد. به‌طور مثال در کشور فرانسه از سال ۲۰۰۳ بر اساس قوانین آموزش و پرورش، همه مدارس باید برنامه‌ای برای پیشگیری از افت تحصیلی و تضمین موفقیت دانش‌آموزان خود داشته باشند. در این کشور برای تصمیم‌گیری درباره کودکانی که دچار مشکلات یادگیری‌اند، برنامه‌ای برای تسلط آنان به دروس پایه در کلاس تعیین می‌شود. در این برنامه همه معلم‌های یک پایه برای کمک به این قبیل دانش‌آموزان باهم همکاری می‌کنند و از تجربه‌های مفید یکدیگر بهره‌مند می‌شوند.

از فعالیت‌های مفید دیگر در کشور فوق، تهیه برنامه‌هایی برای دانش‌آموزان نیازمند به حمایت مدرسه از نظر درسی، عاطفی و رفتاری زیر نظر شورای معلمان است. در این شوراها که به‌طور مرتب تشکیل می‌شود پس از تبادل نظر درباره هر یک از دانش‌آموزان که دچار مشکلات درسی یا رفتاری‌اند درباره نوع برنامه مورد انتظار و نحوه اجرا و ارزشیابی برنامه تصمیم‌گیری می‌شود.

در کشور بلژیک مراکز مشاوره (PMS)^۲ مستقر در منطقه آموزشی با بازدیدهای مرتب از مدارس منطقه، مدیران و معلمان را در مورد مسائل مربوط به بهداشت روانی، سلامت جسمانی و کمک به تقویت مهارت‌های اجتماعی دانش‌آموزان یاری می‌دهند و بر کار و عملکرد مدرسه برای بهبود وضعیت دانش‌آموزان آسیب‌پذیر نظارت دارند.

فعالیت‌های پیشگیرانه این مراکز، خیلی زود پیش از

اینکه مشکلات کودکان تثبیت شود، آغاز می‌شوند. بدین معنی که گروه‌های سه‌نفره از این مراکز شامل یک روان‌شناس مدرسه، یک مربی بازپروری روانی-حرکتی و یک مربی آموزشی-تربیتی، همه کودکان مدرسه را از نظر رفتار و سازگاری با محیط مورد مشاهده دقیق قرار می‌دهند.

در کشور فوق خدمات حمایتی برای دانش‌آموزان در پیشگیری از مشکلات احتمالی درسی و رفتاری سه نوع است:

۱. کمک به رفع مشکلات شناختی دانش‌آموزان (خدمات آموزشی و تربیتی)؛

۲. کمک به رفع مشکلات عاطفی، هیجانی (خدمات روان‌درمانی)؛

۳. کمک به تسهیل مشارکت اجتماعی نوجوانان در جامعه (راهنمایی تحصیلی و شناختی)؛

شکی نیست که با توجه به وحدت شخصیت انسان این سه محور به یکدیگر وابسته‌اند. این نوع خدمات دولتی می‌تواند همه یا برخی از شاگردان را دربر گیرد.

تبعیض مثبت: مدرسی که باید در اولویت قرار گیرند

از رویکردهای مؤثری که می‌توان برای کاهش افت تحصیلی به‌ویژه در مناطق محروم و مدارس پرجمعیت به کار گرفت طرح «تبعیض مثبت»^۳ است. بر اساس این طرح در بین محله‌های شهرهای بزرگ یک یا چند منطقه بر اساس معیارهای خاص و تحلیل‌های جامعه‌شناسانه در حکم منطقه اولویت‌دار از نظر آموزش و پرورش^۴ انتخاب می‌شوند. معیارهای فوق می‌تواند موقعیت جغرافیایی منطقه، بافت اجتماعی ساکنان مانند سطح سواد، وضعیت اقتصادی و شغلی اولیا، وجود دانش‌آموزانی با زبان و فرهنگ متفاوت از زبان غالب در مدرسه و از همه مهم‌تر ضریب بالای افت تحصیلی باشد.

هدف از انتخاب منطقه به‌عنوان منطقه اولویت‌دار، پیشگیری و مقابله با عقب‌ماندگی درسی و به‌انزوا کشیده شدن کودکان و نوجوانان مناطق حاشیه‌ای و محروم شهرهای بزرگ است. به‌طور مثال در کشورهای فرانسه و بلژیک بر اساس سیاست فوق، مناطقی در هر شهر با گزارش بازرسان و تأیید مقامات آموزش و پرورش با عنوان اولویت‌دار انتخاب می‌شوند. مراحل اجرایی این طرح را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

پس از انتخاب منطقه، گروهی از معلم‌ها، یک کمیته

اجرایی برای تهیه پروژه‌ای در مقابله با افت تحصیلی در منطقه را تشکیل می‌دهند. اعضای کمیته عبارت‌اند از نمایندگان معلم‌ها و مدیران منطقه، نمایندگان اولیا، نمایندگان سازمان‌ها و نهادهای مستقر در محل. این گروه در هماهنگی و با مشارکت نمایندگان وزارت آموزش و پرورش در منطقه، پروژه جامع مبارزه با افت تحصیلی را تهیه و پیشنهاد می‌کنند. پروژه جامع از یکسو دربرگیرنده همه طرح‌هایی است که مدارس منطقه هر یک برای پیشگیری از افت و ترک تحصیل دانش‌آموزان خود پیشنهاد می‌کنند و از سوی دیگر شامل یک برنامه منظم درباره چگونگی توزیع امکانات محلی مانند کتابخانه، درمانگاه، ورزشگاه، موزه، سینما، پارک محله و زمان استفاده از آن‌ها برای هر یک از مدارس محله است.

بدین ترتیب پروژه جامع، منعکس‌کننده طرح‌های آموزشی و اصلاحی هماهنگ و متداوم کلیه مدارس منطقه است و شیوه‌های توزیع امکانات و پرسنل آموزشی و پرورشی ضروری را برای تحقق هدف‌ها مشخص می‌کند.^۵

نقش جوامع محلی و سازمان‌های مردم‌نهاد در پیشگیری و مقابله با ترک تحصیل

مقابله با ترک تحصیل در محله‌های پرمشکل به‌ویژه در حاشیه شهرها یا در مناطق محروم در روستاها به‌صورت حمایت از دانش‌آموزانی انجام می‌گیرد که به علل مختلف نمی‌توانند توانایی‌های خود را در مدرسه بروز دهند. در این مناطق اولیا دانش‌آموزان اکثراً رابطه‌ای با مدرسه ندارند و الگویی که به کودکان ارائه می‌شود غالباً با چیزی جز فقر، خشونت، نابرابری و بیکاری نیست.

لازمه موفقیت تحصیلی و بهزیستی روانی دانش‌آموزانی که در این نوع مناطق زندگی می‌کنند، جلب مشارکت افراد و سازمان‌های مستقر در محل و آگاه کردن آن‌ها از نقش مهمی است که مردم می‌توانند در بهبود سطح زندگی فرزندان خود و آینده آن‌ها داشته باشند. مقابله با ترک تحصیل با حمایت از دانش‌آموزان، می‌تواند عامل مهمی برای پیشگیری از مسائل رفتاری نوجوانان یا تشکیل دسته‌ها و گروه‌های ضد اجتماعی در محله باشد.

نمونه‌هایی از این نوع خدمات را به‌خوبی می‌توان با بررسی تجربه‌های موفق کشورهایمانند فرانسه یا بلژیک ملاحظه کرد. در این کشورها در پاسخ

به نیازهای جوامع محلی، گروه‌های حمایتی در محله تشکیل می‌شود که با ارائه طرح‌ها و برنامه‌های محلی با مشارکت داوطلبان از دانش‌آموزان یا سایر گروه‌های نیازمند در محله حمایت می‌کند. متأسفانه یکی از مسائل کشورهایی که با ترک تحصیل وسیع دانش‌آموزان روبه‌رو هستند، فقدان اراده جمعی افراد نسبتاً بانفوذ محله برای رفع مشکلاتی است که ساکنان به‌خصوص فرزندان آنان با آن روبه‌رویند.

در این جوامع بسیاری از شهروندان رسیدگی و حل‌وفصل مسائل محله را فقط از دولت انتظار دارند؛ زیرا به ظرفیت عظیم مردمی در راه‌اندازی برنامه‌هایی برای بهبود شرایط زندگی خود باور ندارند. بررسی این موضوع در برخی از کشورهای پیشرفته نشان می‌دهد که ساکنان محله‌های کم‌درآمد با بررسی مسائل عمده‌ای که با آن روبه‌رو هستند با همکاری یکدیگر و جلب نهادها یا سازمان‌های مدنی و غیرانتفاعی برای حل مشکل خود تلاش می‌کنند. به‌طور مثال ساکنان بعضی از محله‌های محروم در شهر مونس^۶ یا

بروکسل^۷ در بلژیک با توجه به رقم بالای افت و ترک تحصیل نوجوانان با حمایت از «شبکه اجتماعی مدارس تکلیف شب»^۸ و با دعوت از داوطلبان علاقه‌مند به تدریس به‌ویژه بازنشستگان آموزش و پرورش یا فارغ‌التحصیلان دانشگاه که هنوز شاغل نشده‌اند، ساختمانی را بانام «مدرسه تکلیف شب» کرایه کرده و با توافق اولیا دانش‌آموزان و مسئولان مدرسه، نوجوانانی را که عملکرد تحصیلی رضایت‌بخشی ندارند برای شرکت در کلاس‌های تقویتی، هنری، ورزشی پس از پایان ساعات مدرسه جلب می‌کند.

چنین تجربه ارزشمندی در سال ۱۳۸۹ در یک مدرسه ابتدایی در حاشیه شهر بروجرد، تحت عنوان «کلاس تکلیف شب» توسط یکی از دانشجویان دانشگاه تهران با هدایت نگارنده انجام شد و نتایج بسیار مثبتی در پیشرفت درسی دانش‌آموزان، به‌ویژه در درس ریاضیات و افزایش اعتمادبه‌نفس آنان داشت. لازم به ذکر است که محتوای درسی و برنامه آموزشی و تربیتی این مدارس یا کلاس‌های تکمیلی نباید تکرار برنامه‌های مدارس معمولی باشد. این اقدام در صورتی نتایج مثبتی خواهد داشت که با برنامه‌های تفریحی، هنری و افزایش اعتماد به نفس دانش‌آموزان آسیب‌پذیر همراه باشد.

نمونه دیگری از پروژه‌های موفق جوامع محلی از سال ۱۹۷۲ در یکی از محروم‌ترین ایالات هند (منطقه راجستان) برای مقابله با فقر، ناآگاهی و بی‌سوادی ساکنان، با نام پروژه «کالج پاره‌نه‌ها» شکل گرفت. این برنامه آموزشی به صورتی متفاوت از برنامه سنتی سوادآموزی به‌نحوی شکل گرفت که موضوع مورد

توجه کارگزاران آموزشی پاسخگویی به نیازها و انتظارات جامعه محلی از مدرسه باشد، نه تدریس موضوع‌های درسی. در حال حاضر پروژه معروف «کالج پاره‌نه‌ها» ۱۵۰ مدرسه شبانه را در ۸۹ روستای منطقه به‌منظور آموزش کودکانی که هر روز همراه خانواده خود در مزرعه کار می‌کنند تحت پوشش قرار می‌دهد.^۹

مسئله ترک تحصیل و نقش دانشگاه

آموزش عالی زیربنای توسعه و رشد فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی هر کشور است و دانشگاه‌ها در کمک به تحقق بسیاری از اهداف و برنامه‌های توسعه کشور و رفع تنگناها و مشکلات، نقش مهمی به عهده دارند. یکی از رسالت‌های عمده دانشگاه‌ها در کنار ایفای نقش سنتی خود که تولید، اشاعه علم و معرفت و انجام پژوهش‌های مورد نیاز کشور است، ارائه خدماتی برای بهبود شرایط جامعه‌ای است که در آن به تدریس و تحقیق اشتغال دارند. این مسئولیت در نشست سالانه رهبران دانشگاه‌ها در آکرا (غنا) در سال ۲۰۱۶ مجدداً مورد تأیید قرار گرفت.

رؤسای دانشگاه‌ها در این باره توافق داشتند که از این پس دانشگاه‌ها نمی‌توانند بدون ایفای مسئولیت اجتماعی خود پایدار بمانند.

در ایران با اینکه یکی از نیازهای نظام آموزشی حمایت سایر دستگاه‌ها از مدارس در مقابله با نابرابری‌های اجتماعی و کمک به تحقق اهداف متعالی آموزش و پرورش است، دانشگاه‌های کشور معمولاً در این زمینه نقش فعالی به عهده ندارند و پیگیری مسائل بی‌شمار تحصیلی و اجتماعی دانش‌آموزان، آموزش و آگاه‌سازی اولیا یا تلاش برای رشد حرفه‌ای معلم‌ها را در حیطه مسئولیت‌های خود نمی‌بینند.

همه ساله پژوهش‌های متعددی در سطح دانشگاه‌های کشور در زمینه‌های مشکلات تحصیلی و ناسازگاری‌های دانش‌آموزان و موضوع‌هایی از این قبیل توسط دانشجویان با هدایت اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها انجام می‌پذیرد، اما همکاری علمی و عملی مدارس و دانشگاه‌های علوم تربیتی محدود و غالباً در حد نظارت بر کار دانشجویان در مدارس یا ایراد سخنرانی در همایش‌ها یا در مدارسی است که کمتر مجوزی برای ایجاد تغییر و نوآوری در وضعیت موجود را دارند. بررسی روابط بین آموزش عالی و آموزش عمومی و متوسطه در بسیاری از کشورها تعامل نزدیکی بین این دو نهاد و انجام پژوهش‌های مشترک در جهت شناخت و حل مسائل آموزش و پرورش را نمایان می‌سازد. نمونه‌ای از فعالیت‌های مشترک دانشگاه‌ها و مدارس را می‌توان در انستیتوی تعلیم و تربیت دانشگاه لندن ملاحظه کرد. در این انستیتو همه ساله اساتید و معلم‌ها صدها پژوهش معتبر

نظری یا میدانی انجام می‌دهند و نتایج آن در اختیار آموزش و پرورش و در رسانه‌ها برای بهره‌برداری قرار می‌گیرد.

در چند دهه اخیر بسیاری از برنامه‌های جهانی در زمینه توسعه و بهبود کیفیت آموزش و پرورش بر نقش آموزش عالی به‌ویژه در زمینه دستیابی عموم به آموزش، از میان برداشتن نابرابری‌ها و بهبود جنبه‌های کیفی آموزش تأکید می‌کند. نقش دانشگاه‌ها در تأمین امکانات جامعه و تحقق اهداف آموزش و پرورش را شاید بتوان در سه حیطه زیر خلاصه کرد:

۱. توانمندسازی نیروی انسانی در آموزش و پرورش برای خدمت در دوره‌های پیش‌دستانی تا پایان تحصیلات دانشگاهی؛

۲. انجام پژوهش‌های علمی و کاربردی به‌ویژه اقدام‌پژوهی برای شناخت مسائل و مشکلات درون مدرسه و در جهت کاهش و پیشگیری از مشکلات موجود؛

۳. ارائه خدمات تخصصی به جامعه که این نوع خدمات از طریق کاربردی کردن نظریه‌ها، ارائه خدمات مشورتی برای سازمان‌های آموزشی، تهیه و تولید و عمومی کردن استفاده از فن‌آوری‌های جدید میسر خواهد شد.

طبیعتاً همیاری و مشارکت دانشگاه‌ها با مدارس در صورتی تحقق می‌یابد که وزارت آموزش و پرورش، دانشگاه‌ها را به‌عنوان مراکز مهم مطالعات و تحقیقات و عامل بالقوه توانمندسازی نیروی انسانی آموزش و پرورش بپذیرد و متقاضی و مشتاق دریافت خدمات فوق باشد.

همکاری و مشارکت دانشگاه‌ها با مدارس در زمینه طراحی، اجرا و ارزیابی برنامه‌ها برای دانشگاه‌ها نیز بسیار مفید و مغتنم خواهد بود؛ زیرا با شناخت بهتری که اعضای هیئت علمی از مسائل جامعه و مشکلات آموزشی و پرورشی کودکان و نوجوانان به‌دست می‌آورند خواهند توانست تدریس خود و فعالیت‌های پژوهشی را با توجه به واقعیت‌ها، نیازها و امکانات جامعه تطبیق دهند.

شهرداری‌ها و ارتقای کیفیت آموزش و پرورش

واژه شهرداری ممکن است در ذهن بسیاری از افراد یادآور اموری مانند مالیات‌ها، عوارض نوسازی، جریمه‌ها و تخلفات باشد. برخی دیگر بیشتر به وظایف ساختمانی شهرداری از قبیل احداث پل‌ها، بزرگراه‌ها و کاشت و تکثیر گل‌ها و گیاهان توجه دارند. گروهی نیز نقش اصلی شهرداری را نظارت بر پاکیزه‌سازی و بهداشت محله‌های مسکونی، مغازه‌ها و سایر اماکن شهری می‌دانند.

در ایران به‌رغم تلاش‌های قابل توجه شهرداری‌ها در سال‌های اخیر در زمینه تأسیس فرهنگسراها، کتابخانه‌ها و سایر مظاهر فرهنگی، به نظر می‌رسد کمتر کسی به نقش کلیدی شهرداری‌ها در ارتقای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی کشور واقف است. بررسی خدمات و وظایف شهرداری‌ها در بسیاری از کشورهای پیشرفته به‌خصوص در نظام‌های آموزشی غیرمتمرکز و نیمه‌متمرکز نشان می‌دهد که بخش وسیعی از فعالیت‌های شهرداری شامل مشارکت

طبیعتاً همیاری و مشارکت دانشگاه‌ها با مدارس در صورتی تحقق می‌یابد که وزارت آموزش و پرورش، دانشگاه‌ها را به‌عنوان مراکز مهم مطالعات و تحقیقات و عامل بالقوه توانمندسازی نیروی انسانی آموزش و پرورش بپذیرد

در آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان، ایجاد آگاهی‌های اجتماعی در شهروندان و توانمندسازی آنان حتی در زمینه آماده‌سازی و تربیت معلمان کشور است. نقش آموزشی و پرورشی این نهاد در برخی از کشورها را می‌توان در حوزه‌های زیر مورد توجه قرار داد:

۱. حمایت از مدارس با ارائه خدمات تکمیلی

در این زمینه مدارس با توافق و هماهنگی لازم با شهرداری از امکانات وسیع آن از قبیل کتابخانه، سالن‌های ورزشی، استخر، فرهنگسرا، موزه‌ها و نمایشگاه‌ها استفاده می‌کنند. در مقابل در برخی از کشورها، شهرداری‌ها هم مجازند تا با موافقت مدرسه در ساعات تعطیل مدرسه یا در تعطیلات تابستان از فضاها و برخی از امکانات مدرسه در جهت ارتقای اجتماعی محله (برگزاری دوره‌های آموزشی، هنری) بهره‌مند شوند. بدیهی است در صورت همکاری این دو نهاد (مدارس و شهرداری‌ها) حضور مستمر نماینده شهرداری در شوراهای عمومی مدرسه برای برنامه‌ریزی، تصمیم‌گیری و ایجاد هماهنگی‌های لازم ضروری است.

۲. تأمین هزینه‌های ساخت و ساز، تعمیر و بازسازی مدارس

در این زمینه شهرداری‌ها در پاسخگویی به نیازهای محلی به تأمین بخشی از هزینه‌های ساخت و ساز مدارس، نوسازی یا زیباسازی آن می‌پردازند. به‌عنوان مثال در کشور فرانسه، شهرداری در هزینه‌های مربوط به نگهداری مدارس دولتی و امتحانات سراسری مشارکت می‌کند.^{۱۰} نمونه‌ای از همکاری بین وزارت آموزش و پرورش و شهرداری را می‌توان در بخش‌ها و روستاهای کوچک فرانسه از قبیل منطقه روئن^{۱۱} ملاحظه کرد.

وظیفه شهردار به‌عنوان نماینده حکومت، ساخت، توسعه، بازسازی و نگهداری ساختمان‌های مدارس دولتی در محله‌هاست. شهردار امکانات و تجهیزات لازم را برای اداره مدارس فراهم می‌کند، خدمات تغذیه و فعالیت‌های فوق‌برنامه را با استخدام پرسنلی برای انجام این وظایف ارائه می‌کند، فهرست کودکان واجب‌التعلیم محل را تهیه و انتشار می‌دهد و بر تعمیم آموزش در آن ناحیه نظارت دارد.

۳. تأسیس و مدیریت مدارس

در برخی از کشورهای صنعتی من جمله در بلژیک، مدارس توسط سه شبکه یا نهاد مسئول آموزشی و پرورشی شامل دولت، شهرداری (استان) و بخش خصوصی اداره می‌شود و هر یک از سه شبکه در تعیین گرایش‌های فلسفی، ساختار، مدیریت و روش‌های تعلیم و تربیت به‌طور مستقل عمل می‌کنند. تأمین مالی مدارس در شبکه‌های دولتی و شهرداری به عهده دولت است و بخشی از هزینه‌های مدارس خصوصی نیز توسط دولت تأمین می‌شود.^{۱۲} در کشور فوق اولیا دانش‌آموزان در انتخاب نوع آموزش و پرورش فرزندان خود آزادند. همچنین تربیت و آماده‌سازی معلم‌ها در مراکز تربیت‌معلم وابسته به آموزش عالی در یک دوره سه‌ساله انجام می‌پذیرد.

روابط متقابل شهرداری و آموزش و پرورش در ایران

در ایران همان‌گونه که اشاره شد، نقش فرهنگی شهرداری‌ها در مقایسه با سایر فعالیت‌های این نهاد به‌خصوص در زمینه ارائه خدمات شهری چندان برجسته نیست. حال آنکه انتظار می‌رود شهرداری‌ها نقش پررنگ‌تری در توسعه فرهنگی کشور به‌خصوص در بهبود کیفیت آموزش و پرورش، در همیاری با وزارت آموزش و پرورش و آموزش عالی داشته باشند. آموزش و پرورش مهم‌ترین اولویت کشور است به همین جهت ضروری است همه نهادها در بهبود کیفیت آن مشارکت کنند. با اینکه همه‌ساله درصدی از درآمدهای شهرداری به آموزش و پرورش اختصاص می‌یابد این همکاری بیشتر در حد تأمین اعتبارات مالی است و به نظر نمی‌رسد توافقی در نحوه هزینه کردن آن و کمک به رفع برخی از مشکلات آموزشی و پژوهشی بین این دو نهاد برقرار باشد؛ مثلاً در زمینه حفظ و نگهداری دانش‌آموزان و جلوگیری از ترک تحصیل همیاری بین دو نهاد آموزش و پرورش و شهرداری را می‌توان در زمینه‌های متعددی بسته به نیازهای محلی و ملی پیش‌بینی و برنامه‌ریزی کرد. برخی از فعالیت‌های مشترک را می‌توان در حیطه‌های زیر تحقق بخشید:

۱. تأسیس مراکز تداوم تحصیلی در فرهنگسراها؛ با توجه به اینکه ترک تحصیل دانش‌آموزان پیش از به پایان رساندن یک دوره آموزشی می‌تواند نتایج منفی جبران‌ناپذیری برای فرد، خانواده و جامعه دربر داشته باشد، شهرداری‌ها از سازمان‌هایی هستند که به علت برخورداری از امکانات فراوان از نظر فضا،

منابع انسانی و مادی می‌توانند در جهت حمایت از مدارس، دوره‌های تحصیلی از نوع دیگری را برای بازگشت دادن ترک‌تحصیل‌کنندگان به تحصیل و کمک به آن‌ها برای تکمیل دوره تحصیلات عمومی فراهم آورند.

در فرانسه این دوره‌ها با محتوای غنی شده، روش‌های آموزشی و پرورشی سازنده، با ساعات درسی کمتر و فعالیت‌های عملی و تفریحی بیشتر به جذب دانش‌آموزانی می‌پردازد که مدرسه را ترک کرده‌اند. وجود فرصت‌های ادامه تحصیل از طرف شهرداری‌ها برای کمک به

آموزش و پرورش در تکمیل وظایف خود می‌تواند زندگی فردی و اجتماعی میلیون‌ها دانش‌آموز را در شهرها و روستاها تغییر دهد.

۲. فرصت ادامه تحصیل و اشتغال به کار برای نوجوانان: در بخش‌های گذشته دیدیم یکی از عللی که برخی از نوجوانان را به ترک مدرسه وامی‌دارد نیازهای مالی خانواده و لزوم پرداختن به کاری درآمدزا برای حمایت از خانواده است. از برنامه‌های

مؤثری که شهرداری‌ها می‌توانند از طریق آن نوجوانان یا جوانان ترک‌تحصیل‌کننده را به تداوم تحصیل و اشتغال تشویق کنند، تأسیس مدارس یا مراکز مدرن و مجهز فنی حرفه‌ای به صورتی است که نوجوانان، هم‌زمان با تحصیل و کسب مهارت‌های لازم در این مراکز فرصت‌هایی برای ارائه خدمت به جامعه با کسب درآمد پیدا کنند. نمونه جالبی از این مدارس^{۱۳} در قلب شهر برلین وجود دارد. در این کالج مدرن، مجهز و پیشرفته فنی و حرفه‌ای، نوجوانان بازگشت داده شده زیر نظر اساتید برجسته، به یادگیری حرفه مورد علاقه خود می‌پردازند. نکته جالب اینکه نوجوانان هم‌زمان با سفارش گرفتن از مدارس و مؤسسه‌های آموزشی شهر برلین برای انجام کارهای ساختمانی، تعمیرات، نجاری، دکوراسیون، برنامه‌نویسی، کیت‌رینگ، شیرینی‌پزی و غیره و دریافت حقوق مکفی از نظر مالی هم تأمین می‌شوند و می‌توانند از خانواده خود حمایت کنند. در گفت‌وگوی مسئولان این مدرسه با بازدیدکنندگان، این واقعیت آشکار شد که بخش بزرگی از نوجوانان فارغ‌التحصیل از این مراکز، برای ادامه تحصیل و کسب تخصص بیشتر وارد دانشگاه‌های صنعتی این کشور می‌شوند. برخی دیگر با مهارت‌هایی که در این دوره کسب کرده و اعتماد به نفسی که به دست آورده‌اند به آسانی جذب بازار کار می‌شوند.

۳. حمل و نقل ایمن دانش‌آموزان: یکی از مشکلات خانواده‌ها در ایران تأمین وسیله حمل و نقل سالم و ایمن فرزندان به مدرسه است. کیفیت مناسب وسایل جابه‌جایی دانش‌آموزان تنها سهم بزرگی در تأمین سلامت جسمی آنان دارد، بلکه

در سلامت روحی ایجاد علاقه و انگیزه به یادگیری و حتی در رشد اخلاقی و اجتماعی آنان هم اثرگذار است. حل مشکل حمل و نقل نیازمند همکاری جدی آموزش و پرورش و شهرداری با تخصیص اتوبوس‌های متحدالشکل، سالم و هم‌رنگ برای دانش‌آموزان و هم‌زمان تربیت سالم‌ترین افراد از میان رانندگان داوطلب است. راننده اتوبوس مدرسه با شیوه رانندگی خود، برخورد صحیح با دانش‌آموزان و رفتار مؤدبانه با سایر رانندگان در خیابان، می‌تواند در شکل‌گیری شخصیت متعادل دانش‌آموزان

نقش مؤثری داشته باشد. موارد حمایت شهرداری از مدارس در تحقق اهداف عمده دانش‌آموزان به‌شمار می‌رود و همکاری این دو سازمان زمینه را برای کاهش نابرابری‌ها و بهبود کیفیت آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان فراهم خواهد کرد.

سخن آخر

مشکلات آموزش و پرورش متعدد است و مسئله ترک

انتظار می‌رود
شهرداری‌ها نقش
پررنگ‌تری در توسعه
فرهنگی کشور
به‌خصوص در بهبود
کیفیت آموزش و
پرورش، در همیاری با
وزارت آموزش و پرورش
و آموزش عالی داشته
باشند

تحلیلی به طرح حضور بسیج در مدرسه

کار آموزش و پرورش را به آموزگاران بسپارید

چندی پیش در بیست و یکم دی ماه، از زبان سردار پاسدار غلامحسین غیب‌پرور، رئیس سازمان بسیج مستضعفین، خبری منتشر شد که گویا قرار است از سال آینده، دو یا سه بسیجی به هر مدرسه فرستاده شوند تا در امور تربیتی دانش آموزان به اولیا و کادر آموزشی کمک کنند. غیب‌پرور در اجتماع فرماندهان بسیج دانش آموزی استان کهگیلویه و بویراحمد گفته بود: «مهم‌ترین طرح بسیج در سال آینده طرح شهید بهنام محمدی است که نقطه پیوند مسجد، مدرسه و خانه است. مدارس ماقبل از آموزش، باید کانون تربیت باشند و کشوری که مردمان تربیت شده و فهیم داشته باشد دیگر دشمنان در آن نفوذ و رسوخ نخواهند داشت. هم‌افزایی میان بسیج و آموزش و پرورش باید بیش از پیش تقویت گردد که در این طرح از هر مسجد دو یا سه بسیجی به کمک اولیا و کادر آموزشی مدرسه می‌روند که آنان را در کارهای تربیتی یاری رسانند. متأسفانه با ورود فضای مجازی، خانواده‌ها دچار آسیب و روابط و عواطف خانوادگی دستخوش تغییر شده و اینترنت جایگزین این روابط گردیده است. محیط خانواده عامل اصلی رشد و بالندگی است و یقیناً در خانواده‌ای که نماز اقامه می‌شود و مسائل حلال و حرام رعایت می‌گردد فرزندان سالم‌تری نیز رشد می‌کنند. طرح تربیتی شهید بهنام محمدی از سال تحصیلی آینده با پوشش یک میلیون دانش آموز آغاز به کار می‌کند که هفت سال به طول خواهد انجامید. جامعه دانش‌آموزی مورد هدف دشمن است که با شعار نمی‌توان جلوی دشمن را سد کرد بلکه باید با راهکارهای عملی و برنامه‌ریزی‌های دقیق مقابل آنان ایستاد.»

با انتشار این سخنان، موجی از نگرانی و انتقاد در میان جامعه فرهنگیان کشور پدید آمد؛ دست کم تا آنجا که این نگارنده شاهد بود نخستین واکنش بدنه فرهنگیان، چه در فضای مجازی و چه در مدرسه و فضای حقیقی، ابراز نگرانی‌ها به شدت منفی بود. یک روز بعد، محمد بطحایی، وزیر آموزش و پرورش، بدون نام بردن از کسی در توییتری نوشت: «لطفاً مردم را بی‌جهت و به هر بهانه‌ای نگران نکنید! اجرای هر برنامه‌ای توسط هر نهادی در مدرسه باید با اجازه و هماهنگی آموزش و پرورش باشد.» این تویت، واکنشی غیرمستقیم به سخنان غیب‌پرور دانسته شد و البته به نزد فرهنگیان منتقد سخنان غیب‌پرور، امتیازی برای بطحایی که به‌عنوان بالاترین کارگزار اجرایی آموزش و پرورش، همسو با بخش بزرگی از آموزگاران، از دخالت ناکارشناسانه و بدون هماهنگی با کارگزاران آموزش و پرورش انتقاد کرد. از تویت بطحایی می‌توان دریافت که یا اساساً میان آموزش و پرورش و سازمان بسیج، برای اجرای این طرح، گفت‌وگو و هماهنگی انجام نگرفته و یا اگر چیزی هم بوده دست کم به مرحله نهایی و قطعی نرسیده است؛ گرچه سخنان غیب‌پرور و اشاره به برخی از جزئیات طرح مانند مدت‌زمان هفت سال، بی‌اطلاعی کامل آموزش و پرورش از این برنامه را دور از ذهن می‌کند. به هر رو، پس از تویت بطحایی، تاکنون و تا لحظه نوشتن این یادداشت، هیچ‌گونه واکنش مستقیم و غیرمستقیمی از سوی غیب‌پرور منتشر نشده است و روشن نیست که سرانجام این طرح به کجا خواهد انجامید؛ اما ناهماهنگی میان آموزش و پرورش و سازمان بسیج، تنها یک بعد مسئله است. بعد دیگر این است که آیا می‌توان با یک آموزش‌شناسی [پداگوژی] نوین، به دفاع از این طرح پرداخت و برای آن بنیادهای استوار آموزشی و پرورشی در نظر



مهدی بهلولی*

تحصیل یکی از عمده‌ترین آن‌هاست، اما خوشبختانه به تعداد مشکلات و حتی بیشتر از آن منابع غنی انسانی و اندیشه‌ها و افکار نوآورانه چه در مدرسه، چه در میان معلم‌ها، مدیران، مشاوران و... و چه در بیرون از چارچوب مدرسه وجود دارد. این معضل اجتماعی لاینحل نخواهد ماند اگر همه افراد، سازمان‌ها و نهادهای دولتی و غیردولتی، مسئله ترک تحصیل را به خاطر عواقب وخیم آن بسیار جدی بگیرند و با مشارکت و همفکری با هم فرصت و امکانات لازم را برای کودکان و نوجوانانی که بدون حمایت و همراهی جامعه نمی‌توانند به تحصیل خود ادامه داده و در نهایت به یک زندگی سالم، شرافتمندانه و موفقیت‌آمیز دست یابند، فراهم آورند.

در این مختصر تنها به چند تجربه موفق در ایران و کشورهای دیگر در مقابله با ترک تحصیل اشاره شد اما چنانچه مدارس درهای خود را به روی جامعه بگشایند و از انزوای همیشگی خود بیرون بیایند، آغوش جامعه برای همفکری و حمایت در حل مشکلات به‌شمار آن باز خواهد بود. ■

برای مطالعه بیشتر

1. Le Maire et l'école (۲۰۱۵), Guide pratique, Association des Maires Rureaux de France.
2. Les differents Reseaux de l'enseignement en Belgique (۲۰۱۰) www.ffedd.be/CM-files.
3. 'Responsabilite' Sociale de L' Universite': Un Cadre de Reference European (۲۰۱۵) www.eu.usr.eu.
4. زهرا بازرگان (۱۳۹۰)، مدیریت تعارض در مدرسه، انتشارات سخن.
5. زهرا بازرگان (۱۳۸۴)، «نگاهی دیگر به مسئله افت تحصیلی، تغییر و نوآوری در مدرسه»، انتشارات انجمن اولیا و مربیان جمهوری اسلامی ایران.
6. زهرا بازرگان (۱۳۹۴)، به خشونت در مدرسه پایان دهیم، انتشارات سخن.

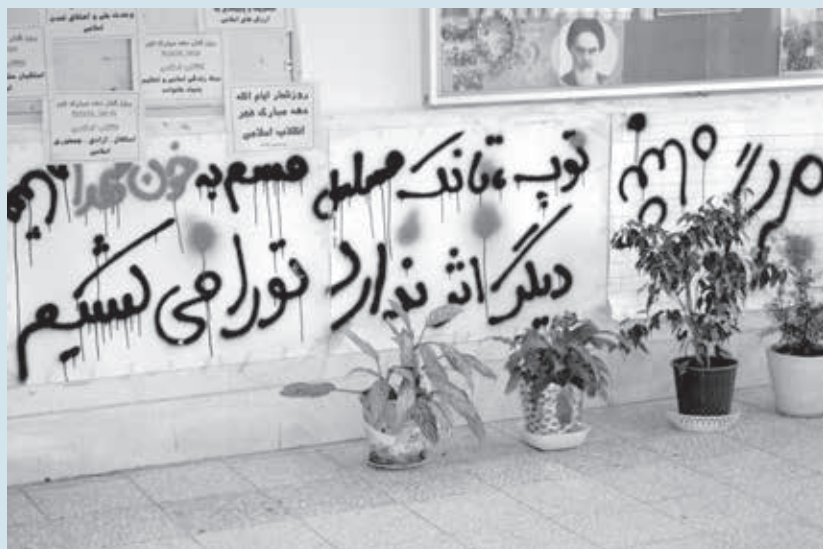
پی‌نوشت:

۱. معلم با هوش متوسط نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای یادگیری دانش‌آموزان تیزهوش یا انتخاب روش‌های مناسب تدریس برای پاسخگویی به نیازهای متفاوت دانش‌آموزان باشد.

2. Centre Psycho-Médico-Socio
3. Positive Discrimination
4. Education Priority Area
5. برای مطالعه بیشتر به مقاله «نگاهی دیگر به مسئله افت تحصیلی و شیوه‌های برخورد با آن در کتاب تغییر و نوآوری در مدرسه» نوشته زهرا بازرگان (۱۳۸۴)، انتشارات انجمن اولیا و مربیان رجوع شود.
6. Mons
7. Bruxelles
8. Les Ecoles de Devoirs
9. رجوع شود به مدیریت تعارض در مدرسه، نوشته زهرا بازرگان (۱۳۹۴)، انتشارات سخن.
10. در بسیاری از کشورها حفظ و نگهداری مدارس در شرایط مطلوب نتهت‌ها برای تأمین امنیت کودکان، بلکه به خاطر احترام به حقوق دانش‌آموزان برای استفاده از محیطی سالم، پاکیزه و زیبا الزامی است.
11. Rouen
12. در میان مدارس خصوصی و غیردولتی می‌توان به مدارس مذهبی (کاتولیک)، لائیک و مدارس طرفداران ایده‌ها و اندیشه‌های مربیان بزرگ تعلیم و تربیت از قبیل دکرولی، فرنه، شارلمانی و مونتسوری و غیره اشاره کرد.
13. Knobelsdorff-Schule

گرفت؟ و اگر بر فرض به نتیجه برسد و به مرحله اجرا درآید تا چه اندازه احتمال کامیابی و رسیدن به هدف دارد؟

در پاسخ به این پرسش‌ها، می‌توان به نکته‌های زیادی اشاره کرد. یکی از اصل‌های برجسته بهسازی‌های نوین آموزشی، پشتیبانی هر چه بیشتر از حرفه‌ای‌گری [Professionalization] در پشه و فضای آموزش است. در یکی دو دهه گذشته، تأکید بسیار بر بهبود کیفیت دانشگاه‌های فرهنگیان و دوره‌های ضمن خدمت، آهسته‌آهسته در ادبیات بهسازی آموزشی، جایگاه ویژه‌ای یافته است. پاسی سالبرگ، یکی از برجسته‌ترین اندیشمندان آموزشی فنلاند و استاد دانشگاه هاروارد آمریکا، در یکی از واپسین یادداشت‌های خود (۱ فوریه ۲۰۱۸) در پاسخ به پرسش چگونگی بهسازی نظام آموزش و پرورش و انجام دادن و ندادن برنامه‌ها و سیاست‌ها، از انجام چند کار پرهیز می‌دهد: «ما آموخته‌ایم که رقابت بازاریکون [Market-Like]، پاسخنکویی سفت و سخت، استانداردگری از بالا به پایین [Top-Down Standardization] و حرفه‌ای‌گری‌زدایی [De-Professionalization] از پیشه آموزش، ایده‌های بد در سیاست‌های آموزشی‌ای می‌باشند که دگرذیسی پایدار آموزش را هدف گرفته‌اند.» نکته مهم در طرح مورد نظر غیب‌پرور این است که این طرح به اصل حرفه‌ای‌گری در آموزش، بی‌توجه است. پرسش این است چگونه و با چه سنجه‌ای، شخصی که در سازمان بسیج مشغول فعالیت است شایستگی بایسته و شایسته برای پرورش دانش‌آموزان دارد؟ و چگونه است که این کار از سوی خود کارکنان رسمی مدرسه بر نمی‌آید؟ اگر هدف، پرورش شهروند سنجشگر و آشنا به حقوق و وظایف شهروندی و آشنا به حقوق بشر است که خود آموزگاران و دیگر کادر اجرایی مدرسه، هم شایسته‌ترند و هم در موقعیت بهتری برای انجام آن می‌باشند - بگذاریم از اینکه اگر این کار بخواهد از نیروی بیرون مدرسه انجام گیرد نوعی موازی‌کاری هم خواهد بود. نباید از یاد برد که پرورش یک شهروند شایسته این روزگار، نیاز به زمان و فرصتی دارد که باید به شخص داده شود تا شهروندی را تجربه کند. شکی نیست که بخش قابل توجهی از این تجربه می‌تواند در محیط مدرسه انجام گیرد؛ اما اگر هدف، تقویت هر چه بیشتر ایدئولوژی سیاسی است - که تا اندازه‌ای از آن، خودبه‌خود در هر نظام آموزشی رخ می‌دهد - هم‌اکنون در مدرسه‌های کشور ما، به گواهی بسیار کسان که در گستره آموزش و پرورش ما دست‌اندرکارند انجام می‌پذیرد و افزودن بیشتر بر بار ایدئولوژیک آموزش، با توجه به تجربه نزدیک به چهار دهه آموزش و پرورش پس از انقلاب، بی‌گمان باعث دلزدگی هرچه بیشتر دانش‌آموزان ما از درس و مدرسه و آموزش می‌شود. مدرسه‌های ما هم‌اکنون نیز از فضای سرد و خشک و رسمی سیاست، در رنجند و بعید است که هیچ کارشناس آموزشی بتواند از تشدید این فضا، دفاعی استوار نماید. آنچه هم‌اکنون مدرسه‌های ما بیش از هر چیزی نیاز دارند فضای باز شادی و بازی است



و نه سیاست. مدرسه‌های ما به اردوهای علمی و تفریحی و بازدید از موزه‌های تاریخی و علمی نیاز دارند و نه سیاست و ایدئولوژی بیشتر. انتقاد دوم به برنامه‌ای که غیب‌پرور اعلام کرده است به هماهنگی با بدنه آموزش و پرورش برمی‌گردد. همان‌گونه که در بالا از پاسی سالبرگ خواندیم برنامه‌های از بالا به پایین و بدون هماهنگی با آموزگاران جواب نمی‌دهد و باید از اجرای آن‌ها در فضای آموزش، پرهیز کرد. گرچه این اصل مدیریت از پایین به بالا، تنها در گستره آموزش کارگر نیست و فراگیری بسیار بیشتری دارد، اما در سپهر آموزش، که با پرورش انسان سروکار دارد، از اهمیت و برجستگی ویژه برخوردار می‌شود. یکی از بزرگ‌ترین کاستی‌های آموزش و پرورش ما تمرکزگرایی شدید است. اینکه از بالا و بدون آگاهی و نظرسنجی از فرهنگیان، تصمیمی گرفته می‌شود و بعد ابلاغ می‌شود و انتظار اجرای درست آن هم می‌رود. تجربه این چند دهه آموزش و پرورش در درون کشور و در سطح جهان، نادرست بودن این شیوه مدیریتی را آشکار ساخته است. در این طرح قرار است دو سه تن بسیجی وارد فضای مدرسه شوند و با دانش‌آموزان و همچنین مستقیم و غیرمستقیم با آموزگاران، در ارتباط قرار گیرند. اگر نگاه کادر آموزشی و کارکنان مدرسه به این طرح منفی باشد دستاوردی جز افزودن حجمی از تنش بر آنچه هم‌اکنون در مدرسه‌های ما در جریان است نخواهد داشت. این نگارنده سال‌هاست که از نزدیک با طرح‌هایی از این دست در محیط مدرسه سر و کار دارد. برای نمونه طرح‌هایی که طلبه‌های حوزه‌های علمیه را در ماه‌های محرم و رمضان و یا برخی مناسبت‌ها و برنامه‌های دیگر به مدرسه‌ها می‌فرستند و به خاطر نوع نگاه و نگرش و حساسیت‌های متوسط جامعه فرهنگی کنونی ما با آنچه در حوزه‌های علمیه می‌گذرد باعث پدید آمدن برخی برخوردهای آسیب‌زا در دفتر مدرسه‌ها و کلاس‌های درس و در کل آموزش می‌گردد. پیام ورود نیروهایی غیر از کادر آموزشی به مدرسه، بی‌اعتمادی به فرهنگیان است و برای بهسازی

آموزش، به ایجاد اعتماد نیازمند است و نه تنش و بی‌اعتمادی. بگذارید باز به پاسی سالبرگ برگردیم. سالبرگ در همان متن بالا که به آن اشاره شد در پاسخ به پرسش: «به باور شما، چه تفاوتی هست میان شیوه‌های آموزش یا اخلاق کاری فنلاندی با دیگر کشورها؟» می‌نویسد: «من فکر نمی‌کنم تفاوت‌های معناداری در شیوه‌ای که آموزگاران در فنلاند درس می‌دهند با بسیاری از کشورهای دیگر وجود داشته باشد. چیزی به نام «آموزشگری و آموزش‌شناسی [پداگوژی] فنلاندی» وجود ندارد. در مدرسه‌ها و کلاس‌های فنلاند، از نظر شیوه‌های یاددهی و یادگیری که به‌طور منظم به کار می‌گیرند تفاوت زیادی است. این تصور وجود تفاوت میان فنلاند و کشورهای دیگر، اغلب از سوی بازدیدکنندگان دامن زده می‌شود؛ کسانی که آموزش مدرسه‌های فنلاند را مشاهده می‌کنند و آنچه را که می‌بینند با کار و کردار خودشان می‌سنجند. شاید آنچه در مدرسه‌های فنلاند در سنجش با بسیاری دیگر از کشورها، متفاوت باشد چیزی است که من آن را فرهنگ اعتماد - بنیاد در مدرسه‌ها می‌نامم. بدین معنا که بزرگسالان در میان خودشان، از جمله پدر - مادران و اجتماع، به یکدیگر اعتماد می‌کنند. مدیران مدرسه‌ها به آموزگاران‌شان اعتماد می‌کنند و آموزگاران هم به دانش‌آموزان خود و دیگران اعتماد می‌کنند. فرهنگ اعتماد در مدرسه‌های فنلاند، خودش را در جو دوستانه، آشتی‌جویانه و خودمانی مدرسه‌ها نشان می‌دهد.» باری، این برنامه و برنامه‌هایی همانند آن، با بسیاری از بنیادهای بهسازی آموزش ناسازگارند و تجربه چهار دهه گذشته کشور ما نیز بر این ناسازگاری گواهی می‌دهد. شاید زمان آن رسیده باشد که هر کسی به کار خویش بپردازد و به گفته‌ای همان‌گونه که ما فرهنگیان در کار نظامیان دخالتی نمی‌کنیم نظامیان نیز آموزش و پرورش را به ما فرهنگیان بسپارند، اگر هدف پرورش شهروند شایسته این روزگار است بی‌گمان ما بهتر از عهده آن برخوایم آمد. ■

* آموزگار و کنشگر صنفی

آموزش تاریخ در راستای تحکیم صلح

گزارش چهارمین همایش آموزش تاریخ در مدارس

چهارمین همایش آموزش تاریخ در مدارس (کرمان) در تاریخ پنجم بهمن ۹۶ در شهر کرمان برگزار شد. پیش از این نیز چهار همایش دیگر در شهرهای تهران، اصفهان و کرمان توسط کارگروه آموزش و پرورش انجمن ایرانی تاریخ و با همکاری اساتید و معلمان تاریخ این شهرها برگزار شده است. این همایش تجربه ارزشمندی است که نیل به اهداف عالی آن جز با همکاری اساتید و معلمان تاریخ اقصی نقاط کشور میسر نمی‌شود. طرفه اینکه گروه‌های تاریخ آموزش و پرورش چند استان دیگر از جمله سیستان و بلوچستان و مازندران در نوبت بعدی برگزاری این همایش‌ها هستند. در زیر به شرحی مختصر از این همایش و سخنرانی دکتر عبدالرسول خیراندیش، استاد پیشکسوت گروه تاریخ دانشگاه شیراز، در مراسم افتتاحیه این همایش خواهیم پرداخت.

است که مسئله عشق و علاقه به زادگاه و بیان وضعیت اجتماعی آن از گذشته‌های بسیار دور به‌عنوان یکی از ویژگی‌های انکارناپذیر تاریخ‌های محلی است و همین امر می‌تواند در افزایش انگیزه دانش‌آموزان و دانشجویان تاریخ مؤثر باشد. از همین رو، یکی از محورهای چهارمین همایش آموزش تاریخ در مدارس با موضوع «تاریخ محلی کرمان و پیوند آن با آموزش تاریخ» به‌طور ویژه به استان کرمان اختصاص یافته که خوشبختانه با دریافت چندین مقاله علمی و کارآمد، نقش و جایگاه تاریخی این استان در عرصه آموزش، به‌خصوص آموزش تاریخ بازکاوی شده است. علاوه بر آن شیوه‌های تدریس، کتاب‌های درسی، ایجاد انگیزش و موارد این‌چنینی فقط بخشی کوچک از نظام درم تئیده نهاد آموزشی تاریخ بوده و بدون تردید تغییر در نوع نگرش جامعه به تاریخ و از آن مهم‌تر تلاش برای فراهم کردن بستری برای اشتغال فارغ‌التحصیلان تاریخ و جلوگیری از سرخوردگی آنان از اولویت‌های آینده‌نگری رشته تاریخ است. امید آنکه این اهداف در آینده‌ای نه‌چندان دور تحقق یابد.

به دنبال برگزاری سومین همایش آموزش تاریخ در مدارس، گروه تاریخ دانشگاه شهید باهنر و شعبه انجمن ایرانی تاریخ کرمان پیشنهاد برگزاری چهارمین دوره را در این استان به هیئت‌مدیره انجمن ایرانی تاریخ ارائه کرد که مورد تأیید واقع شد. در پی آن کارگروه آموزش و پرورش انجمن ایرانی تاریخ متشکل از تعدادی از معلمان پژوهشگر تاریخ در تهران با همکاری گروه تاریخ دانشگاه کرمان، مسئولیت علمی و اجرایی همایش را عهده‌دار شدند. در گام نخست، طی فراخوان ارسال مقالات حول چهار محور اصلی «تاریخ آموزش در ایران»، «روش آموزش تاریخ در مدارس»، «معلم و آموزش تاریخ» و «تاریخ محلی کرمان و پیوند آن با آموزش تاریخ» (محور ویژه)، ارائه شد. لازم به ذکر است محور دیگری با توجه به چکیده‌های ارسالی در عرصه پژوهش‌های میان‌رشته‌ای تاریخ با وجود عدم اعلام در فراخوان با عنوان «محور عرصه‌های نوین تاریخ» به محورهای همایش اضافه شد. در مهلت اعلام‌شده، تعداد ۱۴۰ چکیده مقاله دریافت شد که از این تعداد ۱۳۵ چکیده پذیرفته شدند. دریافت این تعداد چکیده مقاله از پژوهشگران گرامی، حاکی از دغدغه‌های روزافزون اساتید و معلمان تاریخ نسبت به جایگاه و وضعیت آموزش این دانش و بیانگر یک مرحله جهشی در تداوم این گونه همایش‌هاست. ناگفته نپیداست که این تکاپوها، زمینه پیوند و همکاری بیش از پیش دو نهاد تأثیرگذار دانشگاه و آموزش و پرورش در عرصه آموزش تاریخ را فراهم کرده و زمینه‌ای برای تبادل تجربیات صاحبان اندیشه این دو عرصه آموزشی تاریخ ایجاد خواهد کرد.

بدون تردید آینده رشته تاریخ در سرزمین ایران، مستلزم نوزایی همه‌جانبه و بازانندیشی در باب مفاهیم و ساحت‌های گوناگون این دانش است. با اندک تأملی در وضعیت کنونی این رشته، می‌توان به نقاط ضعف فراوانی در عرصه‌های گوناگون از جمله روش‌های آموزش تاریخ (در مقاطع تحصیلی گوناگون)، کتاب‌های درسی تاریخ، سطحی‌نگری و نپرداختن به جزئیات تاریخ محلی، نوع نگاه جامعه به رشته تاریخ و دانشجویان این رشته، وضعیت اشتغال فارغ‌التحصیلان و مواردی از این نوع پی برد. بی‌شک دیدن و بررسی کردن همه این مسائل و معضلات، اولین گام در جهت برون‌رفت از این رکود علمی است. به نظر می‌رسد در گام نخست باید تحولی عظیم در شیوه‌های آموزش تاریخ از آغازین مقاطع تا رسیدن به آخرین مقطع ایجاد کرد. تجربه سال‌ها تدریس در حوزه تاریخ به ما می‌آموزد که در این راستا پیش از هر اقدامی باید بر میزان اشتیاق دانش‌آموزان یا دانشجویان افزود؛ شور و نشاطی که باید از معلمان و آموزندگان تاریخ به مخاطبان منتقل شود. تدریس تاریخ نیز همچون تدریس هر درس دیگر نیازمند تخصص، عشق و انگیزه است از طرفی دیگر، بسیاری از شیوه‌های تدریس رشته تاریخ قدیمی بوده و مدرسان این رشته نیازمند تکمیل دانش خود به‌ویژه آموختن نحوه استفاده از رسانه‌ها و فناوری‌های نوین، اینترنت، تصاویر و مواردی از این قبیل است.

آنچه مبرهن است در نگارش کتاب‌های درسی رشته تاریخ نیز باید از متخصصان این حوزه استفاده کرد و از طرفی، در نگارش کتاب‌های تاریخی نیز باید از ارائه تاریخ سیاسی صرف خودداری کرده و به سایر ساحت‌های تاریخ، توجه کرد. بدون تردید یکی از این ساحت‌ها، تاریخ‌نگاری محلی است. مسلم



رحیم روح‌بخش

پیش از ارائه سخنرانی‌ها، آیین افتتاحیه همایش در تالار وحدت دانشگاه شهید باهنر کرمان برپا شد. در این مراسم ابتدا دکتر محمد محسن بیگی، مدیرکل آموزش و پرورش استان کرمان، به ایراد سخن پرداخته و درباره اهمیت درس تاریخ در مدارس گفتند: دانش‌آموزان به‌عنوان عضوی از جامعه ایران باید تاریخ و هویت خود را بشناسند و اگر ملتی جایگاه تاریخی خود را نشناسد، هویت گذشته خود را فراموش می‌کند. وی استفاده دانش‌آموزان از تجربیات تاریخی را بسیار مهم عنوان کرد و گفت: مطالعه تاریخ برای دانش‌آموزان بسیار مهم و حیاتی است و آنان می‌توانند از گذشته برای ساختن آینده درس‌های فراوانی بیاموزند. مدیرکل آموزش و پرورش استان کرمان، نقش والدین در کنار معلمان را در آموزش و پرورش مهم عنوان کرد و گفت: تشویق دانش‌آموزان به مطالعه آثار و کتب تاریخی و شناخت صحیح از آن نیاز به حضور والدین و خانواده‌ها در کنار معلم دارد. سپس دکتر شهرام یوسفی، رئیس هیئت‌مدیره انجمن ایرانی تاریخ، گفت: آموزش تاریخ در کشور ما در دو حوزه انجام می‌شود: ۱. مرحله پیشادانشگاهی؛ ۲. مرحله دانشگاهی. در مرحله دانشگاهی آموزش کاملاً کلاسه‌بندی شده و خروجی مشخص دارد. جامعه مخاطب در دانشگاه‌های ما محدود و مشخص است، اما در حوزه پیشادانشگاهی اوضاع به کلی متفاوت است و جامعه ایران مورد خطاب و گفت‌وگو قرار دارد. این حوزه در حوزه‌های برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری علمی سر و کار با مخاطبانی از اعماق جامعه دارد. وی اهداف برگزاری همایش را این‌چنین برشمرد:

- توجه و بازمطالعه تجربه زیستی معلمان تاریخ به‌عنوان کسانی که در صف اصلی آموزش تاریخ قرار دارند؛
- دعوت به هم‌اندیشی در باب مسائل مشترک؛
- ارتباط بنده دانشگاهی در تاریخ با معلمان تاریخ؛
- توجه فضای رسانه‌ای به سرمایه‌های ما در حوزه تاریخ آموزش و پرورش؛
- گفتمان رسمی آموزش تاریخ برای جداکردن حوزه تاریخ از ضوابط و کزی‌ها و ناراستی‌ها و وادار کردن همه حوزه‌ها برای شنیده شدن حرف معلمان تاریخ.

دبیر علمی همایش، دکتر جمشید روستا، از همکاری و مساعدت نهادها و افراد یاری‌دهنده برگزاری همایش قدردانی کرد. در پایان نیز این‌جانب، به‌عنوان دبیر اجرایی همایش، سلسله همایش‌های آموزش تاریخ در مدارس را نماد واقعی فعالیت مدنی جمعی از معلمان دغدغه‌مند تاریخ عنوان کرده که در همایش کرمان، بیش از پیش زمینه تعامل و هم‌اندیشی بین معلمان و استادان تاریخ را فراهم کرده است.

پس از آن برنامه ویژه رونمایی از کتاب اسناد معارف کرمان از مشروطه تا پهلوی دوم تدوین خانم فاطمه بیگم روح‌الامینی، معلم بازنشسته و پژوهشگر تاریخ، با پخش کلیپ موزه آگیا انجام شد. در پایان مراسم افتتاحیه، دکتر عبدالرسول خیراندیش، استاد تمام گروه تاریخ دانشگاه شیراز، گفت: اگر

آموزش تاریخ نیاز و کاستی و بایسته‌ای دارد، کمترین نقش را در این کاستی معلمان تاریخ دارند. آموزش تاریخ مشکلاتی خارج از کلاس درس دارد. امروز ضرورت جامعه ما لزوماً از جنس تاریخ‌نگاری نیست. بلکه مسائل توسعه‌ای، فرزنددایی، گسترش عرصه‌های تمدنی و تکنیکی است. وی عنوان کرد: وظیفه تاریخ عرضه تجارب برای هدایت سیستم برنامه‌ریزی و هدایت اجتماعی است. گفتنی است: در این همایش به‌رسم ادب و شاگردی، از مقام پیشکسوتان، استادان و معلمان تاریخی که هرکدام نزدیک به سه دهه از عمر ارزشمند خودشان را صرف اعتلای دانش تاریخ کرده تقدیر به عمل آمد.

در پایان شاید ذکر این سؤال که به‌عنوان دغدغه خاطر برخی از معلمان تاریخ نیز هست بیره نباشد که همایش‌هایی از این نوع چه دستاوردی می‌تواند داشته باشد. آیا این گونه همایش‌ها می‌تواند تغییری در کتب درسی ایجاد کند؟

از این منظر با یادآوری مطلبی از خاطرات مرحوم بازرگان، شاید بتوان به بخشی از این دغدغه‌ها پاسخ داد. هنگامی که زاهدی، نخست‌وزیر کودتا، بازرگان را در جریان اعتراض آن مرحوم و تعدادی از اساتید دانشگاهی به کنسرسیوم نفتی به‌واسطه علی‌اکبر سیاسی رئیس دانشگاه تهران مواخذه کرد، آن مرحوم پاسخ داد حداقل در آینده پیش‌فرزندانم شرمسار نخواهم بود و اگر پرسند چرا در مقابل این خیانت سکوت پیشه کردید پاسخ خواهم داشت.

این‌جانب به‌عنوان دبیر اجرایی دو دوره سلسله همایش‌های آموزش تاریخ در تهران و کرمان، خوشبختانه بیشترین تعامل را با همکاران پژوهشگر و دغدغه‌مند درس تاریخ در اقصی نقاط کشور داشته‌ام و می‌توانم اذعان کنم که دستاوردهای سلسله همایش‌های آموزش تاریخ از چند منظر مهم هستند:

- در حال حاضر معلمان تاریخ تنها گروه درسی هستند که موفق شدند در قالب یک نهاد مدنی مستقل، همایش‌هایی در آسیب‌شناسی کتب مربوطه برگزار کنند؛
- معلمان تاریخ از قبل این همایش‌ها، موفق شدند در قالب یک شبکه گسترده ارتباطی در اقصی نقاط کشور به هم‌اندیشی درباره معضلات فعالیت علمی خویش بپردازند؛
- با عنایت به تقلیل و تحقیر جایگاه معلمان تاریخ، این همایش‌ها فرصتی برای ابراز وجود برای این عزیزان به‌عنوان عنصری آگاه و نقش‌آفرین در میان سایر همکاران مدارس ایجاد کرده است؛
- ده‌ها معلم تاریخ به‌واسطه این همایش‌ها، دست به قلم برده و ضمن طرح دغدغه‌های خویش ساختار ناکارآمد آموزشی در حوزه تاریخ را به چالش کشیدند؛

- طی سه همایش اخیر، دو عرصه مهم، سیطره نگاه ایدئولوژیک و تمرکزگرایی کتب درسی تاریخ مورد نقد بنیادین ده‌ها معلم نویسنده به‌خصوص پژوهشگران حوزه تاریخ محلی قرار گرفت؛
- طی این همایش‌ها، بسیاری از اساتید دانشگاه و پژوهشگران تاریخ برای چاره‌جویی دغدغه‌های معلمان تاریخ به هم‌اندیشی پرداختند و به علت مدنی و مستقل بودن همایش‌ها، نقدهای اصولی خود را مطرح کردند؛
- چاپ قریب به یکصد مقاله سه همایش اخیر می‌تواند دستاورد ماندگار همایش‌ها برای آیندگان باشد.

سخنرانی افتتاحیه همایش

چنان‌که گذشت، سخنران افتتاحیه این همایش، دکتر عبدالرسول خیراندیش، استاد پیشکسوت گروه تاریخ دانشگاه شیراز، و از پیشگامان تألیف کتب درسی آموزش و پرورش بودند که عین متن سخنرانی ایشان تقدیم خوانندگان می‌شود.

ضمن تشکر از برگزارکنندگان همایش و گلابه از اینکه بسیار کسانی که باید در این همایش حضور پیدا می‌کردند و نیستند، آموزش تاریخ در مدارس مسئله‌ای نیست که محدود به معلم و کتاب تاریخ باشد، بلکه گستره وسیع و طیفی از تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران، اعم از متولیان عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را دربر می‌گیرد. من به‌عنوان کسی که سالیانی در حوزه کتب درسی تاریخ و مجله رشد تاریخ مسئولیت داشتم و به تعبیری قدمی و قلمی در این راه برداشتم، معتقدم اگر آموزش تاریخ نیازها و کاستی‌هایی داشته باشد، کمترین نقش در این مسیر را معلم و تدریس تاریخ دارد. مشکلات آموزش تاریخ، بیرون از کلاس و درس تاریخ است. انسان همیشه می‌آموزد، آموزش فرآیند دائمی بوده و مربوط به زمان خاصی نیست. ما ۱۵۰ سال است که در دوران جدید و تحت تأثیر دولت‌ها و ملت‌های دنیای مدرن، صاحب آموزش و پرورش مدرن شده‌ایم و از همین منظر هم نظام نوین آموزشی در تاریخ اهمیت پیدا کرده است، اما در همین دوران، ما شاهد تغییراتی هستیم که کلیات آن بر آموزش تاریخ در مدارس تأثیر داشته است. پیش از آن طی هزاران سال، آحاد افراد جامعه ایران تحت تأثیر شرایط فرهنگ سنتی - شفاهی قرار داشتند، که البته آن فرهنگ هم فواید خود را داشت. اکنون سه تغییر عمده رخ داده است. ما برای اولین بار در شرایطی قرار گرفتیم که اکثریت جمعیت ما یعنی بیش از ۸۰ درصد جمعیت کشور ساکن شهرها شده‌اند، این حجم شهرنشینی در تاریخ گذشته ما دیده نشده است. دیگر اینکه تعداد دانش‌آموختگان

ما ۱۵۰ سال است که در دوران جدید و تحت تأثیر دولت‌ها و ملت‌های دنیای مدرن، صاحب آموزش و پرورش مدرن شده‌ایم و از همین منظر هم نظام نوین آموزشی در تاریخ اهمیت پیدا کرده است

زن بسیار زیاد شده و حتی در برخی رشته‌ها از شمار مردان پیشی گرفته است؛ لذا این تغییرات (تحول جمعیت از روستا به شهر و افزایش زنان باسواد) را باید مورد توجه قرار داد. حتی نسبت به ده سال پیش وارد دوره جدیدی شده‌ایم. از طرف دیگر نسبت متوازی که در طول تاریخ ما از حیث فرهنگی و تمدنی میان سه عنصر آب، خاک و انسان برقرار بود، به علت تحولات حاد تکنیکی به هم خورده و دیگر نمی‌توان به عناصر سازنده تمدن در این فلات به‌مانند گذشته نگاه کرد. حال سؤال این

است که این سه عامل مهم برای درس تاریخ چه چیزی را می‌گویند: این درس از منظر برنامه‌ریزان، قسمتی از محتوای تعلیم و تربیتی دارد، حال چه فهمی از این منظر در ذهن اصحاب تعلیم و تربیت وجود دارد بماند. از سوی دیگر از منظر معلمان تاریخ، آموزش تاریخ یعنی قسمتی از انتقال دانش به فراگیران. صرف‌نظر از آن دو رویکرد، مسئله مهم چیز دیگری است و آن اینکه، تاریخ کامل ایران تنها درسی است که در تمام مقاطع تحصیلی به‌طور مستقل آموزش داده می‌شود؛ یعنی،

تعداد کثیری دانش‌آموز که در دبستان تحصیل می‌کنند، یک بار تاریخ ایران را آموزش می‌بینند، سپس آن تعدادی که وارد دبیرستان می‌شوند، مجدداً همان تاریخ را با تفصیل می‌خوانند، نهایتاً تعداد محدودی هم که وارد رشته تاریخ در دانشگاه می‌شوند یک بار دیگر تاریخ را آموزش می‌بینند. به تعبیر دیگر از ۲ میلیون نفر ورودی ابتدایی از هفت‌سالگی تا ورود به دانشگاه، حدوداً هزار نفر رشته تاریخ را انتخاب می‌کنند. سؤال این است که این آموزش تاریخ در مقاطع مختلف تحصیلی چه دستاوردی دارد؟ واقعاً اینکه ما صرف‌نظر از آموزش تخصصی تاریخ در تمام این مقاطع، به ارانه بینش و آگاهی از تاریخ به همگان احتیاج داریم تا این افراد بتوانند در هر مقطع که از تحصیل فراغت یافته و صاحب هر منصب و شغلی در هر سنی شدند، از آن بینش برای فهم جامعه و خویش بهره بگیرند. دستگاه تعلیم و تربیت معمولاً از این حیث مطالبه هویتی متفاوت از تاریخ و البته برخی دیگر از کتاب‌های درسی دارد. از این رو تفاوتی که آموزش تاریخ با دیگر دروس دارد این است که در دروس دیگر، آموزش فرآیندی رو به تکامل است، مثلاً در ادبیات فارسی، در هر سال تحصیلی دایره لغات و مفاهیم نظم و نثر ادبی گسترش پیدا می‌کند؛ یعنی تحصیل این دروس رشد تکمیلی دارد. سؤال این است که چرا آموزش تاریخ در تمام دنیا این گونه دیده شده؟ در این رویکرد هدف این بوده که با عنایت به ریزش‌های دانش‌آموزی در مقاطع مختلف تحصیلی، دانش‌آموزان حداقل کلیات تاریخ ایران را

بدانند و به تعبیری کلیه آحاد جامعه درکی از تاریخ داشته باشند.

نکته درخور توجه اینکه این نگاه درگذشته با ملاحظه این نکته بود که در دهه‌های پیشین، خیلی‌ها از مقطع ابتدایی به بعد ادامه تحصیل نمی‌دادند، اما الآن وضعیت تغییر کرده است. اینکه می‌گوییم ۸۰ درصد جامعه ما شهرنشین شده‌اند، یعنی اینکه، این‌ها برای ادامه تحصیل اهمیت قائل می‌شوند و مهم‌تر اینکه تلقی و درک خود را از تاریخ دارند. برای این‌ها شهر مهم‌ترین پدیده سرمایه مادی است، در حالی که

قبل از عصر مدرن، روستا حامل تاریخ و فرهنگ بوده و در همین روستا نیز به‌جز آن جنبه تاریخ که ماهیت داستانی داشته، بقیه تاریخ اصولاً تاریخ مردانه و برای مردان بوده است. حتی در تاریخ رسمی و نیمه‌رسمی کنونی نیز این فرهنگ غلبه کرده و زنان چنان‌که باید دیده نمی‌شوند. در حالی که امروزه در میان تحصیلکردگان ما که تاریخ می‌خوانند یا تاریخ درس می‌دهند و حتی پژوهشگر تاریخ هستند زنان سهم به‌سزایی دارند. لذا باید در این زمینه هم در عرصه آموزش

تاریخ چرخشی حاصل شود تا بتوانیم نیاز خود را برآورده کنیم. حال سؤال این است که این نیاز اساسی چیست؟ باید متذکر شد، کسی که وارد مدرسه می‌شود، معمولاً طی دوازده سال تحصیلات عمومی را طی می‌کند، اگر به مرحله دانشگاهی و تخصصی هم برسد، برفرض بیست سال آموزش می‌بیند. با این فرض نیرویی که از دستگاه تعلیم و تربیت کشور فارغ‌التحصیل می‌شود قرار است در یک شغلی به مدت سی سال - به‌عنوان یک دوره کامل کاری یک نفر - مشغول کار شود. حال اگر نقش تربیتی این فرد را هم در خانواده در نظر بگیریم، قرار است این فرد و فرزندان - طی یک دوره شصت‌ساله - با داشتن یک بینش تاریخی در جامعه ایفای نقش کنند. این بینش تاریخی می‌تواند حامل چه پیام مهمی باشد؟ اینجاست که لازم است به کسانی که مسئولیت برنامه‌ریزی، برنامه‌سازی و اجرا را به عهده دارند، متذکر شد که بدانند تاریخ درباره گذشته است، اما برای گذشته نیست. درواقع تاریخ برای آینده است. باید این درک را داشته باشیم که امروز ضرورت جامعه ما چیست؟ این ضرورتا تاریخ‌نگاری نیست، بلکه مسائل عمده‌ای نظیر مسائل توسعه‌ای، فقرزدایی، گسترش عرصه‌های تمدنی و تکنیکی، بهره‌مندی‌ها و دسترسی‌ها و خدمات و امثال آن است. به تعبیری اگر ما فقط به گذشته باشکوه خودبسنده کنیم، این زندگی درگذشته است. حتی نباید گذشته را به زمان حال و آینده بیاوریم. چون ما در زمان حال زندگی می‌کنیم، تاریخ در مقام آموزش حق ندارد مردم را به گذشته ببرد. اقتضای زمان حال، اقتضای زمان

خودش است. چنان‌که گذشتگان ما در زمان حال خود زندگی می‌کردند. به‌این ترتیب بررسی کنیم اینکه برای این دوره شصت‌ساله چه نیازهای تمدنی را آموزش بدهیم؛ یعنی برای آینده عرصه‌های تمدنی و زیستی خود را بررسی کنیم، سپس بر اساس آن، برنامه‌ریزان آموزش تاریخ به این فکر باشند که بتوانند سهم تاریخ را نیز در سیستم برنامه‌ریزی جامع کشور طرح کنند.

مشکلی که الآن داریم و افق معضلات آینده را نشان می‌دهد، مسئله توازن جمعیتی شهر و روستا و تحولات زیست‌محیطی است. ما در شرایط خاص تمدنی ایران قرار داریم که در گذشته این شرایط را نداشتیم، اما همان گذشتگان توانستند بر مشکلات عصر خود فائق آیند و جامعه را پیش ببرند. حال در مواجهه با مشکلات کنونی، کتاب درسی تاریخ از دوره ابتدایی تا دانشگاه چه حرفی برای گفتن می‌تواند داشته باشد؟ اگر حرفی نداشته باشند، تألیف و تدریس آن‌ها فایده‌ای نخواهد داشت. به‌عنوان نمونه‌ای تاریخی از نقش کتب درسی تاریخ مایلم به یک تجربه نقش‌آفرینی کتب درسی تاریخ در اروپا اشاره کنم. بعد از جنگ جهانی دوم، طی ارزیابی‌هایی که از خسارات دو جنگ به عمل آمد، معلوم شد فقط در اروپا حدود ۷۵ میلیون نفر از جنگ خسارت دیده‌اند و بعضاً کشته‌شده‌اند. لذا در سال ۱۹۵۷ طی نشست‌های صاحب‌نظران این سؤال را مطرح کردند که تاریخ چه سهمی در مشکلات گذشته داشته و برای آینده چه کار می‌تواند بکند؟ آنجا بود که متوجه شدند آموزش تاریخ باید در راستای تحکیم صلح باشد و لذا بنای این برنامه درسی در اروپا گذشته شد و بسیاری از مشکلات اروپا حل شد. این مسئولیت به‌عهده سیاستمداران اروپا قرار گرفت و امروزه یکی از موفق‌ترین سیستم‌های اداری و سیاسی را دارند که موفق شدند در راستای هم‌گرایی و اتحادیه‌های قاره‌ای نظیر شورای اروپا، شینگن، بازار مشترک و غیره، اروپا را به سوی وحدت سوق بدهند.

نمونه دیگر کشور کانادا است. هدف ملی آموزش تاریخ در این کشور، حفظ جنگل‌ها تعریف شده است. به‌واقع اگر سازمان جنگلبانی این هدف را داشته باشد، بیراه نیست، ولی اینکه دستگاه تعلیم و تربیت آن کشور به این نتیجه رسیده، این هدف می‌تواند خیلی معنادار برای ما باشد. یا اینکه در ایالات‌متحده آمریکا که تاریخ کوتاهی هم دارد، هر ده سال یک بار، تعداد هزار پرفسور برجسته حوزه تاریخ کتابی در حدود هزار صفحه تدوین می‌کنند. البته این برنامه پروسه‌ای طولانی طی می‌کند تا به امضای رئیس‌جمهور برسد. در این پروژه اساتید ارشد ملی تاریخ ایالات‌متحده، آینده‌نگری و مسائل بسیار دیگری به‌طور دقیق و جزئی بررسی می‌شوند. به‌این ترتیب آموزش تاریخ بیش از اینکه غور در گذشته باشد، برای آیندگان تصمیم می‌گیرد. به تعبیر دیگر پاسخ آینده را در گذشته می‌جوید. یعنی تاریخ علم گذشته‌شناس است، اما معطوف به آینده است؛ لذا میزان دانش ما از تاریخ را، درک ما از آینده تعیین خواهد کرد... والسلام ■

تاریخ اصولاً تاریخ مردانه و برای مردان بوده است. حتی در تاریخ رسمی و نیمه‌رسمی کنونی نیز این فرهنگ غلبه کرده و زنان چنان‌که باید دیده نمی‌شوند

پرخاشگری

بستر فرهنگی مناسبی برای خشونت‌ستیزی داریم

گفت‌وگو با حسین مجتهدی



محمود توکلی: حسین مجتهدی، روانشناس و روان‌کاو، دارای دکترای تخصصی روان‌شناسی از دانشگاه هامبورگ با گرایش‌های تخصصی تحولی-بالینی، بیماری‌های روان‌تنی و روان‌درمانی روان‌کاوانه و دانش‌آموخته دانشگاه‌های تهران است. وی همچنین عضو گروه روان‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، مدرس پیشین دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی (گروه روان‌شناسی بالینی) و پژوهشگر گروه تخصصی تاریخ و همکاری‌های میان‌رشته‌ای است. درباره موضوع خشونت‌گفت‌وگویی را با وی انجام داده‌ایم که تقدیم خوانندگان می‌شود.

خویش‌آزار کامی) درهم‌آمیزی رانه‌های مرگ و زندگی تجلیات چنین رانه و سانهی هستند. به دو نکته کلیدی در اینجا توجه کنیم: نخست همان‌گونه که در اسطوره نرگس، عشق و پرخاش نرگس به تصویر خویش‌آزار است و اسطوره بازتاب‌گر لایه‌هایی از ضمیر ناآگاه آدمی است، پرخاشگری و رقابت آغازین با خویش‌آزار است و رانه مرگ انسان را به خویش‌ویرانگری می‌تواند سوق دهد که در آسیب‌های روانی و اجتماعی شاهد آن هستیم، مثلاً در پدیده‌های اعتیاد، خودکشی، بی‌اشتهایی روانی (آنورکسیا نروزا) و مانند آن. لذت ناآگاهانه از تماشای پرخاشگری می‌تواند ریشه در خویش‌پرخاشگری داشته باشد، چنان‌که

فروید سادگرایی و مازوخ‌گرایی را در مطالعات بالینی‌اش نشان داد که اینان همراه هم هستند یا تماشای شکنجه و اعدام در تاریخ بشری ریشه دارد یا اقبال به فیلم‌ها و بازی‌های کامپیوتری که عنصر پرخاشگری در آنان زیاد است؛ و دوم آنکه پرخاشگری می‌تواند در خیال‌پردازی و رؤیا محقق شود و واقعیت روانی باشد بدون آنکه تحقق بیرونی بیابد.

اگر فردی سرمایه‌گذاری روانی بیشینه بر خود داشته باشد و به تعبیری که در اسطوره نرگس دیدیم، به گونه‌ای افراطی محو در خود شود که اصطلاحاً بدان نارسیم یا نرگس‌انگی می‌توان گفت خود را محو به پرخاشگری و سلطه‌گری و برده‌پنداری دیگران و آنان را در خدمت ارضای میل خود دیدن می‌پندارد که زورگویی و قلدری ریشه در این مسئله می‌تواند داشته باشد.

درباره ذاتی بودن پرخاشگری کنراد لورنز، دانشمند برنده جایزه نوبل، از غریزه جنگیدن برای جفت‌گیری و انتقال ژن به نسل بعد در تاریخ بشری سخن گفت.

دالارد فرضیه ناکامی-پرخاشگری را مطرح ساخت و بندورا از منظر یادگیری اجتماعی آن را تبیین کرد. بر مبنای آن آندرسون و بوشمن الگوی عمومی پرخاشگری را عنوان ساختند که عامل موقعیتی مانند ناکامی و مورد حمله و توهین واقع شدن و عامل شخصی مانند صفات آماده‌ساز جهت پرخاشگری چون بازخورد مثبت به پرخاشگری و داشتن مهارت در آن بر برانگیختگی و احساسات و شناخت‌ها اثر می‌گذارند و در صورت نبود

اگر اجازه بفرمایید ابتدا از تعاریف شروع کنیم. به نظر شما پرخاشگری از نگاه روان‌پژوهی چگونه تبیین و تعریف می‌شود؟

«لاپلاننش و پوتالیس، به‌عنوان دو مفسر بی‌بدیل روان‌کاوی فرویدی، پرخاشگری را از منظر روان‌کاوانه گرایش یا کلیت گرایش‌هایی می‌بینند که در اشکال رفتار واقعی یا خیال‌پردازانه محقق می‌شوند و بدین گرایش دارند که دیگری (یا در مواردی خویش‌آزار) را صدمه بزنند یا نابود سازند یا مورد اجبار و پست‌شماری قرار دهند. چگونگی‌های دیگر آن کنش شدید و حرکتی ویرانگر است. گاه به‌شیوه‌ای منفی گرایانه مانند اجتناب از یاری‌گری گاه به‌گونه‌ای نمادین چون طعن‌زنی انجام می‌شود. در روند رشد و تحول، سوژه پرخاشگری را بسیار زود هنگام در او شاهدیم. رانه پرخاشگری را فروید در ذیل رانه مرگ می‌بیند که با نگاهی دیالکتیک در تعامل با رانه زندگی است. هدف رانه مرگ ویرانگری ابژه است. دوسوگرایی عاطفی که هم‌زیستی عشق و خشم را معطوف به یک ابژه می‌کند یا پدیده‌هایی چون سادگرایی و مازوخ‌گرایی (دیگر

اگر فردی سرمایه‌گذاری روانی بیشینه بر خود داشته باشد و به تعبیری که در اسطوره نرگس دیدیم، به گونه‌ای افراطی محو در خود شود که اصطلاحاً بدان نارسیم یا نرگس‌انگی می‌توان گفت خود را محو به پرخاشگری و سلطه‌گری و برده‌پنداری دیگران و آنان را در خدمت ارضای میل خود دیدن می‌پندارد که زورگویی و قلدری ریشه در این مسئله می‌تواند داشته باشد

بازداری می‌توانند به اعمال پرخاشگرانه منجر شوند. ضعف قانون و نقش مخرب رسانه‌ای و مراجع اثرگذار اجتماعی در پرورش و ترویج فرهنگ پرخاشگری در گسترش و نمو آن در سطوح فردی و اجتماعی در این منظر تأمل برانگیز است. انجمن روان‌شناسی آمریکا نیز پرخاشگری را رفتاری برانگیخته از رقابت و خشم و خشونت تعریف می‌کند که منتج به آسیب زدن یا تخریب یا مغلوب‌سازی دیگری یا خویش شدن شود. پرخاشگری به‌عنوان ابزار یا عامل برای دستیابی به هدف از پرخاشگری خشونت‌آمیز که خود صدمه زدن و تخریب هدف است در این نگاه متمایز می‌شود.

پرخاشگری در سطوح مختلف جامعه از خانواده تا اجتماع از منظر روان‌پژوهی اجتماعی چگونه تبیین می‌شود؟

«بی‌شک یکی از معتبرترین منابع علمی در این حوزه کتاب ناخرسندی در فرهنگ، اثر زیگموند فروید، بنیان‌گذار روان‌کاوی، است که بهترین ترجمه آن از متن آلمانی توسط دکتر محمد بشری با عنوان تمدن و ملالت‌های آن به فارسی منتشر شده است. در قسمتی از این کتاب می‌نویسد: «ظاهراً گذشتن از ارضای میل پرخاشگری برای آدمیان آسان نیست. بدون پرخاشگری خشنود نیستند. مزیت یک حلقه نسبتاً کوچک فرهنگی را که (افراد آن) با بروز دشمنی نسبت به کسانی که بیرون از این حلقه‌اند ارضای این رانه را (برای خود) ممکن می‌سازند نباید دست‌کم گرفت. همواره می‌توان شمار بزرگی از آدمیان را با عشق به هم پیوند داد. فقط به این شرط که کسانی باقی بمانند که بتوان به آنان پرخاش کرد.»

لطیفه‌ها و طنزهایی که تا هجو و خشونت کلامی می‌توانند ارتقا یابند در برابر اقلیت‌ها و غیرخودی‌ها ناظر به این مسئله است. فروید در نوشتار فحیم روان‌شناسی توده‌ها و تحلیل «من» دین مسیحیت را مثال می‌زند که هم‌آینان یکدیگر را برادر می‌خوانند و پیشوای دینی خود را پدر می‌نامند و شریعت خود را عشق می‌نامند اما در برابر کسی که از این دایره پای بیرون نهد با حدت و شدت رفتار می‌کنند.

استالین گفت «هر که با ما نیست علیه ماست» که یادآور بیان علمی رنه اشپیتر، روان‌کاو آلمانی، درباره نوعی عاطفه‌ورزی در مقطعی از تحول روانی

ظاهراً گذشتن از ارضای

میل پرخاشگری برای آدمیان آسان نیست.

بدون پرخاشگری

خشنود نیستند. نباید

مزیت یک حلقه نسبتاً

کوچک فرهنگی را

که (افراد آن) با بروز

دشمنی نسبت به

کسانی که بیرون از این

حلقه‌اند ارضای این رانه

را (برای خود) ممکن

می‌سازند دست‌کم

گرفت. همواره می‌توان

شمار بزرگی از آدمیان

را با عشق به هم پیوند

داد. فقط به این شرط که

کسانی باقی بمانند که

توان به آنان پرخاش کرد

کودک است که برای او «تو برای من نیستی علیه منی» است.

فروید در نوشتار ذهنیت‌های زمان پیرامون جنگ و مرگ اشاره می‌کند که در درون فرهنگ آمادگی برای پرخاشگری هست. به سمت دشمن (دش/ضد+من) که بیرون از آن است. در نوشته روان‌شناسی توده‌ها و تحلیل «من» نیز بیان می‌کند که در درون فرهنگ نیز همسان‌سازی‌هایی صورت می‌گیرد و انرژی پیوستگی لیبیدویی در درون گروه {در راستای نرگس‌نگی (نارسیسم) توده} به خویش معطوف می‌شود و شاید از این‌رو خویش برترپنداری‌های خشونت‌گرا را مجال ظهور می‌بخشد.

در اسطوره نرگس یا نارسیسوس شاهد آنیم که به یک روایت نرگس با تصویر خویش احساس رقابت می‌کند و پرخاشی در او نسبت به رقیب شکل می‌گیرد. در افسانه‌ای دیگر برای کودکان که

لافوتون آن را به زیبایی ترسیم کرده است خرگوشی برای مقابله با شیری که می‌خواهد او را بخورد وی را با تصویرش در آب چاهی مواجه می‌سازد و احساس رقابت را در او دامن می‌زند و موجب پرخاش او می‌شود، پرخاشی که وی را به نابودی رهنمون می‌سازد. می‌دانیم که روان‌کاو کشف کرد که اسطوره‌ها و افسانه‌ها بازتابگر لایه‌هایی از ضمیر ناآگاه آدمی‌اند. نخستین پرخاش در پیوند با تصویر خویش است و ریشه در نرگس‌نگی یا همان نارسیسم آدمی دارد و کسی که گرفتار تصویر خویش است پیوسته در تنگنای رقابت و حسادت دست‌وپا می‌زند و به پرخاشگری دست می‌یازد. در خانواده‌ها از آغاز شاهد رقابت و حسادت همشیرگان هستیم که در پیوند با خویشاوندان خانواده و هم‌درسان مدرسه استمرار می‌یابد. سنت آگوستین از شعله حسادت در چشمان کودکی به همشیرش هنگام در آغوش مادر بودن و شیر نوشیدن آن همشیر سخن می‌گوید. بسیاری اوقات این رقابت و حسادت هضم‌نشده در سراسر زندگانی فرد استمرار می‌یابد و

پرخاشگری را در او شعله‌ور نگاه می‌دارد. فرهنگ ما نیز فرهنگی رقابت‌پرور است. نمره بیست معیار می‌شود. رتبه درسی اعلام می‌شود. پیوسته کثیری از افراد فرزندان دیگران را با فرزند خود مقایسه می‌کنند و احساس حقارت و ناکامی به فرزندان می‌دهند چرا که این فرزندان در برابر مهم‌ترین مراجع ارزش‌گذاری زندگانی‌شان احساس شرم و ناکارآمدی می‌کنند، چون نتوانسته‌اند به تصویر آرمانی آرمان‌های زندگانی‌شان؛ یعنی والدین دست یابند. همیشه احساس نقص و کاستی دارند و احساس خویش ارزنده‌شماری‌شان در بافتاری رقابتی می‌تواند شکل بگیرد که متضمن احساس پرخاشی به دیگری است که توانایی او را نافی خویش می‌پندارند.

«فرد یا جامعه‌ای که از نارسیسم و نرگس‌نگی توان عبور نیافته است دیگری را به رسمیت نخواهد شناخت و از ارضای میل پرخاشگرانه‌اش چشم‌پوشی نمی‌کند و اصلاً دیگری را تحمل نمی‌کند. اربابی می‌شود که برده را فقط در خدمت نیاز خود می‌بیند و هیچ میلی برای او قائل نمی‌شود و به رسمیت نمی‌شناسد و دیگری شدن او را خارج از توان تحمل خویش می‌یابد. دیگری دشمن پنداشته می‌شود چنان‌که فروید به قرابت زبانی این دو واژه در آلمانی اشاره می‌کند: Fremd/Feind

در این دیدگاه سرنوشت رانه پرخاشگری در انسان و جامعه چیست؟

«فروید انسان را تحت تأثیر روند تاریخ فرهنگش می‌بیند. او بیان می‌دارد: «انسان‌هایی که امروز به دنیا می‌آیند قسمتی از این گرایش را با خود می‌آورند که رانه‌های خودخواهی را به رانه‌های اجتماعی به‌عنوان سازمان موروثی تغییر دهند.» شکل آرمانی جامعه‌پذیری است و جامعه‌پذیری در اجتماع فرهنگی صورت می‌پذیرد. پذیرش قانون و چشم‌پوشی از میل برای تمدن شدن ضروری است. محدودسازی رانه‌ها از جمله رانه پرخاشگری و گذار از تخلیه آزاد آن‌ها به شکل سازمان‌یافته اجتماعی و محدودیت نرگس‌نگی (نارسیسم) ضرورت تمدن است و موجب تنظیم روابط انسان‌ها با یکدیگر می‌شود.

مشاهده رفتار کودک شاهراه شناخت فرهنگی شدن است. نخستین مطالعه جامعه‌نخستین او آداب دفع است هرچا و هرگونه نمی‌توان دفع کرد. تعویق ارضای میل و چشم‌پوشی از آن و پذیرش و درون‌فکنی قانون موجب اختگی نمادین از میل می‌شود و به‌سوی جامعه و پذیرش مسئولیت راهگشا می‌شود. پشت هر ممنوعیتی میل است و تابو شدن ضرورت چشم‌پوشی را با خود می‌آورد. لوی اشتراوس، انسان‌شناس معروف، تابوی محرم‌آمیزی را سبب تبدیل طبیعت به فرهنگ می‌داند، چرا که جایگاه‌ها در منظومه خانواده و اجتماع شکل می‌گیرد؛ اما همان‌طور که در کودک مراحل پیشین

حضور دارند و زمان در روان‌خطی نیست و ضمیر ناآگاه زمان‌زده است امکان برگشت هست. هرچند این مسئله انکار شود. چرا که به تعبیر فروید «کودکان دوست ندارند بشوند که کسی از گرایش ذاتی انسان به پلیدی و پرخاشگری و تخریب و بنابراین از قضاوت سخن بگوید.»

در فرهنگ نیز این گونه است. مراحل فرهنگی قبل، در هر فرهنگی حضور دارد و امکان واپس‌روی هست که آسیب‌شناسی فرهنگ از این منظر قابل تحلیل است. مثلاً ابژه فرهنگ مصرف‌گرا شدن و از سوژه بودن دور شدن یا ابژه فرهنگ رسانه در خدمت قدرت شدن به رسمیت نشناختن دیگری و مانند آن.

ریشه واژه فرهنگ در زبان فارسی نیز دلالت بر فرا رفتن و آهنگ کردن است. در اشعار و نوشته‌های رودکی، دقیقی، فردوسی، بلعمی، عنصری، فرخی، منوچهری، اسدی توسی، کیکاووس و شمس‌گیر و پورسینا این واژه را می‌بینیم. بلعمی می‌گوید: «ای آنکه سیاوخش را تو کشتی ... و از قوت و فرهنگ و مردی او ترسیدی.» فریث وولف آلمانی در کتاب فرهنگ شاهنامه که ۲۵ سال روی آن کار کرد و در سال ۱۹۳۵ منتشر ساخت نود بیت در شاهنامه پیرامون فرهنگ یافت. مثلاً:

چو هنگام فرهنگ باشد تو را
به دانایی آهنگ باشد تو را
جهاندار بیدار فرهنگ جوی
سرافراز و با دانش و آبروی
تو دادی مرا فر و فرهنگ و رأی
تو باشی به هر نیک و بد رهنمای
هنر باید و گوهر نامدار
خرد یار و فرهنگش آموزگار

در تاریخ کشورمان شاهد یورش‌هایی به این سرزمین هستیم که حامل خشونت‌هایی شدید بوده است و زخم‌هایی بر روان جمعی مردمان این دیار وارد ساخته است. زخم‌هایی که شاید التیام نیافته است و در هنگامه‌های ناامنی سر برمی‌گشاید و ترس و خشونت را برون می‌ریزد؛ اما نکته تأمل‌برانگیز آن است که ایرانیان اگر مغلوب نظامی شده‌اند، در روند زمان بر یورشگران غلبه فرهنگی یافته‌اند. دکتر شاهرخ مسکوب در اثر ارزنده‌اش هویت ایرانی و زبان فارسی با پژوهشی علمی به این مسئله پرداخته است. از جهت محتوایی نیز در ادبیات ملی و دینی ما ارزش‌هایی در برابر خشونت وجود دارد، چون تکثرگرایی و رواداری و گفت و شنید و تحمل مخالف و ارزش جان و اجتناب از حیوان‌آزاری و صدمه به محیط زیست و نظایر آن که بحث آن خارج از این مقال است. تنها به شعری از حکیم توس اشاره می‌کنم:

مبازار موری که دانه کش است
که جان دارد و جان شیرین خوش است
پسندی و هم‌داستانی کنی
که جان داری و جان‌ستانی کنی
حتی خنثی بودن در برابر خشونت به مور نگوئید است.
مقایسه کنید با فرهنگ بی‌تفاوتی امروزه در جامعه.

به هر حال می‌خواهم بگویم بستر فرهنگی مناسبی برای خشونت‌ستیزی داریم که باید از آن استفاده کنیم.

در برخی بررسی‌های جهانی ایرانیان به‌عنوان عصبانی‌ترین مردم دنیا معرفی شده‌اند. در آینه آمار و گزارش‌های رسمی و در مشاهده روزانه اجتماعی نیز بالا بودن میزان پرخاشگری را در جامعه می‌بینیم. البته این مسئله ابعاد مختلف دارد. نظر شما درباره بعد روان‌شناختی آن چیست؟

«به نکته بسیار مهمی اشاره کردید. متأسفانه شاهد افزایش پرخاشگری در جامعه به‌ویژه در شهرهای بزرگ و حاشیه‌نشینان این شهرها هستیم. تاکنون نیز اهمیت بسزایی به این مسئله داده نشده و جنبه‌های پژوهشگرانه آن مغفول مانده است و دستگاه‌های ذی‌ربط به‌صورت جدی برای مداخله و پیشگیری در این مقوله برنامه‌ریزی نداشته‌اند.

به باور من ضعف مفرط قانون است، پدر نمادینی که روابط را تنظیم کند. افراد روان‌دردمند (سایکوپات) که ضد اجتماع‌اند و منحرف (پرورت) از قوانین اجتماعی و حریم انسان‌ها و حقوق مدنی ایشان را به رسمیت نمی‌شناسند و نیز افراد تکانشی بی‌می‌از بر خود جدی قانون ندارند و الزامی برای چشم‌پوشی از میل پرخاشگرانه خود نمی‌بینند و مجال آن را می‌یابند که اعمال زورگویی کنند. از سطوح پایین چون در رانندگی، نزاع‌های خیابانی، فحاشی، حرف‌ها یا اعمال خارج از عرف به بانوان، رعایت نکردن نوبت و مانند آن تا پدیده‌هایی چون زورگیری و شرخری و تهدیدهای جانی و مالی یا حتی ناموسی توسط اوباش. پرورت‌ها و سایکوپات‌ها در همه جوامع هستند، اما میزان نقش‌آفرینی آنان در جامعه برحسب قدرت قانون در آن جوامع شدت و ضعف می‌یابد. احساس اضطراب و ناامنی نیز می‌تواند تشدیدگر این مسئله باشد. ناامیدی از حمایت قانون بسترساز کنش‌نمایی و رفتارهای منحرفانه است. فیلم قیصر در تاریخ سینمای ایران برجسته می‌شود که سراسر نفی توسل به قانون برای احقاق حق است و تبلیغ به شیوه بدوی و قبیله‌ای انتقام گرفتن. قلدران چون پدر نخستین قبیله به تعبیر فروید خارج از قانون قرار می‌گیرند و به میل خود عمل می‌کنند و برای توده جذاب می‌شوند. هنوز در فیلم‌ها و سریال‌ها از لات‌ها و لمپن‌ها چهره دوست‌داشتنی

ساخته می‌شود. شورای شهر پیشین از این گروه به‌عنوان میهمان دعوت می‌کند و مشروعیت‌بخشی می‌نماید. در مردم و حتی نهادهای قانونی و انتظامی نوعی حساسیت‌زدایی از برخوردهای خشن خیابانی را شاهدیم. آماري که چندی پیش وزیر بهداشت بیان داشت تکان‌دهنده بود. این که دومین علت رجوع به اورژانس بیمارستان‌ها از جهت بسامد جرح ناشی از نزاع است. یا اینکه در یک بررسی بین‌فرهنگی مسائل روانی در جهان ایرانیان عصبانی‌ترین مردم دنیا قلمداد می‌شوند جای تأمل دارد. آمار نیروی انتظامی و پزشکی قانونی نیز در مورد بسامد بالای وقوع رخدادهای خشونت‌آمیز در شهر نیز هشدار جدی برای مسئولان امر باید باشد. اینجا باید یادآور شد که نمی‌توان تنها این مسئله را به بحران اقتصادی منتسب ساخت. در کشورهایی بسیار فقیرتر شاهد این مسئله به این شدت نیستیم. شمار زیادی از افرادی هم که دست به این اقدامات می‌زنند از جهت اقتصادی و البته نه فرهنگی قشر بالا محسوب می‌شوند. همچنین نقش برخی بیماری‌های روانی چون انفجارهای خشم متناوب تکانه‌ای یا اختلال پسااسترس جراحی‌زا که تظاهرات خشونت را می‌توانند با خود داشته باشند باید در نظر گرفت و در سیاست‌گذاری‌های اجتماعی لحاظ کرد؛ از معاینه‌های دادن گواهینامه تا استخدام‌ها به‌ویژه برای برخی موقعیت‌های شغلی که در پیوند با روابط عمومی و اجتماعی است.

در نگاهی سبب‌شناسانه از منظر روان-جامعه‌پژوهانه به این مقوله می‌توان به موارد زیر اشاره داشت:

الف) ضعف قانون در پیشگیری، بازداري و مقابله با خشونت؛ فرد نجارستیز پرخاشگر که رشد و تحول‌یافتگی روانی برای کنترل تکانه‌های پرخاشگرانه خود را ندارد که یا میلی به کنترل و مدیریت آن نمی‌بیند یا مغلوب آن است وقتی بدانند که قانون ضعیف است و قربانی که غالباً فردی است که به علت تمدن و فرهنگ و بالیدگی روانی از مقابله به مثل در توحش اجتناب می‌کند، چراکه به قول سعدی:

توان کرد با ناکسان بدرگی /
ولیکن ز مردم نیاید سگی.
اگر مجرم با حضور سریع پلیس و واکنش مقتدرانه عاری از خشونت او و

برخورد قاطع قضائی، خشن‌بهایی سنگین برای رفتارش بپردازد و بعد به درمان‌های روان‌شناختی ارجاع شود، به‌طور معناداری با کاهش این مسئله مواجه خواهیم بود. اینکه ناظران به‌جای بی‌تفاوتی فوراً با پلیس تماس بگیرند و پلیس در این گونه

متأسفانه شاهد افزایش پرخاشگری در جامعه به‌ویژه در شهرهای بزرگ و حاشیه‌نشینان این شهرها هستیم. تاکنون نیز اهمیت بسزایی به این مسئله داده نشده و جنبه‌های پژوهشگرانه آن مغفول مانده است و دستگاه‌های ذی‌ربط به‌صورت جدی برای مداخله و پیشگیری در این مقوله برنامه‌ریزی نداشته‌اند

موارد بدون تعلل حضور یابد، حتی نیروهایی مستقلاً با این تخصص در حوزه انتظامی تربیت شوند و برای این کار صرفاً گسیل شوند. سطح رفاه و فرهنگی و جایگاه شغلی این نیروها به گونه‌ای باشد که وسوسه به تطمیع و تهدید نگردند این پرونده‌ها به سرعت و به سهولت بررسی شود.

فشاری بر قربانی خشونت برای رضایت از سر استیصال وارد نشود. جنبه انتقامی مطرح نیست، بلکه جنبه اجتماعی دارد و حتی با گذشت قربانی چه قلبی چه از روی ترس یا ضیق وقت و پیچیدگی‌های اداری توان فرسا، مسئول قضایی و انتظامی نباید گذشت کند و خاطی حتی در این صورت هم باید مجازات شود. چنان که در قتل عمد این گونه است. خشونت یک طیف است که قتل هم در آن قرار دارد و نمی‌توان اشکال دیگر را مجزا کرد. یا خشونت‌های کلامی که فضا را ناامن می‌کند. فحاشی

در فقه و قانون قابل مجازات است، اما روند اجرایی شدن قانون وقتی به قدری سخت شود که امکان‌پذیر نشود یا نبودش فرقی ندارد. از یاد نبریم در خشونت فقط جنبه جسمی مطرح نیست، بلکه از ناظر یا حتی شونده آن آسیب‌زایی این خشونت آغاز می‌شود؛ و این آسیب‌زایی در حیطه روانی است. قربانی خشونت فیزیکی هم می‌تواند دچار آسیب جدی روانی شود که به‌طور جدی زندگی اجتماعی او را مختل سازد. پس پدیده خشونت به فرد و جسم محدود نمی‌شود.

نکته مهم دیگر دو آفت اجتماعی در پیامد آن است. نخست آنکه شهروند جامعه به خاطر ضعف قانونی-انتظامی ناگزیر شود که خود چاره‌ای برای حفاظتش بیندیشد و به گونه‌ای واکنشی به بازتولید خشونت نیازمند شود. دوم آنکه از حقوق خود صرف‌نظر کند و بار روانی این مسئله را به دوش کشد و با جسم و روان بهای آن را بپردازد. نسل‌ها هم این الگو را درونی کرده و تکرار می‌کنند که به قول نیکوس کازانتزاکیس یا باید گرگ بود و درید یا گوسفند بود و دریده شد.

در همین راستا خشونت رایجی که نسبت به بانوان از خشونت کلامی تا فیزیکی. روا داشته می‌شود نیز باید مد نظر قرار گیرد. چرا باید در جامعه‌ای که چند دهه است مسئله حجاب و مجازاسازی مورد بحث است همچنان شاهد این مسئله باشیم و دوشیزگان و بانوان در ساعاتی و در مناطقی از تردد واهمه داشته باشند یا حتی در تردهای معمولشان مثل رفتن به محل تحصیلشان غالباً تجربه مواردی از این دست را داشته باشند. در برخی کشورها که دغدغه این مسائل نیست شاهدیم که مشکلاتی

رسانه‌ها و اولیای امور باید از ترویج خشونت پرهیزند چه مستقیم چه غیر مستقیم، نظیر کار بست ادبیات فحاشانه از تریبون‌های رسمی یا غیر رسمی. فضای باز به هنر دادن برای والاییدن پرخاشگری نقشی بسزا ایفا می‌کند

برای بانوان کمتر است. یکی از دلایل عمده‌اش اقتدار قانون در این حوزه در برابر هنجارشکنان است؛ و دیگری مسائل پرورشی در فرهنگ‌سازی است. در زندان، مدرسه، سربازخانه و خیابان شاهد انواعی بسیار خشن از زورگویی هستیم که دست‌اندرکاران توجهی بدان ندارند. در زندان‌ها

که تا حد فاجعه پیش می‌رود و متأسفانه رویکردی خنثی به این مقوله هست. خاطرات آقای علیزاده طباطبایی و رضوی فقیه به‌عنوان نمونه‌هایی تکان‌دهنده از این مسئله تأمل‌برانگیز است. در مدارس نیز شاهد آنیم که باید آموزش و پرورش فکری جدی برای آن بکند. در خیابان نمونه‌اش باز پررسی معروف به‌خاطر برخوردهای خشونت‌آمیز با متهمان بود که برای گرفتن حق دیگران در پمپ‌بنزین هفت تیرکشی کرد و بعد هم مشخص شد پرونده‌های فساد مالی کلانی دارد، یا تیراندازی مداحی معروف در بزرگراه. وقتی

در این سطوح نقض قانون می‌شود و برخورد قاطع صورت نمی‌گیرد چه امیدی می‌توان در جامعه برای اجرای قانون پدید آورد.

ب) رسانه‌ها و اولیای امور باید از ترویج خشونت پرهیزند چه مستقیم چه غیر مستقیم، نظیر کار بست ادبیات فحاشانه از تریبون‌های رسمی یا غیر رسمی. فضای باز به هنر دادن برای والاییدن پرخاشگری نقشی بسزا ایفا می‌کند. رسانه‌های زرد که حتی برخی ادعای تخصصی بودن دارند و با احساس حقارت و تحقیرشدگی در حیطه‌های علمی به‌دروغ و تهمت و توهین دست می‌یازند اگر مهار نشوند، به بازتولید خشونت در دیگر رسانه‌ها می‌تواند بینجامد. به فرجام نرسیدن درست خشونت‌های سازمان‌یافته در سطح ملی چون قتل‌های زنجیره‌ای ۱۸ تیر، فاجعه کهریزک و مواردی از این دست نیز بر این بازتولید بیمارگون اثرگذار است.

پ) ضعف مرجعیت قانون موجب احساس ناامنی و اضطراب می‌شود و اضطراب نیز می‌تواند موجب پرخاشگری شود. در آلمان یک بار راننده‌ای ایرانی برای اعتراض به راننده مسنی که از چراغ زرد عبور نکرده بود از خودروی‌اش پیاده شد و اعتراض کرد. این مسئله به قدری از جهت قانونی ناهنجار شمرده شد که دادستان کل وارد مجرا شد و برخورد کرد. چون حریم شهروند مثل حریم کشور محترم و خط قرمز است.

ت) برنامه‌ریزی‌های فرهنگی برای کوتاه‌مدت و بلندمدت نیاز است و در کنار آن تقویت و ارتقای قانون و جایگاه انتظامی برای برخوردهای کوتاه و بلندمدت در این زمینه.

ث) در کشور باید امکان اعتراض قانونی و مدنی

فراهم آید. مثلاً تجمع‌های مدنی یا مطبوعات و شبکه‌های مستقل رادیویی و تلویزیونی بتوانند اعتراض‌ها را منعکس کنند تا سرکوب نشود و موجب انباشت پرخاش سرکوفته که یا تکانه‌ای و انفجاری بروز می‌کند یا به‌صورت رفتارهای خودتخریب‌گرانه.

ج) برخورد قانون با قانون‌شکنان و شفاف‌سازی در سطوح عالی کشور به‌دور از منازعه‌های سیاسی و استفاده ابزاری از نظام قضایی می‌تواند اعتمادسازی کند و این اعتماد در مدیریت پرخاشگری از مسیر قانونی می‌تواند یاریگر باشد.

چ) از آموزش در سطوح مختلف به‌عنوان پیشگیری استفاده کرد. از آغاز کودکی در برنامه‌های آموزشی، آموزش مهارت‌های زندگانی یا تأکید بر مدیریت خشم و ارزش اخلاقی رواداری و پرورش فرهنگ دیالوگ و احترام به دیگری به‌عنوان آموزشی بسیار جدی گنجانده شود و نیروهایی برای آموزش تربیت شوند و این برنامه آموزشی در مقاطع بالاتر نیز استمرار یابد. حتی برای مشاغل مختلف منطبق بر آن حرفه نوع این آموزش تعریف شود. البته تأکید می‌کنم این آموزش فقط نظری و تشریفاتی نباید باشد. ساختار آموزش و پرورش و دیگر محیط‌ها باید با روح این آموزش‌ها همسو باشند. مثلاً در مدرسه کودک کوچک‌تر باید هراسی از اعمال خشونت هم‌مدرسه‌ای‌های بزرگ‌ترش یا هم‌کلاس‌های پرخاشگرش نداشته باشد و بداند در جامعه مدرسه حقوقی دارد و قانون مدرسه از او در برابر تعدی دفاع می‌کند. بچه‌ها بیاموزند به‌جای نزاع فیزیکی از راه‌های دیگری می‌توانند مسائلشان را حل کنند. شوراهای حل اختلاف و مجلس دانش‌آموزی اگر نهادینه شوند، هم تربیت دموکراسی در آن است هم مدیریت فضاهای دانش‌آموزی که تعدی‌های مختلف رخ ندهد و روان نونهالان این‌کهن‌دیار جراحات دیده نشود. در زندان نیز این مسئله باید به جدیت دنبال شود؛ یعنی، هم زندانیان از آموزش بهره‌مند شوند هم سازوکار مدیریتش به گونه‌ای نباشد که مجرمان حرفه‌ای بیمار، زندانیان جوان‌تر و ناتوان‌تر یا مسن‌تر را مورد تعدی و اعمال خشونت قرار دهند. بلکه شأن و حقوق انسانی زندانی به رسمیت شناخته شود و برای گروه کثیری از مجرمان فرصتی پرورشی باشد که پس از تاوان محکومیت با روانی دردم شکسته به جامعه بازنگردند.

برای این آموزش‌ها می‌توان از فرهنگ غنی ملی و دینی این سرزمین بهره برد. از سرمایه ادبیات ایران‌زمین که آینه فرهنگ این کهن بوم و بر است برای این آموزش‌ها و درون‌سازی آن‌ها استفاده کرد.

برای شروع برخوردی کارشناسانه با این مقوله پیشنهاد می‌شود معاونت روان‌شناسی سازمان بهزیستی و نیروی انتظامی و قوه قضائیه مشترکاً برنامه‌ای علمی را با نظر متخصصان طراحی کرده و اجرایی سازند. در دولت نیز معاونتی روان‌شناختی تعریف شود که اموری از این دست را در سطح کلان و برنامه‌های ملی دنبال کند. ■

کلبه چوبی خودمان را می‌سازیم

توان‌افزایی زنان در گفت‌وگو با فیروزه صابر



ساناز قربانی: مروری بر نتایج پژوهش‌ها، آمارها و گزارش‌های متعدد در حوزه مسائل اجتماعی و حوزه زنان نشان می‌دهد این قشر به دلیل فقدان منابع مستقل درآمدی، عدم دسترسی برابر به فرصت‌ها و منابع توسعه‌ای و آموزش و همچنین محدودیت‌های فرهنگی در معرض انواع فشارهای روانی، اقتصادی و اجتماعی هستند برای غلبه بر این مسائل لازم است چاره‌ای اندیشیده شود و در این میان رویکرد توان‌افزایی زنان می‌تواند یکی از مهم‌ترین راه‌های غلبه بر این مشکلات باشد.

تعریف سازمان ملل متحد از توان‌افزایی شامل پنج بخش عمده می‌شود که عبارت‌اند از: احساس ارزش داشتن، حق مالکیت و تصمیم‌گیری، حق دسترسی به فرصت‌ها و مناسبات، حق کنترل زندگی خود در داخل و بیرون از خانه، قدرت تأثیرگذاری بر جریان تغییرات اجتماعی برای به وجود آوردن نظام عادلانه اقتصادی در محدوده ملی و جهانی.

در ادبیات امروز توسعه بحث‌های زیادی درباره رویکرد توان‌افزایی زنان توسط متخصصین صورت گرفته است همچنین پروژه‌های بسیاری در جهان به خصوص کشورهای در حال توسعه با این رویکرد در حال انجام است. در سال‌های اخیر نیز در فضای مدنی و حتی دولتی ایران مسئله توان‌افزایی زنان به‌طور جدی مورد توجه قرار گرفته است که البته کاستی‌های فراوانی نیز دارد جهت بررسی همه‌جانبه این موضوع سراغ یکی از فعالان این عرصه رفته‌ایم. فیروزه صابر، مدیرعامل بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان و همچنین عضو انجمن زنان مدیر کارآفرین، است.

بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان سال ۱۳۸۴ به کوشش تعدادی از کارآفرینان و مدیران با هدف توسعه فعالیت مولد در بین جامعه زنان و جوانان از طریق ترویج و توسعه کارآفرینی تأسیس شد. بنیادی که مأموریتش ترویج و توسعه کارآفرینی در بین نوجوانان، جوانان، زنان و سازمان‌های مردم‌نهاد در گستره جغرافیایی ایران با اولویت ترجیحی مناطق کمتر توسعه‌یافته است.

تعریف توان‌افزایی زنان در ادبیات جدید توسعه در دنیا چیست و چه شاخص‌هایی دارد و به نظر شما کدام یک از این شاخص‌ها اولویت دارند و باید ابتدا به آن‌ها پرداخت؟

«به‌طور کلی توان‌افزایی فرآیندی است که کمک می‌کند فرد، سازمان یا اجتماع شایسته‌تر و اثرگذارتر شده و ظرفیت خودسامانی و خودمدیریتی را کسب کند. در ادبیات جدید توان‌افزایی زنان معطوف به برابری جنسیتی است.»

در سال ۲۰۰۶، مجمع جهانی اقتصاد برای نخستین بار شاخص جهانی جنسیتی را معرفی کرد که یک شاخص مقایسه‌ای میان دو جنس است.

این شاخص تفاوت‌های میان زن و مرد را در چهار بعد سیاسی، اقتصادی، آموزش و بهداشت بررسی می‌کند:

۱. مشارکت و فرصت‌های اقتصادی: مؤلفه‌هایی مانند مشارکت زنان و مردان در نیروی کار، میزان درآمدهای متوسط هر یک، درصد هر یک در مشاغل رده‌بالا و رده پایین و...:

۲. دستاوردهای آموزشی: بررسی سواد و موقعیت آموزشی زنان در سطوح اولیه، ثانویه و سطح دانشگاهی و...:

۳. بهداشت و بقا: بررسی وضع بهداشت زنان و مردان، طول عمر و بیماری‌ها و...:

۴. توانمندسازی سیاسی: تعداد زنان موجود در جایگاه‌های سیاسی رده‌بالا و زمان واقعی قرار گرفتن آن‌ها در این پست‌ها.

بر اساس گزارش این مجمع در سال ۲۰۱۷، ایران در هرکدام از چهار مورد مذکور میان ۱۴۴ کشور رتبه‌ای دارد. رتبه ایران در کل، در شاخص اقتصاد برابر با ۱۴۰ بوده است. بر اساس همین گزارش، این نسبت در زمینه آموزش ۱۰۰، در سلامت ۱۳۵ و در مشارکت سیاسی زنان ۱۳۶ اعلام شده است.

به‌طور طبیعی برای رسیدن به تعادل اجتماعی، هر چهار شاخص باید از منطق همگون و یکپارچه‌ای تبعیت کنند و بنابراین هر چهار

شاخص اهمیت خاص خود را دارد و هر چهار شاخص اولویت دارند و باید به آن‌ها هم‌زمان پرداخت.

الگوهای توان‌افزایی زنان در دنیا به‌ویژه برای کشورهای در حال توسعه‌ای مثل ایران چگونه است؟ آیا در مسیر اجرای این برنامه‌ها هستیم؟ آیا کلاً می‌توان از الگوهای جهانی برای توان‌افزایی زنان ایران استفاده کرد؟

«با آنکه ایران از حدود دو سال پیش عضو نهاد زنان سازمان ملل شده و این نهاد عمدتاً در دو حوزه برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان متمرکز

است، اما در برنامه‌های کلان توسعه ایران نشانی از تمرکز در این مسیر نیست. درواقع در این باره، در ایران با دو مسئله اساسی مواجه هستیم: نخست

آنکه اعتقاد و عزمی در سطح کلان برنامه‌ها نسبت به حضور مؤثر زنان در سطح یا نزدیک به برابری جنسیتی وجود ندارد، به‌طوری‌که در برنامه ششم توسعه موضوع زنان در حد تنها یک بند و آن هم در ذیل امور اجتماعی و صرفاً تا مرز خانواده ورود پیدا کرده است. «تقویت نهاد خانواده و جایگاه زن در آن و استیفای حقوق شرعی و قانونی بانوان در همه عرصه‌ها و توجه ویژه به نقش سازنده آنان.»

مسئله دوم آن است که در همین اندک واژگان و عبارات هم چنان اختلاف نظر در دیدگاه مسئولان هست که تحقق عملی آن یا انجام نمی‌شود یا در سنگلاخ‌ها به‌سختی عبور می‌کند؛ بنابراین موضوع در حد تعدادی پروژه و برنامه‌هایی مختصر خلاصه می‌شود. اما آنچه اهمیت دارد، نگاه و رویکرد جامعه زنان در ایران است که نیاز به هویت اجتماعی را در خویش پیدا کرده‌اند و این مرحله بسیار مهم است. بر اساس همین نیاز توان‌افزایی‌های زنان در حد فردی و تا حدود کمی به‌صورت سازمانی و اجتماعی و به‌ویژه در ابعاد آموزشی، ورزشی و هنری و خویش‌فرمایی طی این سال‌ها مشاهده می‌شود.

عده‌ای از نظریه‌پردازان در این حوزه معتقدند حمایت از سازمان‌های زنان گام اصلی برای توانمندسازی آنان است و زنان باید خود به توانمندسازی خود بپردازند و تشکیل سازمان‌های زنان گام بزرگی در قدرتمند شدن جمعی و فردی آنان است. نظر شما در این زمینه چیست؟ نقش خود زنان (جامعه هدف توان‌افزایی) در این مسیر چیست؟ آیا زنان باید موضوع توان‌افزایی باشند یا خود در توان‌افزایی نقش ایفا کنند؟

«اصولاً حرکت‌های خودجوش و درون‌زا، هم اصیل‌تر و هم پایدارترند. چون به‌نوعی باور و رسیدن به شایستگی‌های مطلوب در عرصه‌های مختلف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، فرد و اجتماع را خودنگیخته می‌کند و مسیر را با همه چالش‌ها و مقاومت‌های محیطی برای ظرفیت‌سازی خود هموار می‌کند. خاطریم هست که در یکی از نشست‌های کمیسیون مقام زن در سازمان ملل در سال ۲۰۱۶ که مربوط به دوستان افغان بود، یکی از فعالان زنان افغانستان می‌گفت: «امروز عمارت شیشه‌ای که دیگران برای ما ساختند کم‌کم‌ان نخواهد کرد، ما به کلبه چوبی خود نیاز داریم و باید خودمان بسازیم.» با این همه فراهم بودن بستر هم مهم است. محیط

اعتقاد و عزمی در سطح

کلان برنامه‌ها نسبت

به حضور مؤثر زنان در

سطح و یا نزدیک به

برابری جنسیتی وجود

ندارد، به‌طوری‌که در

برنامه ششم توسعه

موضوع زنان در حد تنها

یک بند و آن هم در ذیل

امور اجتماعی و صرفاً تا

مرز خانواده ورود پیدا

کرده است

قانونی مناسب، برنامه‌های کلان هدفمند، مدیران شایسته اجرای سیاست‌ها و منابع مکنفی همگی ازجمله الزامات این مسیر است. در غیر این صورت حرکت می‌تواند مستمر باشد اما بسیار بطئی و کند خواهد بود؛ آن‌هم در دایره افرادی با عزم و انگیزه وافر محدود خواهد بود.

دولت، بخش خصوصی و نهادهای مدنی چه نقشی را می‌توانند برای توان‌افزایی زنان ایفا نمایند؟ آیا در ایران این سه ضلع توانسته‌اند به نقش‌ها و وظایف خود در این مسیر عمل کنند؟

«اساساً در ایران سه ضلع، دولت و بخش خصوصی و جامعه مدنی، تناسب منطقی با هم ندارند. بخش قدرتمند که منابع سرشار را در اختیار دارد دولت است. دولت به‌معنای حاکمیت. چون حاکمیت خود دو بخش است: یکی دولت به‌معنی قوه مجریه و دیگر سازمان‌های شبه‌دولتی که اختیارات و حتی منابعشان در برخی زمینه‌ها از دولت هم بیشتر است. این بخش خود آسیب‌پذیری به بخش خصوصی زده است. جامعه مدنی که به‌مراتب ضعیف‌تر است. به‌طور طبیعی هر چه جامعه بسته‌تر و محدودیت‌های سیاسی و اجتماعی داشته باشد، نقش و کارکرد نهادهای مدنی ضعیف‌تر است. نقش جامعه مدنی پل ارتباطی دولت و مردم است. توسعه به‌معنای واقعی خود هنگامی رخ خواهد داد که این سه ضلع در توازن با هم قرار گیرند. در این حالت دولت صرفاً در نقش بسترساز و تسهیلگر قرار خواهد گرفت و از اجرا منفع خواهد شد. بخش خصوصی و جامعه مدنی، هم در ظرفیت‌سازی و هم در اجرا می‌توانند در توان‌افزایی در سطوح مختلف محلی، استانی و ملی ایفای نقش کنند. در کشورهای توسعه‌یافته این دو بخش تعیین‌کننده‌تر هستند. به‌طور کلی وقتی همه منابع و همه اختیارات در دست دولت باشد، روزه‌های فساد هم باز می‌شود و همین تصویری که امروز با هم می‌بینیم پررنگ‌تر و پررنگ‌تر هم می‌شود.

آیا وزن و نقش این سه‌ضلعی که گفتید یکسان است؟

«برخی از نظریه‌پردازان و فعالان در این حوزه معتقدند نقش نهادهای مدنی در توان‌افزایی زنان در جهان به‌مراتب بسیار مهم‌تر و پررنگ‌تر از نقش سایر نهادهاست دلیلش آن است که زنان به دنبال کسب هویت اجتماعی، موقعیت برتر و دستیابی به حقوق حقه و منابع قدرت هستند.

طبیعی است که برای تأمین این نیازها انگیزه و تحرک هم بیشتر خواهد شد. به هر حال مادام که احساس شهروند درجه دوم داشته باشند و برابری را حس نکنند، حتماً دوندنه خواهند بود. علاوه بر آن در سطح عمومی گرایش زنان به امور اجتماعی بیشتر است. این علت هم به‌نوبه خود در پررنگ بودن نقش آن‌ها مؤثر است.

برای نهادینه شدن برنامه‌های توان‌افزایی

زنان در جامعه چه پیشنهادهایی دارید؟
 «به نظر من ضمن آنکه قدرت سیاسی بسیار تعیین کننده است، اما در دنیای امروز قدرت اجتماعی به ویژه با تحولات پرشتاب رسانه‌های مجازی، مفهومی اثرگذارتر به خود گرفته است. در این بین نهادهای اجتماعی دیگر از جمله سازمان‌های غیردولتی (NGO)، انجمن‌های علمی و صنفی و سازمان‌های محلی در توسعه جوامع محلی و ملی اهمیت خاص دارند. در واقع هم نقش مطالبه‌گر دارند و هم باید راهکاردهنده باشند. در این صورت توان و ظرفیت علمی و اجرایی خود را باید توسعه دهند. به عبارتی خود نیز به توان‌افزایی نیاز دارند.»

در اینجا شبکه‌های اجتماعی کمک کار خواهند بود. شبکه‌ها قادر خواهند بود تا حول هدف مشترک، همگرایی بیشتری ایجاد شود و از تجمع منابع و سرمایه‌های انسانی و مادی بیشتر بهره‌برند و همراه با طرح سازمان‌یافته مطالبات اجتماعی، قدرت اثرگذار اجتماعی پیدا کنند. به‌طور کلی به نظر من زنان به تفکر جمعی و البته سیستمی و حرکت‌های سازمان‌یافته و تشکل‌گرا بیشتر نیاز دارند و لازم است خود را در این مسیر تجهیز کنند. ارتباطات اجتماعی بین‌المللی که البته در شرایط

زنان به تفکر جمعی و البته سیستمی و حرکت‌های سازمان‌یافته و تشکل‌گرا بیشتر نیاز دارند و لازم است خود را در این مسیر تجهیز کنند

فعلی به‌سختی شکل می‌گیرد، حائز اهمیت است، چون هم تجربه‌آموز است و هم از نظر کیفی به استانداردهای پیاده‌شده و آزمایش‌شده دست خواهیم یافت.

تجربه مؤسسه شما به‌عنوان گرداننده یک سازمان مردم‌نهاد در حوزه توان‌افزایی زنان چیست؟ چه فعالیت‌هایی انجام داده‌اید؟ چه خروجی و دستاوردهایی داشته‌اید؟ موانع و مشکلات شما در این حوزه چه بوده است؟

«ما در زمینه ترویج و توسعه کارآفرینی زنان و جوانان فعالیت می‌کنیم که عمدتاً در سه سطح متمرکز هستیم: نخست، جوانان مستعد و علاقه‌مند اعم از زن و مرد به‌ویژه در مناطقی که به منابع کمتری دسترسی دارند. آن‌ها پس از شناسایی در فرآیند آموزش کسب‌وکار و کارآفرینی و مشاوره‌های فنی متناسب با رشته خود و نیز مشاوره‌های مدیریتی قرار می‌گیرند. در این مسیر یا به ایده‌ای برای کسب‌وکار و فعالیت‌های کارآفرینانه می‌رسند یا بر ایده قبلی خود متمرکز می‌شوند. در صورتی که این فرآیند را خوب طی کنند و طرح کسب‌وکار آن‌ها مورد تأیید مدرسان و مشاوران

ما باشد و توان و ظرفیت کافی برای شکل‌گیری و اداره کسب‌وکار خود را داشته باشند، تلاش می‌کنیم در صورت نیاز آن‌ها به تسهیلات برای راه‌اندازی یا از طریق اعتبارات بانکی و یا از طریق وصل به یک کارآفرین در بخش خصوصی اقدام کنیم.

دوم، زنان محلات در سکونتگاه‌های غیررسمی با رویکرد توسعه جامعه محلی است. این مسیر از طریق مشارکت و اجتماعات محلی کمک می‌کند که از طریق مهارت‌آموزی و بانک‌پذیری، توان‌افزایی آن‌ها در قالب گروه‌های خودیار شکل گیرد. کمک به توسعه بازارهای محلی و نیز شکل‌گیری بازارهای فرامحلی از طریق برگزاری نمایشگاه‌های فصلی و سالانه و پیوند صاحبان کسب‌وکار و کارآفرینان بخش خصوصی از جمله مراحل دیگر این بخش است. این گروه‌ها در مسیر پیشرفت به سازمان‌های محلی و فراتر سازمان‌های غیردولتی رسمی تبدیل می‌شوند.

سوم، ترویج فرهنگ کارآفرینی در جامعه دانش‌آموزان مستعد است. در این فرآیند علاوه بر فعالیت‌های ترویجی و آموزشی و مشاوره‌ای، کمک می‌شود تا دانش‌آموزان مستعدی که افق آینده شغلی آن‌ها به کسب‌وکار و کارآفرینی نزدیک‌تر است، مینیاتوری از یک کسب‌وکار را در طول سال تحصیلی انجام دهند.

به گمان ما توان‌افزایی با رویکرد کسب‌وکار و کارآفرینی سبب خواهد شد تولید و درآمد ملی افزایش یابد و در پی آن، بسیاری از آسیب‌های اجتماعی به‌تدریج کاسته خواهد شد. ■

کتاب بخوانید و هدیه دهید



انستتارات
صمدیه

نشر صمدیه به‌مدیرمسئولی لطف‌الله میثمی افتخار دارد که در مدت شانزده سال چندده کتاب سیاسی-راهبردی را به مرحله چاپ و انتشار رسانده است. در همین راستا بر آن است تا برای خوانندگان نشریه سیاسی-راهبردی چشم‌انداز ایران که علاقه‌مند به تهیه این کتاب‌ها هستند، با تخفیف ویژه ۲۰ درصدی، کتاب‌های درخواستی را ارسال کند. متقاضیان می‌توانند مبلغ محاسبه‌شده را به شماره حساب ۷۴۱۴۲۵۸۷۲، حساب پس‌انداز بانک ملت شعبه توحید، به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایند. کتاب‌فروش‌های سراسر کشور نیز می‌توانند برای سفارش کتاب، با مؤسسه توزیع سراسری «کتاب‌گستر» به شماره تلفن‌های ۲۲۰۲۴۱۴۱-۲ و ۲۲۰۱۹۷۹۵ تماس بگیرند.

یک قدم تا خاموشی

نقطه عطف بیداری - بخش بیست و هشتم

احمد هاشمی: بسیاری از افرادی که گرفتار مواد مخدر هستند، بارها سعی کرده‌اند آن را کنار بگذارند و پس از هر ترک دوباره به مصرف روی آورده‌اند سرانجام به این باور رسیده‌اند که دیگر نمی‌توانند ترک کنند. راوی این قسمت عطف بیداری، از لحظه‌های تلخی می‌گوید که کمتر کسی تجربه کرده است، اما حالا زندگی روی خوش را به او نشان داده است. نشریه چشم‌انداز ایران در گفت‌وگو با معتادان بهبود یافته در پی پاسخ به آن پرسش است که آیا راهی وجود دارد فرد معتاد پیش از رسیدن به نقطه استیصال نجات یابد؟

آزارشان داده‌ام یا خسارتی به آن‌ها وارد کرده‌ام نامه عذرخواهی بنویسم و بعدش ... جرتش را ندارم.

دوباره ترک می‌کنم. دوباره شروع می‌کنم. خواهرم از دستم عصبانی است. «این همه ما را رنجاندی که ترک کنی، دوباره برگشتی؟ دیگر خسته شدیم. می‌روم کلاتری و شکایت را می‌کنم.»

از خانه می‌زنم بیرون. همین‌طور پیاده می‌روم تا می‌رسم به امامزاده صالح. بلندبلند گریه می‌کنم. مردم دورم جمع شده‌اند. «خدایا این زندگی را نمی‌خواهم... خسته‌ام.»

یکی دو شب بعد خواب رفیق و هم‌خرج سابقم را می‌بینم. از کودکی با هم دوست بودیم و با هم مصرف می‌کردیم. چند وقت پیش تزیق کرد و مرد. توی خواب گریه می‌کردم و می‌گفتم: «خوش به حالت. تو راحت شدی از این عذاب.» چهره‌اش آرام و روشن بود؛ مانند همه عمر که می‌شناختمش مظلوم بود، اما دیگر قامتش خمیده نبود. دست کشید روی سرم و گفت: «نگران نباش، درست می‌شود.»

راهم به انجمن معتادان گمنام می‌افتم. کسانی را می‌بینم که با لباس‌های مرتب و رفتار معقول نشسته‌اند. هنوز باورم نمی‌شود من هم بتوانم ترک کنم. «حتماً ماده‌ای که آن‌ها مصرف کرده‌اند، مثل مواد من نبوده.»

مرا در جمع خودشان می‌پذیرند. محبت آن‌ها مرا در آن جمع نگه می‌دارد. می‌دانید؛ آدمی با شرایط من محتاج یک لیخنند محبت‌آمیز است.

می‌روم به کمپ. چند روزی گذشته است. دردهای بدنم کمتر شده. دیگر نمی‌خواهم به حال و روز گذشته برگردم. گوشه‌ای می‌نشینم. اشک در چشمانم جمع می‌شود. های‌های گریه می‌کنم. احساس می‌کنم به یک دنیای دیگر پرتاب شده‌ام. یک ماه در کمپ می‌مانم. ترخیص می‌شوم و به خانه می‌آیم. فردا صبح دوباره حال بد می‌شود. پدرم مصرف‌کننده است. جو خانه روزهای گذشته را برایش تداعی می‌کند. دوباره می‌روم به کمپ. پولی ندارم. خواهش می‌کنم که راهم بدهند. سه ماه دیگر می‌مانم.

می‌آیم بیرون. تا چند سال همه خیال می‌کنند دوباره برمی‌گردم. خودم هم باور ندارم. به جلسات انجمن می‌روم. مصمم هستم پاک‌ام را حفظ کنم. عشقی که به دست آورده‌ام با آگاهی همراه می‌شود. روزه‌روز تغییر می‌کنم. حتی لکت زبانم هم برطرف شده است. درس را ادامه می‌دهم. به دانشگاه می‌روم. به خاطر اتفاقات گذشته زندگی از پدرم خیلی دلخورم. سعی می‌کنم با محبت کردن به او این دلخوری‌ها را از یاد ببرم. با پدر و مادرم به سفر می‌رویم. من آدم دیگری شده‌ام. پدرم بارها از من حلاوت می‌طلبد. «بیخوش که تو را آزار دادم، از خانه بیرون کردم... من دعایت می‌کنم و از تو راضی هستم.»

نزدیک شانزده سال از آن روزهای ناامیدی گذشته است. کنار همسرم، هر لحظه این زندگی برایم معنی دوست داشتن دارد. ■

از پله‌ها پایین می‌روم. از درگاهی رد می‌شوم. دیگر لازم نیست سرم را خم کنم که به چارچوب نخورد. من هم‌زاد در چوبی نم‌کشیده زیرزمین هستم، خمیده و رنگ‌پریده. صدای باد می‌پیچد توی زیرزمین. در زوزه می‌کشد. من ناله می‌کنم. همین روزهاست که با یکی از همین بادهای بیفتند و خلاص، اما من چه؟ به انتظار مرگ روزم را شب می‌کنم و او هر لحظه از من می‌گریزد. چند بار آمده و تند از کنارم رد شده. اصلاً مرگ هم طعمه‌های خودش را دارد، لابد شرطش یک حداقل‌هایی از زنده بودن است، با این کبودی‌های چسبیده به استخوان می‌خواهد چه کند؟

هنوز سی سالم نشده است. صبح تا شب روی یک‌لا موقت دراز می‌کشم و با چشم‌های نیمه‌باز گذشته را تماشا می‌کنم؛ کودکی بازیگوش هستم. گاهی ته‌سیگار پدر بزرگم را برمی‌دارم و پک می‌زنم... پدرم داد می‌زند... بزرگ‌تر که می‌شوم، توی زمان جنگ، سهمیه سیگار پدرم را می‌گیرم و یکی دو بسته‌اش را خودم مصرف می‌کنم... مادرم گریه می‌کند... توی یک میهمانی به دعوت پدرم مشروب می‌نوشم. پس از آن در جمع دوستان این کار را ادامه می‌دهم... می‌زنم بیرون. از مشاخره همیشگی پدر و مادرم خسته‌ام... سیگاری، تریاک... تحمل خودم را ندارم، می‌خواهم از خودم فرار کنم، ترک تحصیل می‌کنم... صبح که بیدار می‌شوم باید مصرف کنم تا بتوانم بروم پادگان، سربازم. هنوز نوزده سالم نشده... از همه مردم بیزارم. هر جا کار می‌کنم حقم را می‌خورند... ازدواج می‌کنم. مواد را به همسرم ترجیح می‌دهم. همسرم می‌رود... ماده‌های مخدر مختلف را مصرف می‌کنم. قرص می‌خورم که ترک کنم. اعتیاد به قرص هم به مواد قبلی اضافه می‌شود... منگم. نمی‌دانم کجا هستم. راه خانه‌ام را گم می‌کنم. همسایه‌ها پیدایم می‌کنند و به خانه می‌آوردند... دیگر از خانه بیرون نمی‌روم. توی زیرزمین خانه کارتن خواب شده‌ام. طبقه بالا هم نمی‌توانم بروم. فرش را می‌سوزانم و جلوی میهمان‌ها آبروریزی می‌کنم... همه وسایلم را فروخته‌ام. فقط یک تکه موقت مانده.

پدرم می‌گوید: «تو فاتحه‌ات خوانده است. تو و ترک؟! حالت جوروی نیست که یک روز آدم عادی بشوی.» همه همین عقیده را دارند، همه هم که نه. یک نفر هنوز هست. گاهی چشم‌هایم را باز می‌کنم و می‌بینم مادرم کنار بستر من نشسته و قرآن می‌خواند. همین مرا زنده نگه داشته است. همیشه تاریکی و سکوت نیست، گاهی چشم‌هایم از باریکه نور پنجره زیرزمین خیس می‌شود.

کارشناس ترک مواد شده‌ام! بارها و بارها ترک کرده‌ام. هرکسی می‌خواهد ترک کند می‌آید پیش من و درباره روش‌های مختلف ترک می‌پرسد. همه راه‌ها را رفته‌ام و باورم شده که هیچ راهی برای ترک من وجود ندارد. خیال می‌کنم یک مشکل روحی دارم که باعث می‌شود نتوانم ترک کنم. تصمیم می‌گیرم به کسانی که

حکم انظار تاریخی



عوامل مختلفی دست به دست هم داد تا حکم کودتای زمستان سال ۱۲۹۹ بر پیشانی شهر نشست؛ عواملی چون ناکارآمدی احمدشاه، به هم ریختگی اوضاع داخلی، فضای بین‌المللی و ظهور نفت در جنوب و شوروی در شمال. زمینه‌های کودتای سوم اسفند چه بود؟ عوامل کودتا چه کسانی بودند و حکومت رضاشاه، چه دستاوردها و ناکامی‌هایی داشت؟ این پرسش‌ها را با حسین آبادیان، داریوش رحمانیان، مهدی غنی و سعید مدنی در میان گذاشتیم.



رضاخان، ماکیاولیستی تمام‌عیار؛



گفت‌وگو با داریوش رحمانیان

یک نفر به‌جای همه؛
نگاهی به خدمات و لطمات
دوران رضاشاه؛



مهدی غنی

زیر بیرق نظامیان؛



گفت‌وگو با سعید مدنی

قانون در محاق

پرونده‌ای در بررسی کودتای سوم اسفند

ضیاءالدین طباطبایی عنوان کرد که از نظر شاه قاجار «شخص دقیق و خدمتگاری» بود که بنا بود «موجبات سعادت مملکت» را فراهم کند و به بحران‌های متوالی خاتمه دهد. شاه بیست‌ودو ساله به سید ضیاء اختیار تام داد، هرچند اختیار تام کابینه سیاه سید ضیاء تنها صد روز پایید و رضاخان که حالا سردار سپه بود، نسخه سید ضیاء را هم پیچید. از آن پس هرچه رئیس‌الوزرا عوض شدند، سردار سپه از جای خود تکان نخورد تا روزی که خودش رئیس‌الوزرا و سپس شاه ایران شد.

پهلوی اول، هم دستاورد داشت و هم ناکامی. دستاوردهایش حاصل تعامل با معدود روشنفکرانی بود که همراهش بودند و ناکامی‌هایش نیز حاصل خودرأیی‌هایی بود که در نهایت به حذف همان روشنفکران نیز انجامید.

از میان چهره‌های خوش‌فکر و صاحب‌نام آن روزگار، آن‌هایی که با رضاشاه مخالفت کردند از همان ابتدای کار به تیغ حذف و حصر سپرده شدند و آن‌ها هم که با رضاشاه همراه بودند یا زیر دستان پزشک احمدی جان‌کنند یا منزوی شدند.

اما چه عواملی زمینه‌ساز کودتای سوم اسفند شد؟ آیا آرمان‌های مشروطه نقشی در دستاوردهای کودتاجیان داشت؟ تراز عملکردی پهلوی اول مثبت بود یا منفی؟ تأثیر این کودتا بر جامعه آن روز ایران چه بود؟ و بسیاری پرسش‌های دیگر، مواردی هستند که در این پرونده به آن‌ها پرداخته شده است.

با حسین آبادیان و داریوش رحمانیان، دو استاد تاریخ دانشگاه درباره ریشه‌ها و پیامدهای کودتای سوم اسفند به گفت‌وگو نشستیم. سعید مدنی، پژوهشگر اجتماعی، جنبه‌های اجتماعی آن رویداد را کاوید و مهدی غنی، پژوهشگر و روزنامه‌نگار، از تبعات کودتا نوشت.

«حکم می‌کنم مواد مطروحه ذیل را مردم تهران نصب‌العین قرار داده و فرداً فرد تشریک مساعی نمایند و در صورت تخلف شدیداً عقوبت خواهند شد. تمامی اهالی شهر تهران باید ساکت و مطیع امر نظامی باشند...» اولین سطرهای بیانیۀ نه‌ماده‌ای رضاخان، صدای چکمه دیکتاتور را در گوش طنین می‌انداخت، اگر ناامنی آن روز ایران و جان به لب رسیده مردم را گوشی برای شنیدن بود.

نخستین ساعات بامداد روز دوشنبه، سوم اسفند ۱۲۹۹، بیش از ۲ هزار قزاق از قزوین راه افتادند و تهران بدون مقاومت تسخیر شد. حکم‌های نه‌ماده‌ای رضاخان بر پیشانی شهر نشست و کودتاجیان کنترل شهر را در دست گرفتند.

پیش‌درآمد سمفونی کودتا در آخرین روزهای حکومت قاجار، تلخ‌کامی‌هایی بود که آن دوران ایران را دربر گرفته بود. تلخ‌کامی‌هایی چون حضور کشورهای دیگر در ایران، بی‌تدبیری شاهان قاجار و به‌هم ریختگی اوضاع کلی مملکت.

صبح روز دوشنبه، دستگیری‌ها آغاز شد. هرکس بر او گمان مخالفت می‌رفت، دستگیر شد. با «حکم» رضاخان، بازار و تمام ادارات دولتی تعطیل شد، خطوط تلگراف قطع شد، پستخانه و تلفن‌خانه تعطیل شد و تجمع بیش از سه نفر ممنوع شد، روزنامه‌ها همه بسته شد و انتشار آن‌ها منوط به «حکم» و اجازه‌ای که بعداً داده خواهد شد» بود. زمان کودتا تا شب پایید و سید ضیاء مستقر شد.

احمدشاه با فشار انگلیس و کودتاجیان، ناچار از پذیرش کودتا شد و سه روز پس از کودتا، «غفلت‌کاری و لاقیدی زمامداران دوره گذشته که بی‌تکیلی عمومی و تزلزل امنیت و آسایش را در مملکت فراهم نموده» را دلیل حکم رئیس‌الوزرای سید

به نام انقلاب به کام سرمایه

چپ‌نمایی یکی از زمینه‌های کودتای سوم اسفند

گفت‌وگو با حسین آبادیان



هما احمدی: رنگ زمینه سال‌های منتهی به کودتای سوم اسفند، در حافظه عمومی مردم ایران سیاه است. عناصری چون نفت، قحطی، جنگ، فقر و ناامنی با وقایع‌نگاری آن سال‌ها پیوسته است. آبادیان معتقد است جریان‌هایی تندرو و خسته از روند آرام تغییرات که البته چشم‌اندازی دور و محوی از اصلاح نیز داشتند، در پیوستگی با عناصر خارجی، فضا را به سمتی بردند که مردم جز قدرتی قاهره، چیزی نمی‌خواستند و در نتیجه سر بی‌سامان ایران بر بالین استبداد رضاشاهی آرام گرفت. چه زمینه‌های داخلی و خارجی برای قدرت‌یابی رضاشاه وجود داشت؟ چه کسانی معمار آن دوران بودند؟ حسین آبادیان، دکتر تاریخ و پایه‌گذار و استاد تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین، در این گفت‌وگو از کودتای سوم اسفند و تبعات آن گفته است.

اگر موافقید، از زمینه‌های کودتای سوم اسفند شروع کنیم. انقلابی تحت عنوان مشروطه در ایران به وقوع پیوسته که زمینه‌های تاریخی و اجتماعی دارد، انقلابی که در زمان خودش اتفاق مهمی است و تحولاتی نیز ایجاد می‌کند. این انقلاب اما در سیر تاریخی به کودتایی منجر می‌شود که مورد پذیرش عده‌ای از روشنفکران زمان هم قرار می‌گیرد. نظرات مختلفی درباره زمینه‌های این کودتا وجود دارند، نظر شما چیست؟

« در این باره دو نکته باید بگویم: نکته اول اینکه کودتای سوم اسفند از دو زمینه دور و نزدیک برخوردار بود: زمینه‌های دور عوامل مختلفی دارد. دو جریان اصلی در جنبش مشروطه وجود داشت، جناح میانه‌رو متشکل از عده‌ای روشنفکر و روحانی، معتقد بود باید گام‌به‌گام، تدریجی و مرحله‌ای اهداف و شعارهای انقلاب مشروطیت را در ایران اجرا کنیم، چون بسترهای فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی ایران با کشورهای غربی فرق می‌کند. این‌ها معتقد بودند باید بر اساس یک نظام قانونمند، اهداف مشروطیت (عدالت و پارلمان و عدالت‌خانه و حقوق مردم) را به اجرا گذاریم. دیگری جریانی افراطی که به دنبال ایجاد بحران، آشوب و ناامنی درون کشور بودند و بسیاری از این افراد حتی سواد خواندن و نوشتن هم نداشتند و سیاستمداران حرفه‌ای و مجرب آن‌ها را هدایت می‌کردند که در ادامه بحث به آن خواهیم پرداخت.

سید حسن تقی‌زاده، یکی از نمایندگان این جریان است که زندگی او چند مرحله داشت. تقی‌زاده وقتی در مجلس از مشروطه صحبت می‌کند، می‌گوید منظور ما از مشروطه آن چیزی نیست که در اروپا تجربه شده، مراد ما از مشروطه دست قدرتمندی است که به‌زور ایران را متجدد کند. ما دنبال ناپلئون بناپارت هستیم! این نگاه او مربوط به مجلس اول است. در دوره‌های اول و دوم مجلس این نگاه وجود داشت. این افراد لزوماً با یک قدرت خارجی در ارتباط نبوده‌اند بلکه اعتقادشان این بوده است، اما واقعیت امر این است که انگلستان از این جریان سیاسی برای رسیدن به اهداف بلندمدت خود به‌نحو احسن استفاده کرد. جناح افراطی داخلی در پی این بود که حکومت قاجار را واژگون کند و از بین ببرد، اما این موضوع در راستای سیاست انگلیس هم بود. طبق عهدنامه ترکمانچای روس‌ها نوعی کابینتولاسیون بر دربار ایران اعمال می‌کردند. به‌عبارت دیگر بر اساس یکی از بندهای عهدنامه ترکمانچای روس‌ها ادامه سلطنت در نسل عباس میرزای قاجار، که اولادش در ایران حکومت می‌کردند را به‌رسمیت می‌شناختند؛ بنابراین حکومت قاجار به‌صورت قانونی متکی بود به دخالت روس‌ها و اگر واژگون می‌شد دخالت روس‌ها در ایران هم منتفی می‌شد. انگلستان از این موضوع به‌نحو احسن برای رسیدن به اهداف بلندمدت خود استفاده کرد.

ایران در زمان ناصرالدین شاه اهمیت چندانی برای انگلستان نداشت. لرد کرزن، در مقام نایب‌السلطنه هند، در کتاب ایران و مسئله ایران می‌گوید: «وقتی از ایران نام می‌برند من یاد مشت‌بیابان بی‌آب‌وعلف می‌افتم با مردمی عقب‌مانده که به درد هیچ چیز نمی‌خورد جز

اینکه دروازه هندوستان است»؛ یعنی، ایران از منظر منافع بریتانیا همیشه به این بود که دیواری است برای ممانعت از حضور روسیه در هندوستان. ملاحظه استراتژیک انگلستان در واقع هند بود. سرمایه‌سالاران انگلستان هم سرمایه‌گذاری اصلی‌شان در هندوستان بوده است و همه تلاش‌شان بابت حفظ هند بود، حتی جدایی افغانستان از ایران در زمان ناصرالدین شاه هم برای همین موضوع بود. چون روس‌ها از طریق ماوراءالنهر داشتند به سمت هندوستان پیشروی می‌کردند، انگلیسی‌ها دنبال این بودند که دیوار حائل بین روسیه و هند ایجاد کنند.

برخی چنان تبلیغ می‌کنند که گویی انقلاب مشروطه را انگلیسی‌ها راه انداخته‌اند، مطلقاً چنین نیست. هیچ قدرت خارجی نمی‌تواند انقلاب به‌وجود بیاورد. هیچ قدرت خارجی نمی‌تواند جنبش‌های عظیم و وسیع اجتماعی به راه بیندازد. انگلستان، که به قول مارکس در قرن نوزدهم جبار بازار جهانی بود، نمی‌توانست انقلاب مشروطه را به‌وجود بیاورد، اما در چارچوب منافع بلندمدتش با تأمل روی جناح‌های داخلی ایران مطالعه می‌کرد تا ببیند کدام جناح در راستای اهداف و سیاست‌های بلندمدت این قدرت عمل می‌کند؛ بنابراین خواسته یا ناخواسته، جناح‌های افراطی و بحران‌ساز داخلی که از قضا اصلاً هم انقلابی نبودند و بیشترشان هم محافظه‌کار بودند، با اعمال خود منافع بریتانیا را تأمین می‌کردند. برخی از همین افراد در دوره رضاشاه پست‌های کلیدی را در دست گرفتند. مثل محمدعلی فروغی و مخبرالسلطنه هدایت

که نخست‌وزیر شدند، محتشم‌السلطنه اسفندیاری که رئیس مجلس شد، صادق مستشارالدوله و حسینقلی خان نواب که می‌گویند لیدر اصلی حزب دموکرات بوده است. ایشان مأمور کمپانی رژی در شیراز بود. برادرش، عباسقلی خان نواب، یکی از کارکنان ارشد سفارت بریتانیا در تهران بود. یکی دیگر از برادرانش در جنگ تنگستانی‌ها حضور داشته است و در همان جا هم کشته می‌شود. وی به حمایت از منافع بریتانیا مشهور بوده است. می‌بینیم بریتانیا یکسری پایگاه هم در ایران داشت، مثلاً در شیراز خانواده‌های قوام و نواب شیرازی، در گیلان خانواده کریم‌خان رشتی و در شرق ایران خانواده غلسم، همه این‌ها در ماجرای به قدرت رسیدن رضاخان و تبدیل شدنش به رضاشاه نقش داشته‌اند. تمام آن‌ها هم جزو جناح افراطی زمان مشروطه بودند، اما اعضای جناح میانه‌رو مانند ملک‌الشعراى بهار، مدرس و مصدق همه در زمان رضاشاه خانه‌نشین می‌شوند یا به‌نحوی از انجا از میدان به در می‌شوند. آن گروه میانه‌رو که می‌توانست مرحله‌به‌مرحله مملکت را به سمت تجدد و ترقی سوق بدهد، عملاً از صحنه حذف شد. عده‌ای هم که در زمان رضاشاه نیچمه

فعالیتی داشتند کارهای فرهنگی می‌کردند، مانند حسن پیرنیا که تاریخ ایران را نوشت، ملک‌الشعراى بهار و علی‌اکبر دهخدا که لغت‌نامه را نوشت. آن‌هایی هم که احیاناً فعالیت سیاسی می‌کرده‌اند به قطع یقین تحت سیطره جناح افراطی بوده‌اند.

به نظر من از زمانی که انقلاب مشروطیت شکل می‌گیرد تا کودتای سوم اسفند، یک جناح دنبال این بوده که حکومتی مقتدر و متکی بر ارتش تشکیل بدهد. درست است که ما آن زمان ارتش متحدالشکل نداشته‌ایم، اما این‌ها اعتقادشان این بود که باید چنین ارتشی درست بشود و با اتکا به نیروی نظامی، قدرت را به دست بگیرند.

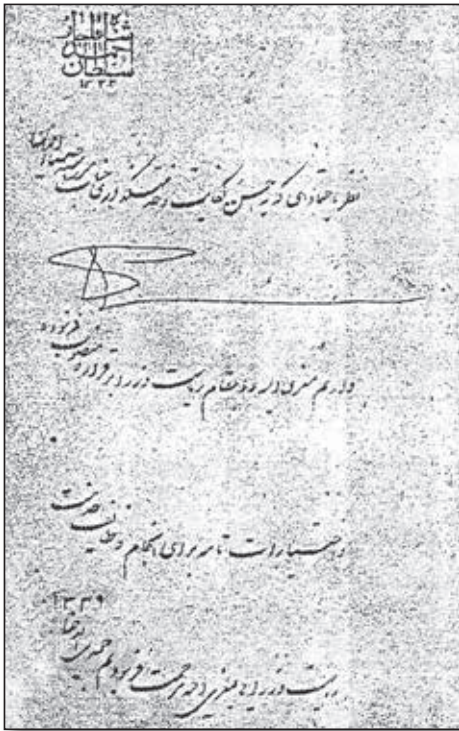
اما نکته دوم اینکه از سال ۱۲۸۵ که فرمان مشروطه صادر می‌شود تا ۱۲۹۹ که کودتای سوم اسفند اتفاق می‌افتد، طی این چهارده سال ایران حتی یک روز خوش نمی‌بیند. انواع و اقسام قتل و آدمکشی و ظهور و سقوط پی‌درپی کابینه‌ها،

فحطی و اشغال کشور توسط عثمانی و انگلیس و روسیه را شاهدیم. جناح تندرو و افراطی هر وقت قدرت دست خودشان بود مرتب شعار می‌دادند، اگر دولت دست رقیبشان می‌افتاد، چنان آشوبی ایجاد می‌کردند که حریف را سرنگون کنند و برای این منظور هم دست به هر کاری می‌زدند. مثلاً کمیته مجازات ایجاد کردند؛ خیلی‌ها فکر می‌کنند این کمیته‌ای انقلابی بوده که با ثروت‌اندوزان، به‌تعبیر امروز، مبارزه و تسویه‌حساب می‌کرده‌اند، اما واقعیت این نیست. کمیته مجازات یک هسته مرکزی داشته که از افرادی چون محتشم‌السلطنه

اسفندیاری، صادق مستشارالدوله و مورخ‌الدوله سپهر تشکیل می‌شد و بازوهای اجرایی را هم کسانی تشکیل می‌دادند بدون آنکه بدانند برای چه آدم می‌کشته‌اند: مثل کریم دواتگر که یک کارگر حلبی‌سازی بود و حسین خان لسله، پیشکار افخم‌الدوله در گیلان. نکته مهم این است که برخی بقایای همین افراد کمیته مجازات هم عمدتاً در دوره سلطنت رضاشاه پست‌هایی کم‌ارزش می‌گیرند.

گفتیم در این چهارده سال دائماً آشوب و بحران بود. در اواخر جنگ اول جهانی کاملاً در اشغال بیگانگان بود. دزدی و راهزنی و گرایش‌های گریز از مرکز زیاد شده بود و فحطی شد. البته درباره فحطی قدری اغراق می‌کنند، اما واقعیت امر این بود که در تهران، قزوین، کاشان، اصفهان، شیراز و کرمان هزاران نفر به دلیل گرسنگی مردند. در تهران آن زمان انواع و اقسام نشریات رنگارنگ منتشر می‌شد، اما مردم در خیابان‌ها از گرسنگی می‌مرده‌اند. در این شرایط تنها چیزی که به داد ایران رسید، انقلاب اکتبر در روسیه بود. وقتی انقلاب اکتبر پیروز می‌شود، لنین بیانیه می‌دهد و تمام قراردادهای استعماری را که روسیه با ایران داشته است

برخی چنان تبلیغ می‌کنند که گویی انقلاب مشروطه را انگلیسی‌ها راه انداخته‌اند، مطلقاً چنین نیست. هیچ قدرت خارجی نمی‌تواند انقلاب به‌وجود بیاورد. هیچ قدرت خارجی نمی‌تواند جنبش‌های عظیم و وسیع اجتماعی به راه بیندازد



نظم را برقرار کند. در پایان هم قرارداد ۱۹۱۹ به نتیجه نمی‌رسد.

انتخابات دوره چهارم مجلس مشروطه در زمان وثوق الدوله برگزار شد، اما همان افراطی‌ها اجازه ندادند مجلس تشکیل بشود و در بعضی جاها حتی انتخابات برگزار نشد چون قرارداد ۱۹۱۹ اجرایی نمی‌شد مگر اینکه به تصویب مجلس می‌رسید؛ بنابراین اجازه نمی‌دادند انتخابات برگزار و مجلس تشکیل شود، چون اگر مجلس راه می‌افتاد، اکثریت نمایندگان طرفدار وثوق الدوله بودند و این قرارداد را تصویب می‌کردند. قبل از قرارداد هم یک عده‌ای معتقد بودند که بهتر است با قدرت‌های بزرگ به توافقی رسید تا در جنگ اول جهانی قدرت‌های بزرگ تمامیت ارضی کشور را زیر پا نگذارند و به ایران لشکرکشی نکنند، اما همین جناح افراطی در زمان مرحوم میرزا حسن خان مستوفی الممالک کارهایی می‌کردند تا قشون خارجی به ایران حمله کند، یعنی تا این حد سیاست ضد ملی داشتند.

با چنین فضا سازی‌هایی و در شرایطی که روسیه تزاری دیگر وجود نداشت، وضعیت اقتصادی از هم پاشیده بود، نیروهای داخلی دائماً با هم درگیر بودند، نیروهای گریز از مرکز زیاد شده بودند، حتی توده‌های مردم هم به این نتیجه رسیده بودند که یک نفر بیاید و مملکت را از این وضعیت نجات دهد؛ بنابراین، زمینه در داخل کشور وجود داشت، اما آیا این زمینه‌ها لزوماً باید به کودتای سید ضیاء - رضاخان منتهی می‌شد، یا راه‌های دیگری هم وجود داشت؟

هرچند تغییر سلطنت متکی به قشون نظامی بود، اما زمان تغییر سلطنت، مردم در شهرهای مختلف به خیابان می‌آمدند و به نفع تغییر سلطنت شعار می‌دادند. دولت‌آبادی در جلد چهارم حیات یحیی می‌گوید یک‌مشت آدم رذل در خیابان راه افتادند. رذل کسی است که از به هم خوردن نظم جامعه سود می‌برد. رذل کسی است که چیزی برای از دست دادن ندارد و از برهم خوردن نظم اجتماعی سود می‌کند و بیکار هم هست. این طبقه سیاهی لشکر جریان‌های سیاسی می‌شود. در واقع رضاخان سوار بر موج جنبش اجتماعی شد. او تنها نبود، بلکه سیاهی لشکر داشت.

واقعیت امر این است که در آن زمان رجال خوش‌نامی وجود داشتند که می‌توانستند دولت تشکیل دهند. در چارچوب قانون اساسی مشروطه و از طریق اصلاحات تدریجی می‌شد کشور را به سمت امنیت و آرامش هدایت کرد، اما انگلستان از این فرصت تاریخی به‌راحتی چشم‌پوشی نمی‌کرد.

در انگلستان دو سیاست وجود داشت: یکی سیاست رسمی بود که از دوره ملکه ویکتوریا با وزارت امور مستعمرات (که بعدها به وزارت امور هندوستان تبدیل شد)، وزارت جنگ و وزارت درباری اختلاف نظر داشتند. اولویت اول و مبرم این وزارتخانه‌ها هندوستان بود اما سیاست رسمی هم وجود داشت که این‌گونه نبود. سرمایه‌سالاران بریتانیا می‌گفتند شما منافع ملی و بلندمدت بریتانیا را فدای منافع شخصی و کوتاه‌مدت خودتان می‌کنید. از مشروطه به بعد این اختلاف نظر در انگلستان شدت پیدا کرد. یک طرف لرد کرزن و تیمش بودند که سیاست‌های خاص خودشان را پیش می‌بردند و در طرف دیگر هم همین چهار وزارتخانه مذکور

لغو می‌کند. سفارت روسیه محلی امن برای بسیاری از روشنفکران ایرانی بود که در آنجا شعر و خطابه می‌خوانند، موزیک می‌نواختند، ترانه می‌خوانند و از انقلاب اکتبر که ایران را از زیر یوغ روسیه تزاری بیرون کشید تمجید می‌کردند. این‌ها انگلستان را نسبت به ایران حساس‌تر کرد.

همچنین پیروزی انقلاب اکتبر ایران را مانند یک سیب رسیده در دست‌انگلیس قرار داد. آن‌ها نیروی‌هایی را که در بین‌النهرین داشتند به همدان آوردند و قصد داشتند که به سمت قفقاز پیش روند، چون نیروهای ضد انقلاب روسیه در آنجا فعال بودند و آشوب به پا می‌کردند تا نیروهای انقلاب اکتبر نتوانند وارد آنجا شوند. این نگرانی هم وجود داشت که با توجه به محبوبیتی که انقلابیون شوروی پیدا کرده بودند، ممکن بود گرایش‌های سوسیالیستی در ایران هم به نفع انقلاب اکتبر رشد کند؛ لذا انگلیسی‌ها دنبال این بودند که ابتدا قفقاز و سپس ماوراءالنهر را از شوروی جدا کنند. به همین دلیل می‌بینیم که در سال ۱۹۱۸ سه جمهوری آذربایجان، ارمنستان و گرجستان شکل می‌گیرد. در ماوراءالنهر هم همین‌طور. نیروی‌های انگلیسی در ماوراءالنهر وارد خاک شوروی می‌شوند، اما از این سو نمی‌توانند وارد شوند، چون با مانع میرزا کوچک خان جنگلی مواجه بودند. میرزا کوچک خان اجازه نداد انگلیسی‌ها از منجیل جلوتر بروند؛ بنابراین، ابتدا نیروهای میرزا کوچک خان جنگلی را با حمایت حکومت مرکزی ایران سرکوب کردند و بعد توانستند وارد آذربایجان شوند و آنجا بودند تا سال ۱۹۱۹ که نیروهای ارتش سرخ نیروهای ضد انقلاب روسیه را سرکوب کردند و انگلیسی‌ها هم مجبور به عقب‌نشینی شدند.

به هر حال با انقلاب اکتبر اندیشه اضمحلال قاجاریه در دستور کار انگلستان قرار می‌گیرد. البته در انگلستان هم دو سیاست وجود داشت؛ لرد کرزن، وزیر امور خارجه انگلستان، معتقد بود منافع بلندمدت انگلستان در ایجاد ثبات و نظم در ایران است. همین حکومتی که وجود دارد باید در درون اصلاحاتی انجام داد و نظم و ثبات را ایجاد کرد که منتهی می‌شود به قرارداد ۱۹۱۹ که بحث مفصل دیگری است، اما قرارداد ۱۹۱۹ با مخالفت همین جناح افراطی دوره مشروطه مواجه می‌شود.

دکتر مصدق هم با قرارداد ۱۹۱۹ مخالف بودند؟

بله، اما مخالفت ایشان از منظر دیگری است. نوع مخالفت دکتر مصدق با قرارداد ۱۹۱۹ با مخالفت این افراطیون فرق می‌کرد. در درون انگلستان هم دو گروه وجود داشتند: یک عده مخالف این قرارداد بودند، چون طبق این قرارداد انگلستان با پول خودش می‌بایستی برای ایران ارتش درست می‌کرد، ایجاد نظم و امنیت می‌کرد، نظام مالیه ایران را اصلاح می‌کرد و ... پول همه این‌ها را هم باید انگلستان می‌داد. مخالفان می‌گفتند چون انگلستان تازه از جنگ بیرون آمده است نباید زیر بار این قرارداد و هزینه‌های آن برود. این‌ها معتقد بودند که از ناامنی‌های داخلی ایران باید استفاده کرد و سلطنت قاجارها را برانداخت تا حکومتی جدیدی بر سر کار بیاید که این حکومت جدیدی معتدل‌تر با سرمایه و پول خود ملت ایران امنیت و

بودند. این‌ها مخالف قرارداد ۱۹۱۹ بودند و جالب است که برخی فکر می‌کنند مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ ابتدا در ایران شروع شده است، در حالی که این مخالفت‌ها به‌طور جدی ابتدا در انگلستان و توسط همین گروه سرمایه‌سالار آغاز شد. مطبوعات شروع کردند به انتقاد که شما از مالیات مردم انگلستان می‌خواهید کشوری دیگر را آباد کنید. ظاهراً انگلیسی‌ها بعد از انقلاب اکتبر اولین بار در همدان با رضاخان ملاقات می‌کنند؛ یعنی چهار سال قبل از کودتا. آن‌ها دنبال فردی مقتدر می‌گشتند تا بتوانند توسط او حکومتی مقتدر در راستای منافع انگلستان، تشکیل دهند. بعد از تحقیقاتشان رضاخان به هر دلیلی مورد توجهشان قرار می‌گیرد. نکته جالب این است که سید ضیاء‌الدین طباطبایی، یار رضاخان در کودتا، پیش‌تر مقالات جالبی به‌عنوان سرمقاله در روزنامه رعد در دفاع از قرارداد ۱۹۱۹ دارد.

آیا این دفاعیات سید ضیاء از قرارداد ۱۹۱۹ از موضع ملی است؟

«بله. به نظر من از موضع ملی و با قلمی شیواست. روزنامه‌های جناح افراطی مثل ستاره ایران که روزنامه حسین خان صباست از مخالفان قرارداد و سپس از مدافعان سرسخت و پرشور کودتای سوم اسفند بودند. افراطیون مقالات بسیار مفصلی علیه قرارداد می‌نویسند، اما سید ضیاء‌الدین طباطبایی موافق قرارداد بود و از آن دفاع می‌کرد. ملک‌الشعراى بهار هم موافق قرارداد بود.»

ملک‌الشعرا در کتاب تاریخ احزاب سیاسی مخالفت خود را نشان داده است.

«در نشریاتی که از آن زمان موجود است آنچه می‌خوانیم دفاعیات ایشان از آن قرارداد است. ملک‌الشعراى بهار از مدافعان وثوق‌الدوله است. حتی مرحوم مدرس هم در آن زمان مدافع وثوق‌الدوله است. در مجلس چهارم زمانی که می‌خواستند ایشان را وزیر مالیه کنند، مصدق به وثوق‌الدوله اعتراض می‌کند، مثلاً می‌گوید ایشان رشوه گرفته است و قرارداد ۱۹۱۹ را

مطرح می‌کند و ... مدرس با مصدق مخالفت می‌کند. آن زمان می‌گفتند که وثوق‌الدوله به‌عنوان رئیس‌الوزرای کشور از انگلستان رشوه گرفته است. واقعیت امر این است که این پول را وثوق‌الدوله برخلاف آن چیزی که می‌گویند به‌عنوان رشوه نگرفته است. حتی برای اجرای قرارداد هم نگرفته است. آن پول را گرفته تا به مخالفان قرارداد بدهد که حرف نزنند و علیه آن اعتراض نکنند. یکی از همین مخالفان، سید محمد کمره‌ای، در خاطراتش گفته رفته پیش وثوق‌الدوله پول بگیرد. این کار البته غیراخلاقی بوده، اما برای پرداخت به مخالفان قرارداد بوده است. سنت رشوه دادن را انگلیسی‌ها زمان ناصرالدین‌شاه در ایران رواج می‌دهند و برای امضای قراردادها بوده، اما داستان وثوق‌الدوله فرق می‌کند و او رشوه‌ای دریافت نکرده است.

درباره موضع مدرس توضیح بدهید؟

مدرس در آن مجلس می‌گوید من صحبت‌های دکتر مصدق را گوش کردم، اما نمی‌دانم که وثوق‌الدوله رشوه گرفته است یا نه؟! خودشان باید جوابگو باشند؛ درباره قرارداد ۱۹۱۹ هم می‌گویند که همه می‌دانید اولین کسی که از وثوق‌الدوله دفاع کرد من بودم، اولین کسی هم که با او مخالفت کرد باز هم من بودم، اما مخالفت با وثوق‌الدوله به خاطر قرارداد مذکور بوده است؛ یعنی، مدرس تنها به علت همین قرارداد است که با وثوق‌الدوله مخالفت می‌کند و در مجلس چهارم گفت که او خیلی کارهای مثبت هم انجام داده است. امنیت ایجاد کرده بود، راهزن‌ها را سر جای خودشان نشانده، آدمکش‌ها را زندانی و تبعید کرد و نکته جالب اینکه مدرس خطاب به مصدق می‌گوید اگر قرار باشد وثوق‌الدوله نباشد و آن یکی و این دیگری و فلانی و بهمانی هم نباشند، پس چه کسی باید این مملکت را اداره کند؟ می‌گویند رجال ماهمین‌ها هستند. ایشان اگر خطایی کرده‌اند باید جبران کنند، اگر پولی گرفته‌اند باید برگردانند، اما واقعیت امر این است که این‌ها سیاستمداران مملکت ما هستند و ما نباید خودمان را تجزیه کنیم و نباید نیروها را یکی یکی به بهانه‌های مختلف از صحنه خارج کنیم.

پس مدرس مخالف قرارداد ۱۹۱۹ بوده است؟

بله و حتی علیه این قرارداد اعلام راهپیمایی هم می‌کنند، اما مخالفت مدرس با مخالفت افراطیونی مثل مشاوری‌الممالک انصاری فرق می‌کرده است. مشاوری‌الممالک، محترم‌السلطنه، صادق مستشارالدوله، حسین خان صبا و امثال آن‌ها، دنبال سرنگونی وثوق‌الدوله بودند، اما مدرس به دنبال اصلاح اقدامات دولت بود. حال برویم سراغ کودتای سوم اسفند؛ برخی معتقدند

کودتایی در کار نبوده است. حتی بعضی می‌گویند هیچ سندی وجود ندارد که انگلیسی‌ها دستور کودتا داده باشند! معلوم است سندی با شماره و مهر و امضا وجود ندارد تا به سید ضیاء-رضاخان دستور داده باشند بروید کودتا کنید! اما وقتی که اسناد و مدارک و شواهد و قرائن را کنار هم می‌گذاریم متوجه می‌شویم آن حرکتی که انجام شده کودتاست.

یکی از عوامل بعید کودتا، سپهدار رشتی است! در آستانه کودتا قدرت دست سپهدار رشتی، پسرعموی میرزا کریم‌خان رشتی، بود. سپهدار رشتی یا سپهدار گیلانی وقتی که قوای رضاخان وارد تهران شدند هیچ مقاومتی نکرد و به سفارت انگلستان رفت و پناهنده شد.

در موازنه قوایی که آن زمان در ایران وجود داشت، انگلستان دنبال این بود که برای استقرار نظام جدید کسی به قدرت برسد که عقبه و پیشینه نداشته باشد؛ بنابراین، رضاخان را گزینه مناسب می‌دانند. رضاخان نه مشهور بود، نه کسی او را می‌شناخت و نه از قاجارها بود. سید ضیاءالدین طباطبایی هم همین‌طور! یک روزنامه‌نگار بود که البته اثر بسیار زیبایی داشت.

سید ضیاء در ظاهر خیلی ژست سوسیالیستی داشت. چرا چنین شعارهایی می‌داد؟

به نکته بسیار مهمی اشاره کردید! این یک تجربه تاریخی است که در شرایط بحرانی کشور کسانی که خودشان بحران به‌وجود آورده‌اند، کسانی که خودشان کشور را به افلاس و ورشکستگی انداخته‌اند، کسانی که باعث انحطاط و عقب‌ماندگی کشور شده‌اند، زمانی که می‌خواهند به اهداف بلندمدتشان دسترسی پیدا کنند ژست انقلابی می‌گیرند. مثلاً سید ضیاءالدین سوسیالیست می‌شود. بیابیه می‌نویسد علیه اشراف و وعده تقسیم زمین‌ها را می‌دهد، مدعی انواع اقدامات اصلاحی می‌شود و عین همین داستان در شهر یور ۲۰ هم اتفاق افتاد. مصطفی فاتح حزب سوسیالیست تأسیس می‌کند. همه ایشان را می‌شناسیم که تنها مدیر ایرانی «شرکت نفت انگلیس و ایران» بوده است، یعنی به قدری مورد اعتماد انگلیسی‌ها بود که به او پست مدیریت داده بودند. قبل از تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی یکی از مدیران این شرکت بوده، اما سوسیالیست می‌شود! این افراد ژست سوسیالیستی می‌گیرند تا توجه عمومی را از عدالت‌طلبان واقعی به خودشان منحرف کنند. یکی دیگر از مضامین بارز این گونه افراد مظفر بقایی است که اسم حزب خودش را حزب زحمتکشان می‌گذارد؛ یعنی، محافظه‌کارترین حزب تاریخ معاصر ایران نام حزیش را حزب زحمتکشان می‌گذارد. این دسته افراد هیاهو می‌کردند و صدایشان از همه بلندتر

بود، افکار عمومی را فریب می‌دادند و با بهره‌برداری از بحران‌های داخلی به اهداف بلندمدت خود دست می‌یافتند.

در بررسی زمینه‌های کودتا جریان افراطی را توضیح دادید، اما یک جریان دیگری هم در همان زمان و پیش از کودتا از رضاخان دفاع می‌کند که برخی چهره‌های آن تیمورتاش و داور هستند که بعد از کودتا هم با رضاخان همراه می‌شوند. البته اکثرشان بعد از قدرت گرفتن رضاشاه حذف می‌شوند. این جریان با چه تحلیل و چشم‌اندازی به رضاخان و رضاشاه بعدی نزدیک شد و به حمایت از او پرداخت و چرا حذف شد؟

تیمورتاش ادامه حزب اعتدالی بود، بعد از کودتا هم بازداشت و زندانی شد. از کودتای سوم اسفند تا زمان تغییر سلطنت، رضاخان دو طیف مشاور داشت؛ از وقتی وزیر جنگ می‌شود تا داستان جمهوری برخی مشاوران کنارش هستند و بعد از داستان جمهوری تا برانداختن سلطنت قاجار مشاوران دیگری در کنار دارد. در مقطع اول یکی از مشاوران رضاخان همین کریم‌خان رشتی است. وقتی داستان جمهوری که به آن بلوای جمهوری می‌گویند مطرح می‌شود، برخی شخصیت‌های مذهبی از در مخالفت با آن برمی‌آیند، از موضع مذهبی هم مخالفت می‌کردند، چون فکر می‌کردند جمهوری مذهب را از بین می‌برد! آیت‌الله تائینی و آقا سید ابوالحسن اصفهانی از جمله مخالفانی‌اند که با جمهوری مخالفت می‌کنند، اما زمانی که بلوای جمهوری با تیزهوشی امثال مدرس نقش بر آب شد رضاخان به بن‌بست می‌رسد و می‌رود به بومهن، می‌گویند من می‌خواستم مملکت را درست کنم حال شما نمی‌خواهید، پس من هم می‌روم پی کارم! اما رفتنش کاملاً برنامه‌ریزی شده بود. مدرس، مصدق و خیلی از دیگر رجال ملی چون می‌دانستند رضاخان آدمی نیست که به این سادگی دست از قدرت بردارد، لذا داستان جمهوری و اعلام آن مقدمه‌ای است برای اینکه وی قدرت مطلق را در دست گیرد با جمهوریت مخالفت می‌کنند. رضاخان تا این زمان توانسته بود قشون متحدالشکل خود را ایجاد کند، یعنی ژاندارمری را که نیرویی تحصیلکرده بود، در قزاق‌خانه‌ها ادغام کرده بود، ارتش متحدالشکل را درست کرده بود و تمام فرماندهان این ارتش هم کسانی بودند که همه در نیروی قزاق زبردست خودش بودند. در اطراف و اکناف کشور این‌ها شروع به سر و صدا و ایجاد ناامنی کردند. دوباره قتل و آدمکشی و تظاهرات و آشوب و راهزنی راه افتاد.

ملک الشعراء بهار

روزنامه‌نگار، شاعر و فعال سیاسی مشروطه‌فوا

قصه کودتا و گرفتن طهران را داشتند. مرموم مدرس به خود من بعدها می‌گفت: در آن اوقات «رضافان» نزد من آمد و گفت من چندی پیش با وثوق‌الدوله هم صحبت کردم و او به من توهینی نکرد، حاضر با شما کار کنم و هم‌دست شوم و به این اوضاع فراب فایده دهیم. چه می‌ترسم ایران باشویک شود!»

بهار در کتاب تاریخ مختصر احزاب سیاسی مدعی است که فضای جامعه طوری بود که همه می‌فکریستند کودتا کنند: «در این گیر و دار و بی‌تکلیفی، مرموم سید مسن مدرس به فیال‌کودتا افتاد، سالار مینگ یکی از پسران بانوی عظمی در ورامین مقداری تفنگ راه انداخته و عده‌ای تفنگچی دور خود جمع کرد و قرار بود از اصفهان نیز عده‌ای از الوار مسلح آمده به مشارالیه ملحق شوند و به قرار می‌گفتند،



تحصیل کرده‌اند و خارج رفته‌اند و به قول امروز روشنفکر هستند. از اینجا به بعد است که مرحله به مرحله سلطنت پوسیده قاجار به سمت فروپاشی و برآمدن سلطنت پهلوی و پادشاهی رضاخان پیش می‌رود. وقتی رضاخان قدرت مطلقه را کسب می‌کند و رضاشاه می‌شود، از امثال تیمورتاش هم می‌ترسیده است، چون شاید با خود فکر می‌کرده وقتی قزاق بی‌سوادی مثل او پادشاه می‌شود، آیا کسی مثل تیمورتاش نمی‌تواند شاه بشود؟ به این توهمات انگلیسی‌ها هم خیلی دامن می‌زده‌اند که تیمورتاش دنبال این است که پادشاه آینده کشور بشود! در نتیجه رضاشاه از تیمورتاش ترسید و بالاخره بعد از تثبیت قدرت خود به سال ۱۳۱۱ او را زندانی کرد و چند ماه بعد به قتل رساند. حالا چرا انگلیسی‌ها این توهمات را دامن می‌زده‌اند؟ چون حریف تیمورتاش نمی‌شدند. تیمورتاش که در مقام وزیر دربار قدرتی بی‌نظیر داشت، با انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها و دیگران مذاکره می‌کرده است. به انگلیسی‌ها می‌گوید یا این قرارداد داری را اصلاح کنی یا اینکه ما می‌رویم با کمپانی‌های فرانسوی مذاکره می‌کنیم ببینند در ایران سرمایه‌گذاری کنند. در کلیه مذاکرات درباره حق حاکمیت ایران بر بحرین با انگلیسی‌ها حضور داشت و همیشه هم در این مذاکرات برگ برنده را در دست داشت. سرانجام اینکه او ظاهراً کیفی در دست داشته که حاوی آن مذاکراتی بوده که با کمپانی‌های نفتی داشته است. واقعیت هم این بوده که تیمورتاش از لحاظ اخلاقی آدم بی‌ملاحظه‌ای بود و تقریباً هر شب در خانه اعیانی‌اش در باغشاه که اکنون موزه شده است تا پاسی از نیمه‌شب شب‌نشینی‌های باشکوه برگزار می‌کرد. او در مسکو معشوقه‌ای داشته که گویا مأمور سرویس امنیتی انگلیس بوده است. این خانم کیف تیمورتاش را می‌زد و در تحویل سفارت انگلستان در مسکو می‌دهد. این اسناد در نهایت سر از تهران درمی‌آورد و با استناد به همین اسناد وی را به اتهام جاسوسی برای شوروی می‌گیرند و بازداشت می‌کنند که در زندان به قتل می‌رسد. دشمن دیرین او، حسینقلی خان نواب که گفتیم از رهبران افراطیون بود، به‌عنوان رئیس بانک ملی برایش پرونده اختلاس هم درست کرد تا کاملاً محکم کاری کرده باشند! انتقال قدرت از قاجار به پهلوی را این‌ها انجام دادند، رضاخان از نردبان این‌ها بالا رفت و بعد همه را نابود کرد.

پهلوی اول، هم ناکامی و هم دستاورد

قشون هم که با تجهیزات کامل نظامی به خیابان‌ها می‌آمدند و ایجاد رعب و وحشت می‌کردند و حرفشان هم این بود که اگر رضاخان برود مملکت از بین خواهد رفت، کمونیست‌ها می‌آیند اموال‌تان را مصادره می‌کنند، زنانتان را می‌گیرند و اشتراکی می‌کنند، مذهب هم از بین می‌رود؛ یعنی، علما را هم می‌ترساندند. اینجاست که یک هیئت‌دنبال رضاخان می‌روند و او را به تهران می‌آورند. در آن هیئت دکتر مصدق هم بود. از سر ناچاری هم رفته بود، چون کشور را داشتند به تباهی می‌کشاندند. از این به بعد، یعنی پس از اینکه بلوای جمهوری خاتمه پیدا می‌کند، رضاخان به قم نزد آیت‌الله نائینی و آقا سید ابوالحسن اصفهانی و آقا شیخ عبدالکریم حائری می‌رود و می‌گوید من مجری اوامر علما هستم. حال که شما می‌فرمایید جمهوری خلاف شرع است ما هم از آن دست برمی‌داریم. از این به بعد است که تیم مشاورانش عوض می‌شوند و داور و تیمورتاش و نصرت‌الدوله فیروز پا در رکاب رضاخان می‌گذارند.

مهندس سحابی می‌گفت آیت‌الله نائینی به رضاخان می‌گوید تو پادشاه شو ما حمایت می‌کنیم.

این مطلب را ندیده و نخوانده‌ام، اما حقیقت این است که از سلطنت او حمایت می‌کنند. عبدالهادی حائری در کتاب تشیع و مشروطیت و محمدحسین منظورالاجداد در کتاب مرجعیت و سیاست با اسناد و مدارک، این حقیقت را توضیح داده‌اند. چون احمدشاه به خارج رفته بود و می‌ترسید به کشور برگردد از نظر روحانیان هم مملکت به پادشاه نیاز داشت، لذا از رضاخان حمایت کردند تا پادشاه شود.

اجازه دهید اندکی به عقب برگردیم: میرزا کریم‌خان رشتی یک مقاله مفصل دارد در نشریه‌ای که در رشت منتشر می‌شد به نام خیرالکلام. در زمان جنگ جهانی اول ضمن نگارش مقاله‌ای که به‌صورت نامه نوشته شده است، می‌نویسد ایران نیاز به یک حکومت مقتدر نظامی دارد. صراحتاً می‌گوید که ایران هیچ راهی ندارد جز استقرار یک حکومت نظامی! بنابراین کودتا برنامهریزی شده بوده. بعد از بلوای جمهوری و شکست آن، میرزا کریم‌خان رشتی و قشون قزاق به‌ظاهر از صحنه علنی سیاسی کنار می‌روند و تیمورتاش و داور و نصرت‌الدوله مشاوران رضاخان می‌شوند؛ افرادی که

داشته است. از کامیابی و ناکامی‌های این حکومت بگوئید؟

تحلیل حکومت رضاشاه را باید در شرایط جهانی خودش ببریم. بعد از خاتمه جنگ جهانی اول تا زمانی که رضاخان رضاشاه می‌شود، انواع و اقسام جنبش‌های فاشیستی در کشورهای اروپایی اتفاق می‌افتد، که در دو یا سه جا موفق می‌شوند قدرت را در دست بگیرند. هیتلر در آلمان، موسولینی در ایتالیا و فرانکو در اسپانیا. از قضایای آن روزگار این است که رضاخان، حتی قبل از اینکه رضاشاه بشود با موسولینی مکاتبه دارد. از سفیر وقت ایران در ایتالیا نامه‌ای هست که در آن به رضاخان می‌نویسد تمثال مبارک را به موسولینی اهدا کردم. این زمانی است که احمدشاه هنوز پادشاه ایران و رضاخان نخست‌وزیر است. همان‌طور که ملوک‌الشعراى بهار می‌گویند، فضا فضای اندیشه‌های فاشیستی بوده است. چنان‌که بهار در کتاب تاریخ احزاب سیاسی ایران می‌گوید ما به دنبال یک موسولینی بودیم! یعنی دنبال این بودند که یک تمرکز به‌وجود بیاید تا کشور از این حالت هرج و مرج و نابسامانی خارج شود؛ بنابراین، فضای جهانی، بعد از جنگ جهانی اول که کشورهای سرمایه‌داری دچار بحران شده بودند، فضای فاشیستی بوده است. طبیعتاً خیلی از روشنفکران ایرانی که در غرب تحصیل می‌کردند، متأثر از آن فضای جهانی، مدافع حکومت مقتدر نظامی بودند و وقتی

باران نیامد!

سردار اسعد بختیاری

این جملات آفرین سطرهای فاطرات سردار اسعد شد، چراکه حدود بیست روز پس از اتمام آن مسافرت، در روز ۲۶ آبان با شاه برای اسب‌دوانی به دشت گرگان رفتند. اسعد مانند همیشه در صف اول همراهان شاه بود. جوایز توزیع شد و همان‌جا سردار دستگیر شد. چهار ماه بعد به دست سرنگ‌های معروف پزشکی احمدی سپرده شد و برادرانش نیز زندان یا اعدام شدند. جعفرقلی خان بختیاری پیش‌تر در انقلاب مشروطه عضو شورایی بود که دستور قتل برخی مخالفان مشروطه را داده بود. ستارخان و باقرخان به دست نیروهای او و پیروهان در پارک اتابک قلع سالیع شده بودند و ستارخان مجروح در اثر جراثیم آن نژاع جان سپرد و غائله ممله ممدعلی شاه پس از مشروطه به ایران، نیز به فرماندهی او و پیروهان قتل شد. به رضاشاه بسیار نزدیک بود و در کابینه جایگاهی داشت، اما تلاشش برای نجات جان تیمورتاش به قیمت جان فود و فائوده‌اش تمام شد.

«دوازدهم مهر اعلیحضرت همایونی طرف آذربایجان مرکت فرمودند. ملتزمین (کتاب: اسعد وزیر جنگ، امیرنظام) رئیس تشریفات، شکوه‌الملک رئیس دفتر، دکتر [امیراعلم]، دکتر شیخ. همان روز، شبش تیمورتاش مرموم شدند. اگر بگویم از این فیدر مقدر مغموم شدیم زیاد است «تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست». مسافرت بیست‌وهو [روز] طول کشید... قشون در تمام نقاط بسیار فوب بود. امنیت کامل است. راه‌ها بسیار فوب. چند روز است مراجعت کرده‌ایم به‌واسطه کسالت بی‌بی فیلی دل‌تنگ هستیم. چند ماه است نافوش هستند. عقیده دگت‌ها این است که باید عمل بنمایند. تا چه پیش آید. باران مدت‌هاست نیامده است. حاصل امسال فوب نیست. امیدوارم بارندگی کامل بشود و الا سال بسیار سختی است.»

هم که رضاخان حکومت را به دست گرفت، مدافع او شدند. حتی داور با لحنی تحقیرآمیز از مردم ایران یاد می‌کند و می‌گوید مردم ایران درست نمی‌شوند و با زور توسری باید آن‌ها را متجدد و متمدن کرد. به این شکل حکومت پهلوی تأسیس شد و واقعیت امر هم آن است که آن حکومت نمی‌تواند ادامه مشروطه تلقی شود. چون مشروطیت ارکانی دارد، پارلمانتاریسم، آزادی مطبوعات و احزاب سیاسی و تفکیک قوا از ارکان نظام‌های مشروطه است؛ حکومت رضاشاه هر حکومتی بود به‌طور قطع و یقین دموکراتیک نبود. در زمان ایشان مجلس محلی از اعراب نداشت، هیچ‌گونه حزب سیاسی‌ای فعالیت نداشت. از نیمه‌های سلطنت او روزنامه‌های کشور تنها دو روزنامه ایران و اطلاعات بودند. حتی روزنامه‌های طرفدار رضاشاه هم توقیف شدند. از نظر سیاسی دوره رضاشاه یکی از تاریک‌ترین دوره‌های تاریخ ایران است. خیلی افراد را به بهانه‌ها و اتهامات مختلف از جمله مرام اشتراکی روانه زندان‌ها کردند. خیلی از رجال را تبعید کردند و خلاصه فضای اختناق ایجاد شد.

قانون مُقدمین علیه امنیت ملی و سلطنت هم در زمان رضاشاه، سال ۱۳۱۰، تصویب شد.

«بله همین‌طور است؛ بنابراین، از نظر سیاسی دوره رضاشاه دوره تاریکی است و اصلاً قابل دفاع نیست، اما در همین دوره اتفاقاتی می‌افتد که در نوع خود بی‌نظیر است. مثلاً یکی از این اتفاقات درباره شهرداری‌هاست که در زمان رضاشاه شکل مدرن به خودشان می‌گیرند. البته قانون بلدیّه مربوط به دوران مشروطه است اما در زمان مشروطه بلدیّه یا شهرداری یا انجمن بلدیّه یا تأسیس نمی‌شد یا اگر هم تشکیل می‌شد قدرتی نداشت. شهرداری تهران به‌طور مشخص تحت نظارت مستقیم شخص رضاشاه بود. به شهرداری‌های تهران می‌گفتند کفیل بلدیّه تهران، یعنی در واقعیت امر شهردار خود رضاشاه بود و این‌ها کفیل او بودند و اوامر و فرامین شاه را اجرا می‌کردند. با این حال شهرداری تهران اقدامات قابل ملاحظه بسیاری را انجام داد؛ خیلی از میدان‌هایی که ملاحظه می‌کنید همان زمان ساخته شدند، اطراف تهران خندق بزرگی بود که پرش کردند، تأسیسات جدیدی درست کردند که اگر بخواهیم شماره کنیم خیلی مفصل خواهد شد. فرض بفرمایید بعد از

جنگ جهانی اول و به دلیل حطی تعداد زیادی از افراد بی‌خانمان در تهران آواره بودند که همه آن‌ها را شهرداری ساماندهی کرد، تمام گدایان و متکدیان را در درجه اول به شهرستان‌های خودشان برمی‌گرداندند، بلیت می‌گرفتند، سوار اتوبوس یا درشکه می‌کردند و به شهر یا روستای خودش می‌فرستادند، بعد در آنجا به مسئولین مثلاً کلدخدای ده سفارش می‌کردند که کاری برای این فرد پیدا کنند؛ خیلی از افرادی که بی‌خود در تهران بودند به شهر و روستای خودشان برگردانده می‌شدند و به‌نوعی جلوی مهاجرت‌های بی‌رویه را می‌گرفتند. یا در مورد زنان خیابانی؛ خیلی از این زنان شغلشان این بود و خیلی دیگر هم از سر ناچاری تن به تن فروشی می‌دادند؛ بنابراین، آن‌ها را ابتدا شناسایی می‌کردند، آن‌هایی را که از سر اجبار تن به این کار داده بودند برایشان شغل ایجاد می‌کردند و به آن‌ها سرپناهی می‌دادند. شب آن‌ها را در جایی اسکان می‌دادند و غذا هم برایشان تهیه می‌کردند. لباس‌های ژنده و کهنه‌ای که بر تن داشتند را عوض می‌کردند و به آن‌ها لباس درست و حسابی می‌دادند. آن‌هایی را هم که شغلشان این بود سازمان‌دهی کردند، بردند در خارج میدان گمرک، در محله جمشید که در سابق از املاک ارباب جمشید جمشیدیان بود و به همین دلیل به محله جمشید شهرت داشت، اسکان دادند تا معلوم باشد این طیف افراد کجای شهر حضور دارند. اطفال صغیری که وجود داشتند و در خیابان‌ها رها شده بودند، یا مورد سوءاستفاده گروه‌های اراذل و اوباش قرار می‌گرفتند و یا توسط گروه‌های مافیایی به دام می‌افتادند و یا گدایی می‌کردند تمام این بچه‌هایی که زیر هجده سال داشتند و والدینی نداشتند تا از آن‌ها سرپرستی کنند، بردند و در مکان‌هایی اسکان دادند و به آن‌ها آموزش رایگان می‌دادند. مکانشان هم در همین جایی است که بعدها هتل فردوسی را در آن ایجاد کردند. این اقدام بسیار مهمی بوده است. بچه‌هایی که کوچک‌تر و در سن دبستان بودند را به مدرسه شاپور می‌بردند و هم به آن‌ها سواد خواندن و نوشتن یاد می‌دادند و هم یک شغلی به آن‌ها یاد می‌دادند.

در این زمینه این فرهنگ مشروطه بود که چنین خدماتی را امکان بخشیده بود یا اتوریته رضاشاه؟

«اتوریته رضاشاه بود. او یک فرد نظامی را که از

دوستان نزدیکش بود به‌عنوان شهردار تهران انتخاب کرد تا تحت فرامین شاه به وضعیت پایتخت انتظام ببخشد. تیمارستان درست کرد. دیوانه‌ها در خیابان‌ها رها بودند، آمدند جایی درست کردند به‌عنوان تیمارستان و دیوانه‌ها را به آنجا بردند و از خیابان‌ها جمع کردند. اینکه آب شرب چگونه دست مردم برسد، برای نظم دادن به قصابی‌ها و خبازی‌ها و سایر اصناف کارهای بزرگی صورت گرفت. تا قبل از این زمان ما حتی یک خیابان درست و حسابی نداشتیم، اما در دوره سلطنت رضاشاه آمدند خیابان و بلوار و پیاده‌رو و پارک و فروشگاه و اتوبوسرانی درست کردند، از همه مهم‌تر دانشگاه درست کردند، مدارس نوین را راه‌اندازی کردند، راه‌آهن درست کردند و امثال این اقدام‌ها. حتی می‌گویند رضاشاه نسبت به هنرستان دخترانه‌ای که دوشیزگان در آن درس می‌خواندند بسیار حساس بوده و خودش دائماً از آنجا بازدید می‌کرده است، عکس‌هایش هم موجود است. رضاشاه حتی ملحفه‌های دخترانه را که در آموزشگاه‌های شبانه‌روزی زندگی می‌کردند شخصاً کنترل می‌کرد تا کثیف نباشند. این اقدامات خوب و توجهات ویژه‌ای بوده که شخص رضاشاه داشته و انصاف حکم می‌کند اهمیت آن‌ها را خاطر نشان کنیم. توجه کنیم رضاشاه در کودکی یتیم شد و حتی تحصیلات متعارفی نداشت، پس این اقدامات بسیار مهم هستند.

این اقداماتی که رضاشاه انجام داد بعضاً از یک آدم نظامی برمی‌آید که مثلاً برود در پادگان و ملحفه سربازان را بررسی کند، اما همین آدم به هنرستان دختران هم می‌رفته است و می‌توانسته همین حساسیت را داشته باشد، اما خیلی از ایده‌هایی که اجرا می‌کند در آن مقطع ایده‌های مهم اجتماعی محسوب می‌شوند و بعید است که برآمده از ذهن و خلاقیت رضاشاه باشد، در ابتدا برخی نخبگان مثل تیمورتاش و داور و فیروز اطرافش هستند و ممکن است این ایده‌ها را آن‌ها داده باشند، اما بعد از اینکه این افراد را حذف کرد آیا باز هم از این ایده‌ها و کارها داشت؟

«الگوی شهری تهران یا اداره شهری تهران تقلیدی از پاریس، برلین، استانبول و لندن بوده است. همین الان هم شهرداری‌ها در اروپا قدرت زیادی دارند. شنیده‌ام در آلمان حتی برای گرفتن پاسپورت باید به شهرداری مراجعه کنید!

درست است که چهارتا قزاق هم دوروبر رضاشاه بوده‌اند، اما آدم‌های تحصیلکرده و اروپادیده‌ای مثل داور، تیمورتاش، نصرت‌الدوله، حسینقلی خان نواب، مخبرالسلطنه هدایت و فروغی هم اطراف او بودند. به نظر من معمارهای ایران نوین، یعنی ایران دوران رضاشاه، دو نفر بوده‌اند: داور و تیمورتاش. در زمان کودتا طی آن نود روزی که سید ضیاء نخست‌وزیر می‌شود، اولین اولویت او هم بلدیّه تهران به‌عنوان ویرترین کشور بوده که برای نظم دادن به آن، هفت نفر مشاور داشته که دو نفر از آن‌ها امریکایی بوده‌اند، یکی از این‌ها تیکران درویش بود که در زمره سوسیال‌دمکرات‌های ارمنی بود و در زمان مشروطه با رهبران اتوناسیونال دوم



رضاخان، فرمانده تیپ مختلط همدان



پزشک احمدی

نظر مهار بحران‌ها و میزان اشتغال و سطح رفاه عمومی و ... در ضعف و عقب‌ماندگی مضاعف می‌ماند، به نظر انگلیسی‌ها زمینه برای نفوذ کمونیسم بیشتر می‌شد؛ بنابراین برای از بین بردن زمینه‌ی نفوذ کمونیسم، تمایل داشتند تا کشوری مثل آلمان در ایران هم سرمایه‌گذاری داشته باشد. چون خود انگلیسی‌ها که به قول مهندس سحابی اهل سرمایه‌گذاری مولد به‌ویژه در صنایع نبودند و فقط دلالتی می‌کردند، آن‌هم در بخش نفت، پس می‌خواستند با پول آلمان‌ها در ایران میزان اشتغال و رفاه افزایش یابد. مقصودم این نیست که سیاستمداران ایرانی صبر می‌کردند تا انگلیس به آن‌ها دستور دهد چه کنند، این سخنی مضحک است. مقصودم این است بریتانیا سیاست گسترش روابط ایران با آلمان را به‌صورت مقطعی خلاف منافع خود نمی‌دید، اما گسترش روابط اقتصادی با شوروی را مغایر اهداف بلندمدت خود می‌دانست؛ بنابراین تا زمانی که منافعی اقتضا می‌کرد، این وضع را نظاره می‌کرد، اما دو سالی بعد از جنگ جهانی به ناگهان تغییر رویه داد.

در واقع گویی مشکلات جهان سرمایه با هیتلر کمتر از استالین است.

بله. مسئله اصلی دنیای سرمایه‌داری هیتلر و آلمان نبود، شوروی و استالین بود؛ بنابراین، انگلیسی‌ها درگیری بین کمونیسم و فاشیسم را اجتناب‌ناپذیر می‌دانستند. چون هیتلر در شعارهایی که می‌داد همیشه در حال ناسزاگویی و حمله کردن به کمونیست‌ها بود. استالین حواش جمع بود که با هیتلر رویه‌رو نشود، پس قراردادهایی هم بین شوروی و آلمان منعقد شد. استالین می‌دانست تلقی بریتانیا این است که اگر جنگی بین شوروی و آلمان در بگیرد، بازنده شوروی خواهد بود؛ یعنی آلمان، شوروی را نابود می‌کند، بعد کشورهای سرمایه‌داری با هیتلر می‌جنگند و او را نابود می‌کنند؛ یعنی از شر دو دشمن که مخالف اردوگاه لیبرالیسم هستند راحت می‌شوند؛ بنابراین، به نظر من قدرتی مثل انگلیس هراسی از حضور آلمانی‌ها در ایران نداشته است. اصلاً انگلیسی‌ها در ایران نفوذ داشتند. مثلاً در آستانه هجوم متفقین به کشور، وزیر جنگ مملکت با سفیر انگلیس مشورت می‌کرده و تمام اسرار نظامی را در اختیارش قرار می‌داده است. انگلیسی‌ها به طرق گوناگون در میان رجال ایران نفوذ داشته‌اند و از مسیرهای متعدد تحولات داخلی ایران را رصد می‌کرده‌اند؛ بنابراین به نظر می‌رسد آلمان به نوعی با چراغ سبز انگلیس در ایران حضور داشته است و آن‌ها تا زمان مقتضی صبر کردند. اگر نقشه هیتلر درباره حمله به چاه‌های نفتی باکو نبود، شاید انگلیس به این سیاست ادامه می‌داد، اما استالین می‌دانست نقشه بریتانیا چیست، آن‌هم از طریق نفوذی‌هایش در ارگان‌های تصمیم‌گیرنده امنیتی بریتانیا.

اگر ما شاخصی مثل حقوق زنان را به‌عنوان شاخص ارزیابی توسعه در نظر بگیریم، در دوره مشروطه ارتقای طبیعی برای زنان داریم. زنان نخبه‌ای را در اقوام و ایلات ایرانی می‌بینیم. زنانی که حتی در انقلاب مشروطه هم حضور جدی داشتند. رضاشاه موضوع کشف حجاب را مطرح

یعنی کائوتسکی و برنشتاین مستقیم ارتباط داشت و مقالاتش در ارگان سوسیال‌دمکرات‌های آلمان یعنی زمان نو چاپ می‌شد. اینچنین است که بعدها هم به تهران و ایران سر و سامان دادند، با دستور و زور! وقتی می‌خواهند شناسنامه بدهند مردم نمی‌گرفته‌اند، قانون وضع می‌کنند که اگر کسی شناسنامه نگیرد از یک ماه تا سه ماه باید حبس شود. به نظر من در آن زمان برای رواج اخلاق مدنی، این فرامین و دستورها لازم بوده‌اند، اما صرف صدور فرمان کفایت نمی‌کرد، باید اقدامات فرهنگی برای رواج اخلاق مدنی هم در دستور کار قرار می‌گرفت، اما این هم حقیقتی است که حتی عمر این فرامین هم طولانی نبود و با شهریور ۲۰ همه چیز فروریخت و دوباره جامعه‌گریزی سابق ادامه یافت.

در مورد تلاش رضاشاه برای نزدیکی به آلمان و مخالفت انگلستان با این امر و مسائل و مشکلاتی که در این مورد به‌وجود می‌آید هم قدری توضیح دهید.

اولین قراردادهای تجاری ایران و شوروی که در آن سعی می‌کنند سطح روابط را گسترش دهند از ابتکارات و اقدامات تیمورتاش است. این امر در سال ۱۳۰۵ و چند ماه بعد از سلطنت رضاشاه اتفاق می‌افتد. تیمورتاش دنبال برقرار کردن یک توازن بین قدرت‌های جهانی به‌ویژه شوروی و انگلیس بود، اما سرانجام تیمورتاش کشته شد و این ابتکارها هم از بین رفت. در مورد آلمان باید گفت گسترش روابط این کشور با ایران از دوره هیتلر شروع نشده بود، بلکه از قبل شکل گرفته بود، یعنی قبل از اینکه رضاخان، رضاشاه بشود. دقیقاً از زمان جمهوری وایمار. اولین خطوط هواپیمایی را آلمانی‌ها در ایران راه‌اندازی می‌کنند، در بسیاری از پروژه‌های عمرانی آلمانی‌ها فعالیت داشته‌اند، در بسیاری از پروژه‌های آموزشی مشارکت داشته‌اند، خیلی از بانک‌های آلمانی در ایران سرمایه‌گذاری کرده بودند، ابتکار خطوط راه‌آهن از زمان قاجارها و توسط آلمانی‌ها بوده است. اساساً آلمان دنبال این بود که برای حضور و تداوم حضور خود در ایران راه‌هایی پیدا کند. آن زمان هر جا که می‌رفتند مستعمره انگلیس بود. آلمان هم از زمان بیسمارک به یک قدرت جهانی تبدیل شده بود، یک قدرت بزرگ اقتصادی که در آن تولید از مصرف پیشی گرفته بود، بنابراین باید بازارهای جدید پیدا می‌کرد. اصلاً جنگ جهانی اول و دوم این‌گونه بود که آلمان می‌خواست با زور جای خود را در بازار جهانی پیدا کند. در ایران از قبل از کودتای سوم اسفند و در خلال جنگ جهانی اول آلمانی‌ها بین ایلات و عشایر فعالیت‌هایی داشتند و در پی این بودند که جا پایی باز کنند، البته از طریق دیپلماتیک هم فعالیت می‌کردند، کمپانی‌های اقتصادی‌شان از مشروطه به بعد در ایران خیلی فعال شده بود، به‌ویژه تجار ایرانی که در هامبورگ بودند تلاش می‌کردند مناسبات اقتصادی دو کشور را بیشتر کنند، اما از زمان جمهوری وایمار، یعنی بعد از جنگ جهانی اول، چون شرایط در ایران مساعدتر بوده و آلمانی‌ها هم علاقه داشته‌اند که در ایران سرمایه‌گذاری کنند، به آن‌ها میدان می‌داده‌اند. البته در چارچوب منافع انگلیس؛ به نظر من حتی گسترش روابط با آلمان نازی هم با چراغ سبز انگلیس بوده است. چرا؟ چون ایران اگر از

کرد و از این طریق می‌خواست که زنان را مثلاً ارتقای اجتماعی دهد، آیا این اتفاق مشروطه و رضاشاه چیست؟

موضوع زنان موضوع بسیار مهمی است. زنان به لحاظ قانونی، چه پیش از مشروطه و چه بعد از مشروطه، هیچ حقوقی نداشته‌اند. در لایحه‌ای که در آن از کسانی که از انتخاب شدن و انتخاب کردن محروم هستند، نام می‌برند و در مجلس دوم هم تصویب شد آمده است که نسوان از انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم‌اند. درباره این بند هیچ‌کس حرف نزد و اظهارنظری هم نکرد؛ یعنی همه به‌نوعی با آن موافق بودند. دیوانگان و ورشکستگان و امثال آن‌ها هم از انتخابات محروم بودند. زنان در ردیف این افراد قرار گرفته بودند و حتی بند اول محرومین از انتخابات زنان بودند! در همان موقع، یعنی بعد از مشروطه نشریات ویژه بانوان منتشر می‌شدند، مدارس مخصوص بانوان هم وجود داشت که البته مسلمانان عمدتاً دخترانشان را به این مدارس نمی‌فرستادند و این اقلیت‌های مذهبی بودند که مدارس را برای دختران راه انداخته بودند و گاهی هم دیده می‌شد که دخترانی از خاندان اشراف و اعیان به این مدارس می‌رفتند. از کودتای سوم اسفند به بعد انتشار نشریات زنان بیشتر شد. خیلی از زنان ایرانی در کنگره‌های جهانی شرکت می‌کردند، سخنرانی می‌کردند، درباره حقوق زنان بحث می‌کردند، به قول امروزی‌ها NGO تشکیل می‌دادند، اما نکته مهم این است که تقاضاهای زنان در آن زمان سیاسی نبود، مثلاً زنان نمی‌خواستند وزیر یا نماینده مجلس بشوند. عمده تقاضاهایشان مدنی بود. مثلاً می‌گفتند دختری که می‌خواهد ازدواج کند، قبل از ازدواجش فردی را که قرار است همسرش شود، حداقل ببیند. نکاح، طلاق، ارث و مالکیت یا همان حقوق مدنی، دل‌مشغولی اصلی بانوان بود. همچنین اینکه زنان اجازه تحصیل داشته باشند، آموزشگاه داشته باشند و امثال این موضوع‌ها. سوزاک و سفلیس جزو بیماری‌های واگیردار بودند و آن زمان در جوامع شهری به‌ویژه تهران رواج داشتند. یکی از تقاضاهای زنان این بود که مردی که قصد ازدواج دارد، قبلش آزمایش این

رضاشاه در بازدید از کارخانه دختنیا



بیماری‌ها را بدهد تا آن را به همسرش منتقل نکند. دختر معصوم را در سن دوازده سیزده سالگی شوهر می‌دادند بعد از یک هفته سفلیس می‌گرفت و بهداشت هم که مثل امروز نبوده، بسیاری به دلیل ابتلا به همین بیماری‌ها می‌مردند. تصور کنید نگاه جامعه به زنی که مبتلا به بیماری مقاربتی بود چگونه بود. دیگر اینکه قبل از اینکه حتی رضاخان رضاشاه بشود برای نخستین بار زنان بی‌حجاب در خیابان لاله‌زار دیده می‌شدند. مثلاً سرتیپ محمد درگاه‌ی، که خیلی هم به رضاشاه نزدیک بود، با همسرش که بی‌حجاب بود دست در دست هم در خیابان لاله‌زار قدم می‌زد. اصلاً یکی از وظایف قشون آن موقع این بود که در خیابان اصلی تهران که لاله‌زار بود، اگر زن یا دختر بی‌حجابی رفت‌وآمد می‌کرد از او محافظت کنند تا کسی مزاحم نشود. تا سال ۱۳۱۷ که قانون کشف حجاب وضع می‌شود، وضعیت چنین بود. عده‌ای با چادر بیرون می‌رفتند، عده‌ای روبنده داشتند، یکی روسری سر می‌کرد، یکی کلاه سر می‌گذاشت، یکی هم بی‌حجاب می‌رفت و کسی هم کاری با کسی نداشت. خود زنان، یعنی فعالان حقوق بانوان با بی‌حجابی اجباری مخالف بودند.

یکی از اقداماتی که به نفع زنان انجام شد قانون مدنی بود. آن زمان در امر ازدواج یک هرج و مرج وجود داشت به طوری که یک مرد وقتی می‌مرد تازه معلوم می‌شد چند تا زن داشته است. به پیشنهاد داور قانون مدنی وضع کردند که از آن هرج و مرج بیرون بیایند. این قانون مدنی هم توسط روحانیون نوشته شده و واقعیت این است که به شدت هم به نفع مردان است، اما به هر حال ازدواج و حقوق مرتبط بر آن قانون‌مند شد، ارث و مالکیت در قالب مواد قانونی، نظم و انسجام یافت. می‌دانید همین قانون مدنی که در زمان رضاشاه نوشته شده الان هم اجرا می‌شود و فقط موادی از آن به مرور زمان اصلاح شده‌اند، اما روح قانون همان است که در زمان تدوین وجود داشت.

و اما زمانی که برداشتن حجاب اجباری شد، تمام مطبوعات زنان تعطیل شدند. تشکل‌های بانوان و مطبوعات آن‌ها و سازمان‌های غیردولتی که زنان خودشان درست کرده بودند، همه را تعطیل کردند. رضاشاه تشکیلاتی درست کرد به اسم کانون بانوان، رئیس این کانون شمس پهلوی بود که در آن زمان تنها شانزده سال داشت! یعنی یک دختر نوجوان را مسئول بزرگ‌ترین تشکل بانوان این مملکت کردند تا بانوان پیشگامی مثل خانم صدیقه دولت‌آبادی و هاجر تربیت که در این زمان سنی هم گذرانده بودند، زبردست او باشند. کانون بانوان جلساتی برگزار می‌کرد و سخنرانانی

هم دعوت می‌شدند تا درباره برخی موضوعات مربوط به بانوان صحبت کنند. مثلاً یکی از سخنرانان وثوق‌الدوله بوده که درباره حجاب صحبت کرده و آورده که در هیچ جای تاریخ اسلامی نداریم که منظور از حجاب همین پوششی است که آن زمان مرسوم بوده است، اما واقعیت امر این است که بحث کشف حجاب نه تنها موجب تحرک اجتماعی زنان نشد و مشارکت اجتماعی آن‌ها را افزایش نداد، که خیلی از زنان رفتند و خانه‌نشین شدند. خیلی از دخترانی که پیش از این قانون به مدرسه می‌رفتند، خانواده‌ها دیگر به آن‌ها اجازه نمی‌دادند به مدرسه بروند، چون باید بی‌حجاب می‌رفتند. زنانی که پیش از آن به راحتی می‌توانستند بیرون بروند، خرید کنند و برخی کارهای بیرون منزل را انجام بدهند و از آن طریق جامعه‌پذیر و اجتماعی شوند، بعد از اجباری شدن کشف حجاب در جامعه حضور نداشتند. مجبور بودند برای حمام رفتن از بالای پشت‌بام بروند. در واقع این کار مانع اجتماعی شدن زنان شد. البته یک سال بعد از این قانون متوجه شدند که اشتباه کرده‌اند و سخت‌گیری‌ها را کنار گذاشتند. به هر حال با قانون کشف حجاب زنان نه تنها به حقوق اولیه‌شان نرسیدند که حتی برعکس هم شد و محرومیت‌های بیشتری برای‌شان ایجاد شد.

و اما به‌عنوان پرسش پایانی چرا مدرنیزاسیونی که رضاشاه انجام داد، خدماتی که انجام داد و شما هم به بخشی از آن‌ها اشاره کردید، نتوانست محبوبیت و پایگاه برای رضاشاه ایجاد کند و وقتی رفت مردم خوشحال بودند؟

«چند دلیل داشت. یکی اینکه ایلات و عشایر را به شدت سرکوب کرده بود. به‌زور این‌ها را در جایی اسکان داده بودند و این‌ها از مخالفان اصلی رضاشاه بودند. طبیعتاً آن‌ها از رفتن رضاشاه خوشحال بودند. کسانی که زمین‌هایشان توسط رضاشاه مصادره شده بود و نیروهای شهری که ملزم می‌شدند در یک نظام قانونمند زندگی کنند هم از رفتن رضاشاه خوشحال بودند. چون ایرانیان خیلی علاقه‌ای به نظم و قانون نداشتند و ترجیح می‌دادند فارغ از قانون و نظم، هرگونه که دوست دارند، زندگی کنند، اما دلیل اصلی آن فضای پلیسی و امنیتی بود که بالای سر مردم وجود داشت؛ یعنی هر جا می‌رفتند پلیس امنیتی رضاشاه، یا ژاندارم و ... حضور داشتند و بر همه چیز مسلط شده بودند. در روستاهای دورافتاده، در شهرستان‌های کوچک این فرمانده پادگان و قشون بود که در آنجا حکومت می‌کرد. به کوچک‌ترین بهانه‌ای افراد را مورد اذیت و آزار قرار می‌دادند. داستان ۵۳ نفر را همه می‌دانیم که به‌دروغ متهم به فعالیت اشتراکی‌شان کردند و تا زمان تبعید رضاشاه آن‌ها را در زندان نگه داشتند، در حالی که هیچ فعالیت سیاسی نداشتند و تنها مطالعه می‌کردند و بحث علمی می‌کردند. رضاشاه خدمات زیادی داشت، اما فشار امنیتی و فضای پلیسی و اختناق و سرکوبی که وجود داشت، موجب شد وقتی که از کشور رفت مردم خوشحال شوند. خوشحالی مردم طوری بود که قشون متفقین را ضد خود نمی‌دانستند و از حضور آن‌ها در ایران خوشحال بودند، چون آن‌ها را عامل خلاصی خود از دست قزاق‌ها تلقی می‌کردند. ■

نخستین بیانیه کمیته مجازات:

بیان‌نامه کمیته مجازات - نمره ۱

می‌نماییم که تاکنون هر چه فیانت به وطن عزیز و به هم‌وطنان محبوب ما کردند قلم عفو به روی شما کشیده شد و بعدها آنچه فیانتی از شما سر بزنند به مجازات فود گرفتار فواید شد.

کمیته مجازات - بارفروش

به عموم هم‌وطنان عزیز اشارت می‌دهیم که یوم شنبه ۱۱ شهر ربیع به توهمت امام عصر عجل‌الله‌فرجه و به همت یک مشت یهوانان غیور از جان گذشته، کمیته مجازات در (بارفروش) [بابل امروز] تشکیل داده شد و اطمینان به عموم هم‌وطنان خود می‌دهیم که بعدها در ظل تشکیلات این کمیته معظم همه نوع آسایش و استراحت را فواید دید و از امروز به بعد به اشخاص وطن‌فروش و ممتکران افطار

رضا خان، ماکیاولیستی تمام عیار

گفت‌وگو با داریوش رحمانیان



زینب موسوی: پدیده کودتای اسفند سال ۱۲۹۹ در شرایطی رخ داد که ایران روزهای سختی را پشت سر می‌گذاشت. جنگ و مشکلات بسیار داخلی شرایط را به سمتی می‌راند که برآیند نیروهای سیاسی، خواستار تغییر ساختاری در نظام بودند تا فضای آشفته سامان یابد. این‌ها زمینه‌های ظهور رضاخان در تاریخ معاصر ایران بود. اینکه آیا سودای امنیت و سامان یابی با رضاشاه تحقق یافت و بررسی زمینه‌های اقتدار پهلوی اول را با داریوش رحمانیان، پژوهشگر تاریخ و استاد تاریخ دانشگاه تهران، در میان گذاشتیم.

درباره انقلاب مشروطه ایران باید اول به این نکته باید پردازم که ما یک مشکل مفهومی در تاریخ معاصرمان داریم که مربوط به همین می‌شود که آیا می‌توان این حرکت را با مفهوم و اصطلاح انقلاب به معنای مدرن کلمه تبیین کرد؟ این اختلاف نظرها وجود دارد. شما می‌دانید مثلاً کسی مانند مرحوم فریدون آدمیت در آثارش می‌نویسد: نهضت مشروطه، حرکت مشروطه‌خواهی. بسیاری دیگر از متفکران هم همین عقیده را دارند که این یک حرکت و نهضت بوده. می‌دانید برخی مثل محمود محمود معتقد بودند که این آشی بود که در سفارت انگلیس پخته شد و الا ملت ایران را چه به انقلاب و اساساً این انقلاب انقلابی ملی و اصیل نبوده است. نخستین کسی که درباره انقلاب مشروطه کتاب نوشت، ادوارد براون انگلیسی مشهور بود، همان کسی که تاریخ ادبیات ایران را برای اولین بار به‌طور جامع و مردمی نوشت و طرفدار ایران و ایرانیان و انقلاب مشروطه بود و بر اصالت مردمی آن هم مهر تأیید می‌زد می‌گوید انقلاب مشروطه ایران خصلت دموکراتیک و آزادی‌خواهانه - به معنی مدرن و اروپایی کلمه که در انقلاب انگلیس و فرانسه بود - ندارد؛ قانون‌خواه است و به دنبال حاکمیت قانون است و تفاوت دارد با انقلاب‌های اروپایی. من بر این باورم که انقلاب مشروطه یک حرکت اصیل و ریشه‌دار ملی بوده است و تئوری توطئه را به آن معنای غلیظ قبول ندارم. توطئه وقتی تبدیل به باور و عقیده بشود از خصلت علمی خارج می‌شود. یک‌جا شما توطئه را به‌عنوان یک ابزار مفهومی در تحلیل تاریخ سیاسی به کار می‌گیرید و این اگر علمی و روشمند باشد و جای خود واقعیت تاریخی نشیند، چه‌بسا بتواند بر گوشه‌هایی از تاریخ پرتو بیفکند، اما یک‌جا توطئه را به عقیده و باور تبدیل می‌کنید و از آن شاه‌کلیدی

می‌سازید که قرار است همه قفل‌های تاریخ سیاسی را باز کند. اینجا دیگر نه با علم، که با ایدئولوژی و شبه‌علم سر و کار داریم. من ایرادی نمی‌بینم کسی مفهوم توطئه را علمی و روشمند و با احتیاط و به‌صورت موردی به کار بگیرد، ولی اینکه آن را تبدیل به قاعده مسلم بکند درست نیست و به بحث‌ها شکل پلمیک و جدلی می‌دهد. انقلاب مشروطه ایران در شرایطی به‌بار نشست که زمینه‌های عینی، اجتماعی و فرهنگی لازم برای تحقق آرمان‌های این انقلاب در جامعه ایران شکل نگرفته بود؛ یعنی، به تعبیر برخی از نویسندگان، ایران عقب‌مانده و قرون‌وسطایی بود. بیشتر جمعیت ایران بی‌سواد یا کم‌سواد بودند. شهرنشینی توسعه نیافته بود. بورژوازی شکل نگرفته بود. نظام خان‌خانی و ارباب-رعیتی و حاکمیت شاهزاده‌ها و خان‌ها بود. بخش مهمی از جامعه ایران حدود ۳۰ تا ۳۵ درصد از جمعیت عشایر بودند و تقریباً حدود ۵۰ درصد یا کمی بیشتر جمعیت روستاییان بودند. که در انقلاب مشروطه البته به‌جز مناطقی محدود در شمال و غرب کشور - دخالتی نداشتند. بخش اندکی از جمعیت ایران شهرنشین بودند و چند شهر بزرگ مانند تبریز در این نهضت فعال بودند؛ بنابراین، زمانی این انقلاب رخ داد که به لحاظ اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی فقط یک‌جور راهگشا بود؛ یعنی، باید راه را برای تمرین دموکراسی و رشد تدریجی دموکراسی و قانون‌مداری در ایران باز می‌کرد، حتی در کشورهایی که از ما جلوتر بودند



رضا خان

انقلاب مشروطه دستاوردهای بسیاری برای ایران داشت، چه شد که روشنفکران مشروطه داشته‌های آن انقلاب بزرگ را به پای دیکتاتوری چون رضاشاه ریختند و از او حمایت کردند؟

از نظر مفهومی برخی از نکات پرسش شما را ناچارم اصلاح کنم. درباره انقلاب‌ها مطالعات زیادی شده و می‌شود. شماری از اهل تاریخ هستند که متخصص انقلاب‌اند. شماری از کسانی که در حوزه علوم سیاسی یا علوم اجتماعی مطالعه دارند، به‌طور خاص درباره انقلاب‌ها کار می‌کنند، در این حوزه هم مانند همه پدیده‌های اجتماعی و سیاسی دیگر که در جهان تاریخی آدمی هست، دیدگاه‌ها و رویکردهای گوناگونی وجود دارد. برخی معتقدند همه انقلاب‌ها از یک قاعده یا گرایش یا حتی به تعبیری از قانونی خاص تبعیت می‌کنند و روند پیدایش و فراز و فرود انقلاب‌ها از یک قاعده و قانون یکسان پیروی می‌کند و هرج و مرج به‌بار می‌آورد، سپس منجر به پیدایش دیکتاتوری می‌شوند. البته این دیدگاهی است که عده‌ای درباره انقلاب‌ها مطرح کرده‌اند. در ادبیات سیاسی ما کسانی بوده و هستند که هم درباره ایران و انقلاب مشروطه و هم درباره دیگر انقلاب‌های دنیا از همین دیدگاه پیروی کرده‌اند. برای نمونه معتقدند انقلاب ۱۶۴۸ انگلستان دچار چنین سرنوشتی شد. بعد از انقلاب سال ۱۶۴۸ یک دوره ده ساله دیکتاتوری الیور کرامول پیش آمد و انقلاب به نتایجی که انقلابیون می‌خواستند نرسید، با اینکه شاه چارلز را اعدام کرده بودند، اما بعداً در یک حرکت تکمیلی چهل سال بعد در سال ۱۶۸۸ انقلاب آرام دیگری شکل گرفت. در انقلاب آرام ۱۶۸۸ انگلستان، بسیاری از آرمان‌هایی که آزادی‌خواهان و

قانون‌گراها دنبال می‌کردند محقق نشد. پس می‌شود گفت که در انگلستان روند تحقق آرمان‌ها، تدریجی اتفاق افتاد و تا قرن نوزدهم پادشاهی مشروطه انگلستان گام به گام اختیارات خود را واگذار کرد و مشروطه پارلمانی انگلیس به شکل مدرن کلمه شکل گرفت و به‌بار نشست در قرن نوزدهم نهضت چارتیست‌ها همچنان ادامه دارد؛ البته این موضوع بحث ما نیست و برای نمونه ذکر شد.

در انقلاب فرانسه هم پس از چند سال بحران‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به‌وجود آمد؛ یک دوره ابتدایی خشونت‌بار و پر از خونریزی طی می‌شود؛ گروه‌ها به جان هم افتادند؛ بسیاری زیر گویین رفتند. سرانجام از دل آن ناپلئون ظهور کرد که قدرت را به‌عنوان امپراتور فرانسه قبضه کرد. فرانسه وارد جنگ با کشورهای دیگر شد. رشد و بالندگی دموکراسی در فرانسه روندی دارد تا قرن بیستم که گام به گام پیش می‌رود. در روسیه انقلاب اکتبر واقع می‌شود، شوروی می‌آید. لنین و پس از چند سال استالین روی کار می‌آید و تا سال ۱۹۵۳، قدرت را شاید به‌عنوان یک دیکتاتور قبضه می‌کند. این نمونه‌ها به‌رغم پاره‌ای از صاحب‌نظران نشان می‌دهد که انقلاب‌ها - دست‌کم در بیشتر موارد میل به دیکتاتوری دارند و از آرمان‌ها و وعده‌های خود دور می‌شوند.

و مبانسی اجتماعی و اقتصادی‌شان از ما استوارتر بود انقلاب‌ها به‌فوریت به اهداف خود نرسیدند، تحقق این هدف و آرمان‌ها ده‌ها طول کشید و برخی از آن‌ها در کوتاه‌مدت به دیکتاتوری منجر شد.

انقلاب مشروطه از جهت داخلی چنین وضعی داشت. از نظر خارجی هم ایران زیر نفوذ گسترده و ژرف دو قدرت شمالی و جنوبی بود: روسیه در شمال بود که در عرف آن روزگار به آن خرس شمال می‌گفتند و انگلستان در جنوب بود که صدها سال در هندوستان خیمه زده بود و خلیج فارس را نیز در چنبره خود داشت و به قول لرد کرزن خلیج فارس را به دریای انگلیسی تبدیل کرده بود. این دو قدرت در آن دوره با هم رقابت سنگینی داشتند. یک دیپلمات جاسوس انگلیسی نام آن رقابت را «بازی بزرگ» گذاشته بود. ایران به تعبیر مرحوم قائم‌مقام فراهانی، مانند یک شکار نیمه‌جان بین این دو نیرو، این دو شیر قوی پنجه، گیر کرده بود بین دو سنگ آسیاب در حال له شدن بود. نفوذ گسترده و ژرف این دو قدرت به‌آسانی اجازه نمی‌داد که انقلابیون، آزادی‌خواهان و قانون‌خواهان ایرانی منویات و اندیشه‌های خود را عینیت و تحقق بخشند. قرارداد ۱۹۰۷ که البته باید زمینه‌هایش مطالعه و بحث شود. بنا بر گفته وزیر خارجه وقت روسیه باید تزاری کمی بعد از قرارداد که در یک مصاحبه گفت: هدف این قرارداد که بین انگلستان و روسیه هم‌گرایی ایجاد کرد، جلوگیری از نفوذ و رشد نهضت‌های ملی در منطقه بود. نهضت ملی در منطقه در آن دوران چه بود؟ همین انقلاب مشروطه بود که منافع هر دو قدرت را به‌خطر انداخته بود - این‌جا من نمی‌خواهم وارد این بحث شوم و ریز مسائل را بازگو کنم - ولی قرارداد ۱۹۰۷ به‌ویژه که دست روسیه را در سرکوب مشروطه‌خواهان ایرانی خیلی باز گذاشت، در سرنوشت مشروطه ایرانی خیلی مؤثر واقع شد یعنی منظور این است که نباید فقط به علل و عوامل داخلی رکود و عقب‌گرد انقلاب مشروطه توجه کرد. باید به عامل بیرونی که بسیار قدرتمند هم بود نیز توجه کرد. در این زمان مسئله نفت هم در میان آمده بود. هرچند اهمیت نفت هنوز بر خیلی‌ها آشکار نبود و نمی‌دانستند که این ماده در آینده تبدیل به یک ماده استراتژیک در سرمایه‌داری صنعتی غرب خواهد شد و اقتصاد جهان کاملاً به آن وابسته می‌شود، اما عده‌ای از نخبگان دنیا به‌ویژه در انگلستان چشم‌انداز نفت و نفتی شدن یا نفت محور شدن اقتصاد و سیاست دنیا را می‌دیدند و می‌دانستند. در همین اوان و چند سال پیش از انقلاب مشروطه، امتیازنامه دارسی امضا شده بود و هفت سال بعد از آن دارسی کنار کشید و امتیاز آن را



عبدالحسین تیمورتاش:

در بورس لندن به فروش گذاشت و بخش عمده‌ای از سهام را دولت انگلیس خرید. بعد «شرکت نفت ایران و انگلیس» شکل گرفت. در ۱۲۸۷/۱۹۰۸، نفت در محله نفتون مسجدسلیمان کشف شد. شرکت شروع به توسعه کرد. اهمیت نفت چند سال بعد در جنگ جهانی اول، نمایان شد. ژرژ کلمانسو، نخست‌وزیر وقت فرانسه، گفت کشتی‌های متفقین سوار بر موجی از نفت به ساحل پیروزی رسیدند. این سخن نیز معروف است که در همان زمان گفته می‌شد که ارزش یک قطره نفت برابر با یک قطره خون است؛ یعنی آن‌قدر نفت نقش مهمی بازی کرد، چون سوخت نیروی دریایی انگلیس از زغال‌سنگ به نفت تغییر یافت با کوشش‌های داری و وینستون چرچیل و دیگران و این وزنه خیلی مهمی شد در تغییر وضعیت جنگ به نفع متفقین. همه این‌ها مسائل بسیار پیچیده‌ای را ایجاد کرد و وضعیت ایران بسیار پیچیده‌تر از قبل شد و نفت در سیاست انگلستان محوریت پیدا کرد. ایران از هند هم مهم‌تر شد، چون نهضت هند نیز درگرفته بود و انگلستان فهمیده بود که باید بساط استعمار کهن خود را از هند جمع کند. به تعبیر من به لحاظ جایگاهی که ایران در جامعه بین‌الملل داشت، در دوره نفت، دوره هندی‌محوری به پایان رسید؛ یعنی دوره‌ای که ایران باید سپر دفاع هند می‌شد، در برابر روسیه یا کشورهای دیگر؛ و دوره نفت‌محوری آغاز شد و ما وارد عصری شدیم که به آن عصر نفرین نفت یا به تعبیر دکتر موحّد، دچار خواب آشفته نفت شدیم. این‌ها همه وضعیت ایران را در سیاست بین‌الملل تغییر داد. از بحران‌های بعد از مشروطه بگذریم که خیلی گرفتاری‌ها ایجاد شد. مسائل داخلی هم بسیار زیاد بود. استبداد صغیر محمدعلی شاهی، بمباردمان یا به توب بستن مجلس اول، بسته شدن مجلس دوم با اولیامتوم روس‌ها درباره مورگان شوستر و بعد هم تعطیل ماندن مجلس تا آستانه جنگ جهانی اول (یک سال پیش از جنگ جهانی اول) و مسائلی از این دست آرمان مشروطه‌خواهی ایرانیان مصادق آن مصرع حضرت حافظ شد که «عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها». مشکل‌هایی که هم ریشه‌های درونی و هم ریشه‌های بیرونی داشت. در جنگ جهانی اول نیز با اینکه ایران اعلام بی‌طرفی کرد، اما قدرت‌های درگیر هیچ‌کدام در عمل پذیرفته‌شد و بی‌طرفی ایران را نقض کردند و آشفتنگی‌ها بیشتر شد. بعد قحطی آمد. اواخر جنگ قحطی وحشتناکی در ایران رخ داد که مشکلات زیادی به‌وجود آورد. مجموعه این شرایط باعث شد که قدرت دولت مرکزی در ایران حتی از پیش از مشروطه هم ضعیف‌تر شود. احمدشاه هم که پادشاه بود حال و حوصله پادشاهی نداشت. مجلس سوم در ایران با یورش روس‌ها و نقض بی‌طرفی ایران به حالت سیار درآمده بود و عده‌ای از دموکرات‌ها و برخی دیگر از همراهمان‌شان به کرمانشاه رفتند و با نظام‌السلطنه دولت موقت ملی به‌وجود

به رضاشاه خدمت کرد و سال‌ها مشاور او بود. برایش پرونده ساختند و در زندان کشته شد. در یادداشتی به نقل از کتاب تیمورتاش در صحنه سیاست ایران، نوشته ابراهیم عاقلی، تیمورتاش از یفت بد فود و دوستانش گفته است: «به داور فیلی علاقه‌مندم و آرزو می‌کنم که هیئووقت گرفتار (روزگار) کهنی من نشود، ولی در این امیدواری فود فوق‌العاده مشکوک‌تم؛ زیرا ما می‌پنداشتیم که می‌توانیم به ایران مستقلی خدمت کنیم. ولی بدبختانه از ما زرتک‌تراها نقشه فود را پیش از وقت طبع کرده و کسانی را که مخالف منافع دانسته‌اند نشان کرده‌اند. از طرفی هم داور چه می‌تواند بکند تا روزی که گرفتار سرنوشت شوم هم گردد ناگزیر است که گدازد و مریز رفتار کند تا شاید دامن تر نگردد از این گیر و دار نیات یابد.»



رضاشاه در بازدید از بیمارستان شاه رضای مشهد

با هرچه بگویم هست. روایت کلاسیک که حسین مکی و برخی مخالفان رضا شاه و رژیم پهلوی در دهه بیست بعد از سقوط رضا شاه شکل دادند این بود که رضاشاه مخلوق سیاست‌های انگلیس بوده و کودتا هم کاملاً با نظارت مستقیم دولت انگلستان و وزارت خارجه انگلستان صورت پذیرفته است، اما محققان امروزی مانند سیروس غنی، هوشنگ صباحی و محمدعلی کاتوزیان می‌گویند اسناد و شواهد نشان می‌دهد که این کودتا بیشتر با اراده چند نظامی انگلیسی در ایران و در رأس آن‌ها ژنرال آبرونساید و با تأیید و همراهی وزیرمختار وقت یعنی نورمن بدون اطلاع دولت مرکزی انجام شده است. البته تمام این تحلیل‌ها قابل بحث و مناقشه است و الآن وقت و فرصت نیست، اما به‌طور کلی باید بگویم این کودتا دو رهبر داشت: یکی سید ضیاء که رهبر سیاسی بود و تا آخر عمر معتقد بود طراح اصلی این ماجرا خودش بوده است؛ و دیگری رهبری نظامی که رضاخان میرنج بود.

آیا می‌توانیم بگوییم سید ضیاء عطف به موضع‌گیری‌های سیاسی‌اش، گرایش‌های سوسیالیستی داشت یا دوست داشت خود را این‌گونه نشان دهد؟

«اصلاً گرایش سوسیالیستی نداشت. وقتی به‌عنوان رئیس‌الوزرا در ایران سر کار آمد نخستین کسی بود که در تاریخ رئیس‌الوزرایی در ایران بدون لقب بود. سید ضیاء‌الدین طباطبایی یک فرد عادی بود بدون اینکه ریشه اشرافی داشته باشد و پدرش روحانی بود. سید ضیاء روزنامه‌نگار و سیاسی‌کار بود و حتی از احمدشاه هم لقب نگرفت و یک کار عجیبی که کرد پیشنهاد داد که به من لقب دیکتاتور بده. اما به‌مقتضای روز و برای اینکه شوروی حساس و تحریک نشود علیه کودتای جدید، اولاً که قرارداد ۱۹۱۹ را که عملاً قراردادی مرده بود لغو کرد (مبارزات مرحوم مدرس و هوادارانش این قرارداد را رسماً از بین برده بود) سپس قرارداد مهم ۱۹۲۱ با شوروی را که مذاکرات و مقدماتش از مدت‌ها پیش انجام شده بود تأیید و امضا کرد و مسئله مهم‌تر شعارهای شبه‌سوسیالیستی او در حمایت از کارگران و کشاورزان بود، اما هم‌زمان رفتارهای عوام‌فریبانه مذهبی نیز برای جذب روحانیت و عوام داشت. مثلاً مشروب‌فروشی‌ها را تعطیل کرد و گفت نماز اول وقت باید در ادارات خوانده شود و اذان گفته شود. در کنار چنین رفتارهایی بین دوستان تا پونصد تا نفر از نخبگان را دستگیر کرد و برخی از آنان را در قزوین زندانی کرد. بسیاری از اشراف و شاهزاده‌ها و برخی رجال سیاسی مانند مرحوم مدرس، قوام و فرمانفرما در میان این‌ها بودند و کابینه‌اش به کابینه سیاه مشهور شد دولت سید ضیاء مستعجل بود و صد روز بیشتر دوام نیاورد. نوشتن تاریخ عوام‌زدگی و عوام‌فریبی در ایران نیز، یکی از فوریتهای ضرورت‌هاست و در این میان سید ضیاء جایگاه خاصی دارد.

آقای کاتوزیان معتقد است انقلاب‌ها در جهان برای تغییر قانون به قانونی جدید بود، اما در ایران مشروطه‌خواهان آزادی می‌خواستند که این آزادی خواهی، گاهی قانون را هم برنمی‌تایید؛ یعنی شاید نوعی

کند جای آن گفتمان را گرفت. این جابه‌جایی گفتمانی بود که از نظر داخلی زمینه‌های ذهنی، فکری و روحی کودتای سوم اسفند را فراهم آورد، روی کارآمدن رضا خان میرنج که بعداً ملقب شد به سردار سپه، بعد شد وزیر جنگ و بعد از چند سال شد رئیس‌الوزرا و سپس شد پادشاه و طومار سلسله قاجاریه را که خیلی دچار بحران مشروعیت شده بود و از دهه‌ها قبل علی‌هشان تبلیغات می‌شد در هم پیچید. ضمن اینکه بگویم چون شما لفظ و تعبیر روشنفکر را به کار بردید که روشنفکران این‌گونه خواستند و این کار را کردند، قابل نقد است؛ یعنی ما صرفاً نباید زمینه‌های وقوع حادثه‌های مهمی مانند حادثه کودتای سوم اسفند را به افکار و اعمال چند روشنفکر یا نخبگان جامعه تقلیل دهیم و بر اساس آن بحث کنیم.

منظور این بود که چرا روشنفکران همراهی کردند؟

«به هر حال این هم یک کلی‌گویی است. بسیاری از آن‌ها این کار را نکردند! همراهی یعنی چه؟ این یک لفظ و مفهوم بسیار کلی است. در ضمن دقت شود که در آن دوره اصلاً لفظ روشنفکر به کار برده نمی‌شد و عده‌ای را منورالفکر می‌گفتند. تاریخ روشنفکری ما به دو دوره تقسیم می‌شود: دوره منورالفکری که تا جنگ جهانی دوم است؛ و پس از جنگ جهانی دوم که دوره روشنفکری آغاز می‌شود. ضمن اینکه بر سر این موضوع مناقشه است که مفهوم اتلکنول را می‌توان درباره تاریخ روشنفکری ایران به کار برد یا بیشتر باید مفهوم روسی و لهستانی اینتیجنسیا به معنای کسانی که اهل مبارزه و فعالیت رادیکال سیاسی هستند در ایران باید به کار برد. چیزی که شما می‌گویید شامل همه نخبگان فکری آن دوره نمی‌شود و آن‌هایی هم که همراهی کردند، با آن نیتی که شما می‌گویید با دیکتاتوری رضا خان موافق نبودند. خیلی از آن‌ها گمان نمی‌کردند رضاخان به تعبیر شما تبدیل به دیکتاتور و به تعبیر برخی تبدیل به نیروی خودکامه یا مستبد شود. پهلوی‌ها به‌ویژه رضا خان و بعد محمدرضا شاه به این رویکرد در تاریخ‌نگاری رسمی‌شان، کودتا نمی‌گفتند و آن را قیام ملی می‌دانستند مانند بحث ۲۸ مرداد که هرگز نگفتند کودتا، بلکه گفتند قیام ملی و خیزش ملی. رضا شاه خود را برآمده از اراده خدای ایران می‌دانست. در تبلیغاتشان در همان اوان سوم اسفند، گاهی این را به کار می‌بردند که خدای ایران چنین و چنان می‌خواهد که ایران در حال از بین رفتن است و خدای ایران می‌خواهد که من چنین کنم یا چنان و هرچه پیش‌تر رفت این باور در رضاشاه ریشه‌داتر شد، این توهم در او بیشتر شد که انگار مأموریتی آسمانی برای نجات ایران دارد. همین توهم بعدها بر ذهن و روح محمدرضا شاه کاملاً چیره شد. به همین سبب است که بارها گفتم نوشتن تاریخ توهم در ایران از واجبات است: تاریخ مدعیان دروغین؛ تاریخ قهرمان‌نماها.

در آن دوره، حتی عده‌ای از قانون‌خواهان و مشروطه‌خواهان ایران، به‌دنبال آن گفتمان دولت مرکزی مقتدری بودند که آشوب‌ها را پایان دهد، اما نه به‌معنای اینکه این موضوع را تبدیل به دیکتاتوری کنند. حتی کسی که جانش را بر سر مخالفت با رضا شاه گذاشت؛ یعنی مرحوم مدرس نیز طرفدار دولت مرکزی مقتدر بود، اما نه به این معنا که از دلش دیکتاتوری رضا خان بیرون آید. به هر حال روایت‌های بسیاری از آن کودتا

آزادی خواهی بدون لحاظ کردن قانون بود و نوعی انقلاب دائم در ذهن آن‌ها بود. آیا نمی‌توان گفت این انقلاب دائم، خود فضا را متلاطم می‌کرد و نهایت این تلاطم، آرام گرفتن در ساحل استبداد رضاخان بود؟

«شما باز تعمیم می‌دهید و آقای کاتوزیان هم نسبتاً همین عادت را دارد. در نظریه استبداد ایرانی‌اش هم این کار را کرده است و گویی همه تاریخ ایران یکپارچه بوده و یک سنت استبدادی حاکم بوده است و همه کوتاه‌مدت بوده است. من در نقد آقای کاتوزیان هم گفته‌ام که یک تناقض منطقی در روایت ایشان است که انگار خود کوتاه‌مدتی درازمدت بوده است. پیش از کاتوزیان هم بسیاری این کلی‌گویی‌ها را داشته‌اند. حتی در همان اوان مشروطه هم این بحث بود. باز هم می‌گویم نمی‌شود گفت همه مشروطه‌خواهان این‌گونه بوده‌اند و دنبال این مفهوم آزادی که مترادف هرج و مرج است بوده‌اند؛ البته من دقیق به خاطر ندارم آقای کاتوزیان واقعاً این بحث را کرده‌اند یا نه و نمی‌دانم شما با چه میزان دقتی این نظر و بحث را مطرح کرده‌اید و نمی‌دانم شما با چه میزان از دقت بحث و نظر ایشان را مطرح می‌کنید؟

بله در کتاب تضاد دولت و ملت اشاره می‌کنند به نامه‌ای از طالبوف به دهخدا همین حرف را می‌زند و به نقل از طالبوف می‌گوید که ما از گاو دوشاخ استبداد پادشاهی خلاص و به گاو هزارشاخ رجاله دچار شدیم.

«نامه طالبوف هم برای بخشی از جامعه و وضعیت کوتاه‌مدت ایران شاید بخشی از دغدغه‌های جامعه ایران را بیان می‌کرد، اما واقعیت این است که مشروطه‌خواهان را نمی‌شود یک‌تکه دانست و این روایت را تعمیم داد. ما وقتی مشروطه را با یک روایت می‌سنجیم و آن را تعمیم می‌دهیم، تبدیل به کلان‌روایت می‌شود و زیر سلطه این کلان‌روایت‌ها بسیاری از جزئیات تاریخ نادیده گرفته می‌شوند. ما طیف‌های گوناگونی از مشروطه‌خواهان داریم و برخی از آنان تندرو بودند مانند سلطان‌العلمای خراسانی در روزنامه روح‌القدس یا مساوات در روزنامه مساوات خیلی تند می‌نوشتند. خیلی‌ها حتی پیش از

استبداد صغیر موافق تشکیل گارد ملی علیه شاه بودند، اما عده‌ای دیگر هم بودند که به درجات معتدل‌تر بودند و همان‌ها هم در درونشان طیف‌های مختلفی داشتند. اینکه ما کل مشروطه‌خواهان را متهم به تندروی کنیم و بگوییم آنان نمی‌فهمیدند آزادی چیست و آن را مترادف هرج و مرج می‌دانستند، دقیق نیست.

ضمن اینکه من هم قبول دارم در ایران آن زمان فهم از مشروطه و مبانی آن نزد نخبگان و متورالفکران و علمای آن زمان، کامل و عمیق نبود. نزد برخی از آن‌ها مشروطه به درجات درست فهمیده شده بود و تحلیل بالنسبه درستی داشتند. بخش مهمی از جامعه ایران بی‌سواد یا کم‌سواد بودند و عوام‌فریبی و تندروی و شایعه در جامعه کم‌سواد و جوامعی که فقر فرهنگی دارند زود رشد می‌کند. مگر در انقلاب فرانسه، همه مانند روسو و منتسکیو می‌فهمیدند؟ در خود فرانسه، بسیاری هم خیلی فهم دقیقی از دموکراسی نداشتند. الان هم همین‌طور است. در پیشرفته‌ترین کشورهای دموکراتیک دنیا هم درجه‌های گوناگونی از دموکراسی، آزادی و برابری در سطوح مختلف درک می‌شود. درباره مشروطه ایران هم کلی‌گویی و تعمیم دادن نارواست و ما را به گمراهی می‌کشاند. نکته خیلی مهمی که در پرسش شماست این است که گویی چون مشروطه‌خواهان ایران مطلقاً نمی‌فهمیدند مشروطه و آزادی چیست، بنابراین اساساً این انقلاب باید منتهی به هرج و مرج می‌شد و از دل هرج و مرج هم رضاخان باید بیرون می‌آمد. این همان مدل امثال آقای کاتوزیان است که انگار در این مدل یک سرنوشت مقدر و محتوم وجود داشته است، درحالی که سال‌هاست می‌گویم به نظر من تاریخ را نمی‌شود این‌طوری تبیین و تفسیر کرد؛ یعنی نمی‌توان گفت چون جامعه ایران شرایط این‌چنینی داشت پس سرنوشت محتوم انقلاب مشروطه دیکتاتوری بود. این تفکر جبری است و انسان را معلول شرایط می‌کند. انگار یک ساختار محکمی وجود دارد که فرمان می‌دهد. من اعتقاد دارم که در همان شرایط ساختاری و خیمی که ایران داشت اگر برخی «اگرها» اتفاق می‌افتاد، مشروطه ایران می‌توانست طور دیگر رقم خورد؛ اگر ایران نفت نداشت، اگر شرکت نفت نبود، اگر انگلیس و روسیه آن رفتارها را نمی‌کردند، اگر پاره‌ای از عوامل و اراده‌ها و سلیقه‌ها به گونه‌ای دیگر عمل می‌کردند و... به درجات شاید اوضاع داخلی ما آرام‌تر می‌شد، ولی وضعیت کشور ما متأسفانه این‌گونه نبود. اگر محمدعلی شاه رفتارهایش تعدیل می‌شد و باب گفت‌وگو با او باز می‌شد، اگر مجلس اول بمباردمان نمی‌شد و بسیاری اگرهای دیگر

شاید سرنوشت مشروطه می‌توانست جور دیگری باشد. مدل آقای کاتوزیان این است که ایران شورش می‌کند، این شورش منتهی به هرج و مرج می‌شود، از دل هرج و مرج کارد به استخوان مردم می‌رسد و خدا خدا می‌کنند که یک مستبد دیگر ظهور کند؛ البته کاربرد و موردی و خاص و محدود این مدل را به‌عنوان یک سنخ آرمانی قبول دارم، اما نمی‌توان آن را به همه کلیت تاریخ ایران تعمیم داد. کاری که کاتوزیان می‌کند به این شکل است. در اینجا نظریه تبدیل به واقعیت می‌شود در حالی که نظریه ابزار مورخ برای تحلیل است، نه واقعیت تاریخ.

کمی به فضای کودتای سوم اسفند پیردازیم: به هر حال مشروطه پایگاه اجتماعی گسترده‌ای داشت. هرچند شهری و چندشهری بود، اما بازار و بخشی از روحانیت و بخشی از اقشار دیگر را به‌عنوان پایگاه با خود داشت یا بخشی از روحانیت و حتی حرکت‌هایی در زنان جامعه به‌وجود آورد و زنان حتی شهید هم دادند. آیا رضاخان و سید ضیاء هم پایگاه اجتماعی داشتند؟

«البته زنان به‌طور آشکار فعالیت نمی‌کردند و در لباس مردانه بودند. این درست است که جنبش زنان ایران از انقلاب مشروطه آب خورد و این انقلاب یک نقطه عطف راستین در تاریخ زندگی سیاسی و اجتماعی زنان ایران است، اما حضور زنان در فرآیند پیروزی انقلاب مشروطه هنوز به‌معنای «حضور زنان» و مبتنی بر یک هویت جنسیتی ویژه و جدا نبود. این بحث ظرافتی دارد که بیرون از حوصله گفتار حاضر است. رضا خان و سید ضیاء هم پایگاه اجتماعی نداشتند. سید ضیاء که بعد از یک حکومت یکصد روزه رفت، اما رضاخان توانست این پایگاه را برای خودش درست کند.

یعنی برای خودش طبقه‌سازی کرد؟

«خیر. رضاخان با مدیریت و فرماندهی ویژه‌ای که داشت توانست برای خود پایگاهی - نخست در قشون، سپس در میان شمارزی از نخبگان سیاسی و فکری و سرانجام در میان بخش‌هایی از توده مردم - فراهم کند. پیش از کودتا هم این نظم را داشت و منظم‌ترین آتریاد قزاق، آتریادی بود که رضاخان فرماندهی‌اش می‌کرد. هرچه نسبت به رضاخان نقد داشته باشیم، نمی‌توانیم نپذیریم که در این فرد توانایی‌هایی از نظر مدیریت، تدبیر، هوش سیاسی و دوراندیشی وجود داشت. او اراده محکمی هم برای کسب قدرت داشت. اگر بخواهیم او را با مدلی که ماکیاوولی در کتاب شهریار درباره بعضی کسانی که قدرت را به دست می‌آورند و نگه می‌دارند بسنجیم، رضاخان یک ماکیاولیست تمام‌عیار بود. شما منش و کنش او را با آنچه ماکیاوولی در کتاب شهریار می‌گوید بسنجید تا معلوم شود که رضاخان تا چه مایه در سیاست عملی و از نظر آگاهی بر سرشت قدرت توانا و دانا بود. قدرت‌طلبی و ویژگی‌های جسمی، روحی و اخلاقی‌اش به‌گونه‌ای بود

که در بین نظامیان برایش نوعی کاریزما به‌وجود آورد بود و به‌سرعت هم این را توسعه داد و به تعبیر من نوعی عصیبت در صنف خودش نسبت به خودش - یعنی در ارتش - ایجاد کرد.

به اعتقاد من مفهوم نظریه ابن‌خلدون را در تاریخ معاصر ایران هم می‌توان به کار گرفت. او درباره قبیله‌ها آن را به کار می‌برد، ما می‌توانیم آن را درباره اصناف، اشخاص، گروه‌ها، هویت‌ها احزاب و تشکلات به کار بگیریم. عصیبت حزبی وقتی قوی شود، می‌تواند آن حزب را به پیش برد. وقتی حزبی در درون خودش انسجام کافی نداشته باشد و اعضایش نسبت به آرمان‌های حزب خود عصیبت نداشته باشند، تضعیف می‌شود. این درباره تشکلات و صنف‌ها هم صادق است. در انقلاب ۵۷ هم عصیبت صنفی روحانیت به هژمونی و رهبری روحانیت کمک کرد و به تحقق جمهوری اسلامی منجر شد. در تحلیل سرشت و سرنوشت انقلاب و بسیاری دیگر از رویدادهای تاریخ سیاسی ما در روزگار معاصر و در عصر حاضر این مفهوم / نظریه به کار می‌آید.

رضاخان اولین پادشاه تاریخ هزارساله اخیر ایران بود که بدون تکیه بر قبایل قدرت را به دست گرفت. تمام حکومت‌ها بعد از سلجوقیان، ریشه ایلی و عشایری داشتند؛ یعنی نیرو و عصیبت قبیله پشت آن‌ها بود. مفهوم / نظریه ابن‌خلدون تا حدودی برای تبیین تاریخ ایران به کار می‌آید. نه اینکه ما آن را بر کل واقعیت تحمیل کنیم، رضاخان این عصیبت صنفی را توانست در بخش زیادی از ارتشی‌ها و نظامی‌ها به‌وجود آورد. بعد از کودتا هم به‌سرعت دست به کار شد و رئیس قزاق‌ها شد. سپس به‌جای مازور مسعود خان کیهان که فردی باسواد و فاضل بود، وزیر جنگ شد. همه کابینه‌ها عوض می‌شدند، اما رضاخان ثابت داشت و سر جای خود به‌عنوان وزیر جنگ محکم بود. او توانست برای خود محبوبیت ایجاد کند. هنوز چندی از وزارت او نگذشته بود که شروع به اصلاحات در ارتش کرد. حتی در جاهای دیگر غیر از ارتش هم دست انداخت و اصلاحاتی کرد. در تابستان ۱۳۰۰ یعنی چند ماهی از روی کار آمدن رضا خان نگذشته بود که ایرج میرزا که خودش شاهزاده قاجار بود، قطعه شعری سرود:

بزرگان را در ایران از حماقه

نباشد بر وطن یک جو علاقه

یکی از انگلستان پند گیرد

یکی با روس‌ها پیوند گیرد

تجارت نیست، صنعت نیست، ره نیست

امیدی جز به سردار سپه نیست

کسانی چون عارف قزوینی، تیمورتاش، محمدعلی فروغی، یحیی دولت‌آبادی، سید حسن تقی‌زاده، علی‌اکبر داور، سلیمان میرزا اسکندری، فیروز میرزا نصرالدوله و... هر یک به درجات به رضاخان امید بستند و با او همراه شدند و در گام‌هایی که او برای صعود به تخت قدرت برداشت از او پشتیبانی کردند. از سوی دیگر حریف رضاخان هم احمدشاه بود که بیمار و افسرده بود. کمی پیش از کودتا سر پرسی کاکس، که از طراحان قرارداد ۱۹۱۹ بود، در گزارشی می‌نویسد که امیدی به زنده ماندن احمد شاه نیست. وزن بالایی دارد و چاق است و ناچار می‌شود دارو بخورد و رژیم‌های خاص بگیرد. او پیش‌بینی می‌کرد شاید ده سال بیشتر عمر نکند. من از نظر روان‌شناسی در تاریخ معاصر



رضاخان، پس از سرکوب خزعل در جمع نمایندگان مجلس



پیرامون سر پسیان شعری از عارف قزوینی نوشته شده است؛ این سر که نشان سرپرستی است، امروز رها زقید هستی است، با دیده عبرتش ببینید، این عاقبت وطن پرستی است

«بله. به درجات می شود گفت. برخی مفهوم توسعه نامتوازن را به همین منظوری که شما می گوید به کار برده اند، هرچند درباره این مفهوم حرف های دیگری هم می توان زد. نهادهای واسطه ضعیف شدند و جامعه مدنی به آن معنایی که باید مورد توجه قرار بگیرد، قرار نگرفت، اما این هم می تواند داوری ای یک سویه به شمار آید و باید اندکی درباره آن دقت و احتیاط کرد. ممکن است گفته شود که وقتی ما می گویم مدرسه سازی پیش رفت، دانشگاه درست شد، راه آهن آمد و شرکت هایی به عنوان پیمانکار از آلمان، دانمارک و امریکا ژاپن وارد شدند و نیروهایی را در ایران به کار گرفتند، طبقات کارگر هم رشد کرد، گروه های مختلف اجتماعی هم به درجات رشد کرد.

اما اجازه نهاد شدن به این ها نمی داد.

«مسئله اصلی همین بود که رضاخان و بعد رضا شاه، چه پیش از سلطنت چه پس از آن، این توهم را داشت که سرنوشت کشور به شخص خود او گره خورده است. این کیش شخصیت مشکلی بود که بعدها گریبان پسرش و بسیاری دیگر را در طول تاریخ گرفت. این مسئله مهمی است. اگر رضاخان و بعدها رضاشاه می توانست از این بیماری فکری، اعتقادی و روحی دور بماند شاید این گونه نمی شد. این بیماری روان فرد صاحب قدرت را آلوده می کند، یک ویروس کشنده است. وقتی ویروس رشد کرد، فرد مبتلا آن جان خود را عقل کل می بیند که نه به حرف کسی گوش می دهد، نه می تواند بشنود یا ببیند. رضاشاه نسبت به واقعیت های جامعه چشم و گوشش بسته شد و همین زمینه شهریور ۲۰ را ایجاد کرد. وقتی رضاشاه ساقط شد و از ایران رفت خیلی از مردم خوشحال بودند و جشن و پای کوبی کردند. چرا باید این طور می شد؟ رضاشاه می توانست استوارتر گام بردارد و لاقابل شبیه کمال آتاتورک رفتار کند که اندکی عاقلانه تر رفتار کرد.

آتاتورک حداقل یک حزب برای خودش داشت، رضاشاه حتی به حزب ایران نو هم که اطرافیان ساختن بودند اجازه حیات نداد.

«دلیل همین هم آن توهم است که پیش تر گفتیم. باز هم تأکید می کنم که یکی از فوری ترین کارها، نوشتن تاریخ توهم، تاریخ کیش شخصیت، تاریخ قهرمان نماها و مدعیان دروغین است. ■

ضربه زده است. انگار شخصیت ها یا خیر مطلق اند یا شر مطلق. درباره رضاشاه هم این اتفاق افتاده است.

به تعبیر من در تاریخ ما با دو غیبت مواجهیم: غیبت ترازو و غیبت مورخ. این دو غیبت هزینه های خیلی سنگینی روی دست ملت ایران گذاشته است. بخش مهمی از بحران ما مربوط به آگاهی های تاریخی است و روایت های تاریخی کژ، رفتار سیاسی کژ را به دنبال دارد. ما باید سعی کنیم محققانه و روشمند و منصفانه داوری کنیم. رضاخان، هم دستاوردهای مهم و بزرگ داشت هم سرکوبگری و خشونت و زمین خواری و فساد و قتل. همه این ها را باید با هم دید.

به نظر من مهم ترین انتقاد به رضاخان این بود که او می توانست عاقلانه تر و درست تر مدیریت و سلطنت کند، اما متأسفانه او این توهم را داشت که مأمور الهی نجات ایران است. تاریخ توهم در ایران را باید خیلی جدی گرفت. این باعث شد بسیاری از اطرافیان معتدل، دلسوز و دوراندیش را کنار بزنند و در نتیجه راه رشد افراد بدون شایستگی های لازم را به سوی پله های قدرت باز کرد و مشکلات متعددی ایجاد شد. همین توهم را نزد جانشینش می توانید ببینید و در کتاب مأموریت برای وطن تجلی تام و تمام یافته است.

نکته دیگر این بود که درست است رضاخان، راه آهن سراسری ساخت، کارخانجات ایران را ۱۵ تا ۲۰ برابر کرد، مدارس جدید و دانشگاه ایجاد کرد، شهرها توسعه پیدا کرد اما من ضمن نقد به کاتوزیان و نظریه استبداد ایرانی او در اینجا مفهوم شبه مملداری کاتوزیان را می پذیرم. این مفهوم درستی برای ارزیابی کارنامه خاندان پهلوی است. این ها دنبال چیزهای غرورآمیز و نمایشی بدون توجه رفتند. رضاخان حکومت خود را بر پایه زور و خشونت و ترس گذاشت نه بر پایه خرد و منطق و به ویژه حق و حقوق مردم.

مدل نوسازی رضاشاهی هم که گریبان مردم را گرفت به نظر من آثار وخیمی - در درازمدت - در ایران برجای گذاشت، مدل نوسازی مبتنی بر قدرتمند کردن دولت مرکزی بود. این مدل به درجات به این موضوع کم توجه است که راه قدرتمند شدن واقعی دولت از قدرتمند شدن مردم می گذرد. حتی قدمای ما هم به این اعتقاد داشتند. سعدی می گوید: «رعیت چو بیخ اند و سلطان درخت / درخت ای پسر، باشد از بیخ سخت»؛ یعنی مردم بیخ و بن و پایه و بنیان حکومت اند. رضاشاه متأسفانه به درجات در سیاست نوسازی خود به این موضوع توجه نکرد که اگر قرار است بماند و قدرت داشته باشد، از طریق افزایش قدرت دادن و ثروت دادن به مردم ممکن است، نه اینکه فقط ثروت و قدرت خود و رژیم خود را افزایش دهد. به طور کلی همه برنامه ها و سیاست نامه های دو سده اخیر ایران را از این منظر می توان و باید نقد کرد. سیاست ها و برنامه هایی که کاملاً یا به درجات، حکومت محور بوده اند و نسبت به ضرورت رشد و بالندگی مردم و جامعه مدنی غفلت کرده اند. این باعث شده که ریشه ندوانند و پا نگیرند. به گمان من این خود یکی از علت های بنیادین ناپایداری و بی ثباتی سیاسی و اقتصادی در ایران معاصر بوده است.

آیا می توان گفت رضاشاه با افزایش بودجه نظامی خودش و حذف نهادهای واسطه بین مردم و دولت به نوعی جامعه را ضعیف کرد و پروژه اتمیزه کردن جامعه را پیش برد؟

می گویم تصور کنید احمدشاه را در هشت سالگی به زور از دامان مادر جدا کردند، مشروطه خواهان پدر و مادرش را با خواری و خفت از ایران بیرون کردند و این کودک هشت ساله را پادشاه کردند. چون در آن دوره سن قانونی نداشت، نایب السلطنه داشت. از نظر روانی شرایط حکومت نداشت و کشور هم به مدیر توانا و بااراده نیاز داشت. در مجلس هم رضاخان توانست نفوذ کند و مدرس را که در مجلس چهارم با هوادارانش اکثریت نسبی داشت تبدیل به یک اقلیت ضعیف کرد و فقط خود مدرس ایستادگی می کرد. تمام این شرایط باعث شد راه برای قدرت یابی رضاخان باز باشد. در همان اوایل کار، جنبش جنگل را خاتمه داد، جنبش پسیان در خراسان سرکوب شد، به جای اینکه امور آن منطقه را به وزارت داخله محول کند، امور را بر عهده فرماندهای که منسوب خودش بود واگذاشت که اعتراض کابینه و وزرا را برانگیخت. روحیه اقتدارگرایی او از همین زمان معلوم بود. به جز مدرس و احمد قوام، کسی مرد میدان مقاومت در برابر او نبود. احمد قوام را که به اتهام توطئه در سال ۱۳۰۲ از ایران بیرون کرد و مدرس را هم بال و پرش را قیچی کرد. مرحوم مدرس از نظر تدبیر، جسارت و شجاعت، چهره کم نظیری در تاریخ ماست، اما به تنهایی نمی توانست در برابر رضاخان و نیروهایش بایستد.

از منظر سیاست خارجی هم رضاخان نظر مثبت شوروی را جذب کرد و انگلیس هم که به مراتب موافق و حامی قدرت گیری رضاخان بود. سیاست قدرت های غربی در ایران، ترکیه، لهستان، اسپانیا، آلمان و برخی کشورهای دیگر این گونه بود که برای مقابله با قدرت گیری شوروی در این مناطق و مقابله با مارکسیسم دولت های متمرکز قدرتمند باید به وجود آورد. راینهارد کونل در کتاب فاشیسم، مفسر سرمایه داری این موضوع را به خوبی توضیح داده است. فاشیسم و نازیسم در ایتالیا و آلمان در همین دوره قدرت گرفتند. در اسپانیا، فرانکو روی کار آمد، در لهستان پیلودسکی روی کار آمد. همه در همین اوان است، در ترکیه کمال آتاتورک و در ایران هم رضا خان. سیاست غرب به ویژه انگلیس، مدافع صعود رضا خان بود. رضا خان، اسماعیل آقا سمکو - سمکو به معنای توسن - را سرکوب کرد. شیخ خزعل را سر جای خود نشاند و دستگیر کرد و به تهران آورد. قشقلایی ها را همین طور. تمام کسانی را که می توانستند در مقابلش عرض اندام کنند یکی یکی تضعیف کرد و پس زد یا با خود همراه کرد.

درباره دستاوردها و ناکامی های دوران رضاشاه برای ما بگوئید؟

«بخش مهمی از کتاب ایران بین دو کودتا درباره همین قضیه است من آنجا به تفصیل گفته ام. در مقدمه کتاب هم نوشته ام به نظر من تاریخ متعلق به انسان هاست و متعلق به دیوها و فرشته ها نیست و مورخ حق ندارد از افراد دیو یا فرشته بسازد؛ البته ممکن است شخصیتی بیاید که از دیو هم بدتر باشد یا از فرشته بهتر، اما این هم در طول تاریخ اتفاق می افتد و خسارچ از این چارچوب نیست و نمی توان گفت که این ذاتا دیو بود و آمده بود که این طور عمل کند. منظورم این است که کنشگران و کارگزاران عرصه تاریخ را باید تاریخی درک و تفسیر کرد و نه ذات گرایانه. متأسفانه در تاریخ نویسی ما دوگانه سازی دیو و فرشته وجود دارد و این دوگانه سازی بسیار به ما

یک نفر به جای همه

نگاهی به خدمات و لطمات دوران رضاشاه



مهدی غنی

سخن گفتن درباره رضاشاه در جامعه ما کاری بس دشوار است. دشوار نه از آن جهت که اطلاعات و اسناد تاریخی کافی نداریم، بلکه این دشواری مربوط به پیش داوری‌های امروزی جامعه ما درباره اوست. ما با دو مشکل روبه‌رو هستیم:

۱. آمیخته شدن تاریخ با جناح‌بندی‌های امروزی

برخی وقتی نام رضاشاه را می‌شنوند، تنها یاد واقعه کشف حجاب و کشتار مردم در مسجد گوهرشاد مشهد می‌افتند و از وی اظهار نفرت می‌کنند. برخی دیگر نام رضاشاه را با ساخت راه‌آهن و تأسیس دانشگاه تهران و دادگستری و جاده چالوس مترادف می‌شمارند و او را شایسته ستایش و تقدیر می‌دانند. برخی در صف نانوایی بی‌یاد او می‌افتند که با انداختن شاطر در تور جلوی گرانی و خرابی نان را گرفت و می‌گویند یکی مثل او می‌تواند وضعیت را درست کند. عده‌ای بر این گمان‌اند که رضاشاه ایران را از جامعه سنتی فئودالی به دوره مدرنیسم و بورژوازی تبدیل کرد و زمینه پیشرفت و ترقی را فراهم کرد. عده‌ای هم او را دست‌نشانده استعمار انگلیس می‌دانند و می‌گویند خودشان او را آوردند و خودشان هم در شهریور ۱۳۲۰ برنند. پس در هر تحولی و حرکتی دست این پیر استعمار را باید دید. برخی هم که از وضعیت موجود ناراضی‌اند، به‌جای تلاش برای آینده بهتر، افسوس گذشته را می‌خورند و گمان می‌کنند دوران رضاشاه وضعیت بهتری بوده است. البته نفس این پراکندگی و اختلاف نظر هم مشکل اصلی نیست. مشکل اینجاست که هر یک از این نگاه‌ها امروز متعلق به یک جریان سیاسی است و این جریان‌ها نسبت به هم حساسیت‌های ویژه دارند و چندان هم فضای گفت‌وگوی آزاد و منطقی بین آن‌ها برقرار نیست تا بی‌حسب و بغض‌های جاری مشخص شود چه روایتی واقعی است، یا اساساً واقعیت چیست. هر تحلیلی درباره رضاشاه در ذهن آن دیگری متهم به طرفداری از جناحی خاص شده و شنیده نمی‌شود. از این‌رو در این نوشتار به اشخاص و اسنادی استناد می‌شود که متعلق به همان دوران و مستقل از گرایش‌های امروز باشند.

۲. دیدگاه و نگرش به تاریخ

مشکل دیگر نوع نگاه به تاریخ گذشته است. در جامعه امروز ما کسی مدافع استبداد نیست و به‌ظاهر همه طرفدار مردم‌سالاری و دموکراسی‌اند، حداقل ادعا این است که مردم خود باید سرنوشت خود را تعیین کنند یا تغییر دهند (اصل ۵۶ قانون اساسی)؛ اما وقتی به گذشته و حتی امروز جامعه می‌نگریم و می‌خواهیم داوری کنیم، ناگهان مردم به کلی حذف و غایب شده و در همه تحولات و تغییرات، در همه خدمات‌ها و خیانت‌ها تنها یک نفر نقش‌آفرین می‌شود. گویی در آن دوران خاک مرده بر این کشور پهنوار پاشیده بودند و فقط یک تن زنده و فعال و بلکه فعال مایه‌آلوده بود است و آن یک نفر کسی جز حاکم و پادشاه نیست. از این جهت هم تفاوت چندانی میان جناح‌های مختلف نیست. یک جناح بر آن است که رضاشاه درحالی که همه اقصای مردم از روحانیت و متدینان تا نخبگان و مردم با او مخالف بودند، با زور و قلدری حاکم شده و همه کارهای بد را انجام داد. در نگاه دیگر در حالی که همه در عقب‌ماندگی و نفهمی به سر می‌بردند، رضاشاهی ظهور کرد و دانشگاه درست کرد و راه‌آهن راه انداخت و همه کارهای خوب را انجام داد. جای تأمل است که از این دو روایت متضاد چه نسخه‌ای برای وضعیت امروز ما درمی‌آید. در حالی که در تبدیل رضا قزاق به اعلیحضرت رضاشاه همه نقش داشتند و در انجام کارهای بد و خوب نیز او تنها نبود.

زمین و زمان رضاشاه

در این نوشته از ماهیت کودتای رضاخان و نقش انگلیس در روی کار آمدن وی که خود فرصتی مستقل نیاز دارد می‌گذریم و می‌کوشیم بیشتر به عملکرد دوران صدارت و حکومت وی بپردازیم.

آنچه از عملکرد رضاشاه به‌عنوان نوسازی، مدرنیسم و پیشرفت یاد می‌شود عبارت است از: تأسیس دادگستری به‌جای عدلیه سابق، لغو کاپیتولاسیون، تأسیس اداره ثبت‌احوال و صدور شناسنامه، صدور اسناد مالکیت برای املاک موجود، تأسیس دانشگاه تهران، ساخت راه‌آهن، راه‌اندازی کارخانه‌ها، تغییر لباس مردان و زنان و...

اما منتقدان هم فهرستی از اقدامات ناشایست رضاشاه ارائه می‌دهند: کودتا به کمک سید ضیاء و آبرونساید انگلیسی و سرکوب جنبش‌های آزادیخواهی آن دوران، تظاهر به مذهب در ابتدا و سرکوب مذهبیون در سال‌های بعد، تصرف و غصب املاک مردم، تبدیل قرارداد نفت به ضرر ملت ایران، نفی انتخابات آزاد و مجلس مردمی دست‌آورد انقلاب مشروطیت، سرکوب منتقدین، کشف حجاب با زور و خشونت، نفی ارکان مشروطیت (پارلمان، احزاب و مطبوعات آزاد)، کشتن نخبگان و... اما برای اینکه درباره این خدمات و لطمات داوری واقع‌بینانه‌ای داشته باشیم لازم است به واقعیت‌های از یاد رفته آن دوران و نحوه انجام این اقدامات نگاهی بیندازیم:

۱. تأسیس دانشگاه تهران

برخی گمان می‌کنند قبل از ۱۳۱۳ که دانشگاه تهران توسط رضاشاه افتتاح شد، ما هیچ دانشکده و تحصیلمکرده دانشگاهی نداشتیم و تنها از این زمان بود که ایران وارد عصر تمدن و پیشرفت و دانش شد. در حالی که این مسئله یک پروسه طولانی داشت و افراد زیادی در آن دخیل بودند:

الف: فکر آموختن دانش نوین و تحصیلات آکادمیک از زمان فتحعلیشاه قاجار و به همت عباس میرزا فرزند وی پیگیری شد. به کوشش عباس میرزا چند نفر هم بدین منظور به اروپا اعزام شدند. این سیر ادامه داشت به‌طوری که در آستانه انقلاب مشروطه تعداد کسانی که تا آن زمان برای تحصیل به خارج اعزام شده بودند تا هزار نفر تخمین می‌زنند. ب: در کنار اعزام محصل به خارج کشور که از آن دوران ادامه داشت، مدارسی هم در ایران عمدتاً توسط کشیش‌های خارجی و به‌منظور تبلیغ مسیحیت راه افتاد. این مدارس از سوی کشورهای فرانسه، انگلیس، آمریکا، آلمان و روسیه بود و علاوه بر دروس علمی، زبان کشور خودشان را نیز تدریس می‌کردند. در مقطع مشروطیت تعداد این مدارس را تا در شهرهای مختلف ۱۴۰ واحد ذکر کرده‌اند. ناصرالدین‌شاه در دوره ولیعهدی در تبریز دریکی از این مدارس زبان فرانسه را آموخته بود.^۱

پ: مدرسه دارالفنون در سال ۱۲۶۸ قمری یعنی ۵۶ سال قبل از انقلاب مشروطیت تأسیس شد که رشته‌های علوم نظامی و پزشکی را استادان خارجی تدریس می‌کردند. بسیاری از دانش‌آموختگان دارالفنون به خارج اعزام شده و پس از تحصیلات تکمیلی به ایران بازگشته و استاد شدند. علی‌اکبر داور از این جمله بود.

ت: مدرسی که میرزا حسن رشیدی، امین‌الدوله، میرزا محمود احتشام‌السلطنه و دیگران تأسیس کردند نیز در افزایش فرهنگ و گسترش دانش جدید بسیار مؤثر بود. به‌طوری که در آستانه انقلاب مشروطه کمتر شهری بود که یک یا دو مدرسه در آن نباشد.^۲ ث: هفت سال قبل از انقلاب مشروطه اولین دانشکده در ایران راه افتاد. مدرسه عالی علوم سیاسی با فرمان مظفرالدین‌شاه و تلاش میرزا حسن مشیرالملک و پدرش میرزا نصراله مشیرالدوله که خود در رشته حقوق در مسکو درس خوانده بود افتتاح شد. هدف از تأسیس این دانشکده تربیت کادر برای وزارت خارجه بود. مدرسه عالی حقوق هم در سال ۱۲۹۸ برای تأمین کادر وزارت عدلیه و مدرسه عالی تجارت برای وزارت مالیه ایجاد شد. بسیاری از رجال سیاسی دهه ۲۰ و ۳۰ فارغ‌التحصیلان این مدارس عالی بودند.



علی اکبر خان داور، نخستین نفر نشسته از سمت راست

۳. راه آهن

فکر ساختن راه آهن در ایران به دوران سلطنت ناصرالدین شاه می‌رسد؛ اما زمانی که مسئله جدی شده و به صورت دستورالعمل درآمد بعد از تشکیل اولین دوره مجلس شورای ملی است. مرتضی قلی خان صنیع‌الدوله که دانش آموخته دارالفنون بود و تحصیلات بعدی را در اروپا و به ویژه آلمان گذرانده بود در سال ۱۳۲۴ قمری به

ریاست مجلس شورای ملی دوره اول رسید. او در سال ۱۳۲۵ کتابی

منتشر کرد با عنوان راه نجات که در آنجا یک سری طرح‌های اصلاحی خود را از جمله اخذ مالیات از مردم برای انجام یک سری اقدامات ملی از جمله ساختن راه‌های شوسه و راه آهن مطرح کرد. سال ۱۳۲۶ که وی به وزارت مالیه رسید این ایده‌ها را به صورت لایحه تقدیم مجلس کرد. از جمله لایحه افزایش عوارض گمرکی قند و چای که از این طریق هزینه ساخت راه آهن فراهم شود. این لایحه در مجلس رأی نیاورد و مسکوت ماند. بعدها در دوره سلطنت رضاشاه همین ایده پیگیری شده و به اجرا درآمد.^۴

۴. مشاوران

رضاخان در دوره‌های مختلف عملکرد و موضع گیری‌های متفاوتی داشته است. یکی کودتاست که با نخست‌وزیری سید ضیاءالدین طباطبائی همراه بود. این دوره با بازداشت اشراف و رجال سیاسی زمان سپری شد و صد روز بیشتر نبود. دوره بعد از سید ضیاء تا ۱۳۰۴ و خلع سلطنت قاجار همراهی رضاخان با روحانیت و نجبگان سیاسی بود. در همین دوران داستان جمهوری خواهی او نیز تأمل برانگیز است. در ابتدای دوران سلطنت وی نجبگان و شخصیت‌های سیاسی کم و بیش امکان فعالیت داشتند و بسیاری کارهای نیک و بد توسط آنان انجام گرفت. اما رضاشاه به تدریج به قلع و قمع و حذف آنان و تشدید دیکتاتوری روی آورد. از ابتدای روی کار آمدن رضاخان سه تن از تحصیلکردگان و نجبگان سیاسی هسته‌ای تشکیل دادند و هم‌داستان شدند که با جلب حمایت رضاشاه کارهایی صورت دهند. این سه تن عبارت بودند از:

۱. علی اکبر داور؛

۲. نصرت الدوله فیروز؛

۳. عبدالحسین تیمورتاش.

علی اکبر داور پس از کودتای رضاخان و بازگشت به ایران مدتی وکیل دادگستری بود و حزبی به نام رادیکال و روزنامه‌ای به نام «مرد آزاد» راه انداخت؛ اما به زودی وارد مشاغل عالی‌رتبه دولتی و از حامیان رضاخان شد.

داور در طی این دوران علاوه بر کار دادگستری در سایر امور همچون مذاکرات قرارداد نفت با انگلیس و نیز برنامه اقتصادی دولت و ... به همراه تیمورتاش و نصرت‌الدوله دخالت مستقیم داشت. وی به عنوان مشاور برجسته رضاشاه به شمار می‌رفت. سه سال و نیم از آخر عمرش را در سمت وزارت دارایی خدمت کرد و سرانجام مورد غضب رضاشاه واقع شد و قبل از اینکه

ج: در دوره رضاشاه و با صلاح‌دید نجبگان آن زمان این سه مدرسه عالی به وزارت معارف منتقل شده و سپس در هم ادغام شدند. پس از چندی که بنا شد دانشگاه تهران تأسیس شود، این مجموعه جزو دانشگاه تهران قرار گرفت. البته رضاشاه نیز از این اقدام حمایت کرد و در مقابل مخالفان ایستاد؛ بنابراین در پیدایی دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ شمسی چندین نفر از نجبگان علمی و سیاسی کشور نقش داشتند و تلاش‌هایی درازمدت صورت گرفت تا سرانجام به چنین نهادی تبدیل شد. همه این تلاش‌ها و زحمات را نادیده گرفت و آن را به پای یک نفر نوشتن که در رأس حکومت وقت است نه واقعیت دارد و نه منصفانه است.

۲. تأسیس دادگستری

تأسیس دادگستری به شکل مدرن و نوین در زمان وزارت علی اکبر داور (۱۲۶۴-۱۳۱۵) صورت گرفت. او خود دانش آموخته مدرسه دارالفنون بود و تحصیلات عالی را در سوئیس گذراند و هم‌زمان با کودتای رضاخان و سید ضیاء به ایران بازگشت. او سودای نوسازی دادگستری را در سر داشت. این فرصت را زمانی پیدا کرد که در نوزدهم بهمن سال ۱۳۰۵ در کابینه مستوفی‌الممالک وزیر دادگستری شد. فردای آن روز لایحه‌ای تقدیم مجلس کرد که بر اساس آن اختیارات لازم برای اصلاحات اساسی در قوه قضائیه را کسب می‌کرد. همچنین رأساً تشکیلات عدلیه را در تهران منحل کرد. علی‌رغم مخالفت برخی نمایندگان یک هفته بعد اکثریت آنان به لایحه رأی مثبت دادند.

داور در شانزدهم اسفند همان سال تشکیلات عدلیه را در سراسر ایران تعطیل کرد. سپس عده‌ای از جوانان تحصیلکرده را برای تشکیلات جدید دادگستری استخدام کرد و دو ماه بعد در پنجم اردیبهشت ۱۳۰۶ دادگستری به شکل جدید مشابه کشورهای اروپایی افتتاح شد. وی تا سال ۱۳۱۲ در کابینه‌های مختلف همچنان وزیر دادگستری بود و اقدامات دیگری چون ثبت احوال و صدور شناسنامه، ثبت اسناد مالکیت، تشکیل دادگاه عالی انتظامی قضات را نیز سامان داد؛ اما یک واقعیت را نیز نمی‌توان از نظر دور داشت که زمینه‌ساز این تحول، مدرسه عالی حقوق بود که دانش آموختگانش در سازمان‌دهی جدید قضایی به کار گرفته شدند. واقعیت این است که رضاشاه در ساخت دادگستری جدید نقشی نداشت. آن زمان چند ماه پیشتر از سلطنتش نگذشته بود. با قدرت گرفتن و تثبیت رضاشاه اعمال نفوذ بر دادگستری شروع شد. در این دوران داور برای کسب رضایت شاه کاری انجام داد که برخلاف قانون اساسی و اصل استقلال قوه قضا بود. وی در عمل با قضاتی روبه‌رو شد که دستورات شاه را که خلاف قانون بود اجرا نمی‌کردند. از سویی طبق قانون اساسی مشروطه قاضی مستقل بوده و هیچ کس حق برکناری و عزل وی را نداشت. داور که در آن زمان سخت سرسپرده رضاشاه بود، برای حل این معما، طرح قانون پنج ماده‌ای را به مجلس داد که به تفسیر اصل ۸۲ قانون اساسی که ضامن استقلال قضات بود پرداخت. در آنجا تغییر محل کار قضات را نافی آن اصل ندانست و دست حاکمیت را برای فشار آوردن بر قضات شریف و مستقل باز کرد. هرکجا قاضی را مانع مطامع می‌دیدند او را به محلی دور تبعید می‌کردند.^۳

توسط وی به مجازات برسد، به‌ظاهر خودکشی کرد. فیروز میرزا نصرت‌الدوله، فرزند عبدالحسین فرمانفرما، از نوادگان عباس میرزا بود. فیروز که تحصیلات عالی را در بیروت و فرانسه گذرانده بود، در کابینه وثوق‌الدوله که عاقل قرارداد خفت‌بار ۱۹۱۹ بود وزیر خارجه بود و نقش مؤثر در آن کار داشت. در کابینه چهارم رضاخان در سال ۱۳۰۴ به وزارت دادگستری منصوب شد و سال بعد وزیر دارایی شد که تا سال ۱۳۰۸ در این سمت باقی بود. ولی در این سال مورد غضب رضاشاه واقع شد و پس از مدتی حصر خانگی در ۱۳۰۹ به حبس و جرمه محکوم شد. سرانجام در ۲۰ دی‌ماه ۱۳۱۶ در زندان به هلاکت رسید.

عبدالحسین تیمورتاش (۱۲۶۰-۱۳۱۲) نیز پس از تحصیلات اولیه در ایران، برای ادامه تحصیل به اروپا رفت و سرانجام در رشته نظام در پترزبورگ (لنینگراد) فارغ‌التحصیل شد و قبل از کودتای رضاخان به ایران بازگشت. وی مدتی فرمانده قشون خراسان، استاندار گیلان، چندین دوره نماینده مجلس، وزیر دادگستری، وزیر فوائد عامه و تجارت شد و سرانجام پس از به تخت نشستن رضاشاه در ۱۳۰۴ تا ۱۳۱۱ که بازداشت شد، وزیر دربار و بعد از رضاشاه همه‌کاره مملکت بود. او نزدیک‌ترین فرد به رضاشاه بود و بر همه امور دولتی و حکومتی نظارت و دخالت داشت. تیمورتاش و داور و نصرت‌الدوله یک تیم سه‌نفره بودند. این سه نفر در به سلطنت رسیدن رضاشاه نقش مؤثر و پشت پرده داشتند و می‌شود گفت اتاق فکر رضاشاه بودند؛ اما هر سه نفر را خود رضاشاه از میان برداشت.

مهدی‌قلی هدایت (مخبر السلطنه) که تحصیلکرده آلمان بود و از وزرای دوره قاجار است و در سلطنت رضاشاه به نخست‌وزیری رسید، در کتاب خاطرات و خطرات خود موقعت تیمورتاش را چنین وصف کرده است: «تیمورتاش وزیر دربار ماست و رافع بین شاه و هیئت و نافذ در هر کار، طرف اعتماد شاه است و از سیاست آگاه. روزی (شاه) در هیئت فرمودند قول تیمور قول من است.»^۵

داربوش همایون، وزیر دولت هویدا، در این باره می‌گوید: «رضاشاه برای رسیدن به ثبات سیاسی، همه قدرت را در خود متمرکز کرد و هر چه توانست برای کشور انجام داد ولی نتیجه طرفه‌آمیزش آن بود که بی‌ثباتی را در ذات رژیم جاگیر کرد. ... داور را وادار به خودکشی کرد، نصرت‌الدوله و تیمورتاش را. تیمورتاش یکی از برجسته‌ترین ایرانیان آن زمان بود و هر زمانی در این صدساله.»^۶

تیمور سوم دی ماه ۱۳۱۱ تا ۲۹ بهمن در حصر خانگی زیر نظر شهربانی بود و از ۲۹ بهمن در شهربانی زندانی شد. دادگاه او را به سه سال حبس مجرد و محرومیت از تمام حقوق اجتماعی و استرداد مبلغ رشوه و پرداخت مبالغی دیگر محکوم کرد. می گویند این شعر را در وصف حال خود و رضاشاه گفته است:

که رستم پلی بود در سیستان

منش کردمی رستم پهلوان.

سرانجام روز نهم مهرماه ۱۳۱۲ در زندان به هلاکت رسید و جنازه او را بدون تشریفات در امامزاده عبدالله به خاک سپردند.

۵. بزرگترین فنودال ایران

ازجمله خصوصیات که برای رضاشاه برشمرده اند علاقه وی به داشتن ملک و زمین بود. هرکجا زمین آباد و مناسبی می دید اظهار علاقه می کرد و آن را به تصرف درآورد. مأموران سراغ مالک می رفتند و از او می خواستند ملک خود را به اعلیحضرت واگذار کند. چنانچه وی مخالفت می کرد، با زور یا پرونده سازی ملک را از چنگ وی درمی آوردند.

میرزاییی دولت آبادی در خاطرات خود می نویسد: «سردار سپه آرزو دارد مالک تمام املاک مازندران شود.» وی توضیح می دهد که املاک کوچک را به راحتی از دست خوانین می گرفت، ولی با مالکان بزرگی چون محمدولی خان سپهسالار اعظم درگیری فراوان داشت تا سرانجام سپهسالار و پسرش در این راه جان خود را از دست دادند و رضاشاه مالک نور و کجور و تنکابن شد. املاک سایر خوانین مازندران را نیز با به قیمت بسیار ارزان خرید یا به شکلی دیگر از چنگ آن‌ها درآورد.^۷

مسئله غصب املاک مردم آن قدر فراگیر و بزرگ شده بود که بلافاصله بعد از رفتن رضاشاه و روی کار آمدن محمدرضا، از همان روزهای اول سیل اعتراضات مالکینی که املاکشان غصب شده بود شروع شد و مطبوعات هر روز خبری از اجحافات و زورگیری های عوامل رضاشاه می نوشتند. بی جهت نبود که سی ام شهریور ۱۳۲۰ محمدرضا شاه بخشی از این املاک را در اختیار دولت قرارداد که به صاحبان اصلیش برگرداند. در مجلس شورای ملی (دوره سیزدهم) مسئله املاک غصبی رضاشاه و بازگرداندن آن املاک به صاحبان اصلی اش مطرح شد و وزیر دادگستری وقت، لایحه ای برای حل این موضوع ارائه کرد. مشروح مذاکرات آن دوره مجلس موجود است و بهترین سند برای داوری

درباره رضاشاه است. به عنوان یک نمونه مؤید احمدی در جلسه نوزدهم بهمن ماه ۱۳۲۰ مجلس شورای ملی چنین می گوید: «شاه سابق را می دانم هفده سال در این مملکت سلطنت کرد و این را تقسیم به روز که بکنیم تقریباً ۶ هزار روز می شود و ایشان ۴۴ هزار سند مالکیت صادر کرده اند. تقسیم که بکنیم روزی هفت سند مالکیت ایشان گرفته اند.» در حالی که روزی که رضاخان سر کار آمد هیچ زمین و ملک و املاک و دارایی ویژه ای نداشت.

محمدرضا شاه سال‌های بعد هم هر زمان می خواست چهره خود را مردمی نشان دهد بخشی از این املاک را بین روستائیان تقسیم می کرد. در حالی که پول آن را از خزانه می گرفت. خود وی در کتاب مأموریت برای وطن درباره این املاک پدر چنین می گوید: «املاک سلطنتی، دیه‌ها و قرائی است که پدرم خریداری کرده و به شخص من تعلق دارد و اینک به وسیله بنیاد پهلوی اداره می شود.»^۸

محمدرضا پهلوی: «در سال ۱۳۳۰ فرمانی مشعر بر تقسیم و فروش بیش از ۲ هزار قریه و آبادی از املاک را صادر نمود... چنان که تا سال ۱۳۳۷ بیش از ۲۰۰ هزار هکتار زمین مزروعی بین ۲۵۰۰۰ روستایی تقسیم گردید.»^۹

اما محمدرضا نمی گوید رضاشاه با کدام پول این زمین‌ها را خریداری کرده است و چطور املاک غصبی به پسرش می رسد!

۶. تجدید قرارداد نفت

قبل از انقلاب مشروطیت کمتر کسی از مفاد قرارداد داریسی باخبر بود. اولین بار در دور اول مجلس شورای ملی نمایندگان از وزیر خارجه خواستند که متن قراردادی را که توسط شاه مستبد و به ضرر ملت ایران منعقد شده بود ترجمه کرده و در اختیار آنان قرار دهد. از این دوران کشمکش بر سر منافع ملت با شرکت انگلیسی شروع می شود.

اقدامات دولت و شرکت نفت انگلیس از شروع جنگ جهانی اول در ۱۲۹۳ شمسی تا پایان جنگ موجب بروز اختلافاتی بر سر نحوه اجرای قرارداد داریسی شد و برای حل آن‌ها مذاکراتی آغاز شد. این مذاکرات قبل از کودتا توسط نصرت الدوله انجام می گرفت و بعدها افرادی چون علی اکبر داور، تیمورتاش، تقی زاده، حسین علاء، نصرالله انتظام و... شرکت داشتند. شرح این دعاوی و ترفندهای انگلیس برای فریب دادن مقامات ایرانی خود حکایت درازی دارد که در این

نوشته نمی گنجد. قدر مسلم این است که این مذاکرات وقت گیر و پیچیده نیاز به کار کارشناسی و زیرکی سیاسی داشت و به همین دلیل تا سال ۱۳۱۲ شمسی به درازا کشید. در این سال رضاشاه بدون مشورت و هماهنگی با وزرا و اطرافیان قرارداد داریسی را در بخاری انداخت و یک طرفه آن را ملغی اعلام کرد و در پی آن قرارداد جدیدی با کمپانی منعقد شد (۱۹۳۳) که بسیار بدتر از شرایط داریسی بود. مصطفی فاتح که خود زمانی از مدیران شرکت

نفت انگلیس بود، در کتاب خود «پنجاه سال نفت» که سال ۱۳۳۴ منتشر شد، این ماجرا را به خوبی شرح داده است. وی درباره لغو قرارداد داریسی می نویسد: «... اگر احساسات شدید شاه و یاس او از قطع و فصل اختلافات با شرکت نفت توأم با بی اطلاعی و استبداد رأی او نشده بود احقاق حق ایران به طریق عاقلانه و دنیابسنندی ممکن و میسر بود... قبل از الغای امتیاز داریسی دولت ایران موقعیت فوق العاده مستحکمی در قبال شرکت داشت که متأسفانه زمامدار وقت آن را درک نکرده بود و اگر به آن پی برده بود می توانست بدون ایجاد جنجال و هیاهو استیفای حق ایران را بنماید...»^{۱۰}

«بی اطلاعی توأم با غرور و از طرف دیگر وحشت از استیفای حق به وسیله طریق مشروع که همان حکمیت باشد، موجب شد تصمیمی گرفته شود که بالمآل به ضرر کشور تمام گشت.»^{۱۱}

سید حسن تقی زاده که از مقربان درگاه سلطنت و هنگام لغو قرارداد وزیر دارایی بود، در مجلس شورای ملی ماجرا را چنین تعریف کرده است:

«یک روز بگفته مصمم شد امتیاز را فسخ کند و حکم برای این کار داد و واضح است که هم حکم او همیشه بدون تخلف و استئنا در یک ساعت اجرا می شد و هم در این مورد به خصوص که بسیار و به اعلی درجه خاطرش متغیر بود احدی را یسارای چون و چرا و نصیحت به او نبود پس این کار اجرا شد. اگرچه اتخاذ این طریق به این نحو به عقیده وزرا و رجال خیرخواه ایران در آن زمان صحیح نبود و چنانکه بعدها از نتیجه کار دیده شد یکی از اشتباهات بزرگ آن مرحوم در مدت سلطنت وی بود.»^{۱۲}

«شده آنچه شد یعنی کاری که ما چند نفر مسلوب الاختیار به آن راضی نبودیم و بی اندازه و فوق تصور ملول شدیم و از همه بیشتر شخص من و پس از من مرحوم داور متأثر و متألم و ملول شدیم...»

نکنه‌ای که ذکر آن لازم است اینکه عادت بدی در بین نجیبگان ایرانی بوده و هست که هیچ گاه مسئولیت کاری را که انجام می دهند بر عهده نمی گیرند. همواره اشتباهات و خطاهای خود را به دیگری نسبت می دهند و خود را مبرا از خطا می دانند. چه بسا همین امر موجب شده است تا در فرهنگ ما همیشه یک نفر مطلق العنان و همه کاره تلقی شده و تنها راه نجات در تثبیت قدرت او و زمانی دیگر خلع ید او تصور شود.

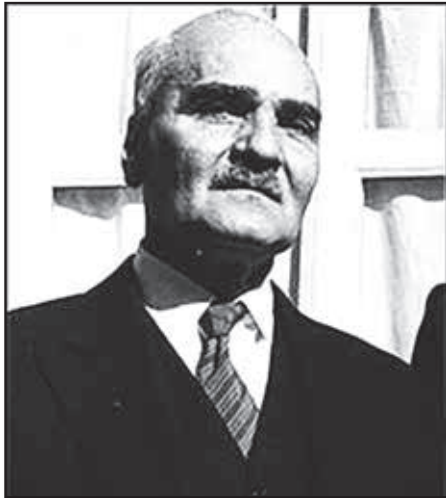
تقی زاده هم به راحتی از خود سلب مسئولیت می کند: «حاجت به بیان ندارد و می دانند که برای کسی در این مملکت اختیاری نبود و هیچ مقاومتی در برابر اراده حاکم مطلق آن عهد نه مقدور بود و نه مفید!»

۷. سلطنت مشروطه و سلطنت مطلقه

رضاشاه اساساً اعتقادی به حکومت مشروطه و پارلمان و مشارکت مردم نداشت. او همان طور که در فوج قزاق با مأمورین زیردستش رفتار کرده بود، می خواست مملکت را اداره کند. البته آدم زرنگ و باهوشی هم بود و با ورود به عرصه سیاست به تدریج با امور کشوری آشنا شد؛ اما قدرت طلبی و خوی نظامی گری وی تغییری نکرد. در طول حکومت وی هیچ وقت مجلسی با انتخابات آزاد تشکیل نشد. مجلس شورای ملی را محلی می دانست که عده‌ای بیکار و بی شعور در آن جمع شده‌اند. این مسئله آن قدر



رضاخان به عنوان نگهبان سفارت هلند در کنار وزیر مختار هلند



حسن تقی‌زاده

طرفداران خود حکم کرد که شترماده مورد اختلاف نر است و حکم اجرا شد، اما اینکه یک پارلمان را وادار کنی چنین احکامی صادر کند، آن هم در زمان معاصر شگفت‌انگیز است.

تراژدی استبداد

تراژدی تکراری خطرناکی است، همه کسانی که در تثبیت و به قدرت رساندن رضاشاه نقش ایفا کردند، پس از چندی یک‌به‌یک، توسط او و عوامل پلیسی‌اش نابود، سرکوب یا خانه‌نشین شدند: برخی از اینان نزدیکان و کارگزاران نظام بودند مانند داور، تیمورتاش، نصرت‌الدوله، فروغی نخست‌وزیر، سردار اسعد، سرلشکر محمدحسین آیرم، رئیس‌نظمیه، سپهبد زاهدی رئیس‌نظمیه، درگاهی رئیس‌نظمیه، سرهنگ محمود پولادین ریاست محافظین شاه و برخی کنشگران سیاسی خارج از حکومت مانند میرزاده عشقی، ملک‌الشعراى بهار، نیروهای چپ مارکسیستی و... حتی روحانیون که در ابتدا به رضاخان خوش‌بین بودند و وی را تأیید کردند، همه به این سرنوشت شوم دچار شدند.

حکایت شوم استبداد را از زبان داریوش همایون وزیر اطلاعات کابینه هویدا بشنویم که از متفکرین سیاسی و دست‌اندرکاران عصر محمدرضاشاه بود: «بیشتر اصلاحات رضاشاهی در همان چهارساله میان کودتا و پادشاهی آغاز و پایه گذاشته شد... رهبری که با منظومه‌ای از بهترین استعدادهای سیاسی و نظامی زمان، کار خود را آغاز کرده بود، در حلقه میان‌مایگان و بله‌قربان‌گویان به پادشاهی خود پایان داد.»^{۱۶} ناگفته نماند در مقطعی که رضاخان و سید ضیاء کودتا کردند در نقاط مختلف جنبش‌ها و تلاش‌های آزادیخواهانه برای نجات ایران در جریان بود. میرزا کوچک خان در گیلان، محمد خیابانی در آذربایجان، محمد تقی پسیان در خراسان، ابوالقاسم لاهوتی در آذربایجان، سید حسن مدرس، دکتر مصدق، حزب کمونیست ایران و... بسیاری دیگر در تکاپو برای تغییر اوضاع بودند؛ اما عیب کار مثل همیشه این بود که این نخبگان انسجام و اتحادی نداشتند و سرانجام کار پراکندگی و تشتت نیز به استبداد منجر می‌شود.

با اعتراف به اینکه این نوشته تنها اجمال و گوشه‌ای از آن دوران را به یاد آورد، تردیدی نیست که بررسی تاریخ گذشته از جمله رضاشاه درس‌های بزرگی برای نسل امروز و دیروز ما دارد تا با چشمی بازتر به آینده بنگریم و از تکرار حوادث تلخ گذشته در امان مانیم. ■

آشکار بود که حتی محمدرضا پسرش که سعی زیادی کرد کارهای پدر را توجیه کرده و مترقی نشان دهد، این خوی استبدادی وی را نتوانست کتمان کند: «از زمان تاج‌گذاری خود به این طرف پدر مجلس شورای ملی را دائماً تحت سلطه خویش قرار داده بود. هر چند هرگز به انحلال آن اقدام نمود.»^{۱۳}

وی برای توجیه این کار پدرش باز دست به فلسفه‌بافی کرده و می‌کوشد آن را منطقی جلوه دهد:

«اگر پدرم از روش دموکراسی و پارلمانی استفاده نمی‌کرد به خاطر این بود که عده رأی‌دهندگان باسواد که برای دموکراسی حقیقی لازم است تا دستگاه تقنینیه مؤثر و مفیدی را به وجود آورند بسیار معدود بود.»

این در حالی بود که همین مردم بی‌سواد زمانی در مقابل استبداد قاجاریه ایستاده و انقلاب مشروطیت را سامان داده بودند. ستارخان و باقرخان هم از میان همین مردم برخاستند و محمدعلی شاه مستبد را سرنگون کردند. ضمن اینکه قابل توجه است که خود رضاخان هم سوادى نداشت که خود را قیام مردم می‌دانست.

گذشته از این وی تحصیلکردگانی را که زیر بار اطاعت مطلقه نمی‌رفتند، از میان برمی‌داشت. محمدرضا شاه درباره دکتر مصدق نوشته است: «پدرم مصدق را به اتهام همکاری با یک دولت خارجی و توطئه علیه دولت ایران توقیف کرده بود و نمی‌دانم در فکر وی چه می‌گذشت که مخالفین خود را به همکاری با خارجی‌ها مخصوصاً انگلیسی‌ها متهم می‌کرد.»^{۱۴}

مجلس برای شاه چنان موقعیتی داشت که هرچه شاه می‌خواست تصویب می‌کرد. نمونه آن تصویب مفتضحانه‌ای است که درباره اصل و نسب فوزیه، همسر اول محمدرضا شاه، در سال ۱۳۱۷ انجام شد. طبق اصل ۳۷ قانون اساسی مادر ولیعهد باید ایرانی‌الصل می‌بود. لذا ازدواج فوزیه با محمدرضا که خواست رضاشاه بود برای ولیعهد آینده مشکل‌ساز می‌شد. فوزیه یک شاهزاده مصری بود. لذا به دستور شاه، در جلسه ۸ آذر ۱۳۱۷ مجلس شورای ملی، طبق ماده واحده‌ای «به فرمان همایونی صفت ایرانی بودن به فوزیه اعطا شد». در حالی که اصل و نسب کسی را نمی‌شود با رأی و قرارداد عوض کرد.

تأیید این ماجرا را از زبان محمدرضا بخوانیم بهتر است: «چون مطابق قانون اساسی پدر و مادر ولیعهد آینده ایران باید ایرانی‌الصل باشند، پدرم به رفع این مشکل پرداخته از مجلس شورای ملی ایران قانونی گذراند که به موجب آن شاهزاده خانم فوزیه به ملیت ایران درآمد.»^{۱۵} شنیده بودیم معاویه در یک داورى به نفع فردى از

پی‌نوشت:

۱. آبراهامیان یرواند، تاریخ ایران مدرن، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، نشر نثری، ۱۳۸۹، ص ۸۳
۲. دولت‌آبادی یحیی، حیات یحیی، جلد ۱، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۲، ص ۱۸۵-۱۹۵
۳. عامری هوشنگ، از رضاشاه تا محمدرضا شاه (خاطرات میرزا جواد عامری)، نشر پارسه، ۱۳۸۷، صص ۷۶ تا ۷۹
۴. آدمیت فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، انتشارات پیام، ۱۳۵۵، صص ۴۵۲-۴۵۵
۵. هدایت مهدی‌قلی، خاطرات و خطرات، نشر زوار، ۱۳۴۴، ص ۴۷۲
۶. دهباشی حسین، آیندگان و روندگان (خاطرات شفاهی داریوش همایون)، کتابخانه ملی، ۱۳۹۳، ص ۱۱ و ۱۲
۷. دولت‌آبادی یحیی، حیات یحیی، جلد ۴، نشر عطار، ۱۳۶۲، ص ۲۶۱ و ۲۶۲
۸. پهلوی محمدرضا، مأموریت برای وطنم، تجدید چاپ ۱۳۵۰، ص ۲۷۲
۹. همان، ص ۲۷۳
۱۰. فاتح مصطفی، پنجاه سال نفت، نشر کاوش، ۱۳۳۴، ص ۲۹۳
۱۱. همان، ص ۲۹۴
۱۲. مشروح جلسه ۱۳۸ دوره پانزدهم مجلس شورای ملی مورخه هفتم بهمن ۱۳۲۷، ص ۵۳
۱۳. مأموریت برای وطنم (منبع ۸)، ص ۸۱
۱۴. همان، ص ۲۹۹
۱۶. دهباشی حسین، آیندگان و روندگان (خاطرات شفاهی داریوش همایون)، کتابخانه ملی، ۱۳۹۳، ص ۹.

میرزا کریم خان رشتی:

به‌عنوان آزادیخواهی شروع به عملیات کرده مکم می‌کنند زنان روگشوده بیرون بیایند، اما این مکم اجرا نمی‌شود و متی زن‌های معلومه‌العال که در غیر این موقع پندارن روپسته نبودند، بعد از این روپسته بیرون می‌آیند بلشویک‌نماهای رشت به گرفتن پول از مردم می‌پردازند و از هیچ‌گونه تهدید کردن و آزار اشخاص پولدار دریغ نمی‌کنند، قبر می‌کنند و متمولین را در کنار قبرها حاضر کرده تکلیف ایشان را پرداختن وجوه یا زنده به گور رفتن معین می‌کنند این رفتار قوه‌ئی که اکنون زمام امور گیلان را در دست دارد سبب می‌شود که جمعی از متمولین فانه و زندگانی خود را رها کرده از گیلان فرار و به تهران می‌آیند. ورود این جمع فراری رشت در قزوین و تهران تولید هیجان می‌کنند خصوصاً که فیر می‌رسد سرین نزدیک منمیل رسیده رو به قزوین می‌آیند» (هیات یمیی، ج ۴ ص ۱۴۵)

ابوالحسن ابتهاج او را انگلوفیل پروپاقرص می‌داند، اما او خود را سوسیالیستی دواتش نشان می‌داد. در سوئیس با لنین ملاقات کرده بود و در ایران کمیته ستار را بنیان گذاشت و توانست نظر برخی از مشروطه‌فواهان و انقلابیون را به خود جلب کند. با اینکه در مشروطه تلاش‌هایی کرده بود، هیچ‌گاه سمتی نپذیرفتی و همیشه پشت‌ممنه قرار داشت. بر اساس ادعای مسین مک، میرزا کریم رشتی مسئولیت قانع کردن سفارت شوروی برای حمایت از رضاخان را بر عهده داشت. او و برادرش، سردار ممیی، به‌شدت به نیروهای شوروی نزدیک بودند و برادرش نقش‌می‌دی در شکست جنبش جنگل داشت. یحیی دولت‌آبادی درباره این دو برادر می‌نویسد: «سردار ممیی و برادرش رفت سربازی بلشویکی در بر نموده در برداشتن قدم‌های سریع بلشویکی از هیچ کمونیست‌نمای شورور عقب نمی‌مانند. مفسدین رشت برای بدنام و منفور ساختن مسلک بلشویکی



زیر بیرق نظامیان

گفت‌وگو با سعید مدنی

پرویز ق: سعید مدنی، پژوهشگر ارشد مسائل اجتماعی است و استاد دانشگاه و سردبیر سابق شاید معتبرترین نشریه علمی-پژوهشی در حوزه رفاه اجتماعی. مدنی پژوهش‌های ماندگاری در حوزه روسپی‌گری، فقر و کودکان کار دارد. هرچند زندان‌های پیاپی از سمت‌های رسمی او کاسته است، اما مانعی بر پژوهش‌های ارزنده این اندیشمند علوم اجتماعی نبوده و آخرین اثر او، مشترکاً با جونی سیگر است با عنوان زنان در جهان و ایران که به همت انتشارات روزنه روانه بازار کتاب شده است.

هر پدیده تاریخی، زمینه‌هایی در جامعه دارد که باید به‌دقت کاویده شود. زمین سخت جامعه ایران در مشروطه شخمی خورد که بذره‌های بسیاری در این شخم افکنده شد. این شخم زمینه‌هایی هم در جامعه داشت که این زمینه‌ها می‌تواند هنوز هم وجود داشته باشد. بذره‌های افکنده شده در مشروطه را حداقل تا حدود بیست سال رضاخان میرپنج درو کرد. پرسش از طبقات حامی کودتا و حامل کودتا و بحث درباره تبعات اجتماعی حکومت پهلوی اول را با پژوهشگر برجسته علوم اجتماعی، سعید مدنی، به بحث گذاشتیم. گفت‌وگوی چشم‌انداز ایران با وی را در ادامه می‌خوانیم.

به نظر من این فضا در میان اغلب روشنفکران زمینه مدعیانی مثل رضاخان را فراهم آورد و در عین حال عوامل خارجی و دیگر نیروهای مؤثر نیز با او همراه شدند تا فاتحه مشروطه خوانده شود.

اساساً پایگاه اجتماعی سلطانیسم رضاشاهی را چه طبقاتی تشکیل می‌دادند و انگیزه‌های آن‌ها چه بود؟

رضاشاه به دلیل توانایی‌های نظامی و شخصی‌اش در مقایسه با دیگر رقبای فرد مناسب‌تری برای پاسخ به نیازها و خواسته‌های اجتماعی در سال ۱۲۹۹ بود. موقعیت او به‌عنوان فرمانده کل قوای نظامی جایگاه سیاسی و اجتماعی او را بین ملیون و مذهبیون تثبیت کرده بود. به همین دلیل از مدرس روحانی تا سید ضیاء، روزنامه‌نگار و سردار اسعد، رهبر ایل بختیاری و استاروسلسکی، قزاق روس، بر نقش محوری رضاشاه برای خروج ایران از هرج و مرج توافق داشتند، اما به نظر مهم‌ترین نیروی حامی برای به قدرت رسیدن رضاخان روحانیون بودند. به گونه‌ای که با وقوع کودتا کمترین مقاومت و مخالفتی در میان علما و روحانیون بروز نکرد. سیاست‌های مذهبی رضاخان، به‌ویژه در جریان حوادث عراق و تبعید علمای آنجا به ایران نقش زیادی در حمایت علمای شیعه از او داشت. حفظ ظاهر مذهبی و حتی هواخواهی از مذهب موجب شد تا عموم مردم و روحانیون نظر مساعدی درباره وی داشته باشند. رضاخان با بستن مغازه‌های مشروب‌فروشی، تئاتر و سینما، عکاس‌خانه‌ها و کلوپ‌های قمار زمینه مساعدی را برای نزدیکی به روحانیون فراهم کرد و دست کم سکوت آن‌ها را در برابر فعالیت‌های خود به دست آورد. او برای ملاقات با علمای مهاجر عراق همچون نائینی و ابوالحسن اصفهانی به قم رفت و بسیاری علمای مهاجر همراه با شیخ عبدالکریم حائری اعلامیه‌ای در قردادانی از سردار سپه منتشر کردند. رضاخان با تبدیل ایران به مکانی امن برای روحانیون تبعیدی از عراق حمایت ویژه آنان را به دست آورد و به این وسیله برخی مخالفت‌های داخلی علیه خود را خنثی کرد. در نهم آبان ۱۳۰۴ رضاشاه برای جلب حمایت محافل روحانی اعلامیه‌ای منتشر کرد و در آن بر دو موضوع تأکید کرد: اول، اجرای عملی احکام شرع مبین؛ و دوم فراهم ساختن رفاه حال مردم. به این ترتیب رضاشاه برای تثبیت پایه‌های نظام پهلوی عمده‌تا بر روحانیون و اقشار مذهبی تکیه کرد.

آیا پایگاه اجتماعی مخالفان مشروطه با این پایگاه همپوشانی داشت؟ پایگاه اجتماعی مخالفان مشروطه چه بود؟

مشروطه از همان آغاز مخالفانی داشت که از آن میان برخی از درباریان، روحانیون، زمامداران حکومتی و کشورهای خارجی مداخله‌گر بر ناکامی آن کوشیدند. مخالفت‌ها با ابعاد مختلف سیاسی - فکری آغاز شد که در جریان تدوین قانون اساسی در مجلس شورای ملی بازتاب داشت. در جریان تصویب برخی اصول قانون اساسی همچون حقوق ملت، آزادی‌های اجتماعی، حقوق فردی، احزاب و مطبوعات و دیگر موارد مهم به رویارویی‌های متعدد بین مشروطه‌خواهان و مستبدان منجر شد. علاوه بر اختلاف‌های دو طیف فکری سیاست‌های عملی و اجرایی دولت‌های این عصر نیز تا حد زیادی نشان‌دهنده مقاومت در برابر تحقق آرمان‌ها و اهداف مشروطه بود. از برگزاری انتخابات گرفته تا تعیین ولایات و ولایات و گرفتن مالیات از رعایا و نیز شیوه برخورد با خودسری، فقط یک ششلول دارد.))

سال‌ها تلاش مردم ایران منجر به مشروطه شده بود که پر از دستاورد هم بود، اما چه زمینه‌های اجتماعی در ایران وجود داشت که منجر به کودتای سوم اسفند شد و بخشی از روشنفکری هم از آن حمایت کرد؟

نکته بسیار مهمی در این سؤال شما وجود دارد که مشروطه را به شرایط کنونی ما پیوند می‌زند. فرآیند به قدرت رسیدن رضاخان در سال ۱۲۹۹ را نمی‌توان مستقل از وقایع چهارده سال پیش از آن یعنی سال ۱۲۸۵ دانست. عده‌ای سرکار آمدن رضاخان را حاصل توطئه انگلیس و قابلیت‌های خارق‌العاده رضاخان می‌دانند و بنا بر این راه هرگونه گفت‌وگو را بر تحولات پس از مشروطه و زمینه‌های عینی و ذهنی به قدرت رسیدن رضاخان می‌بندند. در حالی که به‌خوبی روشن است بدون وجود زمینه و بستر مساعد مداخلات بیگانگان نمی‌توانست این‌گونه مسیر مشروطه را وارونه کند. فکر می‌کنم بر این جنبه از زمینه‌ها و علل که به دموکراسی‌زدایی از ایران پس از مشروطه انجامید باید توجه دقیق‌تر و جدی‌تر شود. فکر کنم این جمله را دوتوکویل درباره انقلاب فرانسه و به قدرت رسیدن ناپلئون گفته که جامعه فرانسه همچون زنی خسته و دردمند از حوادث و آشفتگی‌های پس از انقلاب، خودش را به آغوش ناپلئون سپرد تا در آن به آرامش بازگردد. بی‌نظمی‌ها و بی‌ثباتی‌های پس از انقلاب مشروطه، میل شدید به رهبری قدرتمند و پایان دادن به هرج و مرج و بازگرداندن آرامش به جامعه را به‌شدت فراهم کرد. فضای سال‌های ۱۲۸۵ تا ۱۳۰۴ جامعه ایران و حوادث پی‌درپی، بی‌نظمی و ناامنی چنان مردم را خسته و ناامید کرده بود که زمینه مساعدی را برای ظهور یک منجی قدرتمند و مقتدر چکمه‌پوش فراهم کرد. افراد مرجع و عاملیت‌های اجتماعی در مشروطه نیز بر این طبل کوبیدند. برای مثال بنا بر آنچه آدمیت نوشته، تقی‌زاده رهبر حزب دموکرات در سخنرانی مجلس گفت: «مجلس از راه‌های عادی نمی‌تواند داخل کار شود، بلکه یک قوه فوق‌العاده و پنجه آهنینی باید مملکت را اصلاح کند و مؤسس ادارات شود. چنانکه محمدعلی پاشا در مصر و ناپلئون در فرانسه کردند.» گفت‌وگو، مصالحه و سازش در ادبیات سیاسی پس از مشروطه کمتر سهمی داشت و در مقابل فرهنگ سیاسی این دوره سرشار بود از اصطلاحاتی مثل خائن، خیانت، بیگانه و دشمن. ترور امین‌السلطان (نخست‌وزیر) در ۱۲۸۶، بمب‌گذاری علیه محمدعلی شاه چند ماه پس از آن و به توپ بسته شدن مجلس و بسیاری حوادث متوالی فارغ از انگیزه عاملان و نتایجشان نقش انکارناپذیری در ایجاد فضای روانی عموم به‌عنوان مقدمه طلبیدن یک دیکتاتور بود. در این میان خلأ وجود نیروهای میانه که واسطه گذار از استبداد به دموکراسی شوند و موجب ایجاد انعطاف در دو سوی منازعه سلطنت و دموکرات‌ها شوند بسیار اهمیت داشت. طالبوف تبریزی در توصیف چنین فضای دوقطبی می‌نویسد: «عجیب است که در ایران بر سر آزادی عقاید جنگ می‌کنند ولی هیچ‌کس به عقیده دیگری واقعی نمی‌گذارد. سهل است اگر کسی اظهار رأی و عقیده نماید، متهم و واجب‌القتل، مستبد، اعیان‌پرست، خودپسند، نمی‌دانم چه و چه نامیده می‌شود و این نام را کسی می‌دهد که در هفت آسیا یک مثقال آرد ندارد، یعنی نه روح دارد، نه علم، نه تجربه، فقط یک ششلول دارد.»



گروهی از مشروطه خواهان، با فرمان مشروطه در خانه حاج امین الضرب

مردم اعلام کنند: «اگرچه دولت مشروطه شده، ولی من در استبداد خود باقی هستم.»

در مشروطه جامعه ایران دارای ساختار حزب شده بود و قدری از سهم دولت در اعمال قدرت کاست، اما روشنفکران مشروطه نظاره کردند و حتی تأیید تا داشته‌های مشروطه زیر چکمه رضاشاه برود. آیا می‌توان گفت این کودتا یک وضعیت ارتجاعی برای جامعه بود؟ جامعه‌ای که در حال شکل‌گیری بود و نهادهای بسیاری را در خود پرورش داده بود نظیر مجلس، ناگهان زیر چکمه قرار گرفت و نهادهایش از بین رفت یا اینکه ساختار سلطانیسم جدید در مداری بالاتر بود و به قول آبراهامیان، از بین رفتن شبانکارگی و آغاز شدن بورژوازی؟

«شرایط سرشار از غبار و دود حاصل از کشمکش‌های پس از انقلاب و هرج و مرج و ناآرامی و احساس ناامنی که سراسر جامعه را فرا می‌گیرد، به‌خصوص در فقدان شرایط مناسب برای شناخت ماهیت واقعی نیروهای سیاسی و اجتماعی توسط مردم، فرصت برای ظهور پوپولیسم و آلترناتیوهای بدلی فراهم می‌شود. در چنین شرایطی حتی نیروهای سیاسی باسابقه نیز دچار خطا می‌شوند و اولویت‌ها را فراموش می‌کنند. نزدیک به دو دهه پس از مشروطه به‌ویژه در فاصله سال‌های ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۹ جامعه ایران با تضعیف دولت مرکزی گرفتار انواع خودسری‌ها شد و نزاع‌های گذشته در قالب کشمکش‌های سیاسی بروز و ظهور یافت. در چنین شرایطی نیروهای مترقی و ملی و مذهبی بسیار ضعیف شدند و فرصت برای برآمدن نیروهای بی‌هویت فراهم شد.»

در مدرنیزاسیون رضاشاهی، برخلاف آتاتورک، هیچ‌کس جز خودش در کنار قدرت باقی نماند. حتی درباره مقابله با فساد هم روند او همین‌گونه بود. او تنها حزبی را که به همت تیمورتاش و داور تشکیل شده بود تعطیل کرد و بسیاری از بنیان‌گذارانش را کشت. در واقع نوسازی رضاخانی، بدون حضور نهادهای واسطه میان مردم و حکومت بود در حالی که در ترکیه حزبی بنیان نهاده شد که مانع فضای سلطانیسم

قانون‌شکنی و تعدیات مختلف مأموران وابسته به حکومت می‌توان ردپای مخالفان مشروطه را نشان داد. وضعیت اجتماعی نیز در این دوره بسیار نامطلوب بود. برای مثال روزنامه صبح صادق در توصیف اوضاع اجتماعی آن دوره ایران می‌نویسد: رشوه گرفتن و جرمه ستاندن هنوز متروک نشده و مأموران منحوسه سابقه کماکان باقی و چیزی که بر سنوات قبل علاوه شده بی‌نظمی شهرها و کثرت دزدی و هرج و مرج و کمبود ارزاق است. مخالفان مشروطه این وضع را از آثار مشروطیت می‌شمردند. با شکست مشروطه خواهان دوره استبداد صغیر شکل گرفت، اما اختلافات ادامه یافت و استبدادطلبان با حمایت دربار و شخص محمدعلی شاه اینک بر ارکان سیاسی کشور مسلط شدند.

محمدعلی شاه از همان آغاز با مشروطه‌پندان همراه نبود. چنان‌که در توجیه مخالفت خود با مشروطه در مذاکره با سفیر روسیه عنوان کرده بود: «اطلاع دارید که ایرانی‌ها هنوز نه معنی مشروطه را می‌دانند و نه قابل مشروطه‌اند.» در مراسم تاج‌گذاری شاه، نمایندگان ملت به مجلس دعوت نشدند. در حالی که میهمانان خارجی، سفرای کشورهای درباریان حاضر بودند. این توهینی آشکار به نمایندگان مجلس شورای ملی بود. صف‌بندی دیگر مخالفان مشروطه به شکلی حاد در ماجرای نوشتن و سپس امضای متمم قانون اساسی شکل گرفت. کمیسیون برای مجلس برای نوشتن متمم قانون اساسی تشکیل و پس از بحث و چالش‌های بسیار که ناشی از گرایش‌های مشروطه‌خواهی و استبدادطلبی حاضر در مجلس بود، تصویب شد و برای امضا به محمدعلی شاه تقدیم گردید، اما شاه حاضر به امضای چنین قانونی نبود و طبقات متنفذ را بر ضد مجلس و قانون مذکور برانگیخت. اگرچه محمدعلی شاه و به‌طور کلی جبهه استبداد در نهایت در همه این موارد عقب‌نشینی می‌کردند، اما تأثیر سوء این رویارویی‌ها را در تقویت مخالفان مشروطه نباید نادیده گرفت. حمایت بخشی از علما از استبدادطلبان از اهمیت بسیار برخوردار است. به‌علاوه حاکمان ولایات نیز دل خوشی از مشروطه‌طلبان نداشتند. برای مثال شاه در دستورالعملی که برای حکام ولایات صادر کرد نوشت: «آنچه در توان دارند در سرکوب کردن مشروطیت به کار گیرند.» خود نیز اقدام به تعویض برخی از حکام و انتخاب ولایان سختگیر کرد. عین‌الدوله در تبریز، اقبال‌الدوله کاشی در اصفهان، شاهزاده منیرالدوله در خراسان و آصف‌الدوله در شیراز منصوب شدند؛ تا همچون آصف‌الدوله بی‌تفاوت در برابر خواست و اراده

شد و حداقلی از رابطه بین ملت و دولت را به وجود آورد. این مدل توسعه چگونه تأثیری بر جامعه ایران نهاد؟

«شرایط اقتصادی-اجتماعی در حکومت رضاشاه به انجام پروژه مدرنیزاسیون کمک کرد و در همان حال زمینه را برای اخلاص در آن فراهم آورد. رضاشاه مثل آتاتورک در ترکیه، قدرت را از طریق ارتش و بوروکراسی اعمال می‌کرد، اما قدرت رضاخان به دلیل اینکه تابع ضوابط حقوقی و قانونی بسیار محدود بود قابل مهار شدن نبود و کماکان خودکامگی را داشت. نهادهای سنتی حاصل از زمینه‌های تاریخی-اجتماعی ایران آن‌چنان در برابر نهادهای نوین مشروطه مقاومت می‌کردند که موجب شد حکومت رضاشاه، مانند سلف قاجار خود راه و رسم خودکامگی را در پیش گیرد. در حالی که حکومت دیکتاتوری آتاتورک کماکان تابع ضوابط حقوقی و قانونی مشخص و از پیش تعیین شده بود و نمی‌توانست همچون هم‌تای ایرانی‌اش بی‌توجه به قانون و مجلس به دستگیری، حذف، ترور و سرکوب فراگیر هر صدای مخالفی کمک کند؛ بنابراین در برابر «مدرنیزاسیون اقتدارگرایانه» آتاتورک باید از «مدرنیزاسیون خودکامه» صحبت کرد. اولی اگرچه مستبدانه است، اما تابع قوانین و مقررات اغلب ناعادلانه است، دومی اما هیچ قاعده و قانون و چارچوبی را بر نمی‌تابد و فردی صاحب قدرت و نظام مستبد دایرمدار و خودقانون است. ■

کمیته زرگنده:

منتقل شد به نام کمیته فولاد و ارتباطش با این موزه بر پیران این کار آگاه هستیم و مس کنه‌کای مرا بر آن می‌دارد که در کشف مطابق کوشش نمایم. بعضی از اعضای موزه مزبور در قلهک و زرگنده منزل ییلاقی دارند مانند میرزا محمود خان مدیرالملک، رئیس انبار، ارزاق، دکتر منوچهر خان طبیب آندارمری، میرزا موسی خان رئیس فالصیات، مسعود خان رئیس آندارمری، جمعی هم از تهران می‌آیند و می‌روند مانند ملک‌الشعرا بهار، میرزا کریم‌خان کیلانی، دکتر مودب‌الدوله کرمانی، سید محمد تدین بیربندی، اپیکیان ارمنی و غیره... کمیته زرگنده به همراهی انگلیسیان سپهدار اعظم کیلانی را رئیس دولت می‌سازد قسمتی از میلیون هم که با آن‌ها رابطه دارند دل فود را فوش می‌دارند که دوستان فود را به وزارت برسانند رئیس تازه دولت مجبور است هرچه انگلیسیان بگویند اطاعت کند. در این وقت سید ضیاء، مدیر رعد و رئیس کمیته زرگنده، واسطه است میان رئیس دولت و سفارت انگلیس، پس رئیس‌الوزرا باید از واسطه هم مرشدنوی داشته باشد و مقاصد او و هم‌دستانش را بآورد تا او هم به سفارتخانه انگلیس آمد و شد کرده و کارهای وی را آنجا انجام دهد» (میات یمبی، ج ۴ ص ۵۱-۱۸۱)

سید ضیاء، مسعود خان کیهان، نصرت‌الدوله فیروز و میرزا کریم خان رشتی از اعضای این کمیته بودند و کمیته دو هدف میدی داشت:

۱. سرکوبی جنبش فنگل؛
 ۲. کودتا و به دست‌گیری قدرت.
- یمی دولت‌آبادی درباره این کمیته می‌گوید: «بالمله کمیته زرگنده مرکز سیاست انگلیس است در تهران در قسمتی که باید به دست ایرانیان انجام بگیرد. منیرالدوله به این موزه اهمیت نمی‌دهد آن‌ها هم به‌واسطه روابط فارسی که دارند ادعایی پندان به ریاست دولت وقت نمی‌کنند و تصور می‌کنند عمر ریاست او کوتاه است و این یک عزل و نصب موقتی است برای مصلحت وقت و طولی نخواهد کشید که مهره به طاس آن‌ها فواید افتاد... مدیر روزنامه رعد، سید ضیاء طباطبایی، در فانه ییلاقی فود که نزدیک سفارت انگلیس اما در زرگنده است کمیته‌ای تشکیل داده مرکب از جمعی از ایرانیان و ارامنه دوست و همفکر و خیال فود در سیاست دافلی و فاربی. این کمیته مفی است، ولی نگارنده دورادور به‌واسطه نزدیکی جایگاه ییلاقیم به فانه مزبور و به سبب شناسایی اشفاصی که به آن فانه روز و شب آمد و شد دارند و از وی آگاهی بر عاقبت کار کمیته آهن اصفهان که مرکزش به تهران

محمد مصدق

تصور کرده‌اید که قبلاً دیده و عیناً مشاهده کرده‌اید، نه چنین نیست. دوری مسافت و بی‌اطلاعی از جریان مضرت‌عالی را از اطلاعات مفیده مبروم داشته است. این حکومت جدیدالتشکیل که با اسلحه و آتش یک سرکرده و نماینده اقتدار قشونی است به کسانی که در معبر او ایجاد اشکالات نمایند جز مشنت پیزی نشان نمی‌دهد و در لفظه وامد جان و مال و عائله انکارکنندگان به‌عنوان رهنه صداقت آن‌ها در معرض تهدید گذارده و این زبری و فشنونت نه برای مصالح شخصی است، بلکه برای مصالح وطن است که هر اقدامی را مجوز و مشروع می‌سازد؛ بنابراین تصور اینکه قرآنت دستخط اعلی‌مضرت اقدس همایون شاهنشاهی اروامنا فداه ممتل است مدوٹ اشکالی را تولید کند بالمره فکری نارسا بوده است. با کمال اقتدار و با نهایت نیرومندی لازم است وظیفه خود را ایفا نمایید. تشکیل این دولت وطنی و اصلاح‌کننده را هیچ‌کس جز فیانت‌کار نمی‌تواند تردید کند آن‌هم فوراً تنبیه می‌شود ...»

سه روز پس از کودتا، تلگراف احمدشاه در تأیید سید ضیاء به مصدق که والی فارس بود رسید. مصدق از انتشار سر باز زد و همان روز به شاه نوشت: «دستخط جهان مطاع تلگراف به‌واسطه تلگرافخانه مرکزی زیارت شد و در مقام دولت‌فواهی آنچه می‌داند به عرض فاک پای مبارک می‌رساند که این تلگراف اگر در فارس انتشار یابد اسباب انقلاب و اغتشاش فواهد شد و اصلاح آن فیلی مشکل فواهد بود. هاکر نفواست در دولت‌فواهی موجب این انقلاب شود و تا کنون آن را مکتوم داشته. هرگاه تلگراف مزبور برمسب امر ملوکانه انتشارش لازم است امر جهان مطاع مبارک صادر شود که تلگرافخانه انتشار دهد.» بلافاصله تلگراف پاسخی سید ضیاء به دست مصدق می‌رسد: «آگاهی یافته‌ام که تلگراف تصدی مرا به شغل ریاست وزرا انتشار نداده و گفته‌اید که مدوٹ اشکالات اهتزاز نموده‌اید. رسیدن این فبر به این‌جانب معلوم داشت که مضرت‌عالی از وضعیات تهران بی‌اطلاع و افق تهران را همان‌طور



▲ کلنل پسیان



▲ از راست، مدرس، حسن مؤتمن الملک رئیس مجلس پنجم، و میرزا هاشم آخستینی



▲ علی اکبر خان داور



▲ یحیی دولت آبادی



▲ کاخ گلستان، فروغی، نصرت الدوله فیروز و سردار اسعد



▲ محمدتقی بهار و تیمورتاش، همکاران نشریه نوبهار



▲ میرزا اکرم خان رشتی



▲ رضاخان و احمدشاه در یک قاب (فرد ایستاده پشت سر احمدشاه)



▲ سید ضیاء الدین طباطبایی

نحوه بازجویی؛ جمع بندی های استراتژیک درون زندان

خاطرات بهمن بازگانی از مبارزات دوران ستمشاهی

در گفت و گو با امیر هوشنگ افتخاری

بخش هفتم

در این شماره هفتمین بخش از خاطرات مهندس بهمن بازگانی از دوران ستم شاهی تقدیم خوانندگان نشریه چشم انداز ایران می شود. در این شماره، مهندس بازگانی که عضو مرکزیت سازمان مجاهدین بود از رخداد های پس از بازداشت تا شیوه بازجویی، موارد اتهام تکمیل پرونده توسط ساواک و ارسال آن به دادرسی ارتش برای بازپرسی، دستگیری های پس از اول شهریور تا دستگیری حنیف نژاد و بدیع زادگان، شیوه شکنجه های ساواک، تکنیک ارتباطات بین سلول ها، جمع بندی ها و آموزش های درون زندان و فضای بند عمومی و روحیه بچه ها گفته است.

شاید بتوان گفت دغدغه اصلی او پس از بازداشت، پیگیری و تنظیم افکار خود و نوشتن آن ها برای ماندگاری پس از اعدام احتمالی بوده است. ناگفته نماند شش بخش پیشین خاطرات او در شماره های ۱۰۷ - ۱۰۲ قابل دسترسی است.

برای اجاره خانه های جمعی شناسنامه جعل می کردید؟

«به ندرت شناسنامه ها را می خریدند، ده بیست تومان می دادند یکی شناسنامه اش را می داد. عمدتاً چون افراد علنی بودند با شناسنامه خود این کار را انجام می دادند.

خانه «گروه سیاسی» همین خانه خیابان گلشن نبش نشاط است که می گویند؟

«نه خانه گروه سیاسی اول خانه پری غفاری و بعد خانه آن افسر گارد بود، اما هر دوی این خانه ها در همان حوالی بودند. هر خانه ای یک جاسازی مخفی برای مدارک داشت. آن اواخر هم در هر خانه ای یک اسلحه بادی بود برای تمرین تیراندازی.

ولی شما که تمرین تیراندازی نکردید؟

«چرا، تمرین تیراندازی با تپانچه بادی کردم ولی تپانچه واقعی نه؛ یعنی کار ما به آنجا نکشید و بازداشت شدم.

شما حدس می زدید که از خانه گلشن اسم شما را فهمیدند که جزو...

«قطعی می دانم.

مطمئن هستید آنجا یک اسم بهمن بوده؟

«اسامی کوچک اعضای کمیته مرکزی بوده و نام من بود.»

داشتید درباره کمالی می گفتید که بازجویی می کرد. گفتید که شما را بست و با شلاق زد.

«یک مقداری زد بعد دیدم من چیزی نمی گویم، انگار حوصله هم نداشت که زیاد بزند یا آن قدر دیگران را زده بود بازویش خسته شده بود.

کجا می زد؟

بله. به هم می آمدیم! بیله دیگ بیله چغندر! بعد شما را به تخت بسته بودند و علی باکری را آوردند؟

«علی باکری آمد گفت بهمن جاسازی خانه گلشن لو رفته و اسم همه مان مشخص شده. این ها می دانند که تو عضو کمیته مرکزی بودی، مسئول گروه سیاسی بودی و چیز دیگری نبوده، این ها را بگو اشکال ندارد. من باز هم همان جا به علی گفتم که نه من کاره ای نبودم که علی گفت این ها لو رفته.

باکری را شکنجه کرده بودند؟

«باکری روی پا راه می رفت احتمالاً در حدی نبود که نتواند راه نرود. با وجود مهدی فیروزیان و ناصر صادق و محمد بازگانی، ماها از شکنجه زیاد معاف شده بودیم و اصلاً با شکنجه های دو سه سال بعد قابل مقایسه نبود. شهر یور ۵۰ تعداد بازداشتی ها بسیار زیاد بود و بازجوها وقت سر خاراندن نداشتند. هنوز عمق جریان را نمی دانستند و سازمان هم هنوز کاری نکرده بود. در نتیجه نهایت این بود که در این حد می دانستند ما از فلسطین اسلحه آورده ایم.

بعد علی باکری آمد گفت که بگویند؟

«بله در واقع بهروز (علی باکری) با همان دو سه جمله همه چیز را برابرم روشن کرد و گوشی دستم داد که به غیر از آن دو موضوع، درباره چیزهای دیگری که لو رفته حواسم را جمع کنم و چیزی نگویم. بازجو چیز زیادی هم از من نمی خواست، فقط می خواست من پای ورقه را امضا کنم و بپذیرم که عضو مرکزیت و مسئول گروه سیاسی بوده ام. ساواک بر اساس این اعترافات پرونده، هر متهم را تکمیل و به دادرسی ارتش می فرستاد.

این ها را می نوشتید؟

«کف پا بود. شلاق فقط کف پاست. قدیم یعنی سال ۳۲ به بعد، زمان تیمور بختیار و بازجویی اعضای حزب توده، شلاق را به پشت می زدند ولی این باعث می شد که سریع عضلات بدن آس و ولش بشود و بالاچار شکنجه متوقف می شد. ولی کف پا مقاوم است و به این زودی ها هم گوشش پاره نمی شود همه اعصاب هم در آنجا جمع است. از این کابل های سیاه، کابل سیاه برق به قطر یک و نیم دو سانت. معمولاً هم یک سیم چین دستشان بود چون در حین زدن سیمش بیرون می زد و تمام پا را خون آلود می کرد. خون ربطی به درد ندارد. درد اصلی مال آن کابلی بود که به کف پا می خورد. این خون باعث می شد که اوضاع فاجعه بشود علانمش بماند و چرک بکند و معمولاً سعی می کردند که فقط شلاق بزنند و علامتی برای دادگاه علنی و خبرنگاران نباشد. از من اطلاعات نمی خواست. فقط می خواست که من عضویت در مرکزیت را بپذیرم و شروع کنم به قول خودش مثل بچه آدم به نوشتن مسئولیت هایم روی ورقه. بعد که دیدم حاضر نیستم عضویت را بپذیرم رفت علی باکری را آورد.

چشم بند نداشتید؟

«موقع شکنجه در آن زمان چشم بند را باز می کردند. می بردند تو اتساق، در را می بستند و چشم بند را باز می کردند.

یعنی چهره کمالی را دیدید؟

«بله پیش از انقلاب من ندیدم بازجوها نقاب بزنند، اما بعد از انقلاب صورت هیچ کس را ندیدم، ولی آن موقع، سال ۵۰، ما قیافه های همه بازجوها را می دیدیم و هیچ مشکلی نبود.

آن ها هم خیلی وارد نبودند.

«بله می نوشت هویت شما محرز است، او را با بازجویی آن موقع این جور می بود. زمان شاه بازجوها برگره های خود را با اسم مستعار داشتند. من در حد چیزهایی که لو رفته بود، نوشتم و بعد من را بردند سلول و دیگر تا چند روزی کار چندانی با من نداشتند. سلول های ۲۰۹ آن موقع هنوز ساخته نشده بود. سلول های قدیمی اوین حدود ۱۸۰ عرض و ۳ متر طول داشت. شش نفر که بودیم خیلی فشرده بود ولی معمولاً چهار نفر بودیم. دیوار پشتی سلول یک پنجره در حدود سی در چهل سانت داشت با حفاظ میله ای و در بالا بود که دست ما به آن نمی رسید، مگر آنکه کسی دست می گرفت یا اگر قبل بند بودی و کف پایت خوب شده بود و درد نمی کرد خیز برمی داشتی. در سلول یک دریچه پانزده در پانزده سانت داشت.»

چند تا سلول آنجا بود؟

«نمی دانم، فکر می کنم ۲۰ سلول. ولی صدای هاشمی رفسنجانی را آنجا شنیده بودم که گرفته بودند.»

همان سال ۵۰؟

«بله همان سال ۵۰ که یک آیه ای می خواند و قاطی آن آیه به فارسی می گفت اما با لهجه عربی و انگار دارد نماز می خواند و حتماً خطاب به کسی که گویا در یکی از آن سلول ها بود. سرباز هم گفت نمازت را بپوش بخوان.»

از کجا می دانستید این هاشمی است؟

«خودش را معرفی کرد؛ من هاشمی رفسنجانی هستم.»

توی راهرو؟

«بله آن موقع ما چریک بودیم و هر کسی که مخالف شاه بود به او احترام می گذاشتیم. ایشان را گرفته بودند و شاید در رابطه با مجاهدین گرفته بودند و لابد خیلی مهم بود که به ما بفهماند که من را هم گرفته اند.»

در سلول شما چه کسانی بودند؟

«سیروس علی نژاد از گروه ستاره سرخ بود و عباس عاقلی زاده بود از طرفداران خلیل ملکی و یک دانشجوی سبزه و لاغر هم بود که نامش یادم نیست. بعداً عاقلی زاده را بردند بند عمومی و محمد فارسی از ستاره سرخ را آوردند. او بروجدردی و بلندقد و جوان خوش تیپی بود و خیلی هم او را زده بودند، پاهایش باندپیچی بود، طوری که سیروس با کمک یکی دیگر او را بغل می کردند و به دستشویی می بردند. من آن موقع هنوز پاهایم ورم داشت.»

در باره فعالیت های همدیگر هم صحبت می کردید؟

«نه. معمولاً می گفتیم اگر چیزی می دانی به ما نگو. در سلول صمیمیت خوبی بین هم سلولی ها ایجاد می شد. عباس عاقلی زاده در آن دوره از فعالان قدیمی بود. گویا دستور بود همه این ها را جمع کنند یک دور بررسی بشوند و جشن های دو هزار و پانصد ساله تمام بشود. بعد از جشن ها ایشان را آزاد کردند.»

از شما ضمن اعتراف، اسم اعضای که زیرگروه شما بودند یا بالادست شما بودند می خواستند؟

«بله. می گفتیم ما اسم فامیل کسی را نمی دانیم.»

محمد، سعید و... واقعاً هم نمی دانستیم. لزومی نداشت که بدانیم. یکی از رفقا به شوخی می گفت بس که سازمان به ما گفته فراموش کنید، اسامی پادشاهانی را هم که در تاریخ خوانده ایم فراموش کرده ایم!

بعد از بازجویی کمالی از شما چه اتفاقی افتاد؟

«هر چند وقت چیزی درمی آمد، اما مهم نبودند و خاطره ای به آن شکل ندارم جز اینکه جریانات سلول را تعریف کنم. با هم حرف می زدیم. خاطرات تعریف می کردیم که کی چه کار کرده است. مثلاً عاقلی زاده دربار خلیل ملکی صحبت می کرد. با خمیر نان شطرنج درست کرده بودند و بازی می کردند. من بیشتر گوش می ایستادم تا ببینم خبرها چیست که خیلی وقت می گرفت. بعد از جشن ها، عاقلی زاده گفت: مرا آزاد می کنند، اگر پیغامی دارید بگوئید. ما هم تلفن دادیم که خبر سلامتی به خانواده مان بدهد و خبرهای بد را ندهد. این کارها از کسی که داشت آزاد می شد طبیعی بود زنگ بزند و بگوئید که مثلاً در سلول فلانی را دیدم و حالش خوب بود.»

پس از آنکه ورم پاهایمان کاملاً می خوابید و راه رفتن دیگر دردناک نبود، نوبتی در یکی از قاطرهای سلول قدم می زدیم. پنج گام رفت، پنج گام برگشت. گام ها را روی اعداد فرد سعی می کردیم طی کنیم، معمولاً پنج گام برمی داشتیم و می چرخیدیم دوباره، اما وقتی که محمد فارسی را آوردند که پاهایش را آتش و لاش کرده بودند دیگر رفقا قدم نمی زدند. از پنجره میله دار بالای دیوار سلول شعاع آفتاب می افتاد روی دیوار مقابل و بعضی وقت ها به عنوان ورزش، رفقای بلندقد می پریدند و میله ها را

می چسبیدند و خودشان را از آن بالا می کشیدند که البته حواس همه مان جمع بود که یک دفعه نگهبان نبیند. بهترین کادو در سلول، سیگار بود. برای سیگاری ها اگر کسی سیگار نمی کشید، نعمتی بود. اولین سؤالی که در بدو ورود به سلول می پرسیدند این بود که سیگاری هستی؟ اگر می گفتی که می کشم، خوب یک سیگاری به بقیه اضافه شده بود؛ یعنی اگر در یک سلول چهار نفر بودند و دو تا شان سیگاری بودند و جیره سیگار هم نفری دو یا سه نخ سیگار بود، چهار ضربدر سه می شد دوازده. به هر نفر که سیگار می کشید شش نخ می رسید. سیگاری ها سه تا می شدند یکپوش سقوط می کرد به چهارنخ. می شادند چهار نفر سیگاری به هر نفر همان سه نخ می رسید. این برای یک سیگاری که شش نخ سیگارش شود سه نخ خیلی مهم است.»

از دوستان شما چه کسانی سیگاری بودند؟ چون آن دفعه اگر خاطراتان باشد گفتید هنگامی که می خواستید عضوگیری کنید، حواستان بود که طرف آلودگی نداشته باشد مثلاً مشروب، سیگار...

«البته این اصطلاح «آلودگی» مال تشکیلات بود و پیش از زندان. بله اعضای که پیش از عضویت در سازمان سیگاری نبودند در سلول هم سیگار را شروع نکردند مگر به ندرت. آدم هایی مثل عبدالله و سعید محسن، حنیف و ناصر صادق تا آنجا که من می دانم قبلش سیگار نمی کشیدند و در زندان هم سیگار نکشیدند. من قبل از تشکیلات سیگار می کشیدم. آنجا شروع کردم و برادرم محمد بازگانی نیز شروع کرد. من و محمد بچه که بودیم سیگارهای مادرمان را کش می رفتیم و می کشیدیم، خب سیگار بس است!»

جاسازی در توالت سلول ها این طوری بود که ما خاکستر سیگار و خمیر نان را با آب و اندکی خرده قند مخلوط می کردیم خمیری به رنگ سیمان درمی آمد که پشت آن نوشته را می گذاشتند. هر کسی می رفت آن را می خواند.

این را هم اضافه کنم که در سلول یک پرندگی که می دیدیم ابراز احساسات می کردیم. گاهی اوقات یک گربه دم در سلول می آمد خود این کلی هیجان داشت. در تمام آن مدت فقط یک بار گربه آمد. به هم خبر می دادیم و تمام راهرو فهمید که یک گربه آمده. بعدها که در زندان مشهود بودم رفقا گنجشکی از حیاط گرفته بودند و این شده بود مرکز توریستی. آن گنجشک را در یک جعبه کارتن نگهداری می کردند.

پس در این فاصله اصلاً از خانواده تان خبر نداشتید؟

«ملاقات نداشتیم. وقتی ما را بردند بند عمومی ملاقات دادند. برادرم فریدون هم که خبردار شده بود برگشته بود.»

آن ها را نگرفته بودند؟

«نه. فریدون ده سالی بزرگ تر از من است، سنش به ما نمی خورد.»

باز جو چه سؤال هایی از شما می پرسید؟

«تأخیری که در بازجویی من بود، از شکنجه پروییمان نجات داد. خواست کمالی، بازجوی ساواک، این بود که اتهامات را بپذیرم. ما می پذیرفتیم که می خواستیم مبارزه مسلحانه بکنیم، حکومت شاه را سرنگون کنیم. این ها مدارکی بود که بازجو برای دادگاه آماده می کرد و ما هم زیرش نمی زدیم. عباس عاقلی زاده تعجب می کرد از برخورد ما که چرا این اتهامات را می پذیریم و دستی دستی احکام اعدام می خوریم و کار بازجوها و دادرسی را آسان می کنیم.»

می گفت من شما را نمی فهمم.

خواست کمالی بازجوی ساواک این بود که اتهامات را بپذیریم. ما می پذیرفتیم که می خواستیم مبارزه مسلحانه بکنیم، حکومت شاه را سرنگون کنیم. این ها مدارکی بود که بازجو برای دادگاه آماده می کرد و ما هم زیرش نمی زدیم. عباس عاقلی زاده تعجب می کرد از برخورد ما که چرا این اتهامات را می پذیریم و دستی دستی احکام اعدام می خوریم و کار بازجوها و دادرسی را آسان می کنیم. می گفت من شما را نمی فهمم

وقتی فهمیدند که شما یکی از مسئولان سازمان هستید، قاعدتاً باید فشارها روی شما بیشتر می‌شد؟

«خب، دو هفته گذشته بود و اطلاعات سوخته بود. گروه من سیاسی بود. افرادی هم تحلیل‌گر بودند نه عملیاتی یا اطلاعاتی. سرگروه عملیات و تدارکات برادرم محمد و ناصر صادق بودند. سرگروه اطلاعات محمود عسکری‌زاده بود خیلی هم اذیتش کردند. حدود هزار و خرده‌ای ساواکی را شناسایی کرده بودند. آن‌ها با عسکری‌زاده واقعاً کینه‌ای برخورد می‌کردند ولی در رابطه با من نه. هیچ برخورد خاصی نبود و آن یکی دو بار زدن دروازه‌اشتیون بود. حسینی هر بار که کسی را می‌گرفتند و معلوم می‌شد که با من ارتباط داشته و من نگفته بودم آن هم خالی کردن دق‌دلی بود، دیگر مشکلی نداشتم.»

شما به عنوان مسئول سیاسی سازمان چه تحلیلی داشتید و به اعضا چه چیزی یاد می‌دادید؟

«در زندان مشغله فکری ما بیشتر این بود که تجارب تعقیب و مراقبت ساواک را به سازمان بیرون برسانیم. به آن‌هایی که احتمال می‌دادیم زود آزاد بشوند می‌گفتم.»

ساواک نمی‌خواست با سازمان ساختاری برخورد کند، بلکه می‌خواست در آن مقطع اتفاقی نیفتد؟

«بیشتر دنبال فراری‌ها بودند. اگر فکر می‌کردند که من برخی از آن‌ها را می‌شناسم، مسلماً می‌پرند و بدجوری هم شکنجه می‌کردند تا اطلاعات بگیرند. فکر می‌کنم پس از جریان گروگان‌گیری ناموفق شهرام، پسر اشرف پهلوی، بود که گویا بازجوها را پرویز ثابتی بازخواست کرده بود که چرا ما با زیاد نرم برخورد کرده‌اند. بعد منوچهری ما را به‌صورت گروهی برد در اتاق تمشیت معروف در زیرزمین.»

از اعضای گروهتان در سلول شما بودند؟

«نه کسی نبود. معمولاً هم گروهی‌ها را با هم در یک سلول نمی‌گذاشتند، مگر اینکه بازجویی‌شان کاملاً تمام شده باشد. ضرورت تبادل اطلاعات بود که من آنجا مورس یاد گرفتم.»

در همان اتاقی که با علی‌نژاد و این‌ها بودید؟

«بله مورس «اخصک». الف تا خ، الف، ب، پ، ت، ث، ج، ح، هشت تا شد مثل اینکه نه؟ بعد می‌شود خ، د، ز، ژ، س، ش، این هم هشت تا. بعد هشت‌های دیگر از ص، ض، ط، ع، غ، ف، ق و بالاخره ک، گ، ل، م، ن و ه. چهار تا هشت‌تایی، من آنجا یاد گرفتم و حفظ کردم.»

الفبا را به چهار دسته هشت‌تایی تقسیم کرده بودید؟

«بله «اخصک». رفقا این‌ها را می‌نوشتند و در توالی می‌گذاشتند. توالی‌های آنجا بلوک سیمانی بود که قبلاً گفتم. گاهی لای درز بلوک‌ها اخبار بیرون و زندان را می‌گذاشتند. یکی توانسته بود در بازجویی خودکاری بلند کند با آن اطلاعات را ردوبدل می‌کردند.»

اولین بار چطور متوجه شدید که باید اطلاعات رد و بدل کنید یا مورس یاد بگیرد؟ اولین قدم‌ها چطور شکل گرفت؟

«این‌ها دیگر سنتی بود که از زندانیان پیشین به ما رسیده بود. پیش از یادگیری مورس از جلوی سلول‌ها لنگ‌لنگان و با تأنی رد می‌شدیم تا دوستانمان ما را و ما آن‌ها را شناسایی کنیم.»

از کجا می‌دانستید؟

«صدایشان را می‌شناختیم. اولین کارها همین یادگیری مورس بود. ضربه دوتایی اول

گروه هشت‌تایی الفبا را مشخص می‌کرد یک ضربه دوتایی یعنی الف و چهار ضربه دوتایی یعنی ک. بعد از یک تا هفت حرف مربوطه را نشان می‌داد. اگر خبر انقلابی بود، مورس که تمام می‌شد آهنگ یک سرود انقلابی را می‌زدیم. مثلاً خبری درباره چریک‌های امریکایی لاتین بود، به دنبالش همه دم می‌گرفتند در سلول‌ها و روی در ضرب می‌گرفتند. این‌ها روش‌های خودجوش تقویت روحیه انقلابی بود.»

ولی مورس زدن خیلی کار سختی است؟

«نه. اولش شاید، راه که بیفتی مثل تلگرافچی‌های قدیم کاملاً وارد می‌شوی و می‌توانی تند بزنی.»

اولین بار چه کسی به شما یاد داد؟

«یادم نمی‌آید.»

در همان دوره چند هفته اول یاد گرفتید؟

«بله. اوایل تبادل اطلاعات بیشتر از طریق کاغذ کوچک یا کاغذ سیگار در درز بلوک‌های توالی بود. من مطمئناً شهرپور و مهر و تمام یا بخشی از آنان‌ماه را در سلول بودم. موقعی که حنیف را گرفته بودند من هنوز آنجا بودم. دو الی سه هفته بعد از دستگیری حنیف ما را بردند بند عمومی. با دستگیری حنیف خیالشان راحت شد.»

از اینکه رهبر سازمان را دستگیر کردند؟

«بله.»

قبل از دستگیری‌اش شناسایی شده بود؟

«دیگر حنیف و سعید محسن به‌عنوان دو نفر مؤسس اصلی سازمان شناسایی شده بودند. سعید که بود حالا با گرفتن حنیف آسوده‌خاطر شدند و به بقیه زیاد بها ندادند. با دستگیری حنیف احمد رضایی بیشتر...»

مورد توجه بود؟

«احمد رضایی که جزو کادرهای نسل دوم بود حالا شده بود مرکزیت سازمان. بعد رضا رضایی که فرار کرد وضع بچه‌ها بیرون بهتر شد.»

در این فاصله مرتب بازجویی می‌شدید یا نه؟

«خیلی وقت‌ها آدم‌های جدیدی را می‌گرفتند و اطلاعات جدیدی لو می‌رفت. کلاً اعضایی مدرسه علوی چون خیلی زیاد ارتباط داشتند و عضوگیری‌هایشان فراوان بود این‌ها را زیاد می‌پرند، اما من خیلی ارتباط نداشتم و یاد نمی‌آورم که از بند عمومی به بازجویی مهمی برده شوم که من را زیاد بزنند. زدن برای دق‌دلی مهم نبود.»

در آن زمان جریان ناموفق گروگان‌گیری شهرام پهلوی‌نیا پیش آمد. فکر می‌کنم مهرماه بوده. فرمانده عملیات محمد سیدی کاشانی معروف به بابا بود و رسول مشکین‌فام در بازجویی پذیرفته بود که مسلح به مسلسل یوزی بوده.»

گویا یکسری از کسانی را که دستگیر می‌کنند - این‌طور که من در کتاب‌ها خواندم - خود را به جای حنیف نژاد و رسول مشکین‌فام و غیره جا می‌زدند؛ یعنی اعلام می‌کنند که حنیف نژاد در این دستگیری بوده، اما بعداً مشخص می‌شود که برای رد گم کردن بود و حنیف نژاد اصلاً آنجا دخیل نبوده یا رسول مشکین‌فام.»

«بعد توضیح خواهم داد.»

پس شما در این فاصله در اوین بودید؟

«در سلول که بودیم خبر مربوط به شهرام پهلوی‌نیا رسید. رفقا فکر می‌کردند آدم سوسولی باشد و خودش را می‌بازد اما نه، او مقاومت کرده بود، کاراته هم بلد بود و چون قرار بود شهرام پهلوی‌نیا کشته نشود، رفقا موفق نمی‌شوند و پروژه شکست می‌خورد.»

این ماجرا بر روند پرونده شما تأثیری داشت؟

«تأثیرش این بود که حالا من دارم با شما صحبت می‌کنم {در اینجا بهمین بازگانی می‌خندد} اگر شهرام را کشته بودند، فکر می‌کنم همه ما را اعدام می‌کردند.»

در اینجا از آقای عبدالحسین آذرنگ تشکر می‌کنم که خاطرات پرویز ثابتی و مقاله افسری را که زمانی جزو کادر سازمان بازرسی شاهنشاهی بوده و در رد ادعاهای پرویز ثابتی نوشته به من دادند و خواندم.»

این افسر که نامش را فراموش کرده‌ام، می‌نویسد: «فردوست به من گفت ثابتی ادعا می‌کند افرادی را که در یک اقدام ناموفق می‌خواستند فرزند اشرف پهلوی را گروگان بگیرند دستگیر کرده است. نظر فردوست این بود که این ساختگی است و کار خود ثابتی است وگرنه چطور ممکن است آن‌ها -بنا به ادعای ثابتی- مسلح به مسلسل باشند، اگر نمی‌توانستند والا حضرت شهرام را گروگان بگیرند می‌توانستند او را به رگبار مسلسل ببندند. به نظر می‌رسد ثابتی با این صحنه‌سازی‌ها می‌خواهد اعلیحضرت را تحت تأثیر قرار دهد و امتیازاتی بگیرد.»

اتفاقاً این بار ثابتی دروغ نمی‌گفت. دروغگو این بار اتفاقاً راست می‌گفت. رسول در آن سلول چهارنفری که با هم بودیم افسوس می‌خورد و می‌گفت کاشکی در آن لحظه تصمیم می‌گرفتیم و می‌زدیم و تردی‌های «بابا» را به حال خودش می‌گذاشتیم.»

بعد از این اتفاق دوباره سراغ شما نیامدند؟ سخت گیری نکردند؟

« به غیر از همان یک بار بلافاصله پس از شکست گروگان گیری من یادم نمی آید که به دستور منوچهری مرا به اتاق تمشیت برده باشند.

اما قاعدتاً باید این طور باشد؟

« جریانات مدنظر شما بعدها در سالهای ۵۲ و ۵۳ پیش آمد و اگر رفقای بیرون تروری یا کاری می کردند این ها هم تلافی می کردند. حتی اگر می دانستند که هیچ اطلاعی نداری، باز هم می زدند. ولی در شهریور ۵۰ ساواک توانسته بود افتخارات زیادی کسب کند و به بازجوها پاداش کلان و ماشین و غیره داده بودند و خوش بودند. سرشان هم شلوغ بود و در این تور عظیمی که پیش از جشن های دو هزار و پانصد ساله انداخته بودند گروه های زیادی گیرشان آمده بود و آن ها را دنبال می کردند. کل این ها وقتشان را می گرفت.

در صحبت هایتان گفته اید که منوچهری هنگامی که از شما بازجویی می کرد، جریان این تعقیب و گریز را برایتان تعریف کرده. او برای شما تعریف کرده یا شما بعداً شنیدید؟

« نه خودش تعریف کرد.

چطور این اطلاعات را در اختیار شما می گذاشت؟

« شاید می خواست نشان بدهد چطور دقیق و حساب شده طراحی کرده است. می گفت ما شانزده موتورسیکلت خریدیم و دادیم دست شانزده نفر موتورسوار قابل و سرخه هایی را که از شما داشتیم تعقیب کردیم. به ویژه دنبال ناصر صادق. برای آنکه مشکوک نشود موتورسوارها او را به هم تحویل می دادند و اینکه سیستم تعقیب و مراقبتمان را کاملاً عوض کردیم که کسی نفهمد و واقعاً موفق بودند.

در مورد دلفانی چیزی نگفت به شما؟

« نه.

برگردیم به بحث خودمان، بعد از آبان ماه چه اتفاقی افتاد؟

« مهم ترین واقعه دستگیری حنیف بود که همه خیلی ناراحت بودیم. البته خودمان را از تک و تا نمی انداختیم و می گفتیم بالاخره جنبش ادامه دارد و رفقا هستند و خلق قهرمان هست و از این حرف ها. حنیف در سلول های قدیمی اوین بود و گفتیم که در داخل این سلول ها حمام و دستشویی نبود. انتهای هر راهرو یک توالت و دستشویی و یک حمام بود. در راهرو بزرگ تر (درازتر) تعداد بیشتری سلول بود. در راهرو کوچک تر تعداد سلول ها کمتر بود. هم در راهرو کوچک و هم در راهرو بزرگ تقریباً همه صدای همدیگر را می شنیدند، تعداد سلول های راهرو کوتاه شش هفت تا بیشتر نبود در این طرف سلول هایش چهارده، یا شانزده و شاید بیشتر هم بود. حنیف را برده بودند طرف کوچک تر که گویا حمامش مشکلی داشت که او را برای حمام می آوردند این طرف. در این حمام بود که بهش خبر می دادند و در درز کاشی های حمام اطلاعات را برایش می گذاشتند.

احساس شکست نمی کردید؟ همه چیز سازمان از دست رفته بود؟

« فکر می کردم باید ادامه بدهیم و مطمئناً روحیه مان ضعیف نشده بود می دانستیم اصلی ترین رسالتمان شکستن سکوت بوده که شده. خیلی داغ بودیم. همین که می گفتیم بالاخره امپریالیسم رو به نابودی است برایمان کافی بود، بقیه اش درست می شد. این در حفظ روحیه افراد خیلی مهم بود. اینکه بالاخره ما به سمت نابودی ظلم و تحقق آزادی می رویم.

در گروهتان کسی نبود نگران بشود؟

« چرا، مثلاً جوانکی بود می گفت ما یکی بزینم صد نفر از ما اعدام می کنند چه کار می توانیم بکنیم؟

بعد از آبان ماه چه اتفاقی افتاد؟

« من را به بند عمومی بردند.

اسم سازمان را در همین دوره مشخص کردید؟

« بله.

در چه سالی؟

« زمستان سال ۵۰ در بند عمومی. چند نفری مخالف اضافه کردن واژه خلق بودند، ولی رفقای مرکزیت و بالا موافق بودند تقریباً اجماع بود. عده کمی می گفتند نام سازمان را بگذارید سازمان مجاهدین اسلامی زیرا کشورهای کمونیستی واژه های دموکراتیک و خلق دارند، اما اکثریت قاطع موافق پسوند خلق بودند.^۳

حنیف نژاد موافق گذاشتن کلمه خلق بود؟

« حنیف نژاد آنجا نبود.

پس شماها تصمیم گرفتید؟

« از بند عمومی به گونه ای ارتباط با سلول حنیف برقرار بود. نتیجه کلی این درآمد که بشود سازمان مجاهدین خلق ایران. نخستین سرود و آهنگ آن را محمد سیدی کاشانی (بابا) ساخت، به گمانم شش از همه ما بیشتر بود. وقتی مجاهدین زندانی در تابستان ۱۳۵۱ در زندان قصر این سرود را می خواندند فیروز گوران که ساواک ایشان را از هیئت تحریریه روزنامه کیهان بازداشت کرده بود، به من گفت آقای بازرگانی بهتر است این سرودتان را عوض کنید. البته من از سرود دفاع کردم، فکر می کنم از ما چریک جماعت امیدش را برید.

سرود را به یاد دارید؟

« نه.

در بند عمومی با اعضای مجاهد بودید یا با اعضای مختلف بودید؟

« در آن زمان هر اتاق عمومی اوین منحصر به اعضای یک سازمان بود. فدایی ها هم در عمومی با هم بودند.

چه کسانی بودند؟

« خیلی ها. در یک اتاق بزرگ مثلاً هفت هشت متر در چهار و نیم پنجم متر شاید بیست و پنج نفر می شدیم. در طبقه بالا هم ایضاً همین طور و ما یعنی بایینی ها و بالایی ها همدیگر را در دستشویی می دیدیم. در نتیجه اگر بخواهم همین طوری بشمارم، فقط این ها را می دانم که مطمئناً در اتاق پایین بودند: مهدی خسروشاهی، محمد حیاتی، مهدی ابریشمی، مسعود رجوی، علی باکری و سید جلیل سید احمدیان بود که گویا نماینده سازمان پیکار از تبریز بود و بعد از انقلاب اعدام شد.

حنیف و عسگری زاده که نبودند؟

« نه حنیف را عمومی نیاروندند، اما یک مدتی سعید محسن اتاق عمومی بالا بود.

بدیع زادگان بود؟

« بدیع زادگان را دیرتر آوردند. خیلی هم شکنجه شده بود. پشتش را با اجاق برقی سوزانده بودند. شهربانی او را گرفته بود. بعداً تحویل ساواک دادند.

چرا با یک نفر این طور شدید برخورد کرده بودند؟

« مدل برخورد شهربانی با ساواک فرق می کرد. ساواکی ها در اسرائیل و CIA دوره دیده بودند. می دانستند شکنجه های دیگر زندانی را زود ببهوش می کند دردشان هم بیشتر از شلاق نیست و اگر زنده بماند به عنوان قربانی شکنجه استفاده تبلیغاتی می کند. کسانی که انواع شکنجه ها را تجربه کرده اند می گویند که کابل دردناک تر است حتی از سوزاندن. شهربانی این آموزش ها را نداشت. در ملاقات به خانواده ها گفته می شد برای اصغر بدیع زادگان انار می آورند برای رفیق تر کردن خونس.

با هم بحثی نمی کردید؟

« علی باکری (بهروز) خیلی پیگیر به دنبال جمع بندی اشتباهات بود و با رفقای مختلف جلسه می گذاشت. بعد از ناهار که ما دراز می کشیدیم و چرت می زدیم تا سرحال بشیم، او بی وقفه با رفقای که امکان داشت چند ماه یا یکی دو سال دیگر آزاد شوند جلسه آموزش و انتقال تجربیات می گذاشت. او خستگی ناپذیر، خوش فکر، فاقد کوچک ترین رگه ای از رهبری طلبی، جاه طلبی یا خودبزرگ بینی بود. بسیار واقع بین بود و در جلسات همه نظریات مطرح شده را به دقت بازبینی می کرد. او یک رهبر ایده آل بود. من اما همیشه از جلساتی که شرکت می کردم حوصله ام سر می رفت و چه بسا به همه حرف ها به دقت گوش نمی کردم. حتی در زندان هم علاقه زیادی به انتقال تجربیات و آموزش رفقای جوان تر نداشتم و بیشتر مشغول ادامه کارهای فکری

مدل برخورد شهربانی با ساواک فرق می کرد.

ساواکی ها در اسرائیل و CIA دوره دیده بودند. می دانستند شکنجه های دیگر زندانی را زود ببهوش می کند دردشان هم بیشتر از شلاق نیست و اگر زنده بماند به عنوان قربانی شکنجه استفاده تبلیغاتی می کند. کسانی که انواع شکنجه ها را تجربه کرده اند می گویند که کابل دردناک تر است حتی از سوزاندن

خودم بودم. نشستم قدری افکارم را نوشتم که اگر اعداد شدیم بماند.

این‌ها را همان سال ۵۰ می‌نوشتید؟ قبل از دادگاه؟ حکم اولیه‌تان اعدام بود؟

هنوز که دادگاهی نشده بودیم اما می‌دانستیم کلاً بحث‌ها در سلول‌ها و بعد در دو اتاق عمومی بالا و پایین جمع‌بندی اشتباهات و انتقادات بود. کادر مرکزی اگر در زیر خطر اعدام نبود مسلماً زیر ضرب انتقادات اعضا بود و انتقاد رفقا بالا می‌گرفت البته ما از خودمان و اینکه دیر دست به عمل شدیم انتقاد می‌کردیم، چون سازمان بدون اینکه عملیاتی انجام بدهد به دست ساواک افتاده بود. ساواک ما را دست‌بسته گرفته بود و حتی مقاومت مسلحانه هم نشده بود. ما غافلگیر شدیم و یک‌شبه نزدیک به هفت یا هشت خانه جمعی را گرفتند. در نتیجه تشکیلاتی که شش‌هفت سال زحمت کشیده بود و کادر تربیت کرده بود ساواک بر آن‌ها پیروز شده بود. جوی ایجاد شده بود که این عملی را تلافی کنیم و در دادگاه‌ها بسیار تند و پرخاشگر و مستقیماً به مقام سلطنت برخورد شود. همین‌طور هم شد.

محمد بازگانی به بند عمومی نیامده بود؟

بله آمد.
با هم برخورد داشتید؟
گفتم که دو اتاق عمومی بالایی و پایینی بود، برادرم بالا بود.

با رجوی قبل از دادگاه

هم با هم بودید؟

بله گفتم با بدیع‌زادگان و علی‌باکری و در مجموع در حدود بیست سی نفری از رفقا در اتاق پایینی بودیم.^۴

همان‌جا در بند عمومی اوین متوجه فامیلی‌های همدیگر شدید؟

بله.
از این آدم‌هایی که اسم بردید خاطر‌های در آنجا ندارید؟

نه اما روحیه‌ها همه عالی بود. کلاً بگویند بود،

مسئول‌ترین رفیق اتاق ما بدیع‌زادگان سی‌ویک‌ساله بود. من و باکری بیست‌وهفت سال داشتیم. سن بقیه رفقا بین هجده تا بیست‌وشش بود. صبح‌ها در باز می‌کردند برای شست‌وشو و توالیت. صبحانه نان و پنیر یا کره مربا بود هر چه بود مشابه جیره غذایی سربازها بود. لیوان‌های چای پلاستیکی بود. شاید تأثیر منفی آن دوره است که حالا من هیچ‌وقت حاضر نیستم از لیوان‌های یک‌بار مصرف پلاستیکی چایی بخورم یا از خیرش می‌گذرم یا هر طور شده یک لیوان شیشه‌ای و دست‌کم کاغذی یا چیزی دیگر مثلاً پیاله‌ای چیزی پیدا می‌کنم. از کارهای دیگر، نوشتن تجاربمان در کاغذ سیگارهای صدربرگی بود. می‌گفتم آن‌ها را با توتون می‌آوردند که بهانه‌ای برایش باشد، اما کبریت

نمی‌دادند باید در می‌زدیم و سرباز نگهبان سیگار را روشن می‌کرد.

چه کسانی سیگار می‌کشیدند؟

عده‌ای از ماها که پیش از تشکیلات سیگار می‌کشیدیم و با فرمان تشکیلات سیگار را کنار گذاشته بودیم یواش‌یواش شروع کردیم. اوایل در سلول سیگار را می‌دادم به مثلاً سیروس علی‌نژاد، اما کم‌کم من هم فیلم یاد هندوستان کرد و شروع کردم. از آن پس در تمام دوره زندان سیگار می‌کشیدم. برخی رفقا نظر موافقی نداشتند، اما کم‌کم جا افتاد که هر کس می‌خواهد، سیگار بکشد یا نکشد. سعید محسن سیگار نمی‌کشید یا موسی خیابانی، اما من و برادرم و عده‌ای دیگر می‌کشیدیم.

رجوی؟

می‌کشید.

علی باکری؟

حضور ذهنی ندارم. چرا، تصویر سیگارکشیدنش را دارم، اما ممکن است این تصویر مربوط به دوران دانشجویی مان باشد.^۵ در بند عمومی دوباره آموزش اعضا شروع شده بود. جمع‌بندی مسائل اشتباهات گذشته و کاراته و کشتی دوباره آموزش داده می‌شد.

داشتید اعدام می‌شدید و این آموزش‌ها را می‌دیدید؟

بله اصلاً روحیه‌ها این جور بود؛ و تمامی این آموزش‌ها شروع شده بود و هیچ‌کس بیکار نبود. ماها هم خودمان را برای دادگاه

آماده می‌کردیم و دفاعیاتمان را می‌نوشتیم و می‌خواستیم بدیم بیرون که بعد به‌عنوان وصیت ما و نظرات ما و توصیه ما به انقلابیون و مبارزین پخش بشود. ما صحبت می‌کردیم و عده‌ای یادداشت می‌کردند در کاغذهای سیگار. سازمان دوباره داخل زندان تشکیل شده بود. ضمن ورزش و جودو و کاراته اعضا تا دلت بخواهد در ده دقیقه شلوغ‌بازی هم درمی‌آوردند. مثلاً مهدی خسروشاهی یکی از این شلوغ‌کن‌ها بود. در بند

عمومی هر نفر دو تا پتوی سربازی به‌عنوان زیرانداز و روانداز داشت و صبح‌ها که پتوها را جمع می‌کردند و نور آفتاب به‌صورت ستون آریس از پنجره می‌تابید ذرات شناور گردوغبار و پشم و کرک در آن ستون نور واضح دیده می‌شدند. مهدی که همیشه خدا شوخ‌طبع بود می‌گفت اگر برحسب اتفاق سرتان توی ستون نور بود، نفس نکشید هوايش آلوده است!

درباره حنیف نژاد صحبتی نمی‌کردید؟

چرا کلاً رهبری مورد انتقاد بود و کلاً از خودمان انتقاد می‌کردیم. حنیف‌نژاد مورد خاصی نبود.

شما در عمومی همه‌چهره‌ها را می‌شناختید و غریبه نبودید؟

به هر حال آن‌هایی را هم که نمی‌شناختم در بند عمومی دیدم و شناختم. روابط صمیمانه‌ای بین ما برقرار بود و شوخی و خنده رواج داشت؛ یعنی جمعیتی که در آنجا بود تجمع افراد افسرده‌ای نبود که هر کسی توی خودش باشد. بین امروزه در این فضا که «احترام افقی» به‌عنوان یک فراارزش در آن مسلط است، اینکه کسی را دست‌بندازی و به‌اصطلاح سیاه کنی و به او بخرندی توی ذوقمان می‌زند. آن زمان این کارها جزو تفریحات مردم و حتی انقلابیون بود. شب‌ها هم بعضی مواقع نمایش و سیاه کاری بود. مسعود رجوی یک بار ادعا کرد که بلد است هیپنوتیزم کند. یکی داوطلب شد هیپنوتیزم بشود. او را وسط نشانند و یواشکی و بی‌جلب‌توجه، با نوک انگشتان آلوده به دوده لوله بخاری به بهانه هیپنوتیزم صورت طرف را سیاه کرد. آخرسر طرف فهمید که هیپنوتیزی در کار نیست و سیاهش کرده‌اند.

بقیه را سیاه می‌کرد؟

بله بار دیگر شب توی اتاق در بسته ادعا کرد که می‌تواند با جادو و جنبل آسمان پر از ستاره‌های درخشان را نشان کسی بدهد که داوطلب می‌شد. یکی داوطلب شد. یک کت روی سر او انداخت. آن موقع هنوز به ما یونینفورم زندان نداده بودند و هر کسی لباسی را که زمان بازداشت تنش بود داشت. رجوی آستین کت را لوله تلسکوپ کرد و گفت از توی سوراخ آستین کت به بالا نگاه کن، درخشان‌ترین ستاره‌ها را خواهی دید. بعد از بالای همان سوراخ روی او آب ریخت. عجب این بود که بار اول وانمود کرد آب را کسی دیگر ریخته است و گفت باباجان بگذارید کارمان را بکنیم، چرا مسخره‌بازی درمی‌آورد! طرف باورش شد یا تظاهر کرد که باورش شده و دوباره نشست. حالا برای بار دوم آب ریخت و دستش را رو کرد. او به این کارها بسیار علاقه داشت. رجوی اگر قاتی سیاست نمی‌شد، شاید شومن با استعدادی می‌شد. ■

پی‌نوشت:

۱. آن‌طور که مهندس بازگانی در این توضیح می‌داد در اثر تعقیب و مراقبت‌ها به خانه او هم رسیده بودند. منتهی تحلیل بچه‌های سازمان این بود که اگر تعقیبی است باید به‌سرعت دستگیر کنند، ولی ساواک دستگیر نمی‌کرد تا به هسته مرکزی برسد. جاسازی خانه گلش هم بعداً کشف شد.
۲. این تکنیک ارتباطات بین سلول‌های اوین را ابتدا سعید محسن باب کرد. بدین معنا که او از سربازان اجازه می‌خواست کریدور بین سلول‌ها را تسی بکشند. آن‌ها هم از خدا می‌خواستند. از مقابل سلول‌ها که رد می‌شد. یک کاغذ سیگار که روی آن نوشته‌هایی بود در سلول می‌انداخت. هم مورس و هم جاسازی داخل توالیت را توضیح می‌داد. او اطلاعات لورفته و سوخته را به بچه‌ها می‌رساند و بدین‌سان پرونده‌شان سبک می‌شد. رضا رضایی از همین طریق اعتماد ساواک را جلب کرد و توانست فرار کند.
۳. در اتفاق یک، بنسند یک عمومی اوین، بر سر نام‌گذاری جمع، بحثی درگرفت. سعید محسن نظرش روی «نهضت آزادی ایران» بود. مسعود رجوی گفت این نام رفرمیستی است درحالی‌که ما انقلابی هستیم. درنهایت «نهضت مجاهدین خلق ایران» تصویب شد. سرود سازمان هم بر اساس «نهضت مجاهدین خلق ایران» سروده شد، ولی در بیرون از زندان نام «سازمان مجاهدین خلق ایران» را برگزیدند.
۴. در بند ۲ اوین در یک اتاق ۴۰ نفره بودیم.
۵. در زندان قصر فقط رجوی و خسروشاهی سیگار می‌کشیدند. بقیه حتی بهمین بازگانی و برادرش در اتاق عمومی سیگار نمی‌کشیدند.

معرفی کتاب

یک قرن انقلاب در ایران: جنبش‌های اجتماعی در ایران



محمدحسین رفیعی

یک قرن انقلاب در ایران: جنبش‌های اجتماعی در ایران با ترجمه حسن اسدی را انتشارات مولی، چاپ اول ۱۳۹۶ منتشر کرد. کتاب هشت فصل با هشت نویسنده دارد: ۱. جنبش تنباکو: منصور معدل؛ ۲. انقلاب مشروطه: زانت آقارلی؛ ۳. ظهور رضاخان: مایکل پ. زیرینسکی؛ ۴. نهضت ملی شدن نفت: سوسن سیاوشی؛ ۵. مسجد، آخرین پناهگاه: میثاق پارسا؛ ۶. انقلاب ۱۳۵۷: جان فوران. ۷. پوپولیسیم اسلامی، وال مقدم؛ و ۸. یک قرن انقلاب: جان فوران.

جان فوران، نویسنده کتاب معروف مقاومت شکننده، علاوه بر نوشتن دو مقاله، ویراستار کتاب نیز هست. او جنبش‌های اجتماعی و تاریخ سیاسی - اقتصادی ایران را از صفویه تا کنون خوب می‌شناسد و سعی کرده یک چارچوب تطبیقی، تاریخی و

نظری برای جنبش‌های اجتماعی ایران از تنباکو تا ۱۹۹۴ (۱۳۷۳ ش) ارائه دهد. در این کتاب جنبش‌های اجتماعی ایران به شرح زیر مورد مطالعه قرار گرفته‌اند:

۱. جنبش تنباکو ۹۲ - ۱۸۹۰ (۱۲۷۱ - ۱۲۶۹ ش)

۲. سوسیال‌دموکراسی و انقلاب مشروطه ۱۱ - ۱۹۰۶ (۱۲۹۰ - ۱۲۸۴ ش): جمهوری گیلان، قیام افسران خراسان (کنل پسیان)، قیام خیابانی و...

۳. ظهور رضاخان ۱۲۹۹ (۱۳۰۰ ش)

۴. جنبش‌های خودمختاری آذربایجان و کردستان و نهضت ملی شدن نفت ۵۳ - ۱۹۴۹ (۳۲ - ۱۳۳۹ ش)

۵. مسجد به‌منابه آخرین پناهگاه در اوایل ۱۹۶۰ (۱۳۴۰ ش)

۶. انقلاب ۱۳۵۷ کوشش برای ارائه نظریه اجتماعی

۷. پوپولیسیم اسلامی، طبقه و جنسیت در ایران پس از انقلاب

۸. یک قرن انقلاب: چارچوب‌های تطبیقی، تاریخی و نظری جنبش‌های اجتماعی ایران

کتاب، جنبش تنباکو و انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ را موفق می‌داند و دیگر جنبش‌های اجتماعی ایران (مشروطه، نهضت ملی شدن نفت، جنبش ۱۳۴۲) را ناموفق و شکست‌خورده.

کودتای ۱۲۹۹، پایان جنبش مشروطه و کودتای ۱۳۳۲ پایان جنبش ملی شدن نفت به شمار آمده است.

کتاب دو عامل را در پیروزی و شکست جنبش‌های گذشته مؤثر می‌داند: اول - وحدت در داخل؛ و دوم - عامل خارجی.

در جنبش تنباکو و انقلاب ۱۳۵۷ وحدت داخلی حاصل شد و عامل خارجی یا منفعل شد (جنبش تنباکو) یا به اجبار تن به قبول داد (انقلاب ۱۳۵۷) و نتیجه می‌گیرد که «عامل وحدت طبقات در داخل» اصل بوده است.

در انقلاب مشروطه پس از پیروزی اولیه، اختلاف و هرج و مرج شروع شد. دخالت روسیه و انگلیس تشنج و ناامیدی را دامن زدند و نهضت‌هایی با عنوان بازبایی مشروطه (جنگل، پسیان، خیابانی و...) به دلایل داخلی و دخالت خارجی با ظهور رضاخان شکست خوردند و تا ۱۳۲۰ دیکتاتوری و استبداد بازسازی شد.

در جنبش ملی شدن نفت به دلیل اختلاف داخلی - حزب‌توده، آیت‌الله کاشانی، روحانیت حوزه و با مصدق - و دخالت آمریکا و انگلیس، کودتا موفق شد و باز دیکتاتوری و استبداد تا ۱۳۳۹ بازسازی شد.

در جنبش ۱۳۴۲ باز هم به علت عدم وحدت داخلی و سازش شاه با آمریکا، سرکوب جنبش ممکن شد و باز دیکتاتوری و استبداد تا ۱۳۵۷ دوام آورد.

در انقلاب ۱۳۵۷ وحدت ملی حاصل شد و عملاً عامل خارجی را مجبور به قبول انقلاب کرد.



پس از انقلاب

کتاب درباره پس از انقلاب به مسائل بسیار مهمی اشاره و آن را به دوران‌های زیر تقسیم می‌کند:

۱- بهمن ۱۳۵۷ تا آبان ۱۳۵۸، اشغال سفارت امریکا و استعفای دولت بازرگان. در این دوره تنش میان برخی گروه‌های چپ غیرمذهبی و هیئت حاکمه به وجود آمد.

۲- آبان ۱۳۵۸ تا شهریور ۱۳۵۹؛ موضوع اشغال سفارت در صدر مسائل قرار داشت. بنی‌صدر به ریاست جمهوری برگزیده شد و عراق به ایران حمله کرد.

۳- شهریور ۱۳۵۹ تا خرداد ۱۳۶۰؛ نزاع بین روحانیون و بنی‌صدر عمده بود با حذف بنی‌صدر پایان یافت.

۴- خرداد ۱۳۶۰ تا شهریور ۱۳۶۱؛ درگیری مجاهدین خلق با حاکمیت و یک جنگ داخلی کوچک درگرفت. سازمان‌های کمونیستی تحت تعقیب قرار گرفته و نیروهای نظامی ایرانی پیروزی‌هایی در جبهه‌ها داشتند.

۵- از حدود ۱۳۶۲، حاکمیت یکپارچه شد. اسلامی کردن حوزه‌های فرهنگی، ایدئولوژی، آموزش، قانون، اخلاق و شیوه زندگی توسعه یافت. همچنین جنگ تا ۱۳۶۷ ادامه یافت و اوضاع اقتصادی به تدریج رو به وخامت گذاشت.

۶- از ۱۳۶۸، با درگذشت آیت‌الله خمینی و پایان جنگ، توجه دولت به برنامه‌ریزی، توسعه و بازسازی و آزادسازی اقتصاد معطوف شد.

۷- در دهه ۱۳۶۰ حجاب اجباری به اجرا درآمد، محدودیت پوشش، رفتار و معاشرت زنان مورد توجه تحلیلگران قرار گرفت.

انقلاب اسلامی به گذر از یک شیوه تولید به یک شیوه دیگر نینجامید، زیرا گروه رهبری انقلاب به طبقه خرده‌بورژوازی تعلق داشت. اگرچه در ۵۸- ۱۳۵۶ شرایط جهانی برای پیروزی انقلاب مساعد بود، اما در دهه ۶۰، نظام جهانی توسعه کشورهای جهان عقب‌مانده را محدود ساخت. به همین دلیل

اقتصاد ایران درگیر تحول و دگرگونی نشد. نویسنده در این دوره تأکید دارد که «میان انقلاب ایران و جمهوری اسلامی یک تمایز آشکار و قطعی وجود دارد.» او معتقد است: «قانون اساسی، ساختار سیاسی، سیاست‌های اقتصادی و گفتمان جمهوری اسلامی آمیزه‌ای است از ویژگی‌های سنت، مدرنیته، جمهوریخواهی و روحانیت‌سالاری» نویسنده معتقد است: «پس از پیروزی بهمن ۱۳۵۷ گفتمان مردم‌گرایانه جنبش انقلابی،

به ایدئولوژی مردم‌گرایانه اسلامی تغییر شکل داد... این ایدئولوژی و طبقه، توجه عمده خود را به سیاست و فرهنگ و مسائلی چون تغییر نظام قانونی و تنظیم مسئله جنسیت معطوف نمود و از ایجاد دگرگونی کامل اجتماعی به‌ویژه در حوزه مناسبات اقتصادی بازماند.» در فصل هشتم، جان فوران، یکصد سال انقلاب در ایران را جمع‌بندی می‌کند. او، دو جنبش تنباکو و انقلاب ایران را موفق و دیگر جنبش‌ها را ناموفق می‌داند.

جنبش تنباکو به این دلیل موفق شد که وحدت ملی در آن حاصل شد. بازاریان و روحانیون به رهبری میرزای شیرازی به وحدت رسیدند. نمونه‌ای می‌آورد که یک تاجر شیرازی تنباکوی خود را آتش می‌زند و می‌گوید:

«تنباکو را به خدا فروختم.» یا در پلاکاردی که بر در و دیوار سفارتخانه‌ها، مدارس و مساجد ظاهر شد روی آن نوشته شده بود «تنباکو مال ایرانی است. مصرف‌کننده ایرانی است، چرا باید انحصار خرید و فروش آن در دست خارجی‌ان باشد.» رقابت انگلیس برای سلطه با ایران و مخالفت شدید روسیه با امتیاز، زمینه بین‌المللی را فراهم ساخته بود. یعنی «وحدت در داخل، هم‌زمان با شرایط مناسب خارجی.»

در انقلاب مشروطه شاهد شکل تشدید یافته بیشتر این عوامل بودیم. رخنه اقتصادی خارجی از ۱۲۶۹ تا ۱۲۸۵ تشدید شد، به طوری که ماروین انتیر نتیجه گرفته است که: «ایران تا حد زیادی به درون اقتصاد روسیه کشیده شده و به بخشی از نظام کارکردی اقتصاد آن کشور تبدیل

گردید.» قاجاریه از اعطای بخشی از قدرت به مردم سر باز می‌زند. فرهنگ سیاسی مخالفان به بلوغ رسیده بود و مخالفان اعم از مذهبی و سکولار، قانون‌آسایی و مجلس می‌خواستند. ایدئولوژی‌های سوسیالیستی وارد ایران شده بودند. در فاصله سال‌های ۱۲۸۰ تا ۱۲۸۵، رکود اقتصادی، نرخ بالای تورم، بیکاری و کمبود نان در شهرها همراه بود. شکست روسیه از ژاپن در اقیانوس آرام به سال ۵- ۱۹۰۴

کتاب دو عامل را در پیروزی و شکست جنبش‌های گذشته مؤثر می‌داند: اول- وحدت در داخل؛ و دوم- عامل خارجی. در جنبش تنباکو و انقلاب ۱۳۵۷ وحدت داخلی حاصل شد و عامل خارجی یا منفعل شد (جنبش تنباکو) یا به اجبار تن به قبول داد (انقلاب ۱۳۵۷) و نتیجه می‌گیرد که «عامل وحدت طبقات در داخل» اصل بوده است

شرایط خارجی را هم فراهم کرد و با طرح بست‌نشینی در سفارت انگلیس و پس از تعطیلی مساجد و بازارها، در تیرماه ۱۲۸۵ اعطای مشروطیت اعلام شد. بعد از مشروطیت اختلافات شروع شد و جنبش‌های محلی به وجود آمد و با انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و بعد قرارداد ۱۹۲۰ با انگلیس، کودتای رضاخان به نفع انگلیس ممکن شد. با کودتای رضاخان فاتحه مشروطه خوانده شد. در جنبش ملی شدن نفت هم مصدق هوشمندانه و در شرایط مناسب خارجی و وحدت ائتلافی شهرنشین، نفت را ملی کرد، ولی اختلاف داخلی و وحدت خارجی‌ها موجب شکست آن شد. پس از جنگ جهانی دوم میان جنبش کردستان و آذربایجان اختلاف افتاد. در جنبش ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲ معلوم شد که فعالان نمی‌توانند در کنار هم قرار گیرند.

جان فوران معتقد است در انقلاب ایران، این روند تکرار شد. او از قول «وال مقدم» می‌گوید: «حزب جمهوری اسلامی که اکثریت اعضای آن را روحانیون تشکیل می‌دادند رقبای سازمان یافته خود اعم از لیبرال‌ها، سوسیالیست‌ها و چپ‌ها (مذهبی و غیرمذهبی) را غافلگیر کرد و از میان برداشت. کنترل شوراهای کارگری، بازار، روستاها، نظام آموزشی، رسانه‌های جمعی، مجلس و روابط جنسیتی را به دست گرفت.»

فوران می‌گوید: «ایران انقلابی از یک سو با دشمنی ایالات متحده از سوی دیگر با هجوم همه‌جانبه و جنگ خونین مواجه گردید. مقاومت در برابر این فشارها به‌خصوص به هنگام هم‌زمانی این فشارها با فروپاشی ائتلاف داخلی به سختی ممکن می‌شد و اگر ممکن هم می‌شد، چشم‌انداز دگرگونی اقتصادی و سیاسی را خدشه‌دار ساخت.»

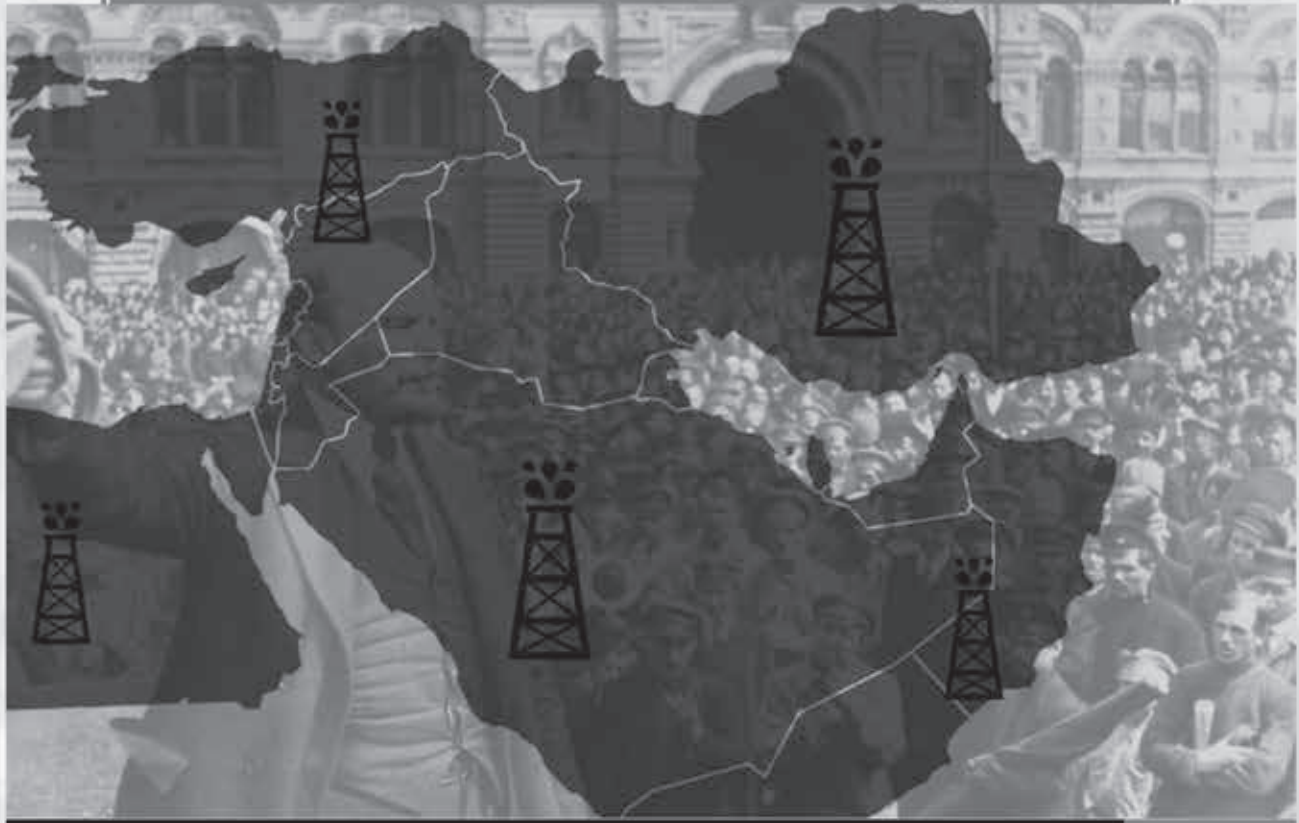
کتاب ۳۹۹ صفحه است و تمامی منابع آن به زبان انگلیسی معرفی شده‌اند. ترجمه کتاب روان است و می‌تواند یکی از منابع ارزشمند تاریخ سیاسی- اجتماعی ایران در یکصد سال اخیر باشد.

کتاب اجمالاً این جمع‌بندی را می‌دهد که در شرایط کنونی اگر در داخل بین حکومت و مردم یا بین جناح‌ها اختلاف به وجود آید و هم‌زمان سیاست خارجی علیه ما به ائتلاف برسند ممکن است مشکلات جدی برای ما به وجود آورند. ■

پی نوشت:

کتاب اجمالاً این جمع‌بندی را می‌دهد که در شرایط کنونی اگر در داخل بین حکومت و مردم یا بین جناح‌ها اختلاف به وجود آید و هم‌زمان سیاست خارجی علیه ما به ائتلاف برسند ممکن است مشکلات جدی برای ما به وجود آورند

حسرم انداز سیاست خارجی



نفت که از زمین خاورمیانه بیرون زد و انقلاب اکتبر بیخ گوش این منطقه تاریخی طلوع کرد، سیاست در این منطقه شکلی دیگر به خود گرفت و چرخ حوادث انگار در اینجا تندتر چرخید. در بررسی تحولات منطقه با کارشناس این حوزه، میرمحمود موسوی، به گفت‌وگو نشستیم و در تداوم آن موضوع فلسطین را با احمد زیدآبادی و محمد عطایی بررسی کردیم. ترجمه مقالات مهم نشریات خارجی نیز بر سیاق همیشگی نشریه، در این بخش گنجانده شده است.



صلح؛ تنها راه نجات؛
ارزیابی طرح صلح فلسطین

گفت‌وگو با احمد زیدآبادی



این خانه مال ماست؛ نگاهی به
تحولات جدید فلسطین

گفت‌وگو با محمد عطایی



دنیای خاکستری سیاست

نگاهی به تحولات اخیر منطقه در گفت‌وگو با میرحمود موسوی



داریم: روسیه‌ای و روابطی متفاوت. سوابق سیاه نباید فراموش شود. به گمان من اعتماد به روسیه با تدبیر و درایت و بصیرت سیاسی فاصله زیادی دارد. جالب است کسانی پشت سر بیرق روسیه سینه می‌زنند که مصدق را به خاطر یک نیم‌نگاه به امریکا ساده‌لوح می‌دانند!

خبرگزاری آنا تویی می‌گفت کودتایی که در ترکیه شد به کمک ناتو و امریکا انجام شده است. به نظر شما نزدیکی روسیه و ترکیه، می‌تواند پیمانگی بین این دو کشور و ایران در مقابل امریکا و ناتو باشد؟

رفتار امریکا نسبت به ترکیه بعد از ۲۰۰۳ که حزب عدالت و توسعه و آقای اردوغان حکومت را در دست می‌گیرند، مسیری را تا امروز طی کرده است. این مسیر، مسیری مستقیم نیست. متأثر از عواملی هست. برخی از این عوامل به نحوه رفتار دولت ترکیه متکی است و برخی دیگر به سایر تحولات خارج از اختیارات ترکیه برمی‌گردد. مثلاً بهار عربی یا تغییر رئیس‌جمهور در امریکا یا قدرت گرفتن پوتین در مسکو و مانند این‌ها.

اگر رفتار ترکیه را در نظر بگیریم و به رفتار و تحلیل‌های امریکا نیز توجه کنیم که به اندازه کافی هم در این زمینه اسناد و مدارک موجود است، می‌بینیم که رفتار امریکا با دولت اردوغان در این پانزده سال رفتار ثابتی نبوده است. در مرحله اول در زمان بوش پسر، امریکا بسیار خشونت بود از اینکه حکومتی در خاورمیانه پیدا شده که می‌تواند الگو باشد. این در ادبیات مقامات امریکایی مشاهده می‌شود. دقیقاً همین مطلب در مصاحبه کاندولیزا رایس، وزیر امور خارجه وقت امریکا، هست. وقتی که در انتخابات ۲۰۰۴ بوش برای دور دوم پیروز شد، خانم رایس به سایر کشورهای منطقه توصیه می‌کند که مثل ترکیه باشید و اسلام معتدل را اجرا کنید.

مسئله خاورمیانه دموکراتیک بزرگ را مطرح کردند.

بله. این ایده هم به‌طور جدی مطرح شد. فراموش نکنیم که تمام این‌ها زمانی است که امریکا نگران رفتارهای بعد از سپتامبر ۲۰۰۱ است. هنوز صدای موج انفجارهای نیویورک در گوش این‌هاست. می‌خواهند از آن فاصله بگیرند. باز هم فراموش نکنیم که بهار عربی هم هنوز از راه نرسیده و داعش هنوز پدیدار نشده بود.

در سال ۲۰۰۳ امریکا اعتراض داشت که چرا ترکیه اجازه نمی‌دهد نیروهای ما از طریق آن کشور وارد عراق شوند.

زمانی مطالب را خیلی سیاه و سفید می‌دیدیم. تصور می‌کردیم وقتی ترکیه عضو ناتو و طرفدار غرب است یا پهلوی دوم طرفدار غرب است، دقیقاً همان دستورات را اجرا می‌کند و اصلاً تابع آن‌هاست، اما این امر واقعیت نداشت. جنگ ترکیه و یونان در دهه ۷۰ میلادی قدری من را به فکر واداشت که قضایا آنقدر هم سیاه و سفید نیست که ما تصور می‌کنیم. سؤالی که برای من پیش آمد این بود که چطور دو عضو ناتو در مقابل هم می‌ایستند؟ این تلنگر اول بود. بعدها شواهدی پیدا کردم که نشان می‌داد ترکیه، این عضو ناتو و هم‌پیمان غرب، منافع

آیا پناه دادن روسیه به اسنودن و واکنش شدید امریکا به آن و پناه ندادن دیگر کشورها به او، تبدیل شدن اسنودن به قهرمان ملی در امریکا و اینکه تمامی رویه‌های جاری امریکا از این طریق به روسیه منتقل و افشا شده است، می‌تواند نقطه تحولی در روابط امریکا و روسیه باشد؟

تصور می‌کنم در این قضیه سه نکته اصلی و چند نکته فرعی وجود دارد. سه نکته اصلی اینها هستند: اول اینکه نوع روابط سیاسی کشورها در سال‌های اخیر دچار تغییر و تحول شده است. فقط هم محدود به این نیست که جهان از شکل دوقطبی خارج شده باشد. عوامل دیگری هم می‌شود برای آن برشمرد، از جمله برآمدن چین به عنوان یک قدرت برتر یا افزایش سهم اقتصاد در حوزه سیاست و سایر تحولاتی که جنبه‌های ایدئولوژیک هم دارند. قرارداد شانگهای یا مسانلی که برای آسیا جنبه امنیتی دارد: نکته دوم بحث و نظریه گردش به شرق است که از دهه ۹۰ میلادی مطرح می‌شود و تقریباً مورد پذیرش تمام جناح‌های سیاسی غرب هم هست. دنیا به سمتی در حال حرکت است که آسیا در آن مرکزیت خواهد داشت. در ذیل این نکته عوامل زیادی می‌توانیم برشماریم که بنا بر آن‌ها در روابط امریکا و روسیه شاهد تحولاتی باشیم. نکته سوم اینکه در مرحله‌ای قرار داریم که چهره‌ها، چهره‌های خاص هستند، چهره‌های عام نیستند. هم در مورد روسیه این واقعیت صدق می‌کند و هم در مورد امریکا؛ مثل پوتین که از نظر توانایی‌ها واقعاً چهره بی‌نظیری است. فارغ از مثبت یا منفی بودنش به تک‌چهره تبدیل شده است که قدرت فراوانی در به‌کارگیری توانایی‌ها و ظرفیت‌های روسیه و استفاده از فرصت‌هایی که در صحنه‌های مختلف در دنیا پیش می‌آید، از خود نشان داده است. در امریکا هم چهره ترامپ است. در اوضاع حاضر در جهان سیاست این چهره‌ها سهمشان بیشتر از ساختارها دیده می‌شود.

به نظر من سه عامل، عوامل اصلی در تنظیم روابط بین روسیه و امریکا محسوب می‌شوند، اما قضیه اسنودن را با توجه به مقدماتی که عرض شد باید سنجید. قضیه اسنودن در این جریان که بالاخره در بستر دنیای دیجیتالی بروز پیدا می‌کند، وارد قضایی شد که کاملاً جدید است. بعد از جهان دوقطبی چنین موجی از افشاکاری را نداشته‌ایم. به‌نوعی وارد خطوط قرمز امریکا شدند. هر دولتی خطوط قرمزی دارد که تا زمانی که کسی وارد آن خطوط قرمز نشده است، خیلی بیشتر از حد خودش نشان داده می‌شوند، اما وقتی کسی وارد آن‌ها می‌شود، متوجه می‌شویم که خیلی هم قرمز نبوده‌اند و نارنجی یا در واقع کم‌رنگ تر هستند. اسنودن وارد آن خطوط شد و البته آثار منفی خود را هم داشت، منتها نه به آن ترتیبی که موجب فروریزی نظام امریکا بشود.

آیا ما می‌توانیم به‌واسطه این درگیری روسیه با امریکا به روسیه اعتماد کنیم و آیا روسیه دیگر آن روسیه سابق هست یا خیر؟

من اصلاً نمی‌توانم از این قضیه نتیجه‌گیری چنین داشته باشم. اگر بخواهیم دنبال قرائن و شواهدی بگردیم مبنی بر اینکه روسیه حاضر با روسیه سابق، مثلاً روسیه زمان دوقطبی یا روسیه زمان استالین یا روسیه زمان تزاری تفاوت دارد، من نمی‌توانم با تکیه بر چنین چیزی آن نتیجه را بگیریم. بدون تردید دنیای متفاوتی

ملی خود را بر پیوندها و قطب‌بندی‌های حاضر در آن زمان ارجح می‌بیند. برای نمونه در جلسه‌ای که تمام ژنرال‌های ترکیه حضور دارند، تصمیم گرفته می‌شود که این کار را نکنند و آن کار را نکنند و می‌بینیم که درست در نقطه مقابل خواسته‌ها و پیشنهادها می‌آید. این‌ها می‌آیند.

به نظر می‌رسد مجلس ترکیه با سیاست‌های آمریکا مخالفت کرده است.

درست است، مجلس مخالفت کرد، اما ژنرال‌ها هم مخالف بودند. در مورد دیگری هم دیده شده که ژنرال‌های ترکیه برخلاف تصور ذهنی ما مبنی بر اینکه این‌ها باید حسابی امریکایی باشند، اصلاً چنین نیست و منافع ملی خودشان را ارجح می‌دانند. حتی وقتی رفتار شاه و برخی اطرافیان او را در پیش از انقلاب مطالعه می‌کنیم، رگه‌هایی از این قضیه را پیدا می‌کنیم. اشاره من به کتاب از کاخ شاه تا زندان اوین احسان نراقی است که وقتی مطالعه می‌کنیم می‌بینیم این شاه با آن شاه‌های که ما در دوران دانشجویی او را در جیب بغل امریکا می‌دیدیم، فاصله‌ها و تفاوت‌هایی دارد و جاهایی با امریکا اختلاف منافع و اختلاف روش‌هایی پیدا می‌کند. منظور این است که ترکیه در مقابل امریکا، در حال حاضر آنچه دنبال می‌کند و سیاست‌هایی که در ارتباط با روسیه و ایران و امریکا و سوریه ترسیم می‌کند، بر اساس منافع ملی‌اش است. پس با توجه به اینکه در مقابل خود، امریکایی را می‌بیند که در مقابل منافع ترکیه است، در مقابل آن می‌آیند. امریکا هم همین‌طور و در جهت منافع خود به متحد ناتوی فشار می‌آورد. متأسفانه رسانه‌های زرد در کشور ما که عمدتاً هم از بودجه عمومی ارتزاق می‌کنند، یک نگاه کوتاه‌بینانه دارند و فهم نادرستی را به جامعه تزریق می‌کنند.

به نظر شما تشخیص ترک‌ها نسبت به منافع ملی‌شان دقیق است یا ممکن است دولت یا حتی ملت در مقطعی درست تشخیص ندهند و گرفتار اشتباه شوند؟

من تصور نمی‌کنم که بشود به‌طور قطعی آن حکم را داد که هر آنچه حکومت‌ها یا دولت‌ها تصمیم می‌گیرند، حتی اگر نتیجه مشاوره با عقلای قوم هم باشد، بری از خطا است. چنین چیزی درست نیست و هر تصمیم بشری خطاپذیر است. حتی اگر جمعی باشد، اما اگر جمعی باشد، درصد خطا را کم می‌کند. در همه موارد و بدون استثنا عقل جمعی خطای کمتری دارد.

آیا حفظ تمامیت ارضی ترکیه و مبارزه با تجزیه‌طلبی کردهای ترکیه، اولویت اصلی روابط و مواضع ترکیه است؟

قطعاً همین‌طور است؛ البته با یک ملاحظه خیلی جدی! نظرسنجی‌های سی تا چهل سال اخیر در ترکیه همیشه این را نشان داده که اصلی‌ترین دغدغه ترکیه، پ‌پ‌ک و نگرانی از تجزیه ترکیه توسط آن‌هاست و این موضوع برای ترکیه در اولویت

است. مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده برای ترک‌ها در مواضع و روابطشان با روس‌ها، امریکایی‌ها، سوریه، ایران و دیگر کشورها همین است.

طی یکی دو سال اخیر به یک ایده جدید رسیده‌ام مبنی بر اینکه در تحلیل‌های سیاسی که پایه سیاست‌گذاری هستند ما دیگر نمی‌توانیم به روش‌های گذشته عمل کنیم. روش‌های گذشته روش‌های پایداری بودند. انتخاب استراتژی را برای چند سال داشتیم و بعد بررسی می‌کردیم که اگر خطایی دارد اصلاح کنیم. الان دیگر این

روش کارآمد نیست. در حال حاضر باید روش دیگری داشت. به‌خصوص درباره منطقه و سوریه؛ من اسمش را گذاشته‌ام روش هوشمند. به این معنا که شما لزوماً در یک نقطه و بر روی یک سیاست ثابت نمی‌آیند. با توجه به تحولاتی که رخ می‌دهند سیاست‌های خود را تغییر می‌دهید. سیاست ثابت دیگر معنا ندارد. آن چیزی که ما در حال حاضر می‌توانیم از بررسی تحولات سوریه متوجه شویم ضرورت این قضیه است. کسی نمی‌تواند در سوریه یک سیاست ثابت داشته باشد. به خاطر اینکه تحولات استمرار دارد و سرعت این تحولات هم زیاد

است. بازیگرانی وارد و خارج می‌شوند، ضعیف و قوی می‌شوند و اگر شما بخواهید مسیر مستقیم بروید با مشکل روبرو می‌شوید. درباره پیچیدگی اوضاع برای رساندن منظور خود از مقایسه جاده پریچ‌وخم چالوس با جاده صاف و مستقیم تهران - اصفهان استفاده می‌کنم. سیاست ثابت و مستقیم و پافشاری بر مواضع گذشته سرنوشتی بهتر از ته دره نخواهد داشت. بر این اساس من اعتقاد دارم که سیاست ما در حوزه خاورمیانه باید با توجه به وضعیت حاضر موردبازنگری جدی قرار گیرد.

این انعطاف‌پذیری با بی‌پرنسیبی و بی‌اصولی چه فرقی می‌کند؟

این خودش یکی از پرنسیب‌هاست. مثلاً تجزیه ترکیه توسط چه عواملی می‌تواند صورت بگیرد؟ نتیجه بررسی این است که کردها و جدایی‌طلبی کردها مهم‌ترین عامل است؛ حال جایگاه دموکراسی در ترکیه چیست؟

اگر تجزیه شود، دموکراسی مختل می‌شود.

پس ارتباطی بین این‌ها هست و پرنسیب‌هایی در آن وجود دارد. منظور این است که سیاست‌گذاری‌ها مبتنی بر آن روش هوشمند است؛ یعنی متغیر است، جای خود را تغییر می‌دهد. چند ماه پیش رابطه ایران و روسیه و ترکیه خیلی گل و بلبل شده بود، خیلی‌ها

گفتند که قضیه تمام است، اما عرض من این بود که قطعاً این تاکتیکی است و می‌تواند استمرار نداشته باشد، برای اینکه جریان سوریه را یک جریان ثابت نمی‌بینم. رابطه ترکیه با ایران و امریکا و روسیه و دیگر کشورها این تغییر و تحولات را دارد. نمی‌توانیم ساده‌انگارانه بگوییم که ترکیه از کاروان غرب جدا شده است، اما این را قطعاً می‌توانیم بگوییم که با غرب مشکلات جدی دارد، چه امریکا و چه ناتو.

می‌توانیم بگوییم که رابطه‌اش با روسیه نزدیک شده، اما بلافاصله این پرسش پیش می‌آید که آیا این تاکتیکی است یا راهبردی؟ آیا

ترکیه از برگ روسیه در مقابل امریکا، برای گرفتن امتیازات بیشتر استفاده نمی‌کند؟ اینکه به ایران نزدیک می‌شود، از باب این نیست که به امریکا فشار بیاورد که در قضیه کردها طرف ترکیه را بگیرند؟ این‌ها یعنی سیاست، نه اینکه مرگ بر فلان و مرگ بر بهمان با حمله به فلان سفارت با ایجاد هزینه سنگین برای یک ملت. مثال نقش مار را نباید فراموش کنیم. حوزه سیاست بسیار پیچیده است. بنا بر آن شاخصه دومی که درباره هوشمند بودن روش‌ها یا سیاست‌گذاری‌های جدید عرض کردم، ترکیه بسیار هوشمندانه عمل می‌کند.

سایرین هم در منطقه، به‌خصوص در رابطه با سوریه که پیچیدگی‌های خاص خود را دارد، ناگزیر از عملکردی این‌چنین هستند.

آقای روحانی در مصاحبه مطبوعاتی خود مطلبی را در پاسخ به خبرنگار قطری بیان کردند درباره دخالت در کشورهای منطقه و گفتند ما علی‌الاصول با هر دخالتی مخالفیم، هم با دخالت امریکا در سوریه و هم با دخالت روسیه در سوریه مخالفیم، اما روسیه دعوت شده، در مجلس آنجا طرح و تصویب شده، خلاصه یک سیر قانونی را طی کرده است، اما امریکا تنها با دستور ترامپ دخالت کرده و قواعدی را رعایت نکرده است. پس یک‌سری اصول وجود دارند.

شاید در کشور ما ورود به برخی مباحث یک مقداری وارد شدن به خطوط قرمز باشد. سؤالات جدی درباره تحولات منطقه داریم که نه‌تنها پاسخ داده نشده که هنوز به بحث هم گذاشته نشده‌اند. تنها یک سؤال را از باب نمونه طرح می‌کنم و از این جلوتر نمی‌روم. آیا حضور و دخالت ما در سوریه به مصلحت و در جهت منافع ملی ما بوده یا خیر؟ این سؤال هنوز به‌درستی در جامعه ما بحث نشده است که یک خروجی منطقی و مناسب از آن به دست بیاوریم و پایه کار و تحلیل‌های ما بشود. وقتی که به



روزنامه‌های ترکیه نگاه می‌کنم و به بحث‌هایی که بین احزاب مختلف ترکیه درمی‌گیرد توجه می‌کنم، می‌بینم که این بحث‌ها مطرح‌شده و درباره آن‌ها گفت‌وگو می‌کنند. در بحران‌ها و مشکلات، طبیعی است که فضا برای این دموکراسی تنگ‌تر می‌شود، اما نه به‌طور دائمی. سیاست‌های ما در خاورمیانه هیچ‌وقت به‌درستی مورد بحث قرار نگرفته‌اند. مسائل فلسطین، عربستان، سوریه، عراق، لبنان و حزب‌الله مسائلی‌اند که برای آن‌ها خطوط قرمزى گذارده شده و به‌طور جدی در جامعه مورد بحث قرار نگرفته‌اند. اگر این بحث‌ها مطرح بشوند، شاید راهگشا باشند در این جهت که سؤالات دیگری را مطرح کنیم و در پاسخ به آن‌ها به نتیجه برسیم آیا اینکه روسیه از طریق ایران وارد سوریه بشود، کاری درست است یا نه؟ اینکه موشک‌ها و هواپیماهای روسی از خاک یا فضای ایران استفاده کنند، با توجه به سوابق روابط ما با روسیه یا شوروی سابق درست است یا نه؟ اساساً پاسخ تمام این سؤالات همه وابسته به این است که ما امکان این را پیدا کنیم که مباحثه داشته باشیم درباره بحث‌ها و سؤالات اصلی و کلانسی که چتر اصلی روی این جریان‌ها و تحولات منطقه‌ای انداخته است.

در مقابله با حمایت آمریکا از کردهای سوریه می‌دانید؟

«به نظر می‌رسد که اصل مطلب در جای خود باقی بوده است؛ یعنی آن تهدیدی که عرض کردم و احساس تهدید در ترکیه بوده است؛ بنابراین اگر کرد سوریه ی. پ. گ که پیوندهای وثیقی با پ. ک. ک دارد و اوجالان رهبر را رهبر معنوی خود می‌داند بخواد در سوریه پایدار بشود، حکومت و نظام ترکیه نسبت به این موضوع حساسیت دارد. منتها اینکه در این مقطع این عملیات انجام گرفت، هم‌زمان با این قضیه بود که امریکایی‌ها اعلام کردند می‌خواهند آن ۳۰ هزار کردهای سوریه را به‌عنوان اصلی‌ترین نیرو به کار بگیرند، در این جهت که بتواند در سوریه بالقوه تقسیم‌شده سهمی داشته باشند. در صحنه سوریه هرکسی بر اساس قوت خودش سهم می‌برد. به نظر می‌رسد که تجزیه ناگفته و ناوشته‌ای در سوریه اتفاق افتاده است. من قائل به این هستم که جمع شدن سوریه به شکل سابق امری تقریباً محال است. اینکه تصور کنیم وضعیت فعلی هم این‌گونه باقی خواهد ماند هم اشتباه است. وضعیت سوریه هنوز به مرحله آخر نرسیده و حتی نزدیک به مرحله آخر هم نشده است. سوریه تحولات بیشتری در پیش خواهد داشت، اما هریک از طرف‌هایی که در سوریه حضور دارند، برای به‌کارگیری نیروهای مختلف با هم مسابقه دارند. امریکایی‌ها از بخشی از اردن استفاده می‌کنند که بخشی از نیروها را در آنجا تجهیز کنند و از آن طریق وارد سوریه شوند و سهمی برای خود داشته باشند. از سوی دیگر تکیه‌گاه جدی‌شان کردها بودند که با داعش درگیر شدند و موفق هم بودند. در دیرالزور هم فعال هستند، اما تمام مسئله به همین ختم نمی‌شود. این قضیه باید نسبت به سیاست‌های اسرائیل درست تعریف شود، عدم دسترسی ایران به حزب‌الله، عدم پیوند حزب‌الله و اسد و عراق و ایران به هم و... موضوعاتی‌اند که از نظر امریکایی‌ها مهم هستند؛ بنابراین طرفین بین انتخاب‌های مختلف باید سیاست‌های خود را تعیین کنند.

آیا ماندن بشار اسد در این زمینه معنادار است یا خیر؟ زمانی این معنادار جلوه می‌کند، پس حرفی از کنار رفتن اسد نمی‌زنند، زمانی با توجه به تحولات

در افغانستان که دقیقاً آنجا هم به همین شکل است. به نظر می‌رسد سیاست خارجی امریکا سرگردان است. مثلاً در افغانستان امریکایی‌ها کاری جدی انجام نمی‌دهند. اینکه نیروها را ۳ هزار نفر اضافه کنند یا ۱۰۰ فروند هلیکوپتر اضافه کنند اتفاق خاصی در افغانستان نمی‌افتد. با توجه با سابقه سی و چهار سال اخیر که زمانی ۱۵۰ هزار نیروی خارجی در افغانستان بوده است، زمانی بیش از ۱۰۰ هزار نیروی شوروی آنجا بوده و زمانی دیگر بیش از ۱۰۰ هزار نیروی امریکا و ناتو بوده که نتوانسته‌اند آنجا را کنترل کنند. هنوز هم طالبان در آنجا حیات دارد، مادر بمب‌ها را بردند در آنجا امتحان کردند، اما اوضاع را تنها بدتر کرد. به پاکستان فشار می‌آوردند که در قضیه طالبان همکاری کند تا آن‌ها را جمع کنند، اما وضع باز هم بدتر شد. منظور اینکه سیاست‌های امریکایی به‌خصوص از زمان ترامپ خیلی سیاست‌های ضعیفی است؛ بنابراین درباره سوریه ما از مقامات امریکایی بیان واحدی نمی‌شنویم و دوم اینکه سیاست‌هایشان دائم در حال تغییر کردن و پس‌و‌پیش رفتن است. باز هم می‌گویم که بخشی از این برمی‌گردد به اینکه واقعاً تحولات سریع هستند و نیازمند این است که سیاست‌های پرتابل یا هوشمند اتخاذ شود؛ و دوم - که شاید اهمیتش از آن هم بیشتر باشد - اینکه به نظر می‌رسد حکومت امریکا طی سی و چهار سال اخیر در حوزه سیاست خارجی در ضعیف‌ترین موقعیت خود قرار دارد.

هیثم مناع که یکی از رهبران اپوزیسیون سوریه است گفته بود ما معتقد به سه نه هستیم: نه به طایفه‌گری و فرقه‌گرایی، نه به جنگ داخلی و نه به دخالت خارجی. این سه نه بعد از مدتی در سوریه جا افتاد، اتحادی هم بین روسیه و ایران و ترکیه برقرار شد که دستاوردهایی هم داشت. چه شد که به یک‌باره ورق برگشت و امریکا از کردهای سوریه حمایت می‌کند، درحالی‌که از کردهای عراق حمایت نکرد. حتی از شعار و رفتار دوم استقلال کردهای عراق انتقاد هم کرد. آیا دخالت نظامی ترکیه در سوریه را

خانم نیکو هیلی یک بار رسماً اعلام کرده بود که ما خواهان رفتن اسد نیستیم. ولی اخیراً کنفرانسی بین برخی کشورهای اروپایی و امریکا برگزار شد که در آنجا قانون اساسی تنظیم شده که در اجرای آن جایی برای اسد نیست. منشأ این تغییر راهبرد چه می‌تواند باشد؟ می‌گویند نماینده سازمان ملل هم در این جلسه حضور داشته و به ایشان گفته‌اند این قانون اساسی را ببرد در سوچی؛ قطعاً اسد و ارتش سوریه این را نمی‌پذیرند. مسئله بعدی اینکه آقای تیلرسون در جلسه‌ای که خانم کاندولیزا رایس هم حضور داشته است، گفته ما در سوریه نیرو پیاده می‌کنیم و ظاهراً هم ۴ هزار نیرو و سلاح‌های جدیدی را هم پیاده کرده‌اند. قرار است که ۳۰ هزار نفر از کردها را هم بسیج کنند. می‌گویند که قرار است یک سوم از خاک سوریه را هم جدا کنند که گویا برای حفاظت هر چه بیشتر از اسرائیل است. دخالت در سوریه در کنگره امریکا هم مطرح نشده است، با این اوصاف چشم‌انداز احتمالی منطقه چیست؟

«یک وجه این قضیه برمی‌گردد به آنچه عرض کردم که سیاست‌ها متغیر است. اینکه می‌فرمایید هیلی یکبار این را می‌گوید و او یا مسئولی دیگر در امریکا حرفی دقیقاً متناقض می‌گویند، به این علت است که این‌ها با توجه به تحولات ناچار هستند موضع متفاوتی بگیرند، اما درباره امریکا یک عامل جدی‌تر از این‌ها هم هست. برای توضیح این عامل کمک می‌گیرم از موضوع سیاست امریکا

صورت گرفته کنار رفتن اسد منافعشان را تأمین می‌کند، می‌گویند باید برود. به یاد داریم که پیش از اینکه ایران از فشار اسد حمایت کند، آن‌ها از کنار رفتن چند هفته‌ای فشار صحبت می‌کردند. در مرتبه و مرحله‌ی بعدی، وقتی روسیه وارد صحنه شد و توازن قوا به نفع فشار اسد شد، چیز دیگری گفتند. این‌ها را برای چه عرض می‌کنم؟ برای اینکه نشان دهم ما شاهد تغییرات به نوبت در سوریه هستیم. هیچ تضمینی وجود ندارد که ما در آخرین فصل از کتاب داستان سوریه هستیم. ممکن است فصول دیگری باشند که در آن فصول، جایگاه ما، ترکیه، روسیه و امریکا متفاوت باشد؛ بنابراین آنچه به‌عنوان اتحاد یا ائتلاف ایران و ترکیه و روسیه درباره سوریه مطرح می‌شود، من اصلاً جدی نمی‌گیرم. به این علت که این را یک امر مقطعی و البته موقت می‌بینم. منافع روسیه با منافع ایران منطبق نیست. منافع ترکیه با منافع ایران منطبق نیست. این منافع در حوزه‌هایی همپوشانی موقتی دارند، اما آنچه روسیه به‌عنوان منافع جامع خود در سوریه تعریف می‌کند، اینکه به دنبال پایگاه است، اینکه دنبال بازبگری در دریای مدیترانه و لازقیه و جاهای دیگر است، با خواسته‌های ایران متفاوت است. اولویت‌های ایران، حزب‌الله و لبنان و اسرائیل است. از آن طرف می‌بینیم که روسیه رابطه خوبی با اسرائیل دارد و سعی می‌کند که این امر خیلی هم علنی نباشد و حتی بسیاری از سیاست‌های خود را در موضوع سوریه با تل‌آویو هم هماهنگ می‌کند. مثلاً می‌بینیم که هواپیماهای اسرائیلی می‌آیند سوریه را بمباران می‌کنند، بدون اینکه سیستم پدافند روسیه عمل کند؛ البته هنوز نمی‌دانیم که یک مورد سقوط جنگنده اسرائیلی استثنا است یا قاعده.

می‌گویند روسیه به کردهای سوریه پیشنهاد داده است که ارتش فشار اسد در مرز سوریه و ترکیه مستقر شود که بتواند در آنجا صلح و آرامش را برقرار کند. این موضوع را تا چه حد صحیح می‌دانید و نقش روسیه در این قضیه چیست؟

«روسیه اینکه ترکیه و امریکا در مقابل هم قرار بگیرند را برای خود یک فرصت می‌داند، ایران هم این تقابل را برای خود یک فرصت می‌داند. منتها به دلیل پیچیدگی اوضاع هر انتخابی تالی فاسدهایی هم دارد؛ یعنی استقرار کردها در شمال سوریه در حالی که با امریکایی‌ها پیوند دارند، قطعاً نمی‌تواند مطلوب مسکو باشد.

مطلوب ایران و سوریه هم نیست.

«بله مطلوب ایران و سوریه هم نیست، اما ترکیه چون با این کشور همسایگی دارد نسبت به این موضوع حساسیت بیشتری دارد، بنابراین می‌بینیم که به عفرین حمله می‌کند.

اردوغان گفته است بعد از عفرین به منبج هم حمله می‌کنیم و آنجا را هم می‌گیریم.

«من مصاحبه‌ای دیدم از وزیر خارجه ترکیه در

الجزیره انگلیسی که می‌گفت اگر نیروهای کردی در منبج نباشند، ضرورتی ندارد که ما به آن طرف برویم؛ یعنی با حضور امریکایی‌ها مشکلی نداریم، اگر کاری بکنند که کنترل را از کردها بگیرند و در دست خود داشته باشند.

یعنی حضور امریکا در سوریه را می‌پذیرند اما قدرت گرفتن کردها را خیر؟

«بله، مثلاً امریکا در اینجریلیک ترکیه چندین دهه است که حضور دارد. آنجا پایگاه دارند و نیروهایشان در آنجا مستقر است. ترکیه این را پذیرفته است، اما اینکه کردها بیایند در مناطقی که بتوانند وصل بشوند به کردهای پ.ک.ک و ادعاهای ارضی و تجزیه و تشکیل حکومت و دولت مستقل را نمی‌پذیرند و خطوط قرمز ترکیه است و موضوعی متفاوت از رابطه ترکیه و امریکاست.

این حرف که می‌گویند کودتای ۲ سال پیش در ترکیه کار ناتو بوده است را قبول دارید؟

«برای قبول کردن آن به اندازه کافی شواهد و قرائن ندارم، اما متقابلاً قرائن و شواهدی برای رد کردن آن هم موجود نیست. با این توضیح که، شواهد و قرائن اینکه اروپا و امریکا از یک‌دندگی اردوغان ناراضی هستند، زیاد است. به نظر می‌رسد که از سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ اروپایی‌ها در مورد مقبول و مطلوب بودن اردوغان دچار تأمل شده و به فکر فرورفته‌اند که آیا قدرت گرفتن ترکیه تهدیدی برای منافعشان نیست؟ در برخی مواقع حتی بدترین مواضع را از جانب اتریش نسبت به ترکیه می‌بینیم؛ بنابراین در اروپا و امریکا از حزب عدالت و توسعه و شخص اردوغان ناراضی وجود دارد و آن توصیه ۲۰۰۴ خانم کاندولیزا رایس دیگر اسکناس رایج روز نیست. ترجیح می‌دهند فرد یا حزب دیگری در آنکارا باشد که بتواند با ترکیه راحت‌تر تعامل داشته باشد.

برخی بر این باورند که ترکیه و امریکا با همکاری یکدیگر در سوریه فعال شده‌اند که از نفوذ روسیه و چین و ایران جلوگیری کنند.

«این قضیه در حال حاضر به نظر نمی‌رسد که خیلی موضوعیت جدی داشته باشد. شاید نتیجه طبیعی همکاری آن‌ها به اینجا ختم شود، اما در حال حاضر از مجموع ادبیاتی که از پایتخت هر دو کشور

شنیده می‌شود، چیز دیگری برداشت می‌شود که تقابل بین ترکیه و امریکاست. تقابلی بر محوریت کردها، اما اینکه ترکیه ترجیح می‌دهد بین روسیه و امریکا، کدام‌یک در سوریه دست بالا را داشته باشند، مسلم این است که امریکا را ترجیح می‌دهد.

البته با این شرط که امریکا سیاست کلی‌اش را درباره کردها تغییر دهد. سیاست نزدیکی به کردهای سوریه، یعنی آن چیزی که ما در حال حاضر شاهد آن هستیم، یک سیاست قدیمی نیست و کاملاً جدید است. کردها در سوریه چندین دهه حضور داشته‌اند بدون اینکه حتی شناسنامه داشته باشند، اما امریکا هیچ عکس‌العملی نسبت به این موضوع نداشته و موضوعی هم نگرفته و اصلاً مسئله‌اش نبوده است. اروپایی‌ها، به‌خصوص شمال اروپا و فرانسوی‌ها با کردها ارتباط داشتند، اما با کردهای عراق و نه سوریه! بعضی کردهای ایران هم در اروپا ارتباطات و روابطی با اروپاییان و محافل آنجا داشته‌اند، اما جدی‌ترین ارتباط اروپاییان با کردهای شمال عراق بوده است. در حال حاضر با توجه به تحولات منطقه است که منافع امریکا با قومیت کردها و قوت گرفتن آن‌ها در شمال سوریه پیوند خورده است. نگاه به کردها در اینجا ابزاری است؛ امریکا سیاست ابزاری در پیش گرفته است. اینکه این به سیاست بلندمدت امریکا تبدیل شود، تردید دارم، اما اصلاً تردید ندارم که این سیاست بلندمدت اسرائیل خواهد بود؛ یعنی شواهد کافی داریم که نشان می‌دهد اسرائیل سال‌هاست تلاش می‌کند یک کشور کردی در منطقه ایجاد شود. رابطه اسرائیل با کردها فرق می‌کند با رابطه امریکا با آن‌ها؛ اهدافشان هم با هم فرق می‌کند، اما مطلبی که همیشه مغفول می‌ماند نقش و سهم روسیه در رابطه با کردهاست. این قضیه ریشه‌دار است، یعنی به صدسال گذشته و ارتباطاتی که طی این سال‌ها داشته‌اند برمی‌گردد. روس‌ها همیشه به کردها به‌عنوان یک فرصت نگاه کرده‌اند، همیشه هم افراد و احزاب و جریانات وابسته به روسیه به‌خصوص در دوره کمونیستی وجود داشته است، بنابراین روس‌ها هم از یک حکومت کردی وابسته به خود استقبال می‌کنند.

بحث تجزیه خاورمیانه و ایجاد یک کشور کردی به هر حال مطرح است. فرض کنیم که ترکیه بگوید من از اینجا بیرون می‌آیم به شرط اینکه منافع من را در تشکیل نشدن یک کشور کردی تأمین کنید؛ یعنی امریکا و ترکیه به توافقی برسند که طوری موضوع سوریه حل شود که ایران کنار برود، نظر شما چیست؟

«منافع ترکیه در سوریه فقط محدود به اینکه در آنجا کشور کردی تشکیل نشود و کردها کنترل شوند، نیست. در سوریه تهدید و فرصت‌های متعددی برای ترکیه تعریف می‌شود که در رأس آن‌ها قضیه کردی است. مثلاً در سال‌های گذشته بحث این می‌شد که چرا رفتار ترکیه با داعش همراه با تسامح است، البته

آنچه روسیه به‌عنوان منافع جامع خود در سوریه تعریف می‌کند، اینکه به دنبال پایگاه است، اینکه دنبال بازبگری در دریای مدیترانه و لازقیه و جاهای دیگر است، با خواسته‌های ایران متفاوت است. اولویت‌های ایران، حزب‌الله و لبنان و اسرائیل است

بعضی‌ها می‌گفتند و هنوز هم می‌گویند که از داعش حمایت هم می‌کرده است. موضوعاتی از این دست این پرسش را پیش روی ما می‌گذارد که چه فرصت و تهدیدهایی باعث عملکرد اینجینی ترکیه می‌شود. قطعاً ترکیه می‌خواهد که بشار اسد برود، اما ممکن است که شما در ادبیات چند ماه اخیر کمتر این را از مقامات ترکیه شنیده باشید. در یک مقطعی سکوت می‌کنند و حتی ممکن است در یک مقطعی اعلام کنند که برای گذار از وضعیت کنونی مشکلی با بشار اسد نداریم. همین‌طور درباره تجزیه سوریه؛ مطلقاً تجزیه سوریه چیز روشنی نیست. اینکه اصلاً تجزیه به چه شکلی باشد، آیا به این شکل که یکی از بحث‌های آن بشود تشکیل کشور کردی و قطعاً با چنین چیزی ترکیه مخالفت می‌کند و می‌گوید تمامیت ارضی باید حفظ شود. اینجا درست‌ترین اتفاق منافع پیدا می‌کند با ایران که همان تمامیت ارضی است. روسیه هم با بشار کمتر و ادبیات ملایم‌تری این را تأیید می‌کند، اما من تردید دارم که روسیه خیلی با تجزیه سوریه مشکل داشته باشد. قطعاً روسیه خواهان حفظ تمامیت ارضی برای سوریه‌ای است که پیوندهای وثیقی با مسکو داشته باشد.

آمریکا هم چنین سیاستی درباره سوریه دارد.

بله آمریکا هم چنین سوریه‌ای برای خود می‌خواهد، اما اگر قرار بر تجزیه باشد، روسیه شکلی از تجزیه را ترجیح می‌دهد که بنا بر آن منافع بیشتری را داشته باشد و بتواند پایگاهش را در خاورمیانه و کنار مدیترانه هر چه بیشتر حفظ کند. دسترسی به خاورمیانه برای روسیه پوتین موضوع بسیار مهمی است. بعد از فروپاشی شوروی حضور روسیه در خاورمیانه جزو موضوعات درجه دوم قرار گرفته بود، ولی با سیاست‌های پوتین در سه سال اخیر و ورود نیروهای روسیه به سوریه، دوباره به سیاست‌های گذشته‌اش بازگشت کرده و

دنبال پایگاه‌هایی برای خود در منطقه مهم خاورمیانه است؛ بنابراین اگر بخواهیم درباره عملکرد ترکیه قضاوت کنیم، معتقدم که ترکیه با داعش و افراطی‌گری مسئله دارد اما مسئله‌ی اولش نیست، قطعاً با بشار اسد مسئله دارد، اما مسئله اولش نیست. مسئله اول ترکیه کردها هستند و اگر این مسئله را حل نکند قطعاً سراغ مسائل بعدی هم خواهد رفت. ترکیه فهرستی از مسائل دارد، اما اولویتش مسئله کردی است. درباره مسائل دیگری حتماً ائتلاف و اتفاقی

هم ممکن است با ایران یا آمریکا یا روسیه و حتی اسرائیل هم بکند که منافع ملی‌اش را تأمین کند.

اگر در موضوع کردی، ترکیه با آمریکا به توافق برسد، درباره دیگر موضوعات مثل

اسد یا داعش منافع مشترکی خواهند داشت، در این صورت اگر این اتحاد شکل بگیرد، روسیه و اسرائیل هم منافع دارند که ممکن است در این اتحاد قرار بگیرند، در آن صورت آیا منافع ایران با توجه به هزینه‌هایی که طی این سال‌ها کرده‌اند از بین نمی‌رود؟

آنچه در طول این سال‌ها در سوریه سرمایه‌گذاری شده ممکن است که در آینده هیچ نتیجه‌ای نداشته باشد. از ابتدا هم در مورد این مسئله من تفاوت دیدگاه داشته‌ام و سیاست حضور در سوریه را تأیید هم نمی‌کرده‌ام. به اعتقاد من ایران روی اسب بازنده شرط‌بندی کرده و هزینه‌هایی که در سوریه شده است، هزینه‌هایی نیستند که جواب بدهد. بازیگران جدی‌تری که در سوریه حضور دارند، در آینده فضا را برای ایران به‌شدت تنگ خواهند کرد. پس برای آن منافع که تعریف شده و برای ارتباط با حزب‌الله و ایفای نقش در سوریه و لبنان و غیره، من فضا را مناسب نمی‌دانم و نمی‌بینم. تصور بر این است که با توجه به جایگاه روابط آمریکا با اسرائیل و با توجه به روابط آمریکا و روسیه، جا برای ایران به‌اندازه کافی نخواهد بود و ما شاید جزو کشورها یا طرف‌هایی باشیم که پیش از دیگران از صحنه سوریه حذف شویم.

طی چند روز گذشته خبرهایی شنیده‌ایم که یک گروه کاری بین اروپا و آمریکا تشکیل شده است که روی موضوعاتی چون برجام و فعالیت‌های موشکی ایران و نفوذش در منطقه بحث کنند. مقداری هم رابطه اقتصادی اروپا با ایران کم شده است. از طرف دیگر فرصت‌هایی برای ما پیدا شده مثل جدایی قطر از امارات و عربستان یا اتفاقی که در لبنان

افتاد، احضار سعد حریری که یک پیروزی برای ایران محسوب می‌شود یا با توجه به کارهایی که عربستان در یمن می‌کند، یمن در حال نزدیک شدن به ایران است. آیا از این فرصت‌ها می‌توانیم در مقابل تهدیدها استفاده کنیم؟

فهرستی که ارائه دادید، بخشی از آن تهدید است و بخشی دیگرش فرصت. اگر سیاست‌گذاری مناسبی باشد می‌توان تهدیدها را مدیریت کرد و حتی بعضی از آن‌ها

را تبدیل به فرصت کرد. از فرصت‌ها هم بهترین بهره‌برداری را کرد. من در حال حاضر مطلب جدی را در این قضیه سراغ ندارم که بتواند در این وضعیت پیچیده‌ای که در منطقه و خارج از منطقه برای ما

هست، افق روشنی برای ما ترسیم کند. آنچه ترامپ دنبال می‌کند واقعاً نگران‌کننده است، تغییر رژیم در ایران، از طرف دیگر فشار بر فعالیت موشکی ایران، از طرف دیگر فشار بر اروپا به‌منظور فشار بیشتر به ایران همه مسائل مهمی هستند. من قائل هستم که اگر اروپا در حالتی قرار بگیرد که علی‌رغم میلش ناچار از تصمیم‌گیری باشد، بین ایران و آمریکا، قطعاً آمریکا را انتخاب خواهد کرد، اما در حال حاضر به نظر می‌رسد که اروپایی‌ها هم به دنبال مدیریت اوضاع هستند تا به نقطه‌ای نرسند که ناچار از انتخاب باشند. الان یک اتفاق قوی در اروپا وجود دارد مبنی بر اینکه بهترین شکل کنترل فعالیت هسته‌ای ایران برجام است و در تلاش‌اند که این توافق را تا آخرین نفس نگه دارند، اما اینکه آخرین نفس تا کجا و چه وقت است، بین کشورهای مختلف اختلاف هست. کمیسونی هم که بین سه کشور اروپایی و آمریکایی تشکیل شده، برای همین است که در عین حفظ برجام فعالیت‌های موشکی و نفوذ ایران در منطقه هم کنترل شود و در واقع آمریکا را راضی نگه دارند که البته کار سختی هم هست. ایران هم می‌تواند با سیاست‌های مناسبی که برمی‌گزیند در این زمینه مؤثر باشد.

به هر حال راهکار وجود دارد و این راهکار هم باز کردن درهای مذاکره با کشورهای منطقه است، به‌خصوص با عربستان، هرچند که در مقابل چنین چیزی مقاومت می‌کند. من با قطب‌بندی‌ای که شکل گرفته در اینجا موافق نیستم و اعتقاد دارم این قطب‌بندی‌ها منجر به نوعی از تشنج می‌شود که در برابر توسعه اقتصادی قرار می‌گیرد. اگر تشنج را پایین بیاوریم بهتر است؛ یعنی اگر قرار باشد یک طرف ما و قطر باشیم و طرف دیگر عربستان و کشوری دیگر باشد، این قطب‌بندی به نفع هیچ‌یک از کشورهای منطقه نیست و پیامدهای درازمدت خوبی نخواهد داشت.

اخیراً آقای جنتی گفته بود که ما باید صدای اعتراضات مردم را بشنویم. این یک پیشرفت محسوب می‌شود و مثبت است، اما نکته‌ای دیگر در بیانات آقای جنتی بود و اینکه بهتر است مسئولین و وزرا و کسانی که دستشان به دهانشان می‌رسد سراغ محرومین بروند و سر سفره آن‌ها بنشینند تا وضعیت آن‌ها را احساس کنند، این نوع صحبت‌ها و نصایح خوب است. منتها این فقر و فقرا از کجا می‌آیند؟ فقر زاییده عواملی است، باید آن عوامل را پیدا کرد و آن‌ها را از بین برد که فقر از بین برود. از نظر اخلاقی سر سفره فقرا نشستن حتماً خوب است ولی فقر را از بین نمی‌برد. منطقه نیازمند صلح و ثبات است. نیازمند امنیت است تا سرمایه‌ها به کار بیفتند. باید به توسعه اقتصادی فکر کنیم، باید به مدیریت بحران فکر کنیم و از این تنش‌های منطقه‌ای و جهانی دور بشویم. آن‌هایی که نگران شرایط اقتصادی و فقر مردم هستند مانع از آن شوند که هواداران‌شان حمله کنند به سفارت عربستان، حمله کنند به کنسولگری عربستان در مشهد و... این کارها آثار و عوارض دارد، قطب‌بندی و جنگ و دعوا دارد. فقر و بیکاری و اعتراضات مردمی را در پی دارد. ■

چالش صلح در سرزمین مقدس

نگاهی به طرح امریکا برای صلح فلسطین و اسرائیل

استراتژی دولت ترامپ در قبال مسئله فلسطین با طرحی رقم خورده است که مطبوعات گمانه‌زنی‌هایی درباره آن داشته‌اند. نیویورک‌تایمز معتقد است این طرح پا را از تمام طرح‌های پیشین امریکا در این موضوع فراتر می‌گذارد و مقامات امریکایی گفتند این طرح قرار است زندگی را برای هر دو طرف تسهیل کند. هرچند هنوز عصای ترامپ به معجزه‌ای در روابط اعراب و اسرائیل منجر نشده است، اما موضع‌گیری‌های مختلفی در این موضوع هست. چشم‌انداز ایران در شماره‌های مختلف موضع‌گیری مطبوعات خارجی را تا حدودی پوشش داده است و در این شماره مسئله صلح فلسطین را با دو کارشناس حوزه سیاست خارجی در میان گذاشتیم. احمد زیدآبادی، روزنامه‌نگار سرشناس که دکترای روابط بین‌الملل خود را از دانشگاه تهران گرفته و کتابی نیز در این زمینه با عنوان دین و دولت در اسرائیل از او منتشر شده است و محمد عطایی، دانشجوی دکتری تاریخ در دانشگاه ماساچوست، به پرسش‌های چشم‌انداز ایران در این موضوع پاسخ دادند.

صلح؛ تنها راه نجات

ارزیابی طرح صلح فلسطین در گفت‌وگو با احمد زیدآبادی



اسرائیل بیش از همه کشورها از روند ناکام بهار عربی در منطقه سود جست و از این طریق توانست موضوع فلسطین را در صحنه منطقه‌ای و بین‌المللی به حاشیه براند.

برگردیم به موضوع فلسطین؛ گفت‌مان صلح از کنفرانس مادرید شروع شد و طرح «زمین در برابر صلح» را پیش برد. این گفت‌مان به طرح صلح اوسلو رسید، دنیا به صلح اعراب و اسرائیل خوش بین شد و جایزه صلح نوبل به عرفات و رابین داده شد. چرا اسرائیل حتی به این تعهدات هم پایبند نبود و «زمین در برابر صلح» به «زمین در برابر امنیت» تبدیل شد تا امروز که خود امریکا پیشنهاد از بین بردن تمامی زمینه‌های توافق‌های پیشین است؟

«تا آنجا که من می‌دانم اصل «زمین در برابر صلح» در قضیه فلسطین همچنان پابرجاست و بحث «امنیت در برابر صلح» کلاً فاقد معنا و مفهوم است. شبیه این بحث را تنها برخی چهره‌ها و احزاب فوق‌افراطی در اسرائیل مطرح کرده‌اند که به نظرم شایسته توجه نیست. واقعیت این است که اگر قرار به توافق صلح باشد، فقط دو راه برای آن وجود دارد: یا اینکه اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی کرانه باختری عقب‌نشینی کند و راه را برای تشکیل کشور مستقل فلسطینی در این مناطق باز کند؛ یا اینکه دو طرف فلسطینی و اسرائیلی به توافقی برای تشکیل کشوری دولتی با مبنای حقوق برابر شهروندی یعنی اصل «هر فرد یک رأی» دست یابند. دیگر راه‌ها به‌خصوص آنچه راست‌های افراطی اسرائیل از آن سخن می‌گویند، همه به جهنم آپارتاید رسمی ختم می‌شود که آتش آن بیش از اینکه دامن فلسطینی‌ها را بگیرد دامن اسرائیلی‌ها را خواهد گرفت. بر همین اساس، دولت کنونی امریکا به رهبری دونالد ترامپ نیز بحث صلح یا کشور مستقل فلسطینی را کنار نگذاشته است. ترامپ از روز نخست ریاست‌جمهوری خود اعلام کرده است که

سال ۲۰۰۶ انتخاباتی در فلسطین برگزار شد که با نظارت نهادهای بین‌المللی بود. اسرائیل این انتخابات را نپذیرفت و حتی در حالی که پیش‌تر مدعی بود تنها کشور دموکراتیک بین میلیون‌ها عرب غیردموکرات است، از ادعای دموکراتیک بودن هم دست برداشت. چرا این گفت‌مان تداوم پیدا نکرد؟

«اولویت نخست تمام جناح‌های حاکم بر اسرائیل، تأمین امنیت خودشان است نه موضوع دموکراسی برای فلسطینی‌ها یا دیگر کشورهای خاورمیانه. از این رو، آن‌ها به انتخاباتی که به تسلط حماس بر پارلمان دولت خودگردان فلسطین منجر شد به‌عنوان تهدیدی علیه امنیت خود نگاه می‌کردند و به همین دلیل روی خوشی به آن نشان ندادند. در این مورد البته فلسطینی‌ها هم نتوانستند حول یک برنامه ملی با یکدیگر به توافق برسند و از اختلاف و کشمکش داخلی دست بردارند که در مواردی مانند ماجرای تسخیر نوار غزه از سوی حماس، رفتارهای زشت و زنده‌ای مثل برهنه کردن نیروهای وابسته به محمود عباس هم انجام شد.

عملکرد اسرائیل طوری بوده که گویی با هر تغییری مخالف است، حتی اگر مسلحانه نباشد. اسرائیل با بهار عربی هم مخالفت داشت در حالی که در تونس، مصر، ترکیه و بحرین این روند دموکراتیک و غیرمسلحانه بود؟

«من در اوج بهار عربی در زندان بودم و به اطلاعات دست‌اول درباره موضع اسرائیل نسبت به این رویداد دسترسی نداشتم. از این رو به‌درستی به‌یاد ندارم اسرائیل واقعاً با بهار عربی مخالفت کرده باشد، اما اگر مخالف بودند، طبعاً آن‌ها برای خودشان حسنی مبارک را متحد بهتری تلقی می‌کردند تا دولتی تحت رهبری اخوان‌المسلمین. با این همه

از راه حل یک کشوری یا دو کشوری برای پایان دادن به منازعه حمایت می کند، اما ابتدا می خواهد ببیند که طرف های درگیر کدام راه حل را ترجیح می دهند. طبعاً رسانه های اصلی دنیا که دشمن ترامپ و ترامپ هم دشمن آن هاست چندان مجاللی برای باز شکافی سخنان ترامپ باقی نگذاشتند.

به نظر من از یک موضع تحلیلی بی طرفانه، ابتدا باید نیت واقعی ترامپ درباره منازعه فلسطین را کشف کنیم و سپس داوری کنیم. ترامپ به دلیل روابط نزدیکی که با دولت افراطی بنیامین نتانیاهو برقرار کرده مدعی است که از این طریق می تواند



حمایت کند. علت این موضوع لزوماً به بدبینی رهبران این کشورها بر نمی گردد، بلکه جغرافیای منطقه و ادغام جمعیتی حاصل از گسترش شهرک نشینان در کرانه باختری و بیت المقدس شرقی، این موضوع را به نحوی به آنان تحمیل کرده است. به عبارت دیگر، بدون جلب موافقت دولت اسرائیل و همکاری جدی آن، تشکیل کشور فلسطینی حتی اگر رسمیت بین المللی هم پیدا کند؛ صرفاً موضوعی روی کاغذ خواهد بود. از این رو معمولاً حتی کشورهایی مانند فرانسه هم که به حمایت از کشور مستقل فلسطینی شهرت دارند؛ اصرارشان این است که این اتفاق از

همگی به احزاب عرب رأی نمی دهند و بخش قابل توجهی از رأی آن ها بین احزاب یهودی پراکنده می شود. طبعاً بخشی از آن ها به حزب مرتز یا کارگر رأی می دهند، اما بخشی هم به دلایل منطقه ای و بومی به خصوص امور مربوط به طرح های توسعه محلی و فعالیت های عمرانی به احزاب راست گرا و از جمله راست های بسیار افراطی رأی می دهند. عرب های اسرائیلی و به تبع آن ها احزاب سیاسی مربوط به آنان، بخشی از واقعیت جامعه اسرائیل هستند که هر چند گاهی حمایت بی دریغشان از فلسطینی ها سبب خشم یهودیان تدریجی می شود، اما وضع به نسبت تثبیت شده ای دارند. آن ها اگر بتوانند رأی تمام عرب های اسرائیل را به دست آورند می توانند به دوام حزب قدرتمند در پارلمان تبدیل شوند و بدین وسیله بر تصمیمات دولت اسرائیل تأثیر جدی بگذارند. با این حال، نوع تعامل آن ها با دولت اسرائیل تا اندازه زیادی بستگی به نوع روابط اسرائیل با فلسطینی ها دارد.

پیش تر شما به طرح صلح ترامپ اشاره کردید اما اسرائیل تا به حال به هیچ یک از تعهدات بین المللی خود عمل نکرده است. تنها او با حدود نه ماه توانست جلوی شهرک سازی ها را بگیرد. فلسطینی ها در برابر این فشار های بین المللی، به فکر طرح کشور مستقل شدن افتادند و شروع به اقداماتی کردند. این اقدامات حتی با واکنش او با او با هم به هیچ وجه موافق این روند نیست. امروز طرح صلح عربستان، بسیار کمتر و ناچیز تر از توافق های قبلی است و روز به روز فشار بیشتری به فلسطینی می آید. به نظر شما در آینده فلسطینی چه خط مشی ای می تواند در برابر این همه فشار داشته باشد؟

«باراک او با ما در مورد گسترش شهرک نشینان فشارهای جدی به دولت نتانیاهو وارد کرد، اما به علت روابط تشنج آلودشان در عمل نتوانست او را از گسترش شهرک سازی ها بازدارد. اکنون هم به نظر می رسد که ترامپ دست دولت اسرائیل را برای گسترش شهرک ها باز نگذاشته و با زبانی متفاوت از زبان او با ما به اسرائیل در اینباره هشدار می دهد. واقعیت آن است که در جهان کنونی کمتر کشور قدرتمند و مؤثری یافت می شود که از اعلام استقلال یک جانبه فلسطینی ها

«معامله قرن» را بین اسرائیل و اعراب جوش دهد. او قاعدتاً باید بداند که این به اصطلاح معامله قرن شرط و شروطی دارد: از جمله اینکه مفاد آن باید اردن، مصر، عربستان و به خصوص فلسطینی ها را راضی کند و صرفاً با حمایت از موضع اسرائیل چنین معامله ای از سراب هم غیر واقعی تر است. مشکل اما اینجاست که ترامپ طراحی برنامه های خود را در عرصه بین المللی بسیار محرمانه و دور از دسترس رسانه ها پیگیری می کند و کمتر جزئیاتی از آن ها به بیرون درز می کند. از همین رو کمتر کسی می داند که دولت او در حال تدوین چه طرح صلحی برای خاورمیانه است که مرتب از آن سخن می گویند. نشانه هایی هم که ترامپ در این مورد می فرستد یک پیام واحد را نمی رساند و اغلب، ناظران را گیج می کند. برای مثال، او از یک سو جیسون گربینلات را به همراه جرد کوشنر، داماد خود، مأمور تهیه طرحی برای صلح کرده است که هر دو به خصوص گربینلات تا کنون سخن بی ربط و نامتعادلی بر زبان نرانده اند، اما در همان حال، دیوید فریدمن را به عنوان سفیر امریکا در اسرائیل، معرفی کرده که اظهار نظر ها و اعمالش حال هر آدم متصفی را به هم می زند. آیا ترامپ در این نوع انتصاب ها طرحی زیرکانه را دنبال می کند یا اینکه از اغتشاش فکری رنج می برد. به نظر ما طرح ادعایی معامله قرن به طور رسمی فاش نشود در این باره نمی توان داوری نهایی کرد.

حدود ۱/۵ میلیون نفر شهروند عرب تبار در اسرائیل هستند که در انتخابات ها تأثیر گذارند. آن ها معمولاً از جناح های کمتر افراطی اسرائیل حمایت می کردند، اما در این انتخابات به طور مستقیم وارد شدند که باعث شد نتانیاهو با استفاده از عوام فریبی و کاهش رأی رقیب که از رأی اعراب برخوردار بود، پیروز شود. چه پیش بینی برای آینده این جریان در اسرائیل می توان داشت؟

«عرب های اسرائیلی چند حزب سیاسی مخصوص به خود دارند که در پارلمان فعلی اسرائیل با هم ائتلاف کردند و یک گروه پارلمانی به نام «فهرست مشترک» تشکیل داده اند که سیزده عضو دارد. از آنجا که جمعیت عرب های اسرائیلی حدود ۲۰ درصد جمعیت اسرائیل است؛ بنابراین آن ها باید بیش از بیست نماینده در کنست یا همان پارلمان داشته باشند. تعداد سیزده نماینده برای فهرست مشترک بدان معناست که عرب های اسرائیلی

طریق مذاکره و توافق بین دو طرف صورت گیرد. با این همه به نظرم اگر امید به صلح به کلی از بین برود؛ امکان اینکه برخی کشورهای مؤثر در نظام بین المللی به راهکار شناسایی یک جانبه کشور فلسطین مبادرت کنند؛ دور از ذهن نیست.

به نظر من، او با ما واقعاً تلاش کرد تا به هدف فلسطینی ها برای تشکیل کشوری مستقل باری رساند، اما موقعیتش بیش از آنچه به انجام رساند؛ یاری اش نمی کرد. در حقیقت، وضع داخلی امریکا و حضور لابی های قدرتمند حامی اسرائیل در آن کشور، به رؤسای جمهور ایالات متحده امکان اعمال فشار جدی به اسرائیل را تا حد دلخواهشان نمی دهد و همین، کار آن ها را سخت می کند.

اگر منظور طرح صلح سعودی ها نیز همان طرح صلح ملک عبدالله باشد، انظر اسرائیلی ها دارای بیشترین امتیازات برای فلسطینی هاست چرا که کشور فلسطینی را در خطوط مرزی پیش از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ تعریف می کند و بیت المقدس شرقی را هم پایتخت آن می داند. به نظرم ترامپ نیز به بخش هایی از همین طرح به خصوص عادی سازی روابط تمام کشورهای عربی و مسلمان با اسرائیل پس از انجام «معامله قرن» نظر دارد گو اینکه می کوشد تا بخش هایی از آن را هم تعدیل کند.

پس از اینکه ابومازن به عربستان احضار شد و محمد بن سلمان طرح صلح جدید امریکا - اسرائیل - عربستان را به او پیشنهاد کرد، او آن را نپذیرفت و به محمد بن سلمان گفت حتی اسرائیل بیشتر از این را به ما داده و ما نپذیرفتیم. به دنبال آن، ابومازن در رام الله جلسه ای تشکیل داد و به نمایندگی «ساف» از طرح صلح امریکا خارج شد که واکنش ترامپ و مایک پنس به اقدام محمود عباس را می دانیم. شما در یک تحلیل امیدوار بودید که اسرائیل نمی تواند کشور واحد دو ملیتی را عملی سازد و یهودیان عالم زیر بار چنین کاری نمی روند. ممکن است زمینه های امیدواری خود در میان یهودیان عالم را به تفصیل توضیح دهید.

«بحث احضار ابومازن به ریاض و ارائه جزئیات طرح صلح امریکایی به او از طرف محمد بن سلمان و تهدید او به پذیرش این طرح، در واقع تا کنون بحثی رسانه ای

است که گر چه روزنامه‌های مانند نیویورک تایمز هم آن را پوشش داده اما هنوز منبعی رسمی آن را تأیید نکرده است. تیم امریکایی مسئول تدوین برنامه صلح این گزارش‌ها را تکذیب کرده و گفته که هنوز کسی از جزئیات طرح ما اطلاعی ندارد. نمایندگان امریکا اصرار دارند که اگر طرح صلح آنان فاش شود؛ فلسطینی‌ها از آن خشنود خواهند شد. با این همه روشن است که ابومازن از طرح دولت ترامپ بیم دارد و به نظر با نوع موضع‌گیری‌های خود درصدد است تا این طرح هرگز به‌طور رسمی ارائه نشود چرا که از دید او، پایه‌های نادرست در تاریخ مناقشه بنا می‌کند. از همین رو، مقام‌های امریکایی ابومازن را متهم می‌کنند که نه بر مبنای اخبار واقعی بلکه بر اساس اطلاعات نادرست دست‌به‌کار بی‌اعتبار کردن طرح صلح ترامپ شده است.

به اعتقاد من، تلاش‌های فعلی ابومازن تا قبل از اعلام رسمی طرح صلح ترامپ به‌جایی نمی‌رسد و حتی اروپایی‌ها نیز به‌گونه‌ای منتظر اعلام رسمی طرح هستند تا اوضاع را ارزیابی کنند. به هر حال، هنگامی که امریکایی‌ها طرح صلح خود را ارائه کنند؛ اوضاع از دو حال خارج نخواهد بود. یا اینکه طرح فوق با خواست‌های بنیادی فلسطینی‌ها فاصله معناداری نخواهد داشت که در این صورت ابومازن می‌تواند آن را مبنای چانه‌زنی تازه‌ای برای بهبود اوضاع قرار دهد. یا اینکه طرح ترامپ حاوی موجودیتی چندپاره و صوری از یک کشور به‌اصطلاح مستقل برای فلسطینی‌ها خواهد بود که در آن صورت، ابومازن باید آن را صریح و بی‌پرده رد کند. به نظر من در بین فلسطینی‌ها طرفی یافت نمی‌شود که توان پذیرش کشوری تکه‌پاره و بدون حاکمیت کامل را داشته باشد. از این رو، ابومازن آلت‌رناتیوی در بین فلسطینی‌ها نخواهد داشت که نگران آن شود.

من نظرم این است که اگر طرح ترامپ معیوب و بی‌ارزش بود، ابومازن به‌عنوان رهبر ساف و الفتح باید یک بار و برای همیشه بزرگ‌ترین تصمیم سیاسی تاریخ فلسطین را بگیرد. به‌عبارتی او می‌تواند با چشم‌پوشی از راه‌حل دوکشوری، خواهان تشکیل یک کشور در سرزمین میان نهر اردن تا دریای مدیترانه با حقوق مساوی برای تمام ساکنان آن شود. برای دستیابی به این مقصود لازم است که پیش از هر اقدامی تشکیلات خودگردان را منحل کند تا بار مالی و امنیتی اداره شهرها و روستاهای کرانه باختری به دوش اسرائیل بیفتد. سپس او می‌تواند با فراخوان ساکنان کرانه باختری به مقاومت مدنی در برابر اشغالگری اسرائیل، اوضاع را برای سران تل‌آویو بسیار سخت و بغرنج کند. درحالی که اسرائیل به راه‌حل دوکشوری تن نمی‌دهد؛ قاعداً افکار عمومی بین‌المللی از خواست حقوق برابر فلسطینی‌ها در یک کشور واحد حمایت خواهد کرد. طبعاً هرگونه مقابله اسرائیل با خواست حقوق برابر، به‌معنای گرایش آن به ایجاد یک نظام آپارتاید رسمی است که نه جامعه جهانی کنونی آن را می‌پذیرد و نه بسیاری از یهودیانی که خود را پیش‌تاز حمایت از ارزش‌های عصر روشنگری می‌دانند؛ آن را تحمل خواهند کرد. از این رو، اسرائیل یا باید به راه‌حل یک کشوری مبتنی بر حقوق برابر شهروندی برای یهودیان و عرب‌ها تن دهد که در این صورت، ماهیت یهودی آن از بین خواهد رفت و یا اینکه به طرح دوکشوری بازگردد. به هر حال، ادامه وضع کنونی که اسرائیل آن را «مدیریت منازعه» نامیده رو به انفجار است و قابل تداوم نیست و اسرائیل باید به‌زودی

از میان سه گزینه «دو کشور برای دو ملت»، «یک کشور برای دو ملت با حقوق مساوی»، «یک کشور برای دو ملت با حقوق نابرابر» -آپارتاید رسمی- یکی را انتخاب کند. در این میان تنها برخی از تدروهای به حصر و آز چشم‌انداز را کور کرده است در پی راه‌حل سوم؛ یعنی، نظام آپارتاید هستند؛ چیزی که اگر به وقوع پیوندد، بنیان اسرائیل را از جا خواهد کند. دو راه‌حل دیگر به زبان فلسطینی‌ها نیست، اما راه‌حل یک کشوری با حقوق برابر اتباع به‌معنای نابودی هویت یهودی اسرائیل است که اکثر اسرائیلی‌ها از آن وحشت دارند و بدان تن نمی‌دهند؛ بنابراین ابومازن برای دستیابی به راه‌حل دوکشوری باید بر راه‌حل یک کشوری با حقوق برابر تأکید کند. بر اساس این واقعیات است که من نسبت به تشکیل کشور

مستقل فلسطینی یکپارچه و دارای حق حاکمیت خوش‌بینم؛ چون اسرائیل بر اساس واقعیات روی زمین چاره‌ای جز پذیرش آن ندارد و اگر هم نپذیرد، راه‌حل‌های دیگر اسرائیل را به نحوی نابود خواهد کرد.

نظر شما درباره پیشنهاد میزبانی چین چیست؟

همان‌طور که ملک حسین، پادشاه اردن، تأکید کرده است ظاهراً جایگزینی برای امریکا در یک برنامه صلح نیست؛ زیرا ایالات‌متحده تنها کشوری است که در صورت ضرورت قادر به اقناع یا درصدی از اعمال فشار علیه اسرائیل است و اسرائیل نیز به‌نوبه خود به ورود دیگر کشورها به روند مذاکرات علاقه‌ای ندارد.

از این رو، چینی‌ها هر کشور دیگری بدون کمک و همراهی امریکا نمی‌تواند میزبان مذاکرات صلح خاورمیانه باشد. **حتی برخی از هم‌پیمانان امریکا؛ یعنی، سه کشور اردن و افغانستان و عربستان که همکاری‌های امنیتی با امریکا دارند با طرح انتقال سفارت امریکا از تل‌آویو به بیت‌المقدس مخالفت کردند. کشورهای مصر و کویت و امارات و دیگر کشورهای عربی و اسلامی هم مخالفت کردند. به نظر شما این مخالفت‌ها پایدار خواهد ماند و علت آن چیست؟ علت آن می‌تواند مخالفت مردم عربستان، افغانستان و اردن با این طرح باشد؟ آیا رهبران این سه کشور از ترس انزوای منفی دادند؟**

شکای امریکا در آسیا و اروپا در جلسه مجمع عمومی سازمان ملل، عمدتاً علیه سیاست دولت ترامپ برای انتقال سفارت از تل‌آویو به بیت‌المقدس رأی منفی دادند؛ زیرا هیچ‌کدام این حرکت امریکا را تأیید نمی‌کردند. در واقع جامعه جهانی به‌طور هم‌صدا خواستار تعیین وضعیت نهایی تمام شهر بیت‌المقدس در مذاکرات اسرائیل و فلسطینی‌هاست تا سرانجام دو بخش مختلف این شهر به‌عنوان پایتخت دو کشور فلسطین و اسرائیل به‌رسمیت

شناخته شود. ترامپ اما با به‌رسمیت شناختن بیت‌المقدس به‌عنوان پایتخت اسرائیل، عملاً سهم اسرائیل را پیشاپیش داد و اکنون سهم فلسطینی‌ها باید در مذاکرات تعیین تکلیف شود. در حقیقت، ترامپ در نطق خود برای انتقال سفارت برخلاف خواست تدروهای اسرائیلی سخنی از «بیت‌المقدس یکپارچه» به‌عنوان پایتخت اسرائیل به میان نیاورد و در عوض تأکید کرد نمی‌خواهد با این تصمیم درباره مرزهای نهایی بیت‌المقدس و نتیجه مذاکرات پیش‌دوری کند. این سخن پس از آن بارها توسط دیگر مقام‌های بلندپایه امریکایی حتی در سخنرانی مایک پنس در پارلمان اسرائیل تکرار شد. به‌عبارت دیگر، می‌توان تصمیم ترامپ را به‌معنای به‌رسمیت شناختن بیت‌المقدس غربی به‌عنوان پایتخت اسرائیل تعبیر کرد؛ موضوعی که

رهبران کشورهای اردن، مصر و عربستان با آن در اصل مخالفتی ندارند، اما می‌گویند که این تصمیم باید پس از به نتیجه رسیدن مذاکرات گرفته می‌شد. به نظر من ترامپ و اعضای تیمش می‌دانند که بدون کنترل فلسطینی‌ها بر بخشی از بیت‌المقدس شرقی از جمله مجموعه حرم‌الشریف، صلح اساساً معنا و مفهومی ندارد. حرم‌الشریف طبیعتاً جایی نیست که اسرائیل بتواند بر آن حاکمیت داشته باشد. از همین رو، امریکایی‌ها ابومازن را متهم می‌کنند که تصمیم ترامپ را تحریف می‌کند؛ چرا که ترامپ از سرنوشت شرقی شهر بیت‌المقدس سخنی نگفته است. اعضای دولت ترامپ و

خود او اصرار دارند که تصمیم جابه‌جایی سفارت به روند صلح کمک می‌کند. اگر برای این حرف معنای متعارفی قائل شویم، ظاهراً منظور از بحث انتقال سفارت ایجاد زمینه‌ای برای دولت تائیان‌هو به‌منظور نم‌ش نشان دادن در دیگر حوزه‌های حساس مذاکرات بوده است. به سخن دیگر، این حرکت احتمالاً بخشی از یک برنامه بزرگ‌تر امریکا برای نزدیک شدن به «معامله قرن» بوده است؛ اگر جز این باشد باید اذعان کرد که حماقت و دیوانگی محض بر امریکا حاکم شده است! در مجموع، حدس و گمان من این است که امریکا صرفاً برای رضایت اسرائیل نمی‌تواند طرحی را مطرح کند که رهبران عربی، به‌خصوص رهبران فلسطین، اردن و مصر، برای پذیرش آن با دردسر و بی‌ثباتی داخلی روبه‌رو شوند. می‌دانم که بسیاری از تحلیلگران این نگاه را خوش‌بینانه و بعضاً ساده‌نگرانه می‌دانند، اما از نگاه منافع امریکا در خاورمیانه هم که به موضوع نگاه شود، آن کشور نمی‌تواند همه چیز خود را قربانی خواست و تمایل افرادی چون نفتالی بنت (وزیر آموزش اسرائیل) کند و دیگر صداهای داخل اسرائیل را نادیده بگیرد. اگر به‌واقع وضع امریکا به این نقطه رسیده باشد که پیرو خواست احزابی چون بیت‌یهودی و رهبرانی چون نفتالی بنت شده باشد؛ در آن صورت گمان نمی‌کنم چیزی از عقل در دولت امریکا باقی مانده باشد! ■

من نظرم این است که اگر طرح ترامپ معیوب و بی‌ارزش بود، ابومازن به‌عنوان رهبر ساف و الفتح باید یک بار و برای همیشه بزرگ‌ترین تصمیم سیاسی تاریخ فلسطین را بگیرد. به‌عبارتی او می‌تواند با چشم‌پوشی از راه‌حل دوکشوری، خواهان تشکیل یک کشور در سرزمین میان نهر اردن تا دریای مدیترانه با حقوق مساوی برای تمام ساکنان آن شود



این خانه مال ماست

نگاهی به تحولات جدید فلسطین در گفت‌وگو با محمد عطایی

تهدید مهمی برای این رژیم بود فرسوده شده است. محبوبیت و موقعیت حزب الله لبنان در جریان جنگ داخل سوریه صدمه دید، هرچند باید گفت موضوع داعش و نقش محوری حزب الله در سرکوب این گروه، توانسته جایگاه آن را در داخل لبنان و ارتقا دهد و اعتبار منطقه‌ای حزب الله افزایش یابد. در مصر، دولت‌های پس از انقلاب، هم در دوران محمد مرسی و هم دوران عبدالفتاح السیسی، به پیمان صلح کمپ دیوید با این رژیم پایبند مانده‌اند. برکناری محمد مرسی، شکل نگرفتن یک محور اخوانی در منطقه را که نتواند تا قلب غزه تداوم داشته باشد تضمین کرد. خصوصاً اسرائیل نگران افزایش تهدید جنبش حماس بود که خود را بخشی از اخوان جهانی می‌داند. دخالت ناتو در لیبی و سرنگونی حکومت قذافی باعث شد تا یکی از موانع حضور اسرائیل در آفریقا برداشته شود و اکنون اسرائیلی‌ها برای همکاری‌های راهبردی با دولت‌های آفریقایی وارد عمل شده‌اند. در عین حال تحولات موسوم به بهار عربی باعث افزایش تنش‌ها در داخل منطقه عربی شده است که خود را در قالب تضاد وهابی-اخوانی، قطر-عربستان، شیعه-سنی و همین‌طور ایران-عربستان نشان می‌دهد. مجموع این وضعیت، تثبیت موقعیت منطقه‌ای و نفوذ اسرائیل بوده است. در عین حال تحولات خشونت‌بار و خون‌بار منطقه، توجه افکار عمومی جهانی، اسلامی و عربی را از اشغالگری اسرائیل به سوی مسائل دیگری مانند جنگ در سوریه یا یمین منتقل کرده است. به نظر من راهبرد اسرائیل تجزیه کشورهای منطقه در راستای خط‌کشی‌های قومی و مذهبی به منظور پایان دادن به تهدیدهای منطقه‌ای است. در این میان، طبیعی است که میزان دموکراتیک بودن یا مسالمت‌آمیز این تحولات برای اسرائیل اهمیت نداشته باشد. اسرائیل یک رژیم آپارتایدی است که سران آن می‌خواهند آن را تبدیل به یک کشور خالص یهودی کنند. این دیدگاه در تناقض با واقعیت‌های منطقه‌ای است که کشورهای آن رنگین‌کمانی از تنوع مذهبی و قومی هستند. از لبنانی که کشور ۷۲ ملت است تا عراق که در آن کرد، عرب و ترکمن از مذاهب و ادیان مختلف در کنار یکدیگر زندگی کرده‌اند، شاهد تنوع و هم‌زیستی تاریخی میان گروه‌های مختلف مذهبی و قومی هستیم. این تنوع یعنی عدم مشروعیت ایجاد یک کیان یهودی در اسرائیل که وجود تاریخی اسلامی و مسیحی را در آن نمی‌پذیرد.

تجزیه منطقه به کشورهای کوچک‌تر و ضعیف‌تر در راستای شکاف‌های قومی و مذهبی فرصتی طلایی برای افزایش نفوذ اسرائیلی‌ها در منطقه و مشروعیت‌بخشی به اخراج جمعیت عرب ساکن در مناطق ۱۹۴۸ خواهد بود. این سیاست از سوی اسرائیل به شدت پیگیری خواهد شد. با این حال با شکست داعش، این راهبرد در عراق و سوریه با مانع روبه‌رو شده است، ولی تردیدی نیست که اسرائیل و آمریکا با شعار حمایت از خواسته‌های دموکراتیک و مردمی به دنبال تکرار تجربه جنوب سودان در مشرق عربی هستند.

اسرائیل تا به امروز به هیچ‌یک از تعهدات خود پایبند نبوده، آن‌ها حتی طرح «زمین به‌جای صلح» را به «زمین به‌جای امنیت» تبدیل کردند تا امروز که خود آمریکا پیش‌تاز از بین بردن تمامی زمینه‌های توافق‌های پیشین است. با این شرایط آیا امیدی به گفت‌وگوهای صلح هست؟

سال ۲۰۰۶ انتخاباتی در فلسطین برگزار شد که با نظارت نهادهای بین‌المللی بود. این انتخابات را اسرائیل نپذیرفت و حتی در حالی که پیش‌تر مدعی بود تنها کشور دموکراتیک بین میلیون‌ها عرب غیردموکرات است، از ادعای دموکراتیک بودن هم دست برداشت. چرا این گفت‌وگو تداوم پیدا نکرد؟

«اسرائیل با تکرار این مقوله که تنها دموکراسی خاورمیانه است برای خود در واشنگتن و پایتخت‌های اروپایی مشروعیت دست و پا می‌کند. وجود کشور دموکراتیک دیگری در جوار آن، به‌ویژه اگر سیاست‌های ضد اسرائیلی داشته باشد، به این چهره اسرائیل ضربه خواهد زد. از سوی دیگر با وجود اینکه نزدیک چهار دهه از پیمان صلح کمپ دیوید با مصر و توافق صلح با اردن و فلسطینی‌ها می‌گذرد و بسیاری از رژیم‌های عربی از مغرب تا بحرین به‌طور مخفیانه با تل‌آویو همکاری داشته‌اند، اسرائیل هنوز نتوانسته است در افکار عمومی عربی و در میان ملت‌ها مشروعیت کسب کند. این نکته مهمی است که ملت‌های منطقه هنوز اسرائیل را به‌عنوان یک همسایه یا کبانی طبیعی در منطقه نمی‌پذیرند. در چنین شرایطی، احتمالاً یک حکومت برخاسته از اراده مردم کشورهای منطقه رابطه دوستانه‌ای (به‌مانند رژیم‌های استبدادی) با اسرائیل نخواهد داشت. چنین وضعیتی می‌تواند تهدیدی برای اسرائیل باشد.

اسرائیل حتی با بهار عربی مخالفت داشت در حالی که در تونس، مصر، ترکیه و بحرین این روند دموکراتیک و غیر مسلحانه بود؟

«طبیعی است که اسرائیل از منظر منافع خود به تحولات منطقه نگاه کند. در جریان انقلاب‌های دوران بهار عربی، اسرائیل حداکثر تلاش خود را برای کاستن از تبعات این تحولات و بهره‌برداری از آن به کار برده است که می‌توان گفت دستاوردهای چشمگیری هم داشته است.

سوریه به‌عنوان یک کشور پیش‌تاز جبهه مقاومت، درگیر جنگ پرهزینه‌ای شده و ارتش سوریه که

«به نظر من آنچه از سوی دونالد ترامپ درباره کنسار گذاشتن «راه حل دو دولت» به عنوان تنها گزینه پیش روی فلسطینی‌ها و اسرائیل اعلام شد، تأییدکننده این دیدگاه بود که اساساً موضوع مذاکرات صلح فلسطینی و اسرائیلی نه برای رسیدن به ایجاد کشور مستقل فلسطینی، بلکه به منظور خریدن وقت برای صهیونیست‌هاست؛ یعنی، در تمام این سال‌ها مذاکره برای مذاکره صورت گرفته است تا شهرک‌های صهیونیست‌نشین روزبه‌روز در قلب کرانه باختری پیشروی کند و توان مبارزاتی فلسطینی‌ها تحلیل رود.

در دوران ریاست جمهوری بیل کلینتون، امریکایی‌ها از ضرورت تشکیل کشور مستقل فلسطینی قابل حیات سخن می‌گفتند، کشوری که بتواند حق حاکمیت بر مرزهای خود داشته باشد و منابع خود و آسمان آن را کنترل کند. در دوران جورج بوش پسر، سیاست امریکایی‌ها ایجاد کشور فلسطینی بود، اما به شرط دست برداشتن از خشونت و تروریسم. در دوران اوباما نیز همین سیاست ادامه داشت بدون آنکه تلاشی جدی در راستای تحقق آن صورت گیرد. در تمام این سال‌ها، در داخل کرانه باختری شهرک‌های صهیونیست‌نشین روندی رو به گسترش داشته بدون آنکه امریکا به شکل مؤثری مانع از تکه پاره شدن کرانه باختری بشود. به این معنا اغراق نیست اگر بگوییم ترامپ با کنسار زدن پرده‌های دیپلماسی، واقعیتی را علنی کرد که در پس شعار صلح وجود داشت. جالب اینجاست که راه حل «دو دولت برای دو ملت» برای سال‌ها به عنوان تنها مسیر حل بحران فلسطین چنان در محافل دیپلماتیک غربی ترویج می‌شد که هرگونه انتقاد از آن با واکنش‌های شدیدی روبه‌رو می‌شد. اکنون به راحتی ترامپ اعلام کرده است که لزوماً به آن اعتقاد ندارد!

حدود ۱/۵ میلیون نفر شهروند عرب تبار در اسرائیل هستند که در انتخابات‌ها تأثیرگذارند. آن‌ها معمولاً از جناح‌های معتدل تر اسرائیل حمایت می‌کردند، اما در این انتخابات به طور مستقیم وارد شدند که باعث شد نتانیاهو با استفاده از عوام‌فریبی و کاهش رأی رقیب سنتی که از رأی اعراب برخوردار بود، پیروز شود. چه پیش‌بینی برای آینده این جریان در اسرائیل می‌توان داشت؟

اسرائیل به هیچ‌یک از تعهدات بین‌المللی خود عمل نکرده است. تنها او با حدود نه ماه توانست جلوی شهرک‌سازی‌ها را بگیرد. فلسطینی‌ها در برابر این فشارهای بین‌المللی، به فکر طرح کشور مستقل شدن افتادند و اقداماتی را هم آغاز کردند. این اقدامات حتی با واکنش اوباما روبه‌رو شد و نشان داد که حتی امریکای اوباما نیز به هیچ وجه موافق این روند نیست. امروز طرح صلح عربستان بسیار کمتر و ناچیزتر از توافق‌های قبلی است و

روزبه‌روز فشار بیشتری به فلسطین می‌آید. به نظر شما در آینده فلسطین چه خط‌مشی‌ای می‌تواند در برابر این همه فشار داشته باشد؟

«بحران عمیق جهان عرب و ادامه اختلاف‌های داخلی میان حماس و فتح، فلسطینی‌ها را در یکی از تاریک‌ترین دوران قرار داده است. سوریه و مصر که عمق راهبردی فلسطین بوده‌اند به شدت درگیر مسائل داخلی و جنگ هستند و کشورهای عربی خلیج فارس نه اسرائیل، بلکه مقاومت فلسطینی‌ها را به عنوان تهدید می‌بینند، چرا که زمینه‌ساز افزایش نفوذ نرم ایران در منطقه است. فراموش نکنید که در ماه‌های اخیر دولت نتانیاهو با همراهی کاخ سفید به شدت در حال تلاش برای خاتمه دادن به مسائل اساسی پیش‌روی اسرائیل بوده است. به رسمیت شناختن بیت‌المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل، تلاش دولت نتانیاهو و کنست برای انضمام شهرک‌های صهیونیست‌نشین کرانه باختری به خاک اسرائیل و نهایتاً هجوم مشترک دولت‌های نتانیاهو و ترامپ به آژانس کار و امدادسانی به آوارگان فلسطینی موسوم به «آنروا» به منظور زیر سؤال بردن مفهوم «آوارگان فلسطینی» حکایت از راهبردی بسیار خطرناک برای پاک کردن سه مسئله گریبان‌گیر اسرائیل دارد؛ یعنی، موضوع آوارگان فلسطینی در داخل سرزمین‌های فلسطینی و در خارج از آن؛ وضعیت بیت‌المقدس و سرنوشت اماکن مقدس اسلامی و مسیحی آن؛ و موضوع مرزهای کشور فلسطینی. همین سه موضوع بود که یاسر عرفات جان خود را به دلیل پافشاری بر آن‌ها در «مذاکرات کمپ دیوید دو» از دست داد.

به نظر من در این مرحله مؤثرترین مبارزه، پایداری و باقی ماندن فلسطینی‌ها در سرزمینشان است. این مبارزه البته باید در پیوند با مقاومت ضد اسرائیلی در سطح جهان و در راستای زنده نگه داشتن حق آوارگان فلسطینی برای بازگشت و فلسطینی بودن بیت‌المقدس ادامه پیدا کند. اگر سخنرانی‌های آخرین نشست سالانه اپیک، لابی اسرائیلی در واشنگتن را ببینید، اکثر سخنرانان امریکایی و اسرائیلی بر خطر جنبش بایکوت و تحریم اسرائیل در سطح جهان تأکید کرده و به شدت از آن انتقاد می‌کردند. پیوستن گروه‌های مدنی، روشنفکران، کلیساها و دانشگاه‌ها در اروپا و امریکا به جنبش بایکوت اسرائیل نشان‌دهنده وجود یک جریان نیرومند مردمی حامی فلسطینی‌ها در سطح جهانی است.

آیا چین می‌تواند جایگزین امریکا و میزبان جدید مذاکرات باشد؟

«اخیراً محمود عباس گفته بود که خواستار مذاکرات صلح با اسرائیلی‌ها در چارچوب یک گروه چندجانبه بین‌المللی است و در این رابطه برجام را مثال زده بود که در آن گروه ۵+۱ یعنی چند قدرت اروپایی به همراه روسیه و چین حضور داشتند. این درخواست نشان می‌دهد که محمود عباس (هرچند بسیار دیر هنگام) دریافته است که امریکایی‌ها نه تنها میانجیگر نیستند، بلکه تبدیل به کانال انتقال فشار اسرائیل شده‌اند. او امیدوار است که با وارد کردن دیگر قدرت‌های بین‌المللی به روند مذاکرات موقعیت طرف فلسطینی را برای به دست آوردن امتیازهای تازه بهبود بخشد و به نوعی توازنی در معادله فلسطینی و اسرائیلی به وجود آورد. میزبانی

چین از این جهت برای دولت عباس اهمیت پیدا می‌کند. با این وجود زمینه تحقق آن با تردیدهای زیادی روبه‌روست. سخنگوی وزارت خارجه امریکا چند روز پیش رسماً اعلام کرد که هیچ حکومتی نمی‌تواند جایگزین نقش میانجی‌گرانه امریکا در روند صلح شود. معنای این حرف این است که امریکا آماده دست برداشتن از انحصار اداره مذاکرات صلح نیست و حتی اروپایی‌ها (مانند فرانسه) را در این روند شریک نخواهد کرد. به علاوه به نظر نمی‌رسد دولت نتانیاهو تمایلی داشته باشد که به نقش انحصاری میانجی‌گرانه امریکا ضربه‌ای وارد شود. از این جهت به نظر می‌رسد حضور اسرائیل در مذاکرات چین جنبه تاکتیکی و مانور دیپلماتیک داشته باشد تا به جهان نشان دهد اسرائیل همواره آماده گفت‌وگوست.

با توجه به ضعف رهبری محمود عباس و شکنندگی وضعیت سیاسی وی که حتی از سوی عربستان و امارات نیز تهدید شده که محمد دحلان را جایگزین وی کنند بعید است وی سقف تلاش‌های خود را از یافتن بدیل برای امریکایی‌ها بالاتر ببرد. وجود فرد ضعیفی مانند عباس در رأس رهبری فلسطینی نتیجه سال‌ها سرکوب و ترور از سوی اسرائیل است که نخبه‌ترین نیروهای جنبش فتح و سازمان آزادی‌بخش فلسطینی را با ترور فیزیکی از بین برد و حتی به یاسر عرفات که بر اصول خود اصرار کرده بود رحم نکرد. تا زمانی که رهبران برجسته فلسطینی، چون مروان برغوثی و احمد سعادت در زندان‌های اسرائیل هستند، ابتکار عمل و نبض رهبری فلسطینی‌ها در خیابان جریان خواهد داشت، نه در دستان محمود عباس. ■

با توجه به ضعف رهبری محمود عباس و شکنندگی وضعیت سیاسی وی که حتی از سوی عربستان و امارات نیز تهدید شده که محمد دحلان را جایگزین وی کنند بعید است وی سقف تلاش‌های خود را از یافتن بدیل برای امریکایی‌ها بالاتر ببرد



خطر رئیس‌جمهور «پنس»

این پدیده در مسیر پیچیدگی خود به مایک پنس رسیده است. وقتی از مسیحیان انجیلی پرسیده می‌شود ترامپ که مذهبی نیست چرا به او رأی دادید؟ می‌گویند ما به خاطر مایک پنس مذهبی به او رأی دادیم. در این مقاله سیر رسیدن مایک پنس به معاونت ریاست جمهوری و نقش سرمایه‌دارانی چون برادران کوک و شلدون ادلسن و مرسر بررسی می‌شود تا هم‌وطنان و مردم دنیا بدانند دموکراسی در آمریکا به کجا رسیده است. در ۱۴ سپتامبر، آن کالتر، تحلیلگر محافظه‌کاری که سال قبل کتابی را با عنوان به ترامپ اعتماد می‌کنیم به چاپ رسانده است، آنچه را که تعداد فزاینده‌ای از مردم آمریکا از جمله محافظه‌کاران از انتخابات ۲۰۱۶ تا امروز احساس می‌کنند، شرح داد. روز قبل از این اظهارنظر، پرزیدنت ترامپ پس از صرف شام با رهبران دموکرات در کاخ سفید، بر سر عقب‌گرد از یکی از سیاست‌های اصلی توافق کرد که در نوع خود تکان‌دهنده بود. او با اعطای اقامت موقت به کسانی که در زمان کودکی به ایالات متحده مهاجرت کرده‌اند، موافقت کرد. این در حالی بود که قانون‌گذاران جمهوری خواه احساس خیانت می‌کردند. در چند ساعت، ترامپ این قرارداد را لغو کرد، سپس مجدداً آن را تأیید کرد. کالتر در توثیقی نوشت: «در شرایط فعلی، چه کسی خواستار استیضاح ترامپ نیست؟»، سپس افزود: «اگر قرار نیست که دیوار ساخته شود، ترجیح می‌دهم که پنس رئیس‌جمهور باشد».

عدول ترامپ [از مواضعش] باعث شد آنچه تصورناپذیر بود رخ دهد: اتحاد کالتر و تحلیلگران مترقی. پس از آنکه ترامپ کره شمالی را به «نابودی کامل» تهدید کرد، گیل کالینز، ستون‌نویس تایمز، ضمن ستایش مایک پنس، معاون اول رئیس‌جمهور، از او به عنوان کسی یاد کرد که دست کم «به نظر نمی‌آید که سیاره [زمین] را منفجر کند». تابستان امسال، ستونی از دانا میلبنک، عضو تحریریه واشنگتن‌پست، با

مقدمه: از آنجا که در منطقه‌ای زندگی می‌کنیم که آمریکا در آن حضور مستمر و طولانی، هم در عراق و هم در افغانستان و هم در خلیج فارس دارد، ضرورت دارد آمریکا و جریانات داخلی آن شناسخته شوند. در زمان جرج بوش در ۲۰۰۴، توماس فریدمن، سر مقاله نویس نیویورک تایمز، نوشت این بار مردم نرفتند که تنها رأی دهند و رئیس‌جمهور را انتخاب کنند، بلکه رفتند قانون اساسی آمریکا را تغییر دهند. او معتقد است، ۷۵ درصد مردم آمریکا مذهبی هستند، این مردم می‌خواهند یک رئیس‌جمهور مذهبی داشته باشند و این رئیس‌جمهور باید از گزاره‌های مذهبی مانند «محور شرارت» و «هر که با ما نیست علیه ماست» حمایت کند. در واقع به قول جرج سوروس در کتاب رؤیای برتری امریکایی این همان بنیادگرایی مذهبی است که معتقد است بعد از اینکه اسرائیل فلسطینی‌ها را نابود کند مسیح در اسرائیل ظهور خواهد کرد و به یهودیان انذار می‌دهد که یا به دین مسیحیت درآید یا کشته خواهید شد و خون کشته‌شدگان تا یال اسب حضرت مسیح انباشته خواهد شد.

جین مایر
برگردان: آیدین طوافی

عنوان «پرزیدنت پنس [هر لحظه] بهتر و بهتر به نظر می‌رسد» به چاپ رسید.

پنس که از روی وظیفه در کنار پرزیدنت [ترامپ] ایستاده است، توجه مذهبی‌ها را به سوی خود جلب کرده که از زمان نانسو ریگان به‌ندرت دیده شده است. توجهی که روزبه‌روز این موضوع را که قانون اساسی جایگزینی برای ترامپ پیشنهاد می‌کند، یادآور می‌شود. هرچقدر که رئیس‌جمهور امریکا نامطلوب‌تر به نظر آید، جایگزینی او نیز محتمل‌تر به نظر می‌رسد. هرچه ترامپ بیشتر در رسوایی غرق شود، احتمال ترقی پنس به اتاق بیضی (Oval Office) کاخ سفید بیشتر خواهد شد، مگر آن‌که خود نیز به شکل قانونی گرفتار [رسوایی] شود.

احتمال رئیس‌جمهور شدن پنس جدی است، اما زیاد نیست. از ۴۷ معاون پیش از او، نه نفر در نهایت به دلیل ترور یا استعفا، رئیس‌جمهور شدند. پس از آنکه لیندن جانسون تصمیم به همکاری با جان اف. کندی گرفت، احتمال صعود خود [به مقام ریاست جمهوری] را یک در چهار تخمین زد و گفته می‌شود که او به کلیر بوث لوس

(Clare Boothe Luce) این چنین گفته است که «من دارم قمار می‌کنم و این تنها شانسی است که من دارم.»

اگر این کار برای پنس نوعی قمار باشد، خود پنس نیز برای کشور نوعی قمار است. در طول کمپین پرسروصدای انتخاباتی ۲۰۱۶، به چگونگی انتخاب یا کارنامه سیاسی پنس، نسبتاً توجه کمتری شد. همچنین با وجود دعوای داخلی در دولت جدید، کمتر کسی توجهی به قدرت پنس در کاخ سفید کرده است. نیوت گینگریچ (Newt Gingrich) اخیراً به من گفت که سه نفر از بانفوذترین افراد در دولت، ترامپ، رئیس‌کارکنان کاخ سفید، جان کلی و پنس هستند. گینگریچ ادامه داد: «دیگران هم تأثیراتی دارند، مانند جرد کوشنر و گری کوهن؛ اما به برنامه کاری [پرزیدنت] نگاه کنید. پنس با رئیس‌جمهور ناهار می‌خورد. او در جلسات توجیهی امنیت ملی شرکت می‌کند.» علاوه بر این، این نکته بسیار مهم است که او تنها مقام رسمی در کاخ سفید است که امکان اخراج ندارد.

پنس جزو معدود کسانی است که آشکارا با ترامپ درگیر نشده است. تونی فابریتزو، یکی از ناظران انتخاباتی ترامپ، به من گفت: «پرزیدنت، پنس را یکی از بهترین انتخاب‌های خود می‌داند.» با تمام این اوصاف، این دو به طرز خنده‌آوری متناقض هستند. ترامپ و پنس، همچنین از لحاظ سیاسی نیز در تضاد قرار دارند. ترامپ خود را یک «بیرون دینی غیرمتعصب» نشان داده است، در حالی که پنس یک ایدئولوگ اصولی است. کلین کانوی، مشاور کاخ سفید که یکی از ناظران انتخاباتی پنس در سال ۲۰۰۹ بود، او را یک «محافظه‌کار تمام‌عیار» در اجتماع، اخلاق، اقتصاد و مسائل دفاعی می‌داند. پنس، آن‌چنان متمایل به راست است که گه‌گداری استدلال‌های «اتحادیه آزادی‌های شهروندی امریکا» (American Civil Liberties Union) را در مقابل گستردگی دولت به کار می‌بندد. برای مثال،

او از یک قانون محافظتی فدرال حمایت کرده است که برای جلوگیری از شناسایی اجباری خبرنگاران توسط روزنامه‌نگاران بود. به نظر استیو بن، پنس «رابطه یا مفصل ارتباطی» میان دولت ترامپ و بخش به‌شدت محافظه‌کار حزب جمهوری خواهان است. بن می‌گوید «ترامپ [رای] پوپولیست‌های ملی‌گرا را به دست آورد، اما پنس اصل قضیه است. بدون پنس، شما [انتخابات] را نمی‌برید.»

برخلاف ترامپ، پنس از تجربه سیاسی، ارتباطات، انضباط و اطمینان ایدئولوژیک برخوردار است. او همچنین از ارتباط تنگاتنگی با حمایت‌کنندگان میلیاردر محافظه‌کاری برخوردار است که در چند سال اخیر، رویکرد حزب جمهوری خواه را به اسارت گرفته‌اند.

خانواده کوک

در طول کارزار تبلیغاتی ۲۰۱۶، ترامپ از حمایت‌کنندگان بزرگ مالی حزب جمهوری خواه به‌عنوان «قاتلان به‌شدت پیچیده‌ای» یاد کرد که حمایت‌های مالی‌شان به آن‌ها اجازه کنترل سیاستمداران را داده است. حرفه سیاسی پنس اما در اکثریت دوره‌ها توسط همان کسانی حمایت شد که ترامپ به آن‌ها حمله کرده است. پنس، یکی از اعضای درونی ماشین پول محافظه‌کاران است.

داگ دیسن، تاجر نگراسی و حامی سیاسی، به یاد می‌آورد که در میان میلیاردرهایی که در جشن پیروزی ترامپ در هتل هیلتون جمع شده بودند، ویلبر راس سرمایه‌دار حضور داشت که بعدها ترامپ او را به‌عنوان وزیر بازرگانی منصوب کرد. همچنین، سرمایه‌گذار ابرشرکت‌ها، کارل آیکان که مشاور ارشد ترامپ شد، که هشت ماه بعد، زمانی که اتهام تخلف اقتصادی او در «نیویورکر» به چاپ رسید، استعفا داد. همچنین دیوید کوک، سرمایه‌دارترین ساکن شهر نیویورک، حضورش به‌طور خاصی غیرمنتظره بود. او و برادرش چارلز، اعضای حزب لیبرترین هستند که به بیشتر هزینه‌های دولت، از جمله سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، اعتراض دارند. این دو برادر، عملاً صاحب تمامی صنایع کوک هستند که دومین شرکت خصوصی بزرگ در ایالات متحده امریکا است و مدت‌هاست که از سرمایه‌اجماعی خود -در حال حاضر ۹۰ میلیارد دلار- برای حمایت از کاندیداها، اندیشکده‌ها، گروه‌های فشار و کارگزاران سیاسی‌ای استفاده می‌کنند که از رویکردهای ضد مالیات و ضد مقررات حمایت می‌کنند.

سنتاتور شلدن وایت‌هاوس، نماینده دموکرات (رود آیلند)، کسی که کوک‌ها را متهم به دخالت در سیاست‌هایی همچون سیاست‌های محیط‌زیستی (صنایع کوک سابقه‌ای طولانی در آلودگی دارد) با استفاده از لابی‌های مالی کرده است، از اتحاد آن‌ها با پنس خشنود نیست. او می‌گوید: «اگر قرار باشد پنس به هر دلیلی رئیس‌جمهور شود، بدون شک، دولت توسط برادران کوک اداره خواهد شد.» استیو بن نیز از چشم‌انداز ریاست‌جمهوری پنس نگران است. او به من گفت که «از این نگران هستم که پنس رئیس‌جمهوری شود که برادران کوک صاحب او باشند.»

در ۱۹۸۷، یک سال پس از فارغ‌التحصیل شدن از

دانشکده حقوق، پنس تلاش کرد بتواند وارد کنگره امریکا شود. او انتخابات درون‌حزبی را به علت درگذشت رقیبش برد، اما در انتخابات به فیل شارپ دموکرات باخت. در ۱۹۹۰، پنس باز هم برای انتخابات تلاش کرد و دوباره کرسی را به شارپ باخت. او کمپینی را به راه انداخت که از آن به‌عنوان کمپینی غیراخلاقی یاد می‌شود. یکی از تبلیغ‌های او که شامل یک بازیگر با لباس خاورمیانه‌ای و عینک آفتابی بود، شارپ را به دروغ به اینکه ابزاری در دست منافع نفتی اعراب است، محکوم می‌کرد، اما پس از آنکه مطبوعات استفاده او از حمایت‌های مالی را در جهت خرج‌های شخصی از جمله اجاره‌خانه و خرید شخصی، فاش کردند، کمپین پنس از پا افتاد. این کار غیرقانونی نبود، اما اعتماد طرفدارانش را خدشه‌دار و تصویر زهدگونه او را لکه‌دار کرد. برادر پنس به یاد می‌آورد که «مایک پل‌های زیادی را خراب کرد، بسیاری از طرفدارانش را ناامید کرد. بخش بزرگی از این [اشتباه] به‌واسطه بی‌تجربگی بود.»

در سال ۲۰۰۰، وقتی یک نماینده کنگره جمهوری خواه در ایندیانا شمالی، کرسی خود را ترک گفت، پنس به‌عنوان فرد موردعلاقه حزب با برنامه‌ای که شامل وعده‌های برای مبارزه با «هر نوع تلاش برای به‌رسمیت شناختن هم‌جنس‌گرایان به‌عنوان یک اقلیت گسسته و منزوی تحت عنوان محافظت از قوانین ضد تبعیض»، وارد عرصه انتخابات شد. او با اختلاف ۱۲ درصدی پیروز شد. کانوی می‌گفت وقتی که پنس به واشنگتن رسید، سابقه او «در اندیشکده و رسانه، به‌واقع او را به [توانایی] دفاع و توضیح یک موضع به‌طور واضح و کامل مسلح کرد». در حلقه سخنرانان محافظه‌کار، پنس همواره خواهان داشت و غالباً در برنامه‌های گفت‌وگویی صبح یک‌شنبه ظاهر می‌شد. کانوی به یاد می‌آورد که «او به [بنیاد] ریح، گروه‌های مدافع حق اسلحه، گروه‌های حقوق مالکیت، گروه‌های ضد سقط‌جنین و گروه‌های طرفدار اسرائیل دعوت شد.»

پنس دوازده سال در کنگره خدمت کرد، اما هرگز یک لایحه موفق نداشت. از دیدگاه مایکل لپرت لابی‌گر دموکرات در ایندیانا، نگاه او همیشه به امور ملی بود. پنس با به چالش کشیدن رهبر حزب خود، نگاه‌ها را از طیف راست، چه در کنگره و چه در دولت جرج دابلیو. بوش به خود معطوف کرد. او با مخالفت خود با طرح بوش مبنی بر افزایش پوشش خدمات درمانی برای داروهای نسخه‌ای، در کنار طرح اولیه «فراموش نکردن کودکان» (No Child Left Behind) خود جدا کرد. مایک لافگرن، کارمند سابق کنگره جمهوری خواهان که به یکی از منتقدان ترامپ تبدیل شده، به من گفت: «او بدون اینکه محو شود، به‌شدت به سمت گفتمان راست افراطی حرکت می‌کرد، اما هرگز قدم اشتباهی از لحاظ سیاسی برنداشت. زیر آن پوشش صمیمانه و طرفدارانجیل، یک سیاستمدار محاسبه‌گر و جاه‌طلب وجود داشت.»

پس از آنکه باراک اوباما به‌عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد، پنس به یکی از چهره‌های ابتدایی جنبش تی‌پارتی (Tea Party) که به شکل خشمگینانه‌ای با مالیات و مخارج دولت مخالفت داشت، تبدیل

شد. رویکرد پنس نیز ستیزه‌جویانه‌تر شد. در ۲۰۱۱، با تهدید به معلق کردن دولت در صورت دست‌نکشیدن از حمایت خود از پلند پرتهود (Planned Parenthood)، خبرساز شد. برخی از مردم ایندیانا از دیدن تصاویر پنس در میان مخالفان پرسروصدایی که در یکی از گردهمایی‌های تی‌پارتی فریاد «معلقش کنیدا!» سر می‌دادند، ناخشنود شدند. اگرچه، تدروی او تنها باعث شد که وجه ملی‌اش افزایش یابد. پنس به واسطه مخالفت شدیدش با سقط‌جنین، بسیار شناخته شد. او از طرح «فردیت» (personhood) حمایت کرد که قرار بود سقط‌جنین را در هر حالتی، شامل تجاوز و رابطه با محارم به‌جز زمانی که جان فرد در خطر باشد، ممنوع کند. او همچنین به تبلیغ اصلاحیه‌ای بر روی لایحه خدمات درمانی مقرون‌به‌صرفه (Affordable Care Act) پرداخت که بیمارستان‌های دولتی را قادر می‌ساخت که زنان در حال مرگی را که نیاز به سقط‌جنین دارند، قبول نکنند (بعدها، به‌عنوان فرماندار ایندیانا، لایحه‌ای را به امضا رساند که سقط‌جنین‌هایی که از لحاظ فیزیکی غیرطبیعی هستند را برای زنان ممنوع می‌کرد؛ این لایحه همچنین خاکسپاری یا سوزاندن جنین را پس از سقط طبیعی الزامی می‌کرد. اخیراً یک قاضی فدرال این قانون را خلاف قانون اساسی تشخیص داد) رابطه نزدیک پنس با بسیاری از گروه‌های محافظه‌کار، از جمله «امریکایی‌ها برای سعادت‌مندی» (Americans for Prosperity)، اصلی‌ترین سازمان سیاسی برادران کوک، در ترقی او نقش حیاتی داشت. کلید ارتباط با این گروه‌ها توسط مارک شورت تهیه شد، کسی که پیش از پوستن به کارمندان پنس، سال‌هایی را به‌عنوان دستیار در سنای جمهوری خواه گذراند. همسر او برای بنیاد چارلز کوک کار می‌کرد و خود او ایدئولوژی ضد دولتی برادران کوک را تحسین می‌کرد. یکی از همکاران سابق او در کاخ سفید، شورت را «یک

حزب باد» معرفی می‌کند که «به‌واقع پنس را به کوک‌ها رسانده است». شورت که یک مسیحی دیندار است، گفت: «مردم عموماً ادعای اعتقادی را دارند که با آن زندگی نمی‌کنند، اما برای پنس، اعتقاد او هر روز زندگی می‌شود. او را راهنمایی می‌کند و درون‌مایه اوست». کوک‌ها که خود مذهبی نیستند، احتمالاً بیش از عقاید پنس بر روی مسائل مرتبط به جیب خود متمرکز بوده‌اند. به گفته اسکات پیترسن، مدیر اجرایی پروژه حواله و تراز، (Checks & Balances Project) گروهی

که تلاش‌های معطوف به سیاست‌های محیطی را زیر نظر دارد، پنس پس از انجام یک لطف بزرگ برای برادران کوک به سمنار آن‌ها دعوت شد. تا بهار ۲۰۰۹، صنایع کوک، همچون دیگر شرکت‌های صنعت سوخت فسیلی، از حمایت فزاینده در کنگره

برای محدود کردن انتشار کربن، دلیل اصلی تغییرات اقلیمی، احساس خطر می‌کردند. گروه امریکایی‌های برای سعادت‌مندی، یک تعهدنامه «ضد مالیات اقلیمی» برای امضای کاندیداها طراحی کردند تا کاندیداها با امضای آن [متعهد شوند که سرمایه دولت را برای محدود کردن آلودگی‌های کربنی مصرف نکنند. در ابتدا، این کمپین اقبالی نداشت و تنها چهارده امضا به خود جذب کرده بود. در همین حین، مجلس نمایندگان به سمت [تصویب] لایحه «کپ اند ترید» (Cap & Trade) پیش می‌رفت، لایحه‌ای که شرکت‌ها را برای آلودگی کربنی جریمه می‌کرد. اگر این لایحه تصویب می‌شد، هزینه آن برای صنایع کوک فاجعه‌آمیز بود، صنایعی که سالیانه در حدود ۲۴ میلیون تن کربن دی اکسید به اتمسفر وارد می‌کند و میلیون‌ها هکتار زمین بلااستفاده از ذخایر نفتی در کانادا و علاوه بر نگاه‌های زغال‌سنگ و پالایشگاه‌های نفتی دارد.

پنس که تغییرات اقلیمی را «یک افسانه» ساخته شده به دست طرفداران محیط‌زیست در «آخرین تلاش اغراق‌کنندگان برای افزایش مالیات» خوانده، سمت برادران کوک را گرفته است. او نه تنها تعهدنامه آن‌ها را امضا کرده، بلکه نمایندگان جمهوری خواه را به برگزاری «اجلاس‌های انرژی» برای مخالفت با قانون مذکور در مناطق خود تشویق کرد.

بر اساس گزارش‌ها، در سال ۲۰۱۱، پنس تبدیل به کاندیدای محبوب بالقوه چارلز کوک برای انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۲ شد. انتصاب پنس به‌عنوان فرماندار، حرفه سیاسی او را تقریباً نابود کرد. او به ایستل و دیگر اعضای جمهوری خواه تشکیلات تجاری در ایالت وعده داد که مسیر فرماندار قبلی، میچ دنلیز را یک محافظه‌کار مالیاتی محبوب که درباره مسائل پرتنش (تفرقه‌انگیز) اجتماعی درخواست «آتش‌بس» کرده بود، ادامه خواهد داد. ایستل می‌گفت: «پنس

بسیار تطبیق‌پذیر بود». پنس، اما پس از تصدی، شروع به اتخاذ مواضع بحث‌برانگیز راست افراطی کرد، که به دید منتقدان، بیشتر با هدف ساختن یک چهره ملی بود تا خدمت کردن به رأی‌دهندگان ایندیانا.

در ابتدا، پنس بر محافظه‌کاری مالیاتی تأکید کرد. در ۲۰۱۳، پیشنهاد معافیت مالیات بر درآمد ایالت را داد. گزارشی داخلی از گروه امریکایی‌ها برای سعادت‌مندی، این پیشنهاد را به‌عنوان یک نمونه از «مدل ایالت‌های» برادران کوک «در عمل» توصیف کرده است. در چند نمونه اعجاب‌آور،

پنس از محافظه‌کاری ارتودوکس تغییر جهت داد. پنس در ۲۰۱۴، با بسیاری از فرمانداران جمهوری خواه مخالفت کرد و با گسترش بیمه خدمات درمانی در ایندیانا موافقت کرد. او اعلام کرد که طرح او «نوعی اصلاح در بیمه درمانی است که [طبقه] کارگر ایندیانا

را به‌عنوان تصمیم‌گیرنده اصلی قرار خواهد داد». او طرفدار اوپاما کر نبود. زمانی که اوپاما کر به تصویب رسید، آن را به یازده سپتامبر مرتبط کرد.

پنس، با دیدن افت اقبالش در نظرسنجی‌ها، از شرکت در رقابت ریاست‌جمهوری پشیمان شد و تصمیم گرفت که برای دور دوم خود به‌عنوان فرماندار رقابت کند. پیروزی او به‌هیچ‌وجه مسلم نبود. بار دیگر او با جان گرگ، وکیل مردمی دموکرات، روبه‌رو شده بود. در بهار ۲۰۱۶، نظرسنجی‌ها این دو را در رقابتی تنگاتنگ نشان می‌دادند. در سال ۲۰۱۶، مجمع فرمانداران جمهوری خواه بزرگ‌ترین حامی مالی ستاد فرمانداری پنس بود و بعضی از حامیان مالی بزرگ آن، شرکت‌های کازینو بودند. یک شرکت مرتبط با سنتور با مسئولیت محدود در آن سال، ۲۰۰ هزار دلار به مجمع کمک کرد. شلدن ادلسن، سرمایه‌دار معروف و گرداننده کازینو، یک میلیون دلار کمک کرد؛ اما بزرگ‌ترین حامی مالی مجمع در سال ۲۰۱۶، صنایع کوک بود که بالغ بر ۲ میلیون دلار کمک مالی کرد. تقریباً تمام این پول و حتی چیزی بیشتر از آن، بین دو رقابت فرمانداری در آن سال تقسیم شد که یکی از آن‌ها [رقابت فرمانداری] ایندیانا بود. بهار همان سال، دیوید کوک از پنس به‌عنوان میهمان ویژه در مراسم جمع‌آوری کمک مالی در عمارت خود در پالم بیچ دعوت به عمل آورد. در این مراسم حدود سی حامی مالی بزرگ حزب جمهوری خواه شرکت کردند.

ترامپ در انتخابات درون‌حزبی ایندیانا به‌راحتی پیروز شد. پنس که با علاقه‌ای نه‌چندان از تد کروز حمایت کرده بود، [حمایت خود را] به ترامپ تغییر داد. اگرچه تاریخ رابطه پنس و ترامپ پرتنش بود، با این حال، در سال ۲۰۱۶، سیاسیون ایندیانا می‌شنیدند که پنس از موقعیتی در کنار ترامپ استقبال خواهد کرد. پاول منفرت که در آن زمان رئیس ستاد ترامپ بود، قرار ملاقاتی میان ترامپ و پنس تنظیم کرد و از ترامپ خواست که پنس را انتخاب کند. پنس به‌عنوان پلی به مسیحیان محافظه‌کار دیده می‌شد، دارای باارزشی در غرب میانه و رابطی به شبکه قدرتمند کوک. کلین کانوی نیز که نظرسنجی‌هایی برای برادران کوک انجام داده بود، بر انتخاب پنس تأکید داشت، همچنین استیو بنن. ترامپ همچنان محتاط ماند. به گفته یک همکار ستادی سابق، زمانی که او فهمید پنس پول بسیار کمی دارد، شروع به ناراضی‌تانی کرد. اگرچه ترامپ در گفت‌وگویی تلفنی که من در آن زمان با او داشتم، به من گفت که در خصوص این تصمیم نامطمئن است. او مکرراً اشاره می‌کرد که کریس کریستی، فرماندار نیوجرسی، نسبت به او «وفادار» بوده است. وقتی از ترامپ پرسیدم که آیا در دیدگاه‌های اجتماعی عمیق و محافظه‌کارانه پنس با او اشتراک دارد، به شکل وصف‌ناشدنی سکوت کرد. معترضان به کریستی با امید از بین بردن این رقابت تنگاتنگ، این مسئله را مطرح کردند که او به دلیل رسوایی بریج گیت (Bridgegate scandal) که در آن مقامات رسمی برای انتقام از شهردار فورت لی در نیوجرسی موجب ایجاد ترافیک بر روی پل جرج واشنگتن شدند، از لحاظ سیاسی دچار مشکل است. ترامپ به سمت پنس متمایل شد. یکی از همکاران

ترامپ در انتخابات درون‌حزبی ایندیانا به‌راحتی پیروز شد. پنس که با علاقه‌ای نه‌چندان از تد کروز حمایت کرده بود، حمایت خود را به ترامپ تغییر داد. اگرچه تاریخ رابطه پنس و ترامپ پرتنش بود



برادران کوک

ارشد ستادی ترامپ به من گفت: «من نمی گویم که ترامپ با فشار، این تصمیم را گرفت. او به این سمت هدایت شد. پنس تبدیل به دوست داشتنی ترین گزینه در بین اطرافیان او شد». برادران کوک از اینک که یکی از سیاستمداران موردعلاقه آن‌ها به رقابت پیوسته است، خوشحال بودند. هرچند، پنس و برادران کوک موافقت کردند به واسطه موضع ترامپ در قبال حامیان مالی ثروتمند، سخنرانی برنامه‌ریزی شده‌ای را که قرار بود پنس در اجلاس حامیان مالی برادران کوک در آگوست انجام دهد، لغو کنند. کوک‌ها به دریغ کردن حمایت‌های مالی خود از ترامپ ادامه دادند، اما شورت، کارگزار سابق کوک، تبدیل به یکی از مشاوران ارشد پنس در مبارزات انتخاباتی شد. برخی از میلیاردها در شبکه حامیان مالی برادران کوک، از جمله رابرت مرسر، مدیر صندوق پوشش ریسک، کسی که از سرمایه‌گذاری‌های بن نیز حمایت مالی می‌کرد، شروع به حمایت از ترامپ کردند.

برخی از سیاستمداران ایندیانا از اینکه ترامپ می‌خواهد پنس را که یک فرماندار شکست‌خورده بود انتخاب کند و پنس نیز می‌خواهد با ترامپ همکاری کند، متعجب شده بودند. پیت باتگیگ می‌گفت: «تنها چیزی از پنس که می‌توان روی آن حساب کرد، نجات فردی او بود که ملحق شدن او به ترامپ را عجیب می‌کرد. ترامپ غیرنخبه‌ترین کاندیدا در میان مجموع کاندیداهای هر دو حزب در تمام دوران‌ها بود؛ اما به‌واقع پنس جای دیگری برای رفتن نداشت. در بهترین حالت، بخت برای انتخاب دوباره [به‌عنوان فرماندار] ۵۰-۵۰ بود».

پس از آنکه ترامپ در رقابت‌های ریاست‌جمهوری پیروز شد، شبکه برادران کوک قدرتی حتی بیشتر به دست آورد. سه روز پس از انتخابات، ترامپ کریستی را که بر تیم انتقال و نظارت می‌کرد کنار گذاشت و پنس را به همراه شورت به‌عنوان قائم‌مقام ارشد، جایگزین او کرد. ترامپ وعده داده بود که «باتلاق» واشنگتن را «زه‌کشی خواهد کرد» (با فساد در واشنگتن مبارزه خواهد کرد)، اما او هیچ تجربه مدیریتی نداشت و از آشنایان سیاسی کمی برخوردار بود. ترامپ شروع به انتصاب تعداد بسیار زیادی از مقامات رسمی کرد که ارتباطاتی با برادران کوک و پنس داشتند. به‌خصوص در جایگاه‌هایی که صنایع کوک را به شکل اقتصادی تحت تأثیر قرار می‌دادند، از جمله جایگاه‌هایی که با سیاست‌های مقرراتی، محیط زیستی و مالیاتی سر و کار دارند. «اخیراً یک بررسی توسط پروژه حواله و تراز نشان داده است که شانزده مقام عالی‌رتبه در دولت ترامپ ارتباطاتی با برادران کوک دارند. این الگو در میان منصوبان پایین‌رتبه، از جمله در دفتر پنس که از شاگردان کوک پر شده بود نیز ادامه داشته است. یکی دیگر از نتایج انتخاب ترامپ برای معاونت ریاست‌جمهوری می‌تواند افزایش تحقیقات فدرال در ارتباطات احتمالی میان ستاد ترامپ و دولت روسیه باشد. پیش از آنکه پنس مدیریت تیم انتقال را به دست بگیرد، کریستی به ترامپ هشدار داده بود که جایگاه مهمی را به ژنرال بازنشسته، مایکل فلین نسپارد، کسی که ارتباطات مالی او با منافع [دولت‌های] خارجی

جورج دابلیو. بوش در کاخ سفید بوده‌اند، اما پنس در بنیادگرایی از آن‌ها پیشی گرفته است. پنس در سال ۲۰۰۲ اعلام کرد که «مدرسان در سرتاسر امریکا باید تکامل را نه به‌عنوان یک واقعیت، بلکه به‌عنوان یک تئوری» در کنار تئوری‌های دیگری همچون طراحی هوشمند که مدعی است حیات بر زمین به حدی پیچیده است که نمی‌تواند از جهش‌های کاتوره‌ای ناشی شده باشد، آموزش دهند. پنس، طراحی هوشمند را به‌عنوان تنها «توضیح بعید منطقی برای جهان شناخته‌شده» توصیف کرده است. پنس در کاخ سفید به برگزاری گروه‌های مطالعه انجیل برای مقامات کابینه توسط یک کشیش انجیلی پرداخته است.

بسیاری از امریکایی‌ها درباره اینکه آیا کشور با پنس به‌عنوان رئیس‌جمهور بهتر خواهد بود یا نه، بحث به میان آورده‌اند. هرلود ایکس، یک کارگزار کهنه‌کار دموکرات، بدون در نظر گرفتن ترس اینکه شاید ترامپ جنگی اتمی را آغاز کند - مدعی شده است که «دموکرات‌ها باید آرزو کنند که ترامپ در شغل خود باقی بماند»، زیرا که او گزینه بهتری برای نمایش خوبی‌های دموکرات‌هاست. به این دلیل که شاید پنس همکاری اثرگذارتری با کنگره داشته باشد و در پیش‌برد گفت‌وگوهای راست افراطی موفق‌تر باشد. نیوت گینگرچ پیش‌بینی می‌کند که پنس احتمالاً فرصتی برای این کار خواهد داشت. او گفت: «من فکر می‌کنم که او محتمل‌ترین نامزد جمهوری خواهان در سال ۲۰۲۴ است».

مشخصاً فصل بعدی ماجرا در ذهن پنس است. پنس، بالای هیمة سوز محل اقامت معاون ریاست‌جمهوری، صفحه کوچکی با عبارتی از انجیل آویزان کرده است: «زیرا خداوند می‌گوید: فکراهی که برای شما دارم که می‌دانم فکراهی سلامتی است و نه بدی، تا شما را در آخرت امید بخشم» (انجیل ارمیا، باب ۲۹، آیه ۱۱) ■

پی‌نوشت:

۱. اولین کتاب جین مایر (Jane Mayer) درباره توجه مقوله شکنجه در دوره بوش - چنی بود. سال گذشته وی مقاله‌ای مستقل درباره خانواده پرنفوذ برادران کوک منتشر کرد. مایر در زمان تحقیق برای مقاله تحت فشار و تهدید از طرف آن‌ها بود.

منبع: نیویورکر

باعث شروع تحقیقات شد و او با ما را از ریاست آژانس اطلاعات دفاعی (Defence Intelligence Agency) اخراج کرده بود. شاید با جلوگیری از انتصاب فلین، ترامپ تبدیل به هدفی برای تحقیقات ویژه وسیع نمی‌شد. طولی نکشید که پنس یک سری از اظهارات گمراه‌کننده را درباره فلین ایراد کرد. در پانزدهم ژانویه، هم‌زمان با افزایش سؤالات درباره دست‌کاری روس‌ها در انتخابات، پنس به سسی‌اس رفت و به عموم [مردم] اطمینان داد که در طی انتقال [دولت] فلین درباره موضوع تحریم‌ها با سفیر روسیه گفت‌وگو نکرده است؛ اما پس از آن، واشنگتن‌پست گزارش کرد دپارتمان قضایی شهودی از فلین را در حین انجام همین کار در اختیار دارد. دپارتمان قضایی این موضوع را به هیئت مشاوران کاخ سفید پیش از اظهارات پنس به‌خوبی اطلاع داده بود. در سیزدهم فوریه، ترامپ، فلین را اخراج کرد.

اگرچه پنس در خلوت تبدیل به راه ارتباطی مخفی برای چهره‌های دولتی‌ای شد که از اعمال بی‌خردانه و بی‌توجهی رئیس‌جمهوری که بیشتر از یک یا دو صفحه از نکات مهم [دولتی و امنیتی] را نمی‌خواند، خسته شده‌اند. اریک اریکسن، یک تحلیلگر محافظه‌کار که پنس را ستایش می‌کند، به من گفت: «هرکسی می‌داند که مایک پنس می‌تواند کار را انجام دهد و رئیس‌جمهور نمی‌تواند، اما کسی نمی‌تواند این را بگوید». طبق گفته ان‌بی‌سی، ریکس تیلرسن، وزیر امور خارجه، اخیراً آن‌چنان از بی‌کفایتی رئیس‌جمهور به خشم آمد که در مقابل دیگران او را «یک احقر تمام‌عیار» نامید و تهدید کرد که استعفا می‌دهد. در اقدامی برای آرام کردن تیلرسن و جلوگیری از استعفای یک مقام بلندپایه دیگر، گزارش شده است که پنس به وزیر امور خارجه برای کنار آمدن با ترامپ «مشاوره داده است» که از او تنها در خلوت انتقاد کند.

بن به من گفت: «ترامپ فکر می‌کند که پنس عالی است؛ اما طبق گفته یکی از نزدیکان قدیمی، ترامپ همچنین دوست دارد که [پنس بفهماند که چه کسی رئیس است]. یکی از کارمندان ستاد ترامپ به‌یاد می‌آورد که او تعصب مذهبی پنس را به‌سخره گرفته است. مسیحیان انجیلی دیگری نیز از جمله کارتر و

متن سخنرانی مایک پنس در پارلمان اسرائیل

برگردان: هادی عبادی

این متن سخنرانی مایک پنس، معاون ریاست جمهوری آمریکا در کنست (پارلمان اسرائیل) است. این سخنرانی از آنجا اهمیت دارد که عده‌ای از کارشناسان همچون جین می‌یر در نیویورک اعتقاد دارند پنس حتی از ترامپ نیز تندروتر و برای آمریکا و جهان خطرناک‌تر است.

ارادت خود را به ریولین، رئیس‌جمهور اسرائیل، تانیاهاو، نخست‌وزیر؛ هرتزوغ، رئیس مجلس؛ ادلشتاین، سخنگوی مجلس؛ اعضای کنست؛ اعضای دیوان عالی و شهروندان اسرائیل ابراز می‌دارم. همچنین از طرف رئیس‌جمهوری به شما درود می‌فرستم که بیش از هر رئیس‌جمهور دیگری در آمریکا طی هفتاد سال گذشته دو کشور را به هم نزدیک کرده است.

از رهبری رئیس‌جمهور آمریکا تقدیر می‌کنم که اتحاد میان دو کشور را قوی‌تر کرده و دوستی میان مردم این دو کشور را عمیق‌تر ساخته است. اکنون اینجا هستم تا پیام واضحی را از جانب مردم آمریکا به شما اعلام کنم: آمریکا همواره در کنار اسرائیل می‌ماند. در کنار اسرائیل می‌مانیم چرا که ارزش‌ها و نبرد ما یکی است و به پیروزی خیر بر شر و آزادی بر ظلم اعتقاد داریم. در کنار اسرائیل می‌مانیم همان‌طور که همواره چنین اقدامی را انجام داده‌ایم. ترامپ در سفر تاریخی خود به اورشلیم اظهار داشت: «قلب‌های ما به هم پیوند خورده است» و مردم آمریکا همواره احترام خاصی برای مردم کتاب مقدس قائل بوده‌اند.

هفتادسال پیش آمریکا مخترع بود اولین دولتی باشد که اسرائیل را به رسمیت بشناسد؛ اما همان‌طور که می‌دانید این اقدام ناتمام باقی ماند؛ چرا که دولت‌ها از شناسایی پایتخت شما سر باز زدند، اما ماه گذشته رئیس‌جمهور آمریکا تاریخ‌ساز شد. ترامپ اشتباه هفتاد ساله را اصلاح کرد و بر سر عهد خود با مردم آمریکا ماند و سرانجام اورشلیم را به‌عنوان پایتخت اسرائیل به رسمیت شناخت. به این ترتیب رئیس‌جمهور از وزارت‌تجارجه خواست تا فوراً مقدمات انتقال سفارت آمریکا از تل‌آویو به اورشلیم را فراهم کند. سفارت آمریکا تا پیش از پایان سال آینده بازگشایی خواهد شد.

رئیس‌جمهور تصمیم خود را با این کلمات بیان کرد: «بیشترین منافع برای ایالات متحده»، اما او این امر را آشکار کرد که چنین تصمیمی بیشترین سود را برای صلح دارد. او با شناسایی اورشلیم به‌عنوان پایتخت اسرائیل، واقعیت را به خیال ترجیح داد. واقعیت این است که برای ایجاد صلحی دائمی و عادلانه، تصمیم‌گیری در این زمینه الزامی بود. ترامپ با وجود این تصمیم اعلام کرد که آمریکا همچنان از راه‌حل دو دولت دفاع می‌کند. ایالات متحده از دولت اسرائیل قدردانی می‌کند که همچنان مشتاق مذاکرات صلح با مقامات فلسطینی است. اکنون با اصرار از فلسطینی‌ها می‌خواهیم به میز مذاکره برگردند. صلح تنها از طریق گفت‌وگو حاصل می‌شود.

نیاز صلح به سازش را به رسمیت می‌شناسیم، اما از این نکته مطمئن باشید: آمریکا هیچ‌گاه بر سر امنیت اسرائیل مصالحه نخواهد کرد. هر قرارداد صلحی باید قابلیت اسرائیل برای دفاع از خود را به رسمیت بشناسد.

اکنون افرادی هستند که معتقدند جهان تغییری نمی‌کند؛ اینکه سرنوشت ما، خوشونت بی‌پایان است؛ اینکه منازعات طولانی را نمی‌توان حل کرد و امید به‌خودی خود توهم است، اما ترامپ چنین باوری ندارد. من نیز چنین تصویری ندارم و شما نیز چنین باوری ندارید.

امروز در شهری سخن می‌گویم که معنی نام آن صلح است؛ همان‌طور که در این جایگاه هستم، می‌دانم که صلح امکان‌پذیر است؛ چرا که تاریخ نشان داده اسرائیل در گذشته تصمیمات مشکلی اتخاذ کرده تا با همسایگان خود به صلح برسد. در دو روز گذشته به مصر و اردن سفر کردم؛ دو کشوری که از میوه صلح با اسرائیل بهره

برده‌اند. با دوستان آمریکا یعنی السیسی و ملک عبدالله در مورد اسلاف آن‌ها که برای پایان کشمکش با اسرائیل تلاش کردند صحبت کردم. در این سفر با این رهبران و نخست‌وزیر شما درباره تغییرات چشمگیری که این روزها در خاورمیانه رخ می‌دهد و نیاز به همکاری‌های جدید بحث کردم. تغییرات در خاورمیانه محسوس است و دشمنان قدیمی در حال تبدیل شدن به شرکای جدید هستند.

سال گذشته ترامپ در عربستان در برابر اجماعی از رهبران بیش از پنجاه کشور در مجمع عربی اسلامی آمریکایی سخنرانی کرد. او از مردم این منطقه خواست تا همکاری بیشتری با هم داشته باشند، فرصت‌های مشترک را شناسایی کنند و با چالش‌های مشترک مواجهه کنند. ترامپ از افرادی که خاورمیانه را خانه خود می‌دانند خواست «با آزمایش بزرگ تاریخ مواجه شوند و با کمک هم افراط‌گرایی و تروریسم را شکست دهند».

تروریسم رادیکال هیچ مرزی نمی‌شناسد و آمریکا، اسرائیل، کشورهای خاورمیانه و سراسر جهان را هدف قرار می‌دهد. برای تروریست‌ها هیچ باوری محترم نیست، آن‌ها یهودی‌ها، مسیحیان و به‌ویژه مسلمانان را هدف قرار می‌دهند. تروریست‌های رادیکال هیچ واقعیتی جز وحشی‌گری را درک نمی‌کنند. به کمک هم پیمانان خود با تمام نیرو تروریسم رادیکال را از صحنه جهان محو می‌کنیم. اکنون ایالات متحده و اسرائیل برای شکست تروریست‌ها در کنار هم قرار دارند و به این همکاری ادامه می‌دهند. رهبران عرب در خاورمیانه نیز به ندای رئیس‌جمهور ایالات متحده و انکشی بی‌سابقه‌ای نشان داده‌اند تا تروریسم را ریشه‌کن سازند و تهی بودن وعده‌های آخرالزمانی آن را ثابت کنند.

حکومت ایران در منطقه به دنبال بی‌ثباتی است. سال گذشته ایران ۴ میلیارد دلار صرف فعالیت‌هایش در سوریه، لبنان و بقیه منطقه کرد. ایران از گروه‌هایی حمایت می‌کند که اکنون به مرزهای اسرائیل رسیده‌اند. این حکومت پروژه اتمی خود را مخفی کرده و اکنون نیز در حال توسعه موشک‌های بالستیک است. دو سال و نیم پیش دولت قبلی آمریکا توافقی با ایران امضا کرد که تنها زمان دستیابی این حکومت به تسلیحات اتمی را به تأخیر می‌اندازد. توافق اتمی با ایران فاجعه است و ایالات متحده دیگر چنین توافقی را تأیید نمی‌کند.

تحت هدایت رئیس‌جمهور آمریکا در حال کار بر روی محدودیت‌های مؤثر و مداوم درباره برنامه اتمی و موشک‌های بالستیک ایران هستیم. رئیس‌جمهور ابتدای این ماه از وضع تحریم چشم‌پوشی کرد تا به کنگره و هم‌پیمانان اروپایی فرصت دهد تا معیارهای محکم‌تری اتخاذ کنند، اما همان‌طور که ترامپ به‌وضوح بیان کرد این آخرین فرصت است. به گفته ترامپ اگر توافق اتمی با ایران تغییر نکند، ایالات متحده از آن خارج خواهد شد.

فارغ از نتیجه این مذاکرات می‌خواهم به اسرائیل، همه خاورمیانه و جهان این قول محکم را بدهم: ایالات متحده هرگز به ایران اجازه نخواهد داد به تسلیحات اتمی دست یابد. فراتر از توافق اتمی، حمایت ایران از گروه‌های بی‌ثبات‌کننده منطقه و تلاش این حکومت برای فشار بر مردم ایران را تحمل نخواهیم کرد. دولت ما تحریم‌هایی که رهبران ایران را هدف قرار می‌داد ۳ برابر کرد. همین ماه نیز ایالات متحده تحریم‌های جدید و سختی علیه ایران تصویب کرد.

در نهایت باید به این نکته اشاره کنم که مردم خاورمیانه بیش از موارد اختلاف، اشتراکاتی با هم دارند. این اشتراکات فقط شامل تهدیدات مشترک نیست، بلکه مردم خاورمیانه امیدی مشترک به امنیت، رفاه، صلح و تباری مشترک در ایمان دارند. به همین دلایل آینده‌ای روشن در انتظار خاورمیانه است. ■

منبع: هآرتس



در آینه رسانه‌ها ایران

ده سال مذاکرات هسته‌ای ایران و قدرت‌های جهانی

نویسنده: سید حسین موسویان

... اما جمهوری اسلامی ایران این معامله را برد خود می‌دانست زیرا: ۱. هر شش قطعنامه شورای امنیت (علیه ایران) منتفی شد؛ ۲. ایران از فصل هفت منشور سازمان ملل به‌عنوان تهدید صلح و امنیت جهانی خارج شد؛ ۳. آمریکا و قدرت‌های جهانی پس از ۳۵ سال چالش سهمگین، صنعت غنی‌سازی و آب‌سنگین را در ایران پذیرفتند که اصل دعوا و بحران هسته‌ای هم به‌خاطر همین دو صنعت بود و لاغیر؛

۴. تحریم‌های هسته‌ای شورای امنیت سازمان ملل و تحریم‌های جهان غرب درباره نفت و بانک مرکزی و بانک‌های ایران و سوئیفت برداشته شد که ادامه روند قبلی صادرات نفت ایران را به صفر می‌رساند و تورم و نزولایی می‌شد و قس علی‌هذا؛ ۵. بازارهای تکنولوژی‌های صلح‌آمیز هسته‌ای در همه زمینه‌ها از جمله برق و پزشکی و کشاورزی بعد از ۳۵ سال برای ایران نیز باز شد.

... از ابتدا روشن بود که وظیفه برجام اولاً: حل همه معضلات اقتصادی قبل و بعد از انقلاب ایران نبود، ثانیاً: به معنی اعتماد ایران به آمریکا یا آمریکا به ایران نبود، ثالثاً: هدفش رفع خصومت چهل ساله ایران و آمریکا و برقراری روابط دیپلماتیک نبود و رابعاً: قرارداد رفع ناکارآمدی‌ها و فقر و اعتیاد و فساد موجود در کشور هم نبود. برای حل این مشکلات، راه‌حل‌های دیگری نیاز است.

منبع: اعتماد، ۹۶/۱۰/۲۶

احتمال وقوع جنگ ایران و عربستان

نویسنده: سید حسین موسویان

... احتمال درگیری وجود دارد. منتهی بعید می‌دانم عربستان بخواهد وارد جنگ مستقیم با ایران شود، چون می‌داند که از عهده آن برنمی‌آید. ریاض احساس می‌کند که به شدت تحقیر شده و ایران در مسیر آقایی بر منطقه قرار گرفته است؛ لذا به هر کاری دست می‌زند که مانع شود. اینکه ریاض به تل‌آویو متوسل شده در واقع آخرین شانس خود را امتحان می‌کند. عربستان به‌خوبی درک می‌کند که اگر مربع واشنگتن-تل‌آویو-ریاض-ابوظبی شکست بخورد، هیچ شانس برای شکست یا مهار ایران باقی نخواهد ماند؛ بنابراین همه تخم‌مرغ‌هایش را در این سبد قرار داده است.

... محمد بن سلمان نقش کلیدی و تعیین‌کننده دارد. منتهی در شرایط فعلی این تل‌آویو است که ریاض را اداره می‌کند. تهران باید چاره‌جویی کند و ریاض را از این دام نجات دهد.

شاهزادگان بسیاری در محافل خصوصی داخلی و خارجی با سیاست‌های محمد بن سلمان در موارد زیر مخالفت‌های خود را ابراز می‌کردند:

اول: کنار زدن محمد بن نایف از ولیعهدی و شکستن سنت هشتادساله قدرت در عربستان؛ دوم: حمله نظامی به یمن؛ لذا تسویه‌های داخلی فعلی هم به تحولات داخلی ربط دارد و هم سیاست‌های منطقه‌ای؛

سوم: تحریم قطر؛

چهارم: اقدامات افراطی علیه ایران.

... محمد بن سلمان، تانیا هو و محمد بن زائد از طریق کوشنر، داماد ترامپ، با رئیس‌جمهور آمریکا ارتباط مستقیم دارند و حتی برخی از زد و بندها هم احتمالاً بدون اطلاع وزارت خارجه و سازمان‌های نظامی و امنیتی آمریکا انجام می‌شود، مانند قضیه به گروگان گرفتن سعد حریری، نخست‌وزیر لبنان و حصر هتلی تعدادی از شاهزادگان.

تاریخ: ۳۰ دی ۱۳۹۶
منبع: عصر دیپلماسی

تمدید تعلیق تحریم‌ها و عقب‌نشینی ترامپ

گفت‌وگو با سید حسین موسویان

... تحریم‌های اخیر آمریکا نمایشی است ... اروپایی‌ها ایالات متحده را تحت فشار قرار دادند. عضو ارشد تیم مذاکره‌کننده هسته‌ای در دولت اصلاحات تأکید کرد: اروپایی‌ها با تمام قدرت در داخل آمریکا لابی بی‌سابقه‌ای را راه انداختند و ترامپ را در رابطه با توافق هسته‌ای تحت فشار قرار دادند.

منبع: ایلنا
تاریخ: ۲۳ دی ۱۳۹۶

تجربه‌ای که جلوی چشمان ماست «سه نه» و سه درس بحران سوریه برای ایران

نویسنده: محمد عطایی، دانشجوی دکتری تاریخ در دانشگاه ماساچوست، امهرست

... هیشم المناع، رهبر وقت «کمیته هماهنگی ملی سوریه برای تغییر دموکراتیک»، از دیگر سران مخالفان که در جست‌وجوی حمایت خارجی در واشنگتن، لندن، پاریس، استانبول، دوحه و ریاض به سر می‌بردند، خواست برای حفظ «اتحاد مردم» و «تمامیت ارضی سوریه»، به سه اصل پایبند بمانند: نه به دخالت خارجی؛ نه به خشونت؛ و نه به فرقه‌گرایی ...

مرور این «سه نه» و بازخوانی سیر زمین‌گیر شدن اپوزیسیون سوریه در پیچ‌وخم‌های سیاست خاورمیانه، برای فهم بهتری از بحث داغ این روزها درباره سناریوی «سوریه شدن» ایران ضروری است.

... استدلال المناع این بود که رهبران مخالفان بدون اینکه برنامه‌ای برای جلب حمایت طبقات شهری و روستایی و نیروهای اجتماعی «سنتی» و «مدرن» داشته باشند، می‌خواهند پشت تانک‌های ناتو تاریخ را دور بزنند و یک ششبه به دمشق برسند. وی خطاب به آن‌ها می‌گفت که درخواست برای مسلح کردن «انقلابیون» از خارج به افزایش سرکوب و خشونت خواهد انجامید. او هشدار می‌داد کسانی که برای تحریک مردم علیه نظام سوریه، شعارهای فرقه‌ای علیه علوی‌ها، شیعیان و مسیحی‌ها سر می‌دهند، مردم مسالمت‌جو را می‌ترسانند و زمینه مصالحه در داخل را از بین خواهند برد.

... افزایش خشونت‌ها به‌ویژه با رنگ فرقه‌ای، باعث ریزش گسترده پایگاه مخالفان اسد شد که هرچند از سیاست‌های بعث حاکم به ستوه آمده بودند، اما بدیلی مناسب در

اپوزیسیون چندپاره و میلیتاریزه شده نمی‌یافتند... در این میان، وابستگی جریان‌های اپوزیسیون به پایتخت‌های مختلف، آن‌ها را تابعی از سیاست‌های آن‌ها کرد... تلاش برای ایجاد یک پایگاه اجتماعی منسجم در داخل، جای خود را به رقابت برای جذب پترودولارهای اعراب خلیج فارس و حمایت غرب داده بود... مخالفان حکومت سوریه می‌گویند اگر سرکوب نبود و فشار اسد وارد تعامل معنادار با مخالفانش برای اصلاحات جدی می‌شد، وضعیت کشور به اینجا نمی‌رسید. درستی این کلام اما مانع از نادیده گرفتن مسئولیت اپوزیسیون سوریه در خراب کردن آن کشور نمی‌شود.

... بحران سوریه اگر در مرحله نخست اشتباه سهمگین حکومت در برابر معترضان درعا بود، اما در مراحل بعد سه خطای اساسی اپوزیسیون در بین‌المللی کردن اعتراض‌ها و رفتن به سوی راهکار نظامی و شعارهای فرقه‌ای این کشور را به‌جایی رساند که نتالی بنت، وزیر آموزش اسرائیل، مدعی شود (سوریه دیگر به‌عنوان یک کشور روی نقشه وجود ندارد.)

تاریخ: جمعه ۲۲ دی ۱۳۹۶

منبع: دیپلماسی ایرانی

بر خلاف تحلیل گران!

نویسنده: احمد زیدآبادی

... می‌دانم که اکنون در اسرائیل احزابی بر سر کارند که سر خود را زیر برف فرو کرده‌اند و از شدت طمع و زیاده‌خواهی، واقعیت‌های عریان پیرامون خود را نمی‌بینند و بنیامین نتانیاهو نیز سرمست از سقوط اخلاقی بسیاری از رهبران جهان در برابر رنج فلسطینی‌ها، هر روز سرخوشانه از این کشور به آن کشور می‌رود و از فراموش شدن فلسطینی‌ها در صحنه جهانی ابراز شادمانی می‌کند. با این حال، گمان نمی‌کنم که سرنوشت اسرائیل به دست چنین موجودات کوتاه‌بینی رقم بخورد... مجموعه یهودیانی که در درون و بیرون اسرائیل در شکل‌دهی سیاست‌های کلان آن نقش دارند، به نظر زنگ‌تر از آن‌اند که با نفی کشور فلسطین، خود را بر سر دوراهی کشوری دوامیتی یا نظامی از آپارتاید رسمی قرار دهند.

منبع: انصاف‌نویز

تاریخ: ۲۸ دی ۹۶

سناریوی آمریکا و اروپا در مواجهه با ایران

از یک کارشناس مطلع شنیدم که در ابتدای کار ترامپ در کاخ سفید، نتانیاهو یک مفهوم را خوب برای او جا انداخت و آن اینکه تهدیدات علیه ایران و برجام را باید اولاً: محکم، قاطع و صریح اعلام و مکرر تکرار کند تا دیگران ذره‌ای تردید در عزم او نکنند. ثانیاً: هم‌زمان اقداماتی همچون تحریم را جاشنی این خط‌مشی کند... اروپایی‌ها حاضر شدند گروه کاری مشترکی با آمریکا در مورد بازنگری برجام را تشکیل و سریعاً فعال کنند ضمن اینکه روند همکاری‌های اقتصادی جهانی با ایران هم کند شده است.

استراتژی جبهه متحد آمریکا، اسرائیل و اعراب تکفیری این است که با اجرای چنین سناریویی موارد زیر محقق شود:

۱. نیازی به حمله نظامی آمریکا به ایران نباشد؛ زیرا آمریکا آمادگی برای ورود به چنین سناریویی را ندارد. البته ممکن است تهدیدهایی از سوی آمریکا یا تل‌آویو برای حمله به ایران مطرح شود، منتهی این تهدیدات پشتوانه عملیاتی نداشته و صرفاً جنگ روانی علیه ایران خواهد بود.

۲. بدون خروج آمریکا از برجام، موج تحریم‌های جدید اروپا و آمریکا باعث خواهد شد فضا‌سازی‌های مخرب علیه ایران افزایش یابد، بلا تکلیفی برجام جدی‌تر شود و در نتیجه نه‌تنها همکاری‌های کلان اقتصادی سایر کشورها با ایران متوقف شود و منافع اقتصادی ایران از برجام را به حداقل برساند، بلکه توان اقتصادی ایران را به‌حدی تحلیل‌بیرد تا به‌جای مانور در منطقه، تهران اسیر چالش‌های جدی در داخل شود و تمام توانش مصروف حل مضللات اقتصادی و سیاسی و امنیتی داخلی شود.

۳. ضمن اینکه ایران مجبور باشد به تمام تعهدات برجامی خود تمام و کمال عمل کند، با کمترین تخلف از برجام، پرونده هسته‌ای ایران را در شورای حکام آژانس فعال و بعد از چند قطعنامه سعی کنند آن را مجدد به شورای امنیت سازمان ملل بکشانند. آمریکا و اسرائیل درک می‌کنند که در شرایط فعلی اجماع‌سازی جهانی علیه ایران ممکن نیست؛ لذا سعی می‌کنند با استفاده از موضوعات منطقه‌ای، موشکی، تروریسم و حقوق بشر، در هر فرصتی ایران را به شورای امنیت سازمان ملل بکشانند. فرض آن‌ها هم این است که سایر قدرت‌ها

همچون روسیه و چین ممکن است مانع شوند. منتهی این مسیر، باعث خواهد شد در صورت نقض برجام از سوی ایران، زمینه‌های لازم برای تسلیم مسکو و پکن را فراهم کند... حل ضعف‌ها و مشکلات سیاسی-امنیتی-اقتصادی ایران نیازمند ابتکارات و تصمیمات شجاعانه و واقع‌بینانه‌ای است که خلأ آن به‌شدت حس می‌شود. نخبگان و سیاست‌مداران ایران باید در یک اجماع ملی همراه با روحانیون متنفذ و علمای اعلام در آستانه چهل سالگی انقلاب پارادایم جدیدی در تعامل ملی و منطقه‌ای و جهانی طراحی و معرفی کنند. تنها با اجماع ملی می‌توان راهبردی را عملیاتی کرد که پاسخگوی معضلات مذکور بوده بدون اینکه استقلال، حیثیت، ملیت و اسلامیت ایران کمترین لطمه‌ای ببیند.

منبع: روزنامه اقتصاد

تاریخ: ۱۸ بهمن ۹۶

ضرورت یک استراتژی بازدارنده منطقه‌ای

نویسنده: سید حسین موسویان

سعودی‌ها نفوذ ایران در کشورهای عراق، لبنان و سوریه و یمن را در راستای احیای «امپراتوری فارس» تلقی می‌کنند. در نقطه مقابل، ایرانی‌ها هفت نگرانی‌های واقعی دارند ازجمله:

اول: امریکایی‌ها با اتحاد با سعودی و اسرائیل دنبال تغییر رژیم در ایران هستند؛

دوم: ایرانی‌ها هنوز تجاوز صدام به خاک ایران با حمایت آمریکا و عربستان و متحدانش را از یاد نبرده‌اند، تجاوزی که به قصد تجزیه ایران و تغییر رژیم در ایران صورت گرفت؛ سوم: آمریکا در اطراف مرزها حضور نظامی دارد و سیل ارسال صدها میلیارد دلاری تسلیحات پیشرفته به کشورهای همسایه عرب ایران را ادامه می‌دهد؛

چهارم: ایران تحت شدیدترین تحریم‌های آمریکا قرار دارد؛

پنج: آمریکا و متحدان منطقه‌ای از همه روش‌های خصومت علیه ایران استفاده کرده و می‌کنند، از جنگ سایبری تا حمایت از گروهک تروریستی منافقین که دستش به خون ۱۷ هزار ایرانی آغشته است؛

ششم: آمریکا گزینه حمله نظامی علیه ایران را روی میز نگه داشته و آن‌طور که جان کری افشا کرد، متحدان عرب آن نیز از این گزینه حمایت می‌کنند؛

هفتم: تهدید تروریست‌های تکفیری داعشی در ۶۰ درصد مرزهای ایران همچنان وجود دارد.

لذا ایران «حضور منطقه‌ای به‌عنوان یک استراتژی بازدارنده» را برای مقابله با تهدیدهای مذکور و حفظ امنیت ملی خود ضروری می‌داند، ضمن اینکه عربستان هم تلاش می‌کند ایران را مقصر همه ضعف‌ها، ناکارآمدی‌ها، فسادها و دیکتاتوری‌ها در جهان عرب جلوه دهد.

منبع: مقاله مجله قاهره برگرفته از سایت ایلنا

تاریخ: ۲۳ بهمن ۹۶

دست ایران در مذاکرات غیرهسته‌ای پر است

گفت‌وگو با ناصر هادیان

اگر قرار است مذاکره‌ای بر سر مسائل موشکی شکل بگیرد، باید پرونده موشکی همه کشورهایی که در منطقه این قبیل تجهیزات را در اختیار دارند روی میز قرار بگیرد. یا باید مشابه همان تجهیزات به ایران فروخته یا باید روند تجهیز سایرین در منطقه نیز متوقف شود. دیگران نمی‌توانند عنصر دفاعی یک کشور را از آن بگیرند و ادعا کنند که وجود این عنصر دفاعی به آن‌ها احساس ناامنی می‌دهد. ما چه در مذاکرات و چه در محکمه افکار عمومی دنیا درباره مسئله موشکی حرف داریم.

شرط حضور ایران در برجام، منتفع شدن از آن است. اگر قرار باشد آمریکا و سایرین در برجام باقی بمانند، اما مانع از بهره‌مند شدن ایران از توافق شوند، تهران برای باقی ماندن در برجام چه دلیلی دارد؟

اگر مشکلات داخلی در ایالات‌متحده تشدید شود و ایران به «دشمن سودمند» برای ترامپ بدل شود ایران در رادار توجه ترامپ قرار می‌گیرد... امنیتی‌سازی دوباره پرونده ایران موفق نخواهد بود.

بازگشایی مجدد برجام به‌منظور اصلاح یا اضافه کردن الحاقیه به آن غیرممکن است؛ اما همه به دنبال فریب دادن دونالد ترامپ در این خصوص هستند.

منبع: روزنامه اعتماد

تاریخ: ۲۴ بهمن ۹۶

عیدی نوروز ۹۷ ملت ما چیست؟

به دست هم دادند و با مخالفت و کارشکنی اجازه ندادند قانون نه ماده‌ای به کرسی بنشیند و وعینیت پیدا کند. در طول ۲۸ ماه حکومت دکتر مصدق دولت و ملت ما حتی نتوانست یک بشکه نفت صادر کند و ملت ما در برابر بی سابقه‌ترین تحریم‌های بی‌رحمانه از جانب انگلیس و هم‌دستان او مقاومت می‌کرد. به طوری که در سایه اعتماد مردم به دولت و در پرتو آن کسبه و بازرگانان برای پرداخت مالیات صف می‌کشیدند. ما به خودکفایی رسیدیم و جشن دیگری به نام اقتصاد بدون نفت گرفتیم. وقتی امریکا و انگلیس و شرکت‌های فراملیتی نفت متوجه شدند یک کشور جهان‌سومی زیر فشارهای تحریم و دیگر فشارها به خودکفایی می‌رسد نگران شدند مبدا این الگو به دیگر کشورهای نفت‌خیز تسری پیدا کند و علاوه بر منافع سرشارشان در ایران، منافع دیگر کشورها را هم از دست بدهند و به همین دلیل به کودتای نظامی دست زدند.

از زنده یاد مهندس بازرگان پرسیدند چرا شما از رهبری مصدق این قدر دفاع می‌کنید. ایشان گفته بود رمز پیشرفت کشورهای مرفعی در دو مؤلفه خلاصه می‌شود: ۱. اعتماد متقابل بین ملت و دولت؛ و ۲. پرداخت داوطلبانه مالیات؛ و این دو در زمان مصدق وجود داشت.

تقریباً تمامی اقتصاددانان معتقدند که بن‌بست‌های اقتصادی ما و ابرچالش‌های شمارش‌شده راه‌حل اقتصادی ندارد، بلکه راه‌حل آن ایجاد اعتماد متقابل بین ملت و دولت، همبستگی ملی یا آشتی ملی است تا مردم داوطلبانه مالیات بپردازند. همچنین از آنجا که همه افراد و مؤسسات اقتصادی در برابر قانون برابرند، حال که ۴۰ تا ۵۰ درصد اقتصاد ایران در دست نهادهاست پرداخت مالیات توسط آن‌ها می‌تواند عیدی خوبی برای ملت ایران و رهگشایی چشم‌گیری در اجرای اقتصاد مقاومتی باشد. ■

تاریخ درباره گذشته، اما برای آینده است و هدف از بررسی تاریخ تحکیم صلح و برادری و برابری در روابط داخلی و جهانی است. نوروز ۱۳۳۰ برای ملت ایران خوشحالی مضاعفی در برداشت و آن اینکه در روز ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ قانون نه ماده‌ای ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران، به امضای شاه و تصویب مجلسین شورا و سنا رسید. مردم برای این شادی مضاعف به جشن و پای کوبی در سراسر ایران پرداختند. دولت امریکا آقای مک‌گی، معاون وزارت خارجه خود را به ایران فرستاد که از فرودگاه مهرآباد یک‌راست به ملاقات شاه رفت و از او خواست ملی شدن نفت را امضا نکند. ولی شاه به او گفته بود امواج ناسیونالیستی ایران به قدری قوی است که اگر مخالفت کنم من را هم با خود می‌برد. هم انگلیس و هم امریکا با این قانون به شدت مخالف بودند، اما ملت ایران از تمامی اقشار حتی تا قلب روستاها از این قانون به نحو بی سابقه‌ای حمایت می‌کردند. به طوری که به لحاظ مردمی، کَمی، کیفی و ماهوی از قانون اساسی انقلاب مشروطیت فراگیرتر بود و مرحوم مصدق نهضت ملی ایران و تصویب ملی این قانون را احیای قانون اساسی انقلاب مشروطیت می‌دانست. تنها جریان سیاسی داخلی که با قانون ملی شدن نفت در سراسر ایران مخالفت ورزید، حزب توده ایران بود. درباره این قانون آمده بود به نام صلح جهانی صنعت نفت در سراسر ایران ملی می‌شود. منظور این بود تا زمانی که کشوری مانند انگلیس ملت ما را استثمار می‌کند و در داخل ایران نیز یک حاکمیت استبدادی وابسته، مردم محروم را استثمار می‌کند صلح جهانی امکان‌پذیر نیست. صلح زمانی وعینیت پیدا می‌کند که استثمار نباشد. بدین سان در سایه تلاش‌های نهضت ملی به رهبری دکتر مصدق مردم ایران عیدی بسیار ارزشمندی دریافت کردند.

شرکت‌های فراملیتی نفت و جریان جهان‌وطنی و روحانیت درباری در نهایت دست



اگر خواهان اشتراك نشریه چشم انداز ایران هستید: لطفا برگ اشتراك را کامل و خوانا پر کنید.

حق اشتراك يك ساله
داخل کشور: ۶۰۰,۰۰۰ ریال
خارج از کشور:
اروپا ۲,۶۰۰,۰۰۰ ریال
امریکا ۳,۵۰۰,۰۰۰ ریال

نام و نام خانوادگی:

نشانی:

تلفن: کدپستی:
(قید کدپستی الزامی است)

خوانندگان محترم می‌توانند حق اشتراك را به حساب سیبا ۰۱۰۶۰۷۳۷۰۰۰۰۱ بانك ملی شعبه دانشگاه كد ۸۷ به نام لطف الله میثمی، یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ یا به شماره کارت ۶۱۰۴۳۳۷۲۴۴۵۸۱۲۱۹ بانك ملت شعبه میدان توحید كد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف الله میثمی واریز نمایند.
(لطفا پس از واریز مبلغ مشخصات خود را به دفتر نشریه اعلام کنید)



- در صورت واریز به کارت حتما شماره پیگیری خود را اعلام فرمایید.
- در صورت تغییر آدرس یا شماره پلاک حتما به اطلاع دفتر نشریه برسانید.
- بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق نماير ارسال فرمایید.
- ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امانی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.
- خوانندگان گرامی می‌توانند نقدها و نظرهای خود را به شماره ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷ پیامک کنند.

آدرس: تهران صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵ | تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۳۶۵۷۵

ضایعه اسف بار سقوط هواپیمای تهران- یاسوج موجب تأثر فراوان هم وطنانمان شد. نشریه چشم انداز ایران این فاجعه را به خانواده‌های داغدار تسلیت می‌گوید. امید است با تدبیر بیشتر مسئولان دیگر شاهد چنین وقایعی نباشیم.

خانم‌ها: زهرا رهنورد، طاهره و طیبه سالاری، فرزانه روستایی، سمانه گلاب

و آقایان: بهمن بازرگانی، احمد توکلی، سعید پورشریفی و خانواده محترم سپهر؛

ما را در غم از دست دادن عزیزان خود شریک بدانید.

از طرف لطف الله میثمی و همکاران نشریه چشم انداز ایران